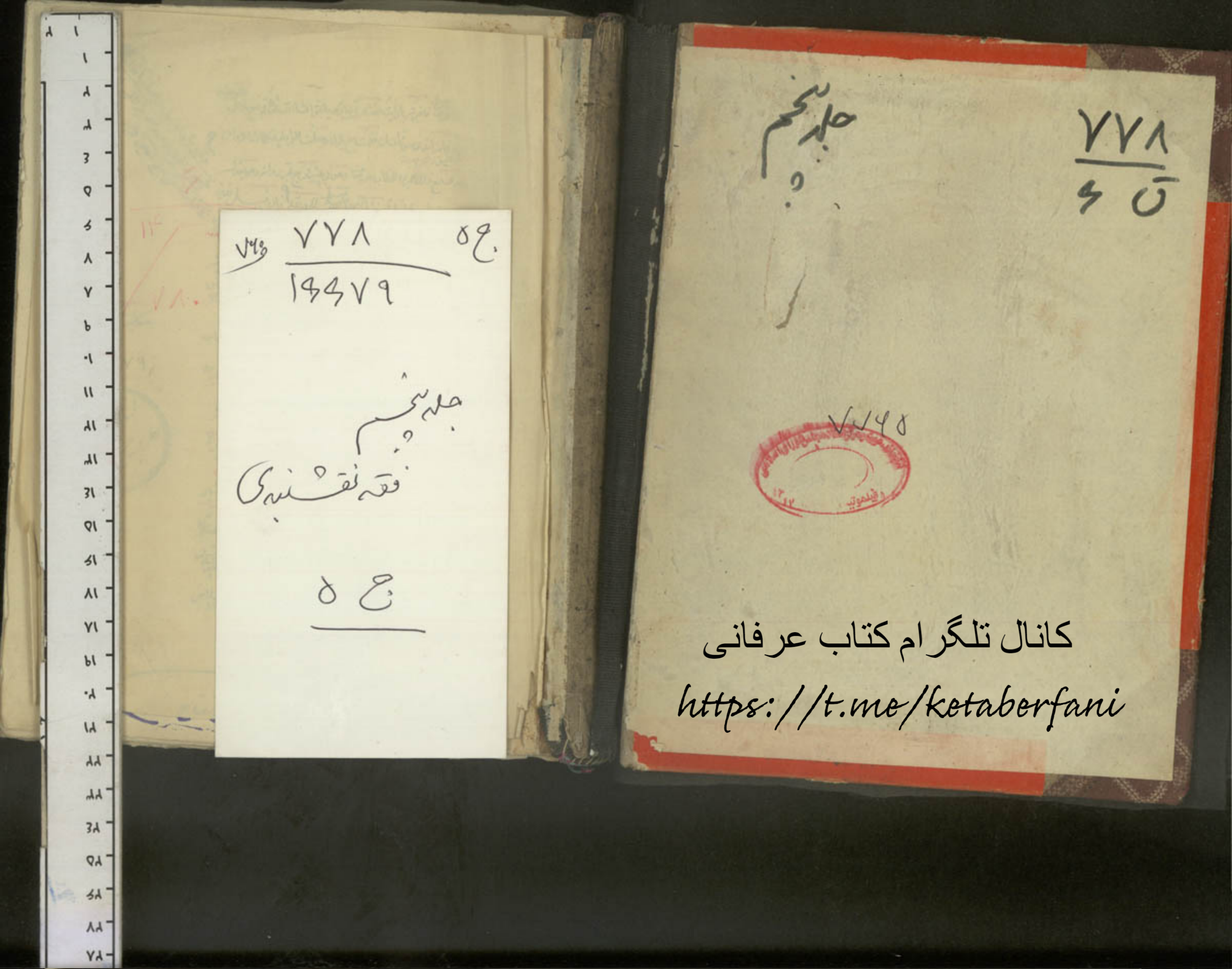
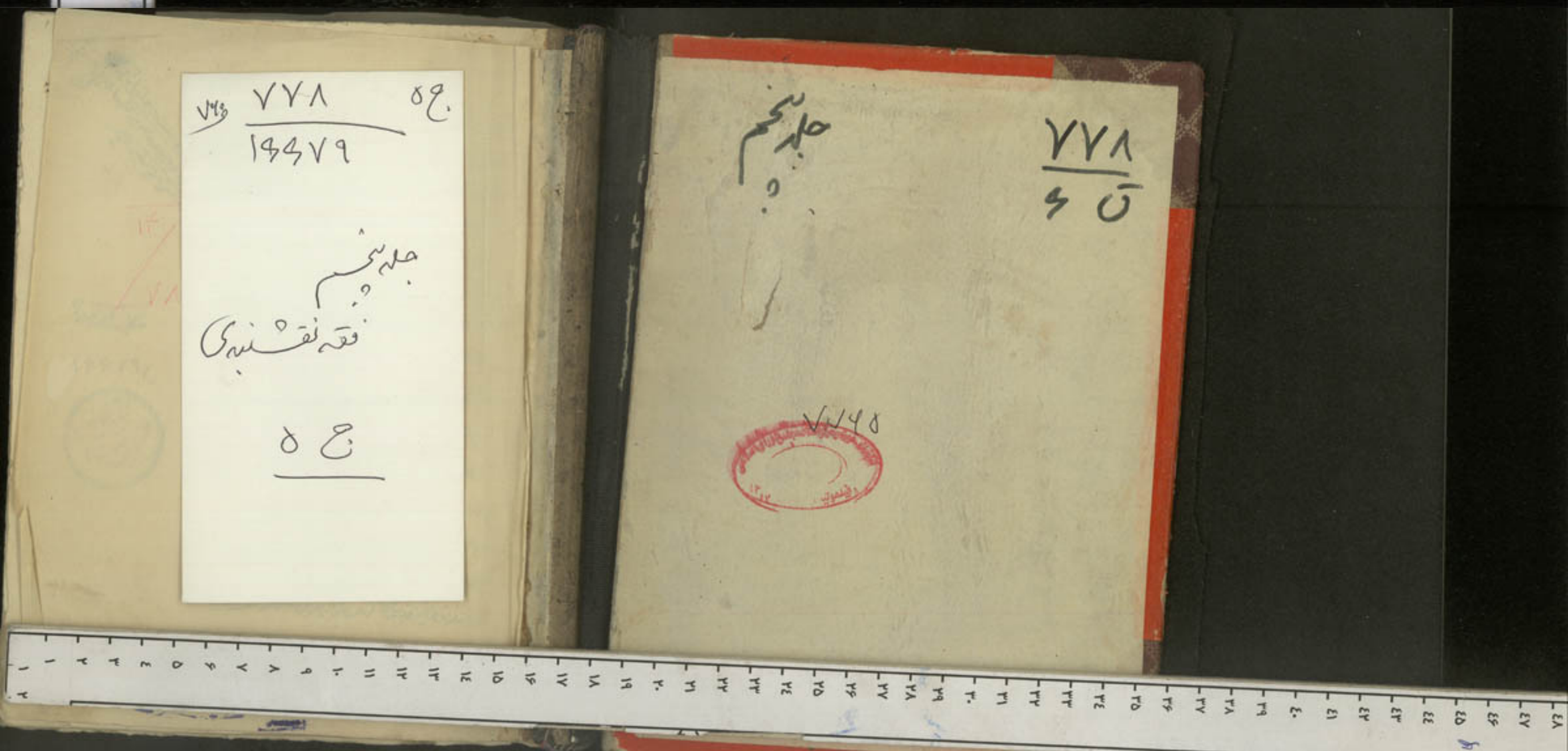
جلد ۵


۷۷۸
۱۴۴۷۹
جلد پنجم
فقه نقشبندی
ج ۵
جلد پنجم
۷۷۸



وقیل رأیها بضعة عشر رجلاً قال الشیخ زین الدین بن عبد العزیز الملیباری تلمیذ الشیخ ابن حجر رحمه الله فی کتابه المسمی بفتح المعین

فلما اصبحت اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیته فقال انها رؤیا حق ان شاء الله تعالی قم مع بلال فالق علیه کلمات الاذان کما رأیته فانه اندی صوتاً منک فقمت مع بلال وجعلت القی علیه کلمات الاذان کلمة کلمة وهو یؤذن فسمع ذلک عمر بن الخطاب رضی الله عنه وهو فی بیته فخرج یجر رداءه وهو یقول والذی بعثک بالحق نبیاً لقد رأیت مثل ما رأی فقال النبی صلی الله علیه وسلم فلله الحمد قیل ان الاذان قبل رؤیة المنام لا یثبت بها حکم اجیب بانه لیس مستنداً الا اتیانه ایاه بوحی او اقره ما نزل الوحی فقد روی البزار ان النبی صلی الله علیه وسلم اری الاذان لیلة الاسری واسمعه مشاهدة فوق سبع سموات ثم قدمه جبرئیل فام اهل السماء وفیهم آدم ونوح علیهما السلام فکمل الله له الشرف علی اهل السموات والارض بجمیع الخلائق انتهی

وحکی فی کتاب مختصر التذکرة للامام عبد الله القرطبی للامام الشیخ عبد الوهاب الشعرانی رحمهما الله فی کرامة الاذان وشرفه وتاثیره فی القلوب انه روی الخطیب عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه وجه نضلة بن معاویة الی القادسیة فلما دخل وقت العصر اذن نضلة فقال الله اکبر الله اکبر فاذا مجیب من جبل یجیبه کبرت کبیرا یا نضلة ثم قال اشهد ان لا اله الا الله فقال کلمة الاخلاص یا نضلة ثم قال اشهد ان محمدا رسول الله فقال هو النذیر البشیر وهو الذی بشر به عیسی بن مریم علیهما السلام وعلی راس امته تقوم الساعة ثم قال حی علی الصلاة فقال طوبی لمن مشی الیها وواظب علیها ثم قال حی علی الفلاح قال قد افلح من اجاب محمدا صلی الله علیه وسلم وهو البقاء لامة محمد صلی الله علیه وسلم ثم قال الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله قال اخلصت الاخلاص

کله یا نضلة فحرم الله جسدک علی النار فلما فرغ نضلة من اذانه قام الیه فقال لمن کالمجیب المؤذن من ناحیة الجبل من انت یرحمک الله انت ملک ام ساکن من الجن ام طائفة من عباد الله تعالی سمعنا صوتک فارنا صورتک فانا وفد الله و وفد رسوله و وفد عمر بن الخطاب رضی الله عنه فانفلق الجبل عن هامة کالرحی ابیض الراس واللحیة وعلیه طمران من صوف فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فقالوا له وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته من انت یرحمک الله فقال انا ذریب بن ثملا وصی العبد الصالح عیسی بن مریم علیهما السلام اسکننی هذا الجبل ودعا لی بطول البقاء الی نزوله من السماء فیقتل الخنزیر ویکسر الصلیب ویتبرؤ مما استحلته النصاری فاما اذ فاتنی لقاء محمد صلی الله علیه وسلم فاقرءوا عمر منی السلام وقولوا له یا عمر سدد وقارب فقد دنی الامر واخبروه بهذه الخصال التی اخبرکم بها فاذا ظهرت فی امة محمد صلی الله علیه وسلم فالهرب الهرب اذا استغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء وانتسبوا الی غیر مناسبهم وانتموا الی غیر موالیهم ولم یرحم کبیرهم صغیرهم ولم یوقر صغیرهم کبیرهم وترک المعروف فلم یؤمر به وترک المنکر فلم ینه عنه وتعلم عالمهم العلم لیجلب به الدنانیر والدراهم وکان المطر قیضا والولد غیظا وطولوا المنارات وفضضوا المصاحف وشیدوا البناء واتبعوا الشهوات وباعوا الدین بالدنیا واستخفوا بالدماء وقطعت الارحام وبیع الحکم واکل الربوا وصار الغنی عزا وخرج الرجل من بیته فقام الیه من هو خیر منه فسلم علیه ورکبت النساء السروج ثم غاب عنا یعنی ذریب فلم نره فکتب بذلک نضلة الی

سعد بن ابی وقاص فکتب بذلک سعد الی عمر رضی الله عنه وکتب عمر رضی الله عنه الی سعد لله ابوک سر انت ومعک من المهاجرین والانصار حتی تنزلوا بهذا الجبل فان لقیته فاقرءه منی السلام فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اخبرنا ان بعض اوصیاء عیسی علیه السلام قد نزل ذلک الجبل ناحیة العراق قال فخرج سعد فی اربعة آلاف من المهاجرین والانصار حتی نزل ذلک الجبل اربعین یوما ینادی بالاذان فی کل وقت الصلاة فلا جواب انتهی

فصل در مسنونیت اذان وقامت و مسنونات آن برای نماز اداء و قضاء جمع

بدانکه اصح آنست که اذان وقامت هر دو سنت علی الکفایه اند مانند ابتدای سلام و چه در هر دو نماز فقه تصریح بوجوب آنها نموده اند و بعضی گفته اند فرض کفایت است برای کلواهدای از نماز پنجگانه چنانکه حضرت رسول علیه السلام فرموده است اذا حضرت الصلاة فلیؤذن لکم احدکم الحدیث اما نماز نوافل اذان وقامت نمیخواهد لکن در نماز عیدین وسایر نوافل که جماعت در آن روا بود مانند نماز کسوف و خسوف و استسقاء و تراویح سنت است از عوض اذان وقامت بگوید الصلوة جامعة الصلوة جامعة الصلوة الصلوة هلموا الی سنة العید او الکسوف او الخسوف رحمکم الله وسنت است اذان برای منفرد خواه آن منفرد در عمران باشد وخواه در صحرا اگرچه ندای مؤذن دیگر

بکوش وی رسد سئل من صلی منفردًا باذانٍ واقامةٍ هل له فضیلة الجماعة فاجاب بانه لو صلی
منفردًا فی فضاءٍ باذانٍ واقامةٍ وحلف انه صلی بالجماعة لم یحنث ان اراد معنی الحدیث وهو انه
صلی الله علیه وسلم قال صلت الملائکة خلفه صفوفًا کما لو ذکر الله فی مجلس فی حلقة ذکر وحلف انه دخل
الجنة او جلس فی روضة الشریفة وحلف انه فی الجنة واراد بها اللفظ الذی اراده صلی الله علیه وسلم فلو حلف
مطلقا حنث لان العرف قاض بانه لم یکن فی الجماعة ولا فی الجنة فلو نوی الاولی الامامة
بطلت لانا لاندری ان صلاة الملائکة خلفه اقتداء به او دعائهم له کذا فی فتاوی فی باب
الفتیم ولازم نیست بر همه اهل جماعت که هر یک برای خود اذان علاحده بگوید بلکه اذان
یکنفر در میان ایشان کفایت همگی ایشان میکند کما هو المتعارف الآن فی کل زمانٍ ومکان
وهم سنت است رفع صوت در اذان اگرچه منفرد باشد زیراکه حضرت رسول علیه السلام فرمود
اذا کنت فی غنمك او بادیتك فاذنت للصلوة فارفع صوتك بالنداء فانه لا یسمع
مدی صوت المؤذن جنّ ولا انس ولا شیئ الا شهد له یوم القیمة الحدیث وهم سنت است
قامت گفتن برای نماز ای قضا بخلاف اذان بنابر قول جدید چه بصحت رسیده که حضرت رسول علیه السلام
در وقعه خندق چند نماز وی قضا افتاد پس وی آنها را بدون اذان قضا فرمود واما بقول قدیم
اذان برای نماز از قضا روا است پس بنابر این قول هرگاه چند نماز وی قضا افتاده باشد ومیخواهد که
آنها را بترتیب قضا نماید هرآینه برای نماز اولین از آنها اذان بگوید وبس واگر بلا خلط ترتیب
نماز ها را قضا میکند ببیند که اگر چنانچه در میان نماز ها طول فصل واقع شده هرآینه برای هر یکی

از آنها اذان

از آنها اذانی بگوید واگر طول فصل واقع نشده است همان اذان اول کفایت خواهد کرد انتهی

بیان اذان در نمازهای جمع تقدیمًا و تأخیرًا

بدانکه در جمع تأخیر برای نماز اولین اذان بگوید ودر جمع تقدیم نیز همین حکم است
یعنی برای نماز اولین اذان بگوید مادام که وقت نماز ثانی داخل نشده باشد مثلا اینکه در صورت
تقدیم برای نماز ظهر اذان بگوید مادام که وقت عصر داخل نشده باشد واگر جمع نمود میان
نماز فوائت ونماز ادا برای هر کدام که اول بجای آرد اذان بگوید واگر نماز فایته را
پیش از نماز حاضره بجا آورد وبعد از آن وقت نماز حاضره نیز داخل شد برای این نماز حاضره
نیز بطریق اولی اذان بگوید وهم سنت است برای جماعت زنان قامت گفتن نه اذان
چونکه در اذان رفع صوت که مورث خوف فتنه وفساد است موجود میباشد بخلاف قامت که بنای وی
بر آهستگی است ودر آهستگی مظنه خوف فتنه وفساد نباشد وهم سنت است
در اذان تکرار لفظ ذکر وکلمات شهادتین وحیعلتین بدانوجه که لفظ الله اکبر را چهار دفعه
تکرار نماید ولفظ شهادتین وحیعلتین را نیز دو بار دو بار تکرار نماید تا آخر وباز لفظ
الله اکبر را در آخر دو بار تکرار نماید فاما لا اله الا الله را یکدفعه بگوید واما قامت

فرد افرد باید گفت بغیر تکبیرات اول وآخر وی که آنها دو بار دو بار تکرار میشوند
للحدیث المتفق علیه امر صلی الله علیه وسلم بلالا رضی الله عنه روایة النسائی ان یشفع الاذان ویوتر
الاقامة انتهی وسنت است ادراج یعنی اسراع در قامت چونکه لایق بمقام حاضر است
تا بیقدر در انتظار نمانند وسنت است ترتیل در اذان یعنی تأنی کردن در آن چونکه مناسب
حال غایبان است وهم در اعلام وتبلیغ ابلغ تر میباشد وهم سنت است ترجیع در اذان
وترجیع عبارتست از آنکه چون کلمات شهادتین برفع صوت گوید دو باره باهسته در نزد خود همان
کلمات را بنحویکه همین نفس خودش بشنود تکرار نماید وهم سنت است تثویب در اذان صبح
خواه آن اذان برای نماز فایته باشد یا برای نماز ادا وتثویب عبارتست از آنکه بعد از گفتن
حیعلتین دو دفعه بگوید الصلاة خیر من النوم ودر حدیث طبرانی بروایت کسیکه
ابن معین آن روایت را ضعیف دانسته آمده که بلال در اذان صبح بعد از حیعلتین میگفت
حی علی خیر العمل تا آنکه حضرت رسول علیه السلام فرمود یا بلال این کلمات را مگوی بلکه
بجای این کلمات الصلاة خیر من النوم بگوی بعد از آن بلال ترک آن کرد وبا آنحضرت علیه السلام
همه وقت الصلوة خیر من النوم میگفت پس ثابت ومحقق شد که چیزی حضرت رسالت علیه السلام
از گفتن آن نهی ومنع فرموده باشد گفتن آن بدعت وحرام محض میباشد لمؤلفه
مکن در شریعت خلاف رسول • که در هیچ ملت نباشد قبول •

مخالف

مخالف رهش با موافق جد است • خلاف پیمبر خلاف خدا است •
وهم سنت است برای اذان صبح دو مؤذن مقرر شود یکی بعد از نصف اخیر شب پیش از طلوع
فجر صادق اذانی بگوید برای بیدار شدن خفتگان وسحرخیزان وکسانی که جنب باشند تا برخیزند
وبطهارت وغسل بپردازند وآن مؤذن دیگر بعد از طلوع فجر اذان بگوید تا مردمان برای نماز در مسجد
حاضر آیند وهم سنت است برای کسیکه آواز مؤذن بشنود موافقه کردن با مؤذن
در گفتن کلمات اذان مثلا هر کلمه که مؤذن میگوید آن مستمع نیز بگوید چنانکه در حدیث مسلم آمده
که آنحضرت علیه السلام فرمود اذا سمعتم الاذان فقولوا مثل ما یقول المؤذن ثم صلوا
علیّ مگر در کلمات حیعلتین که باید مستمع بگوید لا حول ولا قوة الا بالله انتهی
روی عن موسی بن جعفر عن ابیه عن جده رضی الله عنهم انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قال حین یسمع المؤذن الاذان مرحبًا بالقائلین عدلا مرحبا بالصلوة واهلا
کتب الله له الفی الف حسنةٍ ومحی عنه الفی الف سیئةٍ ورفع له الفی الف درجةٍ الا
وفی حدیثٍ آخر اعطاه الله مائة الف حسنةٍ ومحی عنه مائة الف سیئةٍ ورفع له مائة
الف درجةٍ قال الراوی فلما بلغ هذا الحدیث الی فضیل بن عیاض فتفکر منه وفی نفسه
وقال کیف یکون هذا اذ لا یبقی علی احدٍ ذنب قال فرأی فی المنام کان قایلا یقول له یا فضیل
ان ربك یقول تبخلنی فضیل قال عبد الملك بن مروان قال لبعض الشعراء الا انشدنی
شعرا فقال الشاعر له ان شئ لا یتعاظم عطائك فانك تکثر العطاء فقال اعطوه الف درهم

لأجل هذا الكلام الذي تكلم به فاذا كان المخلوق يعطي كل هذا العطاء فانا لا اعطي والحال ان المخلوق باجمعهم فقراء وانا الغني ذو الرحمة الواسعة نقل ذلك في كتاب الازهار انتهى

وهم سنت است در جواب تثویب مؤذن صبح در حینی که بگوید الصلاة خیر من النوم مستمع بگوید صدقت وبررت وبالحق نطقت وبعد از گفتن مؤذن مستمع نیز دو دفعه بگوید وبعضی گفته‌اند اگر بجای صدقت وبررت الخ صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم بگوید روا است حافظ هیتمی میگوید هرگاه زن جواب اذان وقامت بگوید بهر کلمهٔ از آن وبروایتی بهر حرفی از آن هزار هزار درجه اورا کرامت می‌فرمایند اما برای مردان دوچندانهٔ آن کرامت عطا خواهند کرد فلو سکت حتی فرغ كل الاذان ثم اجاب قبل فاصل طويل عرفا كفى في اصل سنة الاجابة كما هو الظاهر اه‍ ويقطع القراءة والدعاء والذكر للاجابة ويكره لمن في الصلاة ولو في حالة الجماع منه ولمجامع وقاضي حاجة بل يجيبان بعد الفراغ من الجماع وقضاء الحاجة وفي اجابة الحائض والجنب اختلاف واعتراضات لا يليق تحريرها هنا لكن اختار السبكي ان الحائض والجنب يجيبان لخبر كرهت ان اذكر الله الا على طهر والخبر كان يذكر الله على كل احيانه الا الجنابة فهما يجيبان ووافقه ولده التاج في الجنب لامكان طهره حالا لا الحائض لتعذر طهرها مع امتداد حدثها وطول امدها وقال الشيخ في التحفة الجنب والحائض يجيبان انتهى

وهم سنت است چه برای مؤذن وچه برای مستمع

در ابتدای اذان

در ابتدای اذان مغرب بگویند اللهم هذا اقبال ليلك وادبار نهارك واصوات دعاتك فاغفر لي واگر در ابتدا آنرا فراموش کرده بعد از تمام کردن اذان بگویند وهم سنت است برای مؤذن وهم برای مستمع در ابتدای اذان صبح بگویند اللهم هذا اقبال نهارك وادبار ليلك تا آخر دعای مذکور واگر در ابتدای اذان آنرا فراموش کردند بعد از تمام کردن آن بگویند وهم سنت است که مؤذن صاحب حسن الصوت باشد یعنی صاحب آواز خوش وصدای فرح‌بخش بود اگرچه آن مؤذن کلمات اذان را نداند واورا تلقین نمایند

فصل در صفت حسن صوت مؤذن وغیران وحکمت در آن

بدانکه حکمت در حسن صوت مؤذن آنست که آواز دلپذیر وی سبب جلب وجذب دلهای مردمان وموجب تأثیرات عظیمه در ارواح وابدان خواهد بود زیرا می‌بینی که شمیم فتوحات ربانی ونسیم نفحات سبحانی ابتدا از روزنهٔ دل مؤذن خوش آواز بگوش هوش سامعان میرسد چگونه از استماع آن صدا وندا مرغان ارواح مستمعان بی‌اختیار بالها به پرواز کشایند وعقاب دل عروق متعلقان در آتش جذبه وشوق بجوش وخروش درآیند تا آنکه مستانه وار ترک سر وجان پرداخته

وزمزمه ونوای بمسجد ومنبر انداخته ناچار دلهای ایشان به طلب حق‌پرستی وطاعت مایل ومشعوف وقالب ورحشان بامر مولای حقیقی بصفات بندگی موصوف بندگان خدا هرکس در منزل وسرای خویش رای بندگی حق تعالی پروانه وار به پرواز مساجد ومعابد حاضر آمده پس از این عبارات معلوم ومحقق شد که صدای خوش وآواز دلکش مر خلایق را مطلوب وجاذب ومهیج ارواح وقلوب می‌باشد لاسیما آوازی که معروف بندای ربانی وسبب طاعت گذاری حضرت سبحانی بود چنانکه شیخ شیرازی گفته شعر

به خوش باشد آواز نرم وحزین • بگوش حریفان مست صبوح •
به از روی خوبست آواز خوش • که آن حظ نفس است واین قوت روح •

بخلاف آواز ناخوش وصدای ناهموار وزشت زیرا که از جنس این صدا خصلتهای مستحسنهٔ مذکوره مفقود می‌باشد بلکه در بعضی احوال نسبت به بعضی مزاج وطبیعت سبب سردی دل ونفرت خلق مردمان خواهد بود چنانکه مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی حکایت آن مؤذن ناخوش آواز را ذکر سیئة الصوت را بر سبیل تمثیل بیان فرموده

بیان پشیمان شدن آن دختر کافر از مسلمانی بسبب زشتی آواز آن مؤذن در کافرستان وهدیه فرستادن پدر آن دختر ویرا از شکر آنکه پشیمان شد دخترش از اسلام

حضرت مولانای رومی در کتاب مثنوی خود در بیان زشتی صوت مؤذنان

یک مؤذن بود بس آواز بد • در میان کافرستان بانگ زد •
چند گفتندش مگو بانگ نماز • که شود جنگ وعداوتها دراز •
او ستیزه کرد ولج بی احتیاز • گفت در کافرستان بانگ نماز •
خلق خایف شد ز فتنهٔ عامه • خود بیامد کافری با جامه •
شمع وحلوا با یکی جامهٔ لطیف • هدیه آورد وبیامد چون الیف •
پرس پرسان کاین مؤذن از کجاست • که صلا وبانگ او راحت فزاست •
هین چه راحت بود زان آواز زشت • گفت کاوازش فتاده در کنشت •
دختری دارم لطیف وبس سنی • آرزو می بود اورا مؤمنی •
هیچ این سودا نمی‌رفت از سرش • پندها می داد چندین مادرش •
در دل او مهر ایمان رسته بود • همچو مجمر بود این غم من چو عود •
در عذاب ودرد واشکنجه بدم • که بجنبد سلسلهٔ او دم بدم •
هیچ چاره می ندانستم در آن • تا فرو خواند آن مؤذن این اذان •
گفت دختر چیست این مکروه بانگ • که بگوشم آمد این دو چار دانگ •
من همه عمر اینچنین آواز زشت • هیچ نشنیدم درین دیر وکنشت •
صادقی گفتش که این بانگ اذان • هست اعلام وشعار مؤمنان •
باورش نامد بپرسید از دگر • آن دگر هم گفت آری ای پدر •

چون یقین گشتش رخ او زرد شد • از مسلمانی دل او سرد شد •
باز رستم من ز تشویش و عذاب • دوش خوش خفتم از آن بانگ و تاب •
راحتم این بود از آواز او • هدیه آوردم بشکر آن مرد کو •
چون بدیدش گفت این هدیه پذیر • که مرا گشتی مجیر و دستگیر •
آنچه کردی با من از احسان و بر • بنده تو گشته ام من مستمر •
هست ایمان شما زرق و مجاز • راه زن همچون که آن بانگ نماز •
همچو آن زن که جماع خر بدید • گفت آوخ چیست این فحل فرید •
گر جماع اینست بردند این خران •
بر کس ما میرینند این شوهران •

حاصل مطلب آنست که مؤذن هر چه خوش آواز تر باشد بهتر و مرغوب تر است چه بسیاری از مردمان بواسطهٔ جاذبهٔ تاثیر صدای وی بیشتر بمسجد می شتابند اما مؤذن کریه الصوت را این صفت و خواص نباشد بلکه گاه گاه تنفرت و اجتناب نیز بکشد مانند پشیمان شدن آن دختر کافر از مسلمانی بسبب کراهت صوت آن مؤذن که مولوی در مثنوی ذکر فرموده است و مقیم و مترجم و امام نیز در صوت و آواز همین حکم دارند که در آداب مسنونهٔ مؤذن بیان کردیم بلکه صفت حسن صوت و آواز خوش برای امام اولی تر و لایق تر می باشد که در حالت نماز که مقام مناجات و معراج مؤمنانست در حضور حضرت معبود حقیقی جل عظمته

دلهای مستعیان

۵۵ بیان فواید و عبارت آواز خوش و صوت دلکش و تاثیرات آن بدانکه

دلهای مستعیان بواسطه جذبات تاثیر آواز او بیشتر در تواجد و ابتهاج و ذوق و شوق یاد و حضور و خشوع سرگرم خواهند شد حکما را در بیان فضیلت و خواص صوت و آواز خوش و نغمه و مقامات دلکش بسی نکتهای بلند است و گفته اند تهییج وجاذبه تاثیر وی از اسرار غامضه و حکمتهای مکنونه می باشد شنیده که اکثر حکمای حاذقه بعضی بیماریهای ظاهره و باطنه را با آوازهای خوش و نغمات ذوق بخش معالجه نموده و مینمایند لاسیما در سماع نغمات و مقامات نای و نی و تهییج سوز و گداز وی چنانکه مولوی در دیباچه اول مثنوی خود حکایت نی را بر ارباب دل کشف و عیان نموده تا آنکه می فرماید

مثنوی سر پنهان است اندر زیر و بم • فاش اگر گویم جهان بر هم زنم •
آنچه نی میگوید اندر این دو باب • گر بگویم من جهان گردد خراب •

و مراد مشایخ سلف و خلف قدس الله اسرارهم در هر طریق و از هر فریق از مجلس سماع نیز دریافت همین لذائذ و ذوق و نگهداشتن احوال و شوق بود کما لا یخفی علی اهلها

ایضاً مثنوی گر بگویم شمهٔ زان نغمها • جانها سر بر زنند از دخمها •
گوش را نزدیک کن کان دور نیست • لیک نقل آن بتو دستور نیست •
هین که اسرافیل وقتند اولیا • مرده را زیشان بود نشو و نما •
جان هر یک مرده از گور تن • بر جهد ز آوازشان اندر کفن •
گوید این آواز ز آواها جدا است • زنده کردن کار آواز خدا است •

ما بُدیم و بکلی کاستیم • بانگ حق آمد همه برخاستیم •

تفریع در بیان بعضی مراتب و مقامات که اهل سماع را دست دهد و فوائد و عوائد سماع

آورده اند که سید حسن ابن هدایت الله الپیر خضری که معروف بمولانا ابوبکر مصنف است در کتاب سراج الطریق تألیف خود آورده که صدای خوش و آواز دلکش شنیدن است بپردهای موسیقی جایز و مباح است و آن دوازده مقام است و بیست و چهار شعبه است و این رخصت و جواز مشروط است باآنکه در اشعار وی کلمات هرزه کی و هجو و تشبیب و سخریه و آنچه بدینها ماند نباشد حجة الاسلام غزالی رحمة الله فرموده است که هرگاه اشعار وی مشتمل باشد بر رغبت دین و عبادت یا بر وعده مؤمنان به بهشت و درجات عالیات و منع خلق از زلات و منهیات یا بر احوالات اولیا و مشایخ این نوع اشعار و غنا از جملهٔ مستحبات دین و مختار اهل شرع است و دال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسناً و در اینجا فضیلت آواز خوش و هیجان جذب تاثیر وی بر سالک کامل مکشوف خواهد شد و عرفا فرموده اند آواز خوش تازیانه مرکب عشق است و طعمه مرغ روح و شیخ ابو علی دقاق فرموده که سماع بر عوام حرام است زیرا که هنوز نفس ایشان نمرده است و در سماع آواز نفس

و شهوت ایشان

و شهوت ایشان زیاده تر خواهد شد اما برای خواص و زاهدان و اهل ورع و مریدان کامل مباح است زیرا که ایشان همیشه در غزای نفس و جهاد زر آیلند و ذو النون مصری فرموده که سماع از واردات حق است روح و دل را از مجلس غفلت و معاصی بفضای شهود و انابت میرساند شیخ شبلی را پرسیدند چه میگوئی در سماع گفت ظاهرش فتنه و باطنش عبرت و فکرت است هر کس از اهل معنی است او را براه خدا دلالت مینماید و هر کس که از اهل صورت است او را در فتنه می اندازد

مصرع هر کس بقدر مشرب خود راه میرود • و نوری گفته است هر کس دل زنده و نفس مرده ندارد سماع او را مضر باشد و در اخبار آمده که حضرت موسی علیه السلام چیزی میخواند مردی در آنجا حاضر بود نعره بزد و کف بر کف زد موسی او را زجر فرمود ناگاه ندای از حق بوی رسید که ای موسی چرا بندگان من بیرنجانی که ایشان بمن امید دارند و بوجد و شوق مناجات با من میکنند و از غلبات جذبه زیاد و نعرها بر درگاه رفیع من بر میدارند تو در میانه فضولی چرا میکنی پس علامت سالک صادق و مرید کامل آنست که هر آوازی بشنود خواه از بشر و خواه از حیوانات و جمادات بحسب حال خود چیزی از و فهم کند و این اعظم احوال و عمدهٔ مراتب صوفیه است ابو عبد الرحمن سلمی روایت میکند که من پیش ابو عثمان مغربی رفتم در آنحال مردی از چاه آب بدر می کشید و بکره بر آواز میداد ابو عثمان فرمود یا ابا عبد الرحمن هیچ میدانی که آن بکره چه میگوید گفتم خدا و رسول علیه السلام عالمند گفت میگوید الله الله توی و الله و از ابن شهاب مرویست که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه روزی آواز ناقوس شنید با اصحاب خود فرمود هیچ میدانید که چه میگوید گفتند شما بهتر میدانید گفت میگوید سبحان الله حقا حقا ان المولی یبقی یبقی شبلی روزی شنید که تعالی

المراد منه الملاهی والاغانیه

میکوید الغناء عشرة بدانق نعره بزد و گفت اذا کان الغناء عشرة بدانق فکیف
بالتشراد وقتی این فقیر را بیماری صعب رسید چنانکه هیچ قوه حرکت و قدرت جنبیدن نمانده داشتم
و دست از حیات برگرفته بودم روزی در پای دیواری آوازی خوش و دلپذیر شنیدم بجنبشی که
در عمر خود اینقدر لذت نچشیده و مانند آن صدا نشنیده بودم و چون فکر در مقامات وی کردم
شنیدم که میگفت بقول فصیح و بمقام رکب و بلحن مستوجب قدوس ربنا و رب الملائکة والروح
و چون نظر باز پس کردم خوکی دیدم که این آواز از وی بود فقیر از لذت ذوق و شوق سرگرم شدم
و در آنحال صحتی کامل در خود مشاهده کردم پنداشتم که هرگز بیماری در من نبوده است حجة الاسلام
غزالی در کتاب ارشاد آورده است که چون این طایفه از هر چیز حسب حال خویش فهم میکنند قیاس آن
بودی که هیچ آوازی از آلات طرب بر ایشان حرام نبودی اما رعایت شرع شریف امری است
واجب تا هر چه که شرع جایز نداشته است چون چنگ و بربط و ارغنون و کمانچه و تار و رباب
و نای فارسی که آن را نرمار گویند و موسیقار و کرنا و نقاره و طبل لوطیان و مخنثان
و حقا نه خواه چوبین و خواه معدنی و ناقوس و هر چه بدینها ماند که شعار ارباب فسق و فجور بود
سماع آن حرام باشد اگرچه سالک باینها و باواز جانکداز اینها طرب روحانی و وجد و سرور معنوی
پیدا میکند و از سماع و استماع اینها فهم اسرار غیبی و درک حقایق لاریبی او را حاصل شود
زیرا که بشر تا قوه حیوانی و قدرت نفسانی دارد از تکلیف شرع بیرون نمیرود و اما چیزی که شرع
او را جایز داشته باشد چون دف اگرچه جلاجل هم داشته باشد و نی عراقی نزد جمهور اجتماع
دف و نی و افتراق ایشان فرقی ندارد و بعضی گفته اند که اجتماع دف و نی حرام است و آن قول

ضعیف

اذان و قامت

ضعیف است لاجماع الائمة علی جوازهما اجتماعا و انفرادا انتهی و دست کوبیدن یعنی کف بر
زدن جایز است مطلقا چنانکه در ارشاد تصریح بآن شده اما رقص و پای کوبیدن اگر از سر وجد
و شوق و استغراق احوال است آن عین مطلب باشد و شرعا و طریقتا ممدوح بود و اگر باختیار
لکن از سر تواجد و جذبه و فرط شوق و غلبه نشاط دل است آنهم پیش جمهور جایز است
غیر از ابو عثمان مغربی اما اگر رقص عبارت بود از خم دادن بدن و اعضا یعنی شبیه است بحرکات
متنائیه چنانکه عادت رقاصان و مخنثان این عهد و زمان است آن حرام محض بود بلکه دیدن و نظر آن
نیز حرام است **نقلست** که روزی قاصدی از مصر پیش ابو علی اسکی آمد
و رقعه در دست بر آن نوشته بودند که آیا غیبت مردمان خوبتر است یا سماع دف و نی و امثال آنها
پس ابو علی اسکی قلم و دوات و کاغذ طلبید و چند ابیاتی بعربیه در جواب قاصد نوشت و هی هذه

یاصاحب الحالات والوفرات • والذکر والتسبیح فی الخلوات •
اما اغتیاب الناس فهو محرم • قطعا بنص الآیة فی الحجرات •
ایاک ایاک فلا تعدل به • لهوا بنوع من الشبهات •
واعلم بان الدف والذوق الذی • عنه سئلت وقلت فی دعوات •
فیه اختلاف فی دوتهم من قبلنا • سراج الهدایة وسادة السادات •
والاکثرون قایلون بحله • کالصوت من عاداتنا العادات •
لکنه لم یات قط فی الشرع • طلبه فجعلت فی القربات •

فالعارف المشتاق ان کان علی • تواجد والشوق والسکرات •
لا لوم یلحقه و یمدح حاله • طوبی لمن یلقی بذا اللذات •
ان نلت ذا یوما فقد نلت المنی • وغنیت عن افتاء فی الابیات •

وهم نقلست که امام فخر الدین رازی رحمه الله روزی زبان ملامت بر
درحق شیخ نجم الدین کبری قدس سره گشاده بود که آنکه مریدان او بسماع و تواجد و پای کوبان و دست
زنان ذکر میکردند چه امام میگفت این حرکات غیر مرضی است و تواجد با طرب نفس معاند و منافی
اتفاقا شبی امام فخر در واقعه دید که قیامت برخاسته و خلایق اول و آخر در موقف حشر مجتمع آمده
و شیخ نجم الدین در پای تخت سرادقات عظمت الهی ایستاده و مریدان را امر نمود که قوموا
وارقصوا لله ناگاه امام از واقعه بیدار شد و استعاذه کرد باز در خواب شد و همان صورت را
دوباره در واقعه دید تا سه دفعه پس چون روز شد امام با چندتنی از اصحاب خود عزیمت
خدمت شیخ کردند چون امام و اصحاب وی بدر خانقاه شیخ رسیدند شیخ آواز پای ایشان
شنید آواز بر آورد که ای مریدان قوموا وارقصوا لله بعد از آن امام را اعتقاد و ارادت
باین طایفه حاصل شد و بعین مطلب واصل گشت و دانست که این طایفه مقربان درگاه حق و در دنیا
و آخرت دستگیران مطلقند از آن جریمه باز آمد و توبه و انابت کرد و مرید شیخ گشت
شعر گر ز آب حیات ذکر دود • دل تو زنده ابد کردد • صیقل نغمهای
الحان • گر دم همدمش بود کردد • روح را صوت خوب و نغمه نی • در مقام
حقیقت سند کردد • در بدل مرده اند و زنده نفس • نیکیت از سماع بد کردد • انتهی

مراد از اینهمه

اذان و قامت

و مراد از اینهمه بیانات آنست که اصوات خوش و نغمات دلکش را در نفوس سلیمه و طباع مستقیمه
تأثیر و لذت بیش از آنست که بشرح و بیان احتیاج افتد یا برهانی بر آن اقامه شود پس هر که گوید
مرا با اصوات و الحانات خوش دل خوش نیست یا دروغ میگوید یا حواس وی ضایع گشته و از درجه
انسانیت بلکه از رتبه حیوانیت نیز نازل است چه تأثیر الحانات و نغمات نیز در حیوانات اثر
خواهد کرد چنانچه شتر از ترنم حدی در اهتزاز آمده و سریع السیر شود و با بارهای گران بیک منزل
چندین منازل از سر نشاط قطع کند و گوسفند و بز در گله از آواز نی با استراحت بچرند چنانکه
معمول شبانان اکراد و حشام می باشد و صاحب کتاب آداب الاصحاب در بحث سماع بیان بسی جلی را
ذکر نموده بلکه چندین باب در سماع بیان کرده و در یکی از آن بابها آورده که سماع صوت آواز
خوش از جمله نعمتهای الهی است بلکه بعضی از مفسران در تفسیر آیه کریمه یزید فی الخلق ما یشاء
چنین گفته اند که این زیادت آواز خوش است و هر که از آواز خوش لذت نیابد معلوم است
که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل گشته انتهی کلام الاصحاب من آداب الاصحاب
و نیز فرموده طایفه از ارباب سلوک دریافته که سمع دل ایشان بشنیدن مخاطبات غیبیه مفتوح شده
و باطن ایشان بادراک حقایق لاریبیه قوت پذیرفته هر آینه از استماع الحانات موزون و نغمات
گوناگون تأثیرها خواهند یافت و فوائد کلیه نقد وقت ایشان میشود و از جمله فواید یکی آنست که
اصحاب ریاضات و مجاهدات را از کثرت اختلاط مردمان گاه گاه اتفاق افتد که ملال و قبضی در
قلوب و نفوس که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود طاری گردد پس مشایخ طریقت از بهر دفع این

عارضه و قبضهای کسبی و روحانی از سماع اصوات خوش و الحانات مناسبه و اشعار مهیجه و مشوقه
بر وجهی مشروع ترتیب نموده‌اند و مریدان را بوقت حاجت بر آن امر فرموده‌اند تا بدان واسطه
کلال و ملال از ایشان مرتفع شود وفایده دیگر آنکه سالکان را در اثنای سیر و سلوک
بسبب استیلای صفات نفسانی اکثر اوقات وقفات و حجبات بر ایشان روی میدهد که بجران
بسط و ترقی مزید احوال و مراتب بر ایشان مسدود گردد پس ممکن بود که مستمع را در سماع
لذیذه و نغمهای طیبه که وصف الحال وی باشد حالی روی نماید که آن وقفه یا حجبه از پیش برخیزد و باب
مزید فتوح وی گردد وفایده دیگر آنکه اهل سلوک را که حال ایشان هنوز از سیر بطی و از
سلوک بجذبه و از محبی بمحبوبی نینجامیده است در اثنای سماع ممکن است که سمع روح مفتوح شود
و لذت خطاب ازل و عهد اول یاد آید و طایر روح بیک نهضه غبار هستی در عونت حدوث
از خود بیفشاند و از جمله اکوان و الوان مجرد گردد و آنگاه در فضای قرب ذات در طیران آید
و سلوکش بجذبه و محبی بمحبوبی انجامد و بیک لحظه چندان راه و منازل قطع کند که سالها کاف و افزون
بسیر و سلوک در غیر سماع میسر شود حضرت شیخ سعد الدین حموی رحمه الله فرموده **رباعی**

دل وقت سماع بوی دلدار برد • جان را بسراپرده اسرار برد •
این زمزمه مرکبی است مر روح ترا • بردارد و خوش بعالمی بار برد •

و حضرت شیخ روزبهان بقلی رحمه الله در رساله القدس لاهل الانس که بیان عشق مشهور است

درباب سماع آورده که بر وجوب است بر بعضی از این طایفه که سماع کنند و باستماع الحانات و نغمات
بپردازند که در سماع صد هزار لذت است که بیک لذت از آن صد هزار ساله راه معرفت
قطع توان کرد که آن هیچ عارفی را بهیچ عبادتی میسر نشود چه محبت ایست که در جبلت روح مستکن
و پوشیده است و چون ارواح بحسب فطرت با آوازهای خوش و نغمهای دلکش مناسبت و شیفتگی
بسیار است آن محبت در وقت شنیدن آنها حجابی که عارض آن حقیقت است مرتفع میشود و آن اسرار
آن محبت که در جبلت روح پوشیده است ظاهر میگردد و مقصود اصلی از عبادات و ریاضات ظهور این
محبت است و بس انتهی وحاصل سخن آنست که در آواز خوش تاثیرهاست
چنانکه صاحب کتاب آداب الاصحاب و امام غزالی در تصنیفات خود و اکثر بزرگان دین
رضی الله عنهم در تالیفات خودشان آداب و فوائد و شرایط مخصوصه آن را بتفصیل تمام
بیان نموده‌اند در اینجا بمناسبت مقام بهمین مختصر اکتفا شد مقصود آنست که مؤذن
هر چند آواز وی خوش باشد رغبت و شوق مردمان بر عبادت و شتافتن ایشان بمسجد
خوشتر و بیشتر باشد لاسیما برای امام انصفت حسن صوت ورای صفتهای دیگر است
مصرع کاین طرفه دولتی است خدایا نصیب کن • وهم سنت است
که مؤذن در وقت گفتن اذان انگشتان مسبحه را در سوراخ هر دو گوش خود بگذارد
زیرا که این کیفیت برای جمعیت صوت مجربتر و بهتر میباشد و نیز مشاهده این صورت

بیان شیخ و عرفا را و در آن سخنهای بلند و سخنهای از جنید و سنید بیانند

از مؤذن مر مردمان را که بعید راستند دلالت باشد بر دخول وقت نماز وبعضی گفته‌اند هرگاه شخص
منفرد برای نفس خویش اذان بگوید بگوش نهادن انگشتان او را سنت نباشد انتهی
وهم سنت است تاخیر قامت از اذان باندک زمانی تا مردمان محصور برای نماز
جماعت جمع آیند مگر در نماز مغرب که وقت وی اینقدر وسعت و مجال تاخیر ندارد
بلکه اکثری از ائمه شرع تاخیر آن از اول وقت مکروه دانسته‌اند وهم سنت است
چه برای امام و چه برای غیر وی در جواب قامت بگویند در وقتیکه مقیم بکلمه قد قامت الصلوة
میرسد اقامها الله و ادامها ما دامت السموات والارض وجعلني من صالحی
اهلها الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ودر دفعه کلمه
اقامها الله و ادامها را تکرار کنند بنا بمقابل تکرار لفظ قد قامت الصلوة
و مندوبیت جواب قامت بنهج مذکور برای امام مؤکدتر است تا غیر امام انتهی
وهم سنت است برای کل واحدی از مؤذن و مقیم و مستمعین بعد از فراغت
از اذان و قامت صلوات بر حضرت رسول علیه السلام بفرستند چنانکه از آنحضرت علیه السلام
امر بصلوات در اذان ثابت است و در غیر اذان نیز قیاس بر اذان کرده‌اند وهم سنت است
برای کل واحدی از مؤذن و مستمعین بعد از بانگ نماز دعای مشهور بعد از اذان بخوانند
و آن اینست اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت

سیدنا محمدا صلی الله علیه وسلم الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه المقام المحمود
الذی وعدته وارزقنا شفاعته برحمتك یا ارحم الراحمین انتهی
وهم سنت است دعا در بین اذان و قامت و در بین قامت و نماز چه این اوقات مذکوره
محل استجابت دعا بود و انشاء الله بنا بوعده الهی امید واثق است که رد نشود چنانکه در احادیث
صحیحه بصحت رسیده و در شرح قونوی آورده که محل دعا و استجابت آن بعد از کلمه
وارزقنا شفاعته می‌باشد و بهترین دعا و مجرب‌ترین آن دعای عافیت دنیا و آخرت
بود چه حضرت رسول علیه السلام فرموده است لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة قالوا فماذا
نقول یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اسئلوا الله العافیة فی الدنیا والآخرة رواه
الترمذی انتهی اما فقیر از حضرت والد بزرگوار خود قدس الله سره العزیز
بارها می‌شنیدم که در این محل این دعا را میخوانند اللهم انی اسئلك العفو والعافیة
فی الدنیا والآخرة انك علی کل شیء قدیر انتهی **للحقیر المؤلف**
دست بر داشتن با گاهی • بهر هر مطلبی که میخواهی • نیست خالی ز فیض رحمت حق •
کام بخش است و اهبی مطلق • در اینجا بهمین قدر از مسنونات اذان و قامت اکتفا شد
اگر خفای از آن باقی مانده باشد هر آینه رجوع بمدونات فقه نمایند چه در همه اعمال
تکلیف بر تحریر و تقریر متعال بقدر وسعت احوال است والله اعلم بما لا نعلم

فصل در بیان مکروهات اذان و قامت و آنچه که متعلق بر ایشان است

بدانکه مکروه است اذان فاسق و کودک و اعمی و مجنون [بر همه] چه اینها در معرفت آداب عبادت و احکام آن به درایت و کفایت نمی‌باشند و مظنهٔ خطا و خلل در اوقات نماز و کیفیت اذان می‌باشند اما اگر اعمی معرف عادل و امین داشته باشد که او را به دخول وقت نماز و استقبال قبله اطلاع دهد روا باشد وهم مکروه است اذان و قامت گفتن کسیکه وضو نداشته باشد بخلاف متیمم چه در خبر ترمذی آمده که لا یؤذن الا متوضی واگر در اثنای اذان حدث واقع گردید سنت است اذان را تمام نماید اما کراهت اذان جنب سخت‌تر است بلکه بدتر است از اذان محدث و کراهت در قامت جنب غلیظ‌تر و سخت‌تر است از قامت محدث و شک نیست که فی الجمله فرق در میان کراهیت اذان محدث و کراهیت قامت محدث باشد والبته کراهیت قامت وی سخت‌تر است از کراهیت اذان وی کما مر وهم مکروه است تمطیط و تغنی در اذان هرگاه آن تمطیط و تغنی موجب تبدیل و تغییر کلمات و معانی اذان گردد بلکه درین صورت حرام محض می‌باشد اما اگر تمطیط

و تغنی بهیچ است که تبدیل و تغییر لفظ و معنی وی راه نمی‌یابد باکی نیست وهم مکروه است بی ضرورت در اثنای اذان و قامت سخن گفتن بلکه باید در اثنای ایشان ترک اقوال و افعال و حرکات نامناسب نماید اما اگر آن سخن برای ضرورتی و داعیهٔ مصلحتی باشد مانند انذار اعمی و زجر و منع حیوان که از بام یا بلندی دیگر نیفتد یا امثال این مصلحتها ضرری ندارد واگر در میان اذان و قامت عطسه زند باید آهسته در پیش خود بگوید الحمد لله وهم مکروه است در حالت نشستن اذان و قامت گفتن با وجود قدرت بر قیام مگر در وقتیکه مسافر باشد آن وقت در حالت رکوب روا بود چنانکه فقیر در سفر حجاز در راه مدینهٔ منوره علی ساکنها الاف التحیة بکرات و مرات از شترسواران حجاج بلکه از اکثر ده‌نشینان هم بحالت قعود اذان را شنیده‌ام وهم مکروه است برای مقیم و مؤذن و غیر آنها از کسانیکه حاضر جماعت و مسجد شده‌اند بیرون رفتن ایشان از محل جماعت بعد از قامت گفتن و پیش از نماز بگزاردن مگر بجهت ضرورتی یا مهمی

تفریع

بدانکه مؤذن در حالت اذان و مقیم در وقت قامت گفتن باید برپای ایستاده باشند چنانکه شمه از آن ذکر کردیم و بر مکان مرتفع و بلند باشند و باید رو بقبله باشند چه اذان غیر مستقبل مکروه بلکه ممنوع داشته‌اند و باید در مرتین حی علی الصلاة التفات بجانب یمین کند و در مرتین حی علی الفلاح التفات بطرف چپ نماید چنانکه در روایت ابن معین آمده که

بلال در مرتین حی علی الصلوة التفات بطرف راست کردی و در مرتین حی علی الفلاح التفات بجانب یسار نمودی و لم در تکبیرات و شهادتین رو بقبله کردی اما التفاتی که اهل شرع از برای مؤذن جایز داشته‌اند آنست که مؤذن در مرتین حی علی الصلاة و حی علی الفلاح اندکی روی و گردن را بجانب یمین و یسار بگرداند بحدیکه سینهٔ وی از قبله منحرف نشود پس باید بنحوی التفات معمول بعمل آورد که اگر کسی از قفای وی باشد یک خد او را ببیند نه هر دو خد وی بتمامی و مقصود اهم از این جواز التفات تبلیغ الخطاب مستطاب است بمردمان و آن مانند سلام امام است در آخر نماز لکن مکروه است در حال خطبه التفات کردن بیمین و یسار چه مقصود از خطبه موعظه است بجهت حاضران پس التفات کردن در آن موجب اعراض بود و اعراض منافی آداب وعظ و موعظه می‌باشد والتفات در قامت نیز مندوب بود چه مراد از آن مجرد اعلام و اخبار است و بس اما در التفات نمودن در تثویب اذان صبح اختلاف است لکن ابن عجیل میگوید روا باشد و نزد غیر او جمعی جایز داشته‌اند بلکه او را مانند حیعلتین پنداشته‌اند والله اعلم بالحقایق

فصل در بیان شرائط اذان و قامت

بدانکه از شرائط اذان و قامت است رعایت ترتیب و موالات در کلمات و حروف آنها چه ترک ترتیب و موالات در آنها موهم لهو و لعب است با اذان و قامت و لهو و لعب موجب فساد است

در ابلاغ و اعلام مذکور اما کلام یسیر و سکوت و نعاس قلیله و اغماء با وجود کراهت اینها هیچکدام مفسد اذان و قامت نمی‌باشند اما اگر در آن کلام و سکوت و نعاس طول فصل فاحش واقع باشد مفسد بلکه مبطل اذان و قامت می‌باشند والا فلا

تنبیه

و قد نقل فی کتاب الکنوز عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال فی الاذان عشر کلمات من الکفر فمن قال واحدا منهم یکفر بالله تعالی الاول اذا مد الالف فی الله والثانی ان یقول الله اکبار بمد الباء والثالث ان یقول اشهاد بمد الهاء والرابع ان یأتی بالهاء عوضا عن المیم کأن یقول مهمدا رسول الله والخامس ان یقول لا اله الا الله بلا تشدید والسادس ان یقول شهد ان لا اله [او بدلا عن محمد مز] بلا الف فی اوله والسابع ان یقول محمد محامد [بدل] بمد الحاء والثامن ان یقول الفالاح والتاسع ان یقول حای علی الصلاة بمد الحاء والعاشر ان یقول حای علی الفلاح بلا تشدید قال ابو بکر الواسطی رحمه الله رأیت فی المنام جاء النبی صلی الله علیه وسلم واخذ بیدی فقال انظر الی جهنم فلما نظرت رأیت جماعة کثیرة من المؤذنین وجوههم کوجوه الخنزیر ولهم صوت شدید یدخلون فی نار جهنم ثم سئلت النبی علیه السلام من هؤلاء قال علیه السلام هؤلاء کانوا مؤذنین فی الدنیا فی الجهل ثم لا یعلمون ثم قلت یا رسول الله علیه السلام اشفع لهم فقال علیه السلام انا بریء منهم وهم بریئون منی انتهی وهم از شرائط اذان و قامت اسلام و تمیز است پس اذان کافر و غیر ممیز بسبب عدم اهلیت ایشان برای عبادت صحیح نباشد

وهم از شرائط اذان وقامت است که باید موذن مذکر باشد پس اذان زن وخنثی برای
جماعت مردان واذان زن برای جماعت خنثی جایز نباشد اگرچه درمیان ایشان محرمیت
هم باشد همچنانکه امامتشان برای آنها جایز نبود اما امامت زن برای جماعت زنان واذان
زن برای زنان واذان خنثی برای زنان روا باشد هرگاه خوف فتنه در آنجا متصور نباشد
وهم شرط است که موذن عالم وعادل وعارف باشد بادله اوقات فرائض نماز وحصول
این معرفت برای موذن بچندین قسم تیسیر شود یا به تشخیص ساعات شب وروز ویا بتجربات کسب
وصنعت خود ویا بتفتیش وسوال از کسی دیگر که او از آن موذن عارف تر باشد بادله اوقات
والی غیر ذلک من الدلائل والقرائن المستلزمین للعلم باوقات الفرائض انتهی

ذکر موذنهای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

بدانکه در کتب معتبره احادیث آورده اند که مر آنحضرت را علیه السلام چهار موذن بوده است
یکی بلال بن رباح واو اول موذنی بوده که در اسلام اذان گفته است ووفات وی در شام
بوده ودیگر بلال بن حارث واو در بصره وفات کرده ودیگر ابن ام مکتوم که نام وی عمر است
واکثر ائمه بر آنند که وی در مدینه اذان گفته است ودیگر سعد بن عایذ غلام عمار بن یاسر
بوده است دبروایتی دیگر سعد بن القرظ بوده ودیگر ابو محذوره است که نام وی از بعضی

سلیمان وازبعضی

نزد بعضی سلیمان وپیش جمعی جابر وبعضی از عوض ابو محذوره گفته اند سمره بن معیر بوده است
کما فی الاحادیث وکتب التواریخ انتهی

حکایت در تاثیر ذکر الهی بر دل بندگان پاک اعتقاد

قال عبد الواحد بن زید رضی الله عنه کنت فی مرکب فطرحتنا الریح الی جزیرة فرأینا رجلا یعبد
صنما فقلنا له ما هذا الاله یعبد وعندنا من یصنع مثله قال فانتم من تعبدون قلنا اله
واحد فی السماء عرشه وفی الارض بطشه قال من اخبرکم به قلنا ارسل الینا رسولا فاخبرنا
به قال فما فعل الرسول قلنا قبضه الملک الیه قال فهل ترک عندکم من علامة قلنا نعم ترک
عندنا کتاب الملک قال فارونی به فاتیناه بمصحف وقرأنا علیه سورة الرحمن فلم یزل یبکی
حتی ختمنا السورة وقال ما ینبغی لصاحب هذا الکلام ان یعصی فاسلم واحسن اسلامه
وعلمناه شرائع الاسلام والصلوة وغیرها فلما کان اللیل صلینا المغرب والعشاء واخذنا
مضاجعنا فقال یا قوم هذا الاله الذی دللتمونی علیه اینام قلنا هو الحی القیوم الذی لا ینام
ولا یموت ابدا دائما قال بئس العبید انتم تنامون ومولاکم لا ینام فلما خرجنا من البحر
ودخلنا عبادان اردنا ان نعطیه دراهم فقال لا اله الا الله دللتمونی علی طریق
لم تسلکوها انا کنت اعبد غیره فلم یضیعنی فکیف یضیعنی وانا الآن اعرفه فلما
کان بعد ثلاثة ایام قیل انه فی النزع فدخلت علیه وقلت له هل من حاجة قال قضی الله
حاجتی الذی اخرجنی من الجزیرة فنمت عنده فرأیت جاریة فی قبة فی روضة خضراء

وهی تقول یا الله عجلوا به فقد طال شوقی الیه فاستیقظت فرأیت قد مات فدفنته
فرأیته فی المنام فی تلک القبة وهو یقرء قوله تعالی والملائکة یدخلون علیهم من
کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتهی مراد از ایراد این حکایت
شدت تاثیر ذکر الهی است بر دل بندگان پاک اعتقاد در رسوخیت قلب است بر طاعت خدا تعالی
واتباع سنن آنحضرت علیه السلام **تنبیه آخر** سابقا در بحث مکروهات
اذان وقامت گفتیم که تمطیط در آنها مکروه است صاحب شرح مقدمه وشرح نهج وغیر ایشان
فرموده اند که علاوه از تمطیط تطریب وتلحین نیز در اذان وقامت مکروه است اما تمطیط عبارتست
از افراط در مد حروف وتفریط در طول کلمات واما تطریب عبارتست از طول دادن
بصوت زیاد از حد عادت واما تلحین عبارتست از افراط در لحن بنحویکه بآن تفخیم در کلام
حاصل گردد وهر کدام از اینها که متغیر معنی باشند حرام محض ومبطل می باشند واز اینجهت است
که امام زرکشی رحمه الله فرموده زنهار باخبر باشید از اغلاط وافراطی که برای بعضی از موذنهای عوام
واقع میشود مانند مد همزه اشهد که آن متغیر معنی وی است چه در صورت مد بمعنی استفهام میگردد
ومانند مد بای اکبر که اکبار میگردد واکبار جمع کبر است بفتح کاف وآن طبلی است که یک روی
واحد داشته باشد وهم مانند وقفه کردن بر کلمه الٰه وابتدا بلفظ الا الله نمودن
وهم مانند مد الف الله ومد الصلوة والفلاح وهم مانند قلب کردن الف الله
بهاء وهم مانند مد همزه اکبر وهم مانند اینکه بطرزی توضیح تلفظ بهاء الصلوة
ناکردن اینها همگی مبطل اذان وقامت میباشند کما لا یخفی

قال فی الفتاوی

وقال فی الفتاوی سئل عن ابدال الهمزة اکبر بواو هل یصح فاجاب بانه لا یصح
علی الاوجه وکذا لو ابدل الکاف همزة انتهی

فصل در اختلاف در افضلیت اذان وامامت والله اعلم

بدانکه علمای شریعت رضی الله عنهم در ترجیح افضلیت اذان بر امامت یا امامت بر اذان
اختلاف است بعضی گفته اند ثواب اذان که سبب اعلام واخبار مسلمانانست برای طاعت
وبندگی حق تعالی بیشتر است از ثواب امامت بدلیل آنکه چیزی که فایده ونفع عامه در آن باشد
افضل واکمل است از آنچه که فایده خصوصی در او باشد فلهذا ثواب اذان که افاده اعلام
عامه مردمان در آن مندرج است بیشتر بود از امامت چه بدیهی است که مرتبه تبلیغ عامه فوق
مراتب می باشد واز اینجهت است که علما را در مرتبه تبلیغ بمثابه انبیاء علیهم السلام شمرده اند
اما در امامت همین فایده اقتدای خصوصی است وبس ولیکن جمعی کثیر از علماء ومجتهدین
بر آنند که امامت افضل است از اذان ودر شرح تنبیه نقل کرده است که حضرت رسول علیه السلام
فرموده است المؤذنون امناء الله والائمة ضمناء فارشد الله الائمة وغفر
للمؤذنین فحال الامین اخف واحسن من حال الضمین فالارشاد للمقصرین
والغفران للمقربین وهم آنحضرت علیه السلام فرموده است من اذن سبع سنین

صابرًا اعتسبا كتب الله له براءة من النار وقال عليه السلام المؤذنون اطول الناس اعناقا
يوم القيمة الحديث ومن الاصحاب من قال الامامة افضل من الاذان وهو الاصح في المحرر
والوجيز لاختيار رسول الله عليه السلام لنفسه ولا يختار لنفسه الا هو افضل وكذلك
الخلفاء الراشدين المرشدين بعده قلنا انما اختار النبي عليه السلام لنفسه ذلك لامور
منها انه لو قال اشهد ان محمدا رسول الله توهم بعض الناس ان غيره هو الرسول ولو قال
اشهد اني رسول الله لكان تغيرا لنظم الاذان ومنها انه لو قال حي على الصلاة لكان
عليه الاجابة ومنها انه كان يخاف من مكائد الكفار فاختار الامامة لذلك انتهى
اما در شرح منهج وتحفه وساير كتب فقه بقول اصح اذان وقامت هردو معا ومتفقا از امامت
فاضلتر نه چنانکه از مفهوم کریمه ومن احسن قولا ممن دعى الى الله الخ مستفاد ومبين است
که حضرت عایشه رضی الله عنها فرموده آن جماعت مؤذنان مراد است قال في التحفة ولا ينافيه
قول ابن عباس رض وهو النبي صلى الله عليه وسلم لانه الاحسن مطلقا وهم الاحسن بعده انتهى
ولما صح انه صلى الله عليه وسلم دعى له بالمغفرة وللامام بالارشاد والمغفرة اعلى من الارشاد
ومن ثمه قال الماوردي دعاؤه للامام بالارشاد خوف زيغه وبالمغفرة لعلمه بسلامة حاله
وانه صلى الله عليه وسلم جعله امينا والامام ضامنا ومعلوم ان الامين خير من الضامن بمعنى ان المؤذن
مؤتمن في الوقت يعتمد الناس عليه في الصلاة والصيام والافطار وساير الوظائف
فاما الضمان بمعنى الرعاية اي هم راعون ومحافظون على القوم صلاتهم لا بمعنى الغرم لانهم
فهم كالمتكفلين لهم في صحة صلاتهم وفسادهم وكالهما وفقصانها لحكم المتبوعية والتابعية

ولهذا الضمان

الضامن
ولهذا الضمان كان ثوابهم اوفر ودونه رحم اكبر او المراد بالضمان ضمان الدعاء بان يعم القوم به
ولا يخص نفسه والى غير ذلك انتهى وانه صلى الله عليه وسلم قال المؤذن يغفر له مدى
صوته ويشهد له كل رطب ويابس واخذ ابن حبان من خبر من دل على خير فله مثل اجر فاعله
ان المؤذن يكون له مثل اجر من صلى باذانه انتهى ولا تتقدم الاقامة على وقتها
بحال ووقتها ارادة الدخول في الصلاة حيث لا جماعة والا فاذن الامام ولو بالاشارة اه
والشرط ان لا يطول الفصل اي عرفا بينهما اي بين الاذان والاقامة وبين الاقامة والصلاة
كما في المجموع ويسن بعد الاقامة لكل احد وللامام اكد الامر بتسوية الصفوف بنحو
قولهم استووا واتصلوا رحمكم الله وان يلتفت بذلك يمينا وشمالا ويسن لكل
من حضر الجماعة ان يأمر بذلك التسوية اذا رأى خللا واعوجاجا في تسوية الصفوف والاولى
ترك الكلام بعد الاقامة وقبل تكبيرة الاحرام الا لحاجة انتهى الكلام

اول ندای خدای ندای اذان است
که بکوش بندکان میرسد

بدانکه امام غزالی علیه الرحمه در کیمیای خود آورده که اول ندای بتو رسد از نداهای خدای
بانگ نماز است در وقتی که بشنوی باید که متعلق کردی وهمه تن واندام کوش باشی ودر هر کاری
خواه قولی یا فعلی که باشی از آن دست بداری وسلف چنین کرده اند که چون بانگ نماز بشنیدندی
اگر آهنگر بودی اگر مطرقه در هوا داشتی دست فرو نگذاشتی واگر کفشگر وپاره دوز بودی

اگر درفش وسوزن فرو برده بودی بیرون نیاوردی وبعد از فراغ از سماع اذان فورًا از جای
برجستندی وخود شان را برای وضو وآداب نماز آماده ومهیا ساختندی واز این ندای
مؤذن ندای روز قیامت یاد کرفتندی واندیشه کردندی که هرکه امروز در وقت شتابد بدین
زمان فردا روز قیامت از جانب الهی منادی بشتاب بوی ندای بشارت بخشش ورحمت رسانند
پس اگر در اینجا بشنیدن این منادی فرح وشادی ورغبت بدلت رسد در آنجا نیز بآن ندای
بشارت همچنان باشی **شعر** بذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند درین معنی که کوش است
نه بلبل بر کلش تسبیح خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

تتمه در آنکه نداء پنج است

بدانکه عرفاء فرموده اند نداء پنج است یکی ندای حضرت خلیل الرحمن است علیه السلام چنانکه قرآن
بآن خبر داده است واذن في الناس بالحج وتفصیل آن در تفاسیر مذکور است دوم ندای
کاشتکان حضرت یوسف است علیه السلام قوله تعالى ثم اذن مؤذن ايتها العير انكم لسارقون
سیوم ندای اسرافیل بود چنانکه در قرآن احوال او را بیان می فرماید واستمع يوم يناد المناد
من مكان قريب چهارم ندای غیبی است که از جانب جناب رب العزت بکوش هوش خلایق در هر شب وروز
در می آید واز جمله این نداهای غیبیه آنست که مضمون آن را ابو نواس شاعر کرده اند **بیت عربیه**
له ملك ينادي كل يوم لدوا للموت وابنوا للخراب نفس على هذا سائر الفناء

علیه فمنه

علیه فمنه نداء من قبل عرش الرحمن ومنه من جانب السموات واهلها ومنه من طرف الارضين
ومنه نحو الجبال والاودية والاحجار والاشجار والمدر ومنه من قبالة البحار والانهار
ومنه من قبل الملكين الكرامين الكاتبين ومنه من جانب القبور ومنه من الايام والليالي
والاسبوع والشهور والسنين وقيل عند بعض نداء اعضائه عليه وعلى ذلك
منقول من الاحاديث الصحيحة والاخبار الصادقة انتهى **پنجم ندای**
مؤذنان است که از زمان سعادت حضرت خاتم النبيين عليه الصلوة والسلام تا امروز
واز امروز تا قیامت در میان اسلام که در هر شبانروزی پنج مرتبه مشروع ومقرر گشته اند
که بکوش بندکان خدا میرسد کما قال تعالى ومن احسن قولا ممن دعى الى الله الخ
در تفسیر مواهب آورده که این آیه در شأن پیغمبر است علیه السلام که خلق را بخدای دعوت فرموده است
وامام ابو اللیث کفته مراد علماء اند که معالم دین بمردمان آموزند ومعنی صالح ایشان آنست که هرچه
خوانند ودانند بدان عمل کنند یا مراد محتسبانند که قواعد امر بالمعروف ونهی منکر را تمهید دهند وعمل صالح
ایشان تحمل بار جفای مردمان وصبر وحلم است وکفته اند مراد همه ائمه دین ومشایخ
وخواص مؤمنان در این آیه داخلند وحضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها فرموده آیه در شأن
مؤذنانست چنانکه مذکور کردیم وصاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز کفتی یهودی
کفتندی کلاغ نداء میکند ومردمان را بنماز میخواند واز این قبیل سخنان بیهوده وسخریه کفتندی
تا آنکه این آیه در شأن مؤذنان نازل شد که کیست نیکوتر از جهت سخن که بخواند خلق را بخدای
از آنکس

وبه پرستش وی وبکنند کارهای شایسته ودر سورهٔ مایده نیز ازانمعنی خبر داده است واذا ناديتم الى الصلوة
یعنی چون ندا میکنند ومردمانرا بنماز میخوانند اتخذوها هزواً میگیرند آن منادات را یا آیه نماز را
بلهو ولعب وسخریه وچون مؤمنان ببر از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود دیدا بیکدیگر میگفتند بطریق
استهزاء وسخریه قاموا لا قاموا اصلوا لا اصلوا ومیخندیدند ودر معالم آورده که ترسای بود در مدینه
هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغگوی تا روزی خادم آتش
بخانهٔ وی در آورده وترسا با اهل وعیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن آتش بجست ومجموع خانه را
با آنجماعت که در وی بودند تمامه بسوختند ذلك بانهم قوم لا يعقلون واین استهزاء ایشان
به اذان بآنست که ایشان گروهی اند بی شعور تصور میکنند که در این استهزاء چه عقوبتها بایشان خواهد رسید انتهى

پس از این پنج نداء که گفتیم دو نداء گذشته است ندای ابراهیم خلیل وندای یوسف علیهما السلام
ویکی آینده است ندای اسرافیل علیه السلام ویکی ندای حق سبحانه است که آن وقت مخصوصی ندارد بلکه در هر آن
ودر هر زمان ودر هر مکان به آشکار ونهان آن نداء حق بگوش هوش انس وجان میرسد ویکی آنست که امروز
در هر شبانروزی پنج بار در مساجد ومعابد وهر کسی از طاعت گذاران برای مردمان یا برای نفس خود بجهت
تمشیت فرائض خمسه شروع ومقرر است که از برای هر فریضه یکبار نداء کرده میشود پس این ندای مؤذنان
با ندای حق تعالی نسبت قربیت بلکه نسبت معیت دارند وبه دوام ازمنه هر دم در کارند ویاد دهندهٔ
روز حساب وشمار ویاد دهندهٔ حضور حضرت آفریدگار اند وعزیزی در انمعنی چه خوش فرموده است

بلکه آیه هر زمانه

بانگ آیه هر زمانه زاین رواق نیلگون | آیه انا بنیناها وانا لموسعون
که شنید این بانگ را بی گوش ظاهر دم بدم | تائبون العابدون الراکعون الساجدون

در کتاب نزهة الناظرین تألیف شیخ تقی الدین عبد الملک بن ابی المنی
الباقی ثم الحلبی خطیب جامع الکبیر در عبارت خود آورده است در معانی حقیقی اذان
قال القاضی عیاض رحمه الله اذا قال المؤذن الله اكبر الله اكبر فقال المستمع مثل ما
قاله المؤذن دخل الجنة لان ذلك توحيد وثناء على الله عز وجل وانقياد لطاعته
وتفويض اليه بقوله لا حول ولا قوة الا بالله فمن حصل هذا فقد فاز وحاز بحقيقة
الايمان وكمال الاسلام واستحق الجنة بفضل الله تعالى واعلم ان الاذان
كلمة جامعة لعقيدة الايمان واستقرار واستحكامه مشتملة على نوعيه من العقليات
والسمعيات فاوله اثبات الذات وما يستحقه من كمال الصفات والتنزيه عن اضداد
في ذلك حصل بقوله الله اكبر ثم صرح باثبات الوحدانية ونفي ضدها من الشركة المستحيلة
حقه سبحانه وهذه عمدة التوحيد والايمان المتقدمة على كل وظائف الدين والواجبات
ثم صرح باثبات النبوة والشهادة بالنبوة والرسالة لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم وهي قاعدة
عظيمة وشهادة مقبولة كريمة وآداب مستحسنة بعد الشهادة بالوحدانية وموضعها
بعد التوحيد فتلك المقدمات من باب الواجبات وبعد هذه القواعد كملت
العقائد العقليات ثم دعا الى ما دعى اليه من العبادات فدعاهم الى الصلوة المفروضة
وعقبها بعد اثبات النبوة لان معرفة وجوبها من جهة النبي صلى الله عليه وسلم لا من جهة العقل

ثم دعى الى الفلاح وهو الفوز والنجاح والبقاء في النعيم المقيم وهو اشعار بان العاملين من المفلحين
وايضاً اشعار بتهيئة اسباب امور الآخرة من اداء الاوامر واجتناب النواهي وتذكرة للمؤمنين
بان يلقى في قلب المؤمن امور الآخرة من البعث والحشر وما جراها والجزاء والحساب وهذه آخر
تراجم العقائد اهل الاسلام ثم كرر الفاظه باقامة الصلوة للاعلام بالشروع فيها وهي متضمن
لتأكيد الايمان وليدخل المصلي فيها على بينة من امره وبصيرة فان الصلوة معراج المؤمن ومحل الثواب
والامر في مقابلتها قال ابو الهيثم الحول الحركة اي لا حول ولا استطاعة من المعصية الى الطاعة
الا بمشية الله تعالى وقيل لا حول في دفع الشر ورفعه ولا قوة في تحصيل ثواب واجر وخير
الا بالله وقيل لا حول عن معصية الله الا بعصمته ولا قوة على طاعته الا بعونه
قاله ابن مسعود انتهى واذان درمیان ابواب عبادت عبادت بزرگی است
وهمین فضیلت اذان را کفایت بود که باتفاق ائمه وی از امامت فاضلتر شمرده اند
صاحب کتاب مراقی الفلاح حنفیه آورده است که چون بیان اوقات
فرائض خمسه که اسباب ادای نماز ند بهمان تفصیل مذکور گردیده لازم آمد بیان اذان که
آن اعلام است بدخول اوقات مزبوره نیز بقدر اطلاع ذکر کرده شد پس اوقات سبب ادای نماز شد
واذان علامت دخول آن اوقات گردید پس تقدیم سبب بر علامت بجهت قرب ونیت فرائض
بنماز وهم چونکه اوقات اعلام است در حق خواص واذان اعلام است در حق عوام
پس علی ای تقدیر من حیث الشرف والمقام البته اعلام خواص مقدم است بر اعلام عوام

بر موقع الواقع

بر موقع الواقع تا دخول وقت نماز معین وتحقیق نشود اذان اعتباری وصحتی ندارد واذان بنص کتاب وسنت
واجماع ثابت شده است وتسمیهٔ وی باذان از جهة اعلام است مردمان را ~~بدخول وقت~~ لغة واصطلاحاً
اعلام مخصوص است باداء آن کلمات برفع صوت نسبت بطایفه از مؤذنین معروفه وسبب مشروعیت
آن مشاورهٔ اصحاب حضرت رسول صلعم بود برای علامت وقرینه وقت ادای نماز که بآن اوقات فریضه را
از غیر وقت آن تشخیص دهند که در آن اوقات ایشان با حضرت رسول صلعم در مسجد نماز را ادا فرمایند
واذان در سال اول از هجرت رسول صلعم ونزد بعضی در سال دوم از هجرت در مدینه منوره
شروع بآن نمودند وسبب آن وقت دانسته شدن فریضه است کما ذکرنا بلکه دخول وقت را
بجهة اذان شرط موکده گرفته لهذا چه اذان در غیر وقت باطل وغیر صحیح میباشد انتهى ومقصود از ایراد
اینهمه بیانات آنست که بدانی تو در هیچ وقت از نمار آنهی که شتوات بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی
فارغ وغافل نه شده نخواهی بود بانمعنی که در هر ساعت شبانروزی آن نداء چنانکه گفتیم بسمع تو میرسانند
پس علی ای حال تو در هر آن باید خود را برای اجابت آن آماده وحاضر داری باین وجه که در هر آن وبهر مکان از ساعات
آن نداء را شنیدی بدون تکاهل وخودداری وبلا تأخیر وتعویق برخیزی وبمراسم ادای عبدیت خود
قیام واقدام نمائی تا فردا در دیوان محاسبهٔ ذرة المثقال در نمانی وباجر وثواب لا یعد ولا یحصی که
سلطان وعاملان او وعده فرموده نایل شوی چه دنیا را مزرعه آخرت قرار داده لهذا امروز باید کاشتن
تا فردا از آن خرمنها برداشتن وعزیزی فرموده است تخم را بکار ریه که بکار آید که سخن در تخم است
نه در مزرعه وحرف در دانه است نه در انبار پیر رومی در این معنی اشاره فرموده است

اول ایجاب رفع شر موش کن وانگهی در جمع گندم کوش کن گر نه دزد موش در انبار ماست

کز و اعمال چهل ساله کجاست فقد تم نداء من ناداک وانتهت صوت بسمع من اجابک

او عاداک فمن اجاب ذلک فهو مثاب ومأجور ومن لم یجب فهو من اصحاب الحرمان والقصور

نبهنا الله تعالی وجمیع المؤمنین من نومة الغافلین وجعلنا باجابة دعوته من العاملین العابدین

ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان والاسلام فقد اطعنا اجابته وامنا واسلمنا

بمجرد استماع تلک الدعوة والاعلام فاجعلنا خالصا لک واهدنا سبل المستقیم الیقین

ووفقنا علی اداء وظائف الاسلام والدین وعلی امتثال الاوامر واجتناب النواهی من المجاهدین

بجاه سیدنا ونبینا محمد صلی الله علیه وسلم وآله وصحبه اجمعین وصلی الله علی سیدنا

ونبینا وشفیعنا محمد وعلی آله واصحابه وخلفائه وازواجه وذریاته الی یوم

الدین آمین والحمد لله رب العالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

کتاب الصلوة یعنی بیان میکند مکتوب فی است

آداب و احکام نماز اعم از ارکان و شرائط

و سنن آن و بیان حقائق و اسرار متعلقه آن میکند

هم بوجه اجمال

هم بوجه اجمال و هم بطریق تفصیل والله

علی ما نقول وکیل وهو حسبنا

الهادی ونعم الدلیل

الحمد لله الذی جعل ربیع قلوب اهل صفوته منبتا لازهار اثمار المحبة والعرفان وزین حدائق

لطائفهم بانوار ریاحین العلم والعمل والایمان خلق العباد وخصهم من لطائف عبودیته

وشهد حدوث العالم علی حقیقة قدم معبودیته جعلهم خیر امة اخرجت للناس بالتفضیل والاکرام

ووفقهم علی تحمل امانات ربهم کما قد صرح بذلک فی افصح الکلام فرض علیهم خمس صلاة فی

مقابلة خمسین لیلة الاسراء وصرح بقوله واقیموا الصلوة ان الصلاة تنهی عن الفحشاء والمنکر

جعل العلماء ورثة الانبیاء فی تبلیغ الاحکام بطونا وظهورا وسقاهم ربهم شراب الفضل ولقاهم نضرة

وسرورا اللهم صل وسلم وبارک علی سیدنا ونبینا محمد وعلی آله واصحابه وخلفائه وازواجه

وذریاته وعلی عباده الذین اصطفی وتابعیهم ومن تبعهم باحسان الی یوم الدین

وبعد بدانکه شیخ حسن بن عمار بن علی الشرنبلالی که از علمای حنفیه است

در کتاب مراقی الفلاح خود در شرح نور الایضاح آورده است که صلاة را دو معنی است یکی در لغت دوم در اصطلاح شرع

وباید حسب الشرع شخص مسلمان هر دو معنی مذکور را با تعیین اوقات نماز و فرضیت او و عدد رکعات آن

با مجموع ارکان و شرائط و سنن و صفات آنرا بداند تا هر آینه فوائد و ثمرات و خواص نماز را کما ینبغی دانسته باشد

مثلا صلاة در لغت بمعنی دعاست یعنی دعاست مر مؤمنان را و استغفارست مر ملائکه را

و رحمت است مر حق تعالی را **و در اصطلاح اصحاب شریعت** عبارتست از افعال و اقوال

و ارکان مخصوصه مشروعه که مفتتح اند بتکبیر تحریم و مختتم میباشند بسلام و اوقات آن در پنج وقت است

و فرضیت آن در شب معراج بوده و عدد رکعات آن در اصل دو رکعت دو رکعت بوده است

مگر نماز صبح و مغرب که بعد آنها بر همین عدد مقرره خودشان بجا است و حکمت در افتراض آنها

ادای شکر منعم حقیقی و مجرد پرستش و اطاعه او و امر اوست جل شانه و سبب آن در معنی خطاب الهیست

در ازل **و این سبب دو قسم است یکی** سبب ظاهری که آن بصورت ظاهر

سبب میباشد **دوم** سبب باطنی که آنرا نیز سبب معنوی و حقیقی گویند **اما سبب ظاهری**

آن وجود اوقات خمسه اوست **و اما سبب باطنی و حقیقی آن**

آنست که گفته شد یعنی خطاب الهی فی الازل است **و ارکان** وی آنست که در باب ارکان نماز

نوشته شده است **و شرائط** وی نیز آنست که در باب شرائط نماز مذکورست **و حکم وی**

اسقاط واجب و نیل اجر و ثواب است **و صفت وی** نزد شافعیه دو قسم است

فرض و سنت و نزد حنفیه سه قسم است فرض و واجب و سنت چه نزد حنفیه فرض و واجب در معنی

تفاوت دارند

تفاوت دارند بخلاف شافعیه که نزد ایشان فرض و واجب یکی است و از عبارات علماء و مشایخ است

که فهمیده شد نماز امری است عظیم القدر و رفیع الشأن و عبادتیست افضل و اکمل و اقوی از سائر عبادات بدنیه

مشتملست بر آداب و ارکان و شرائط و سنن و اسباب و صفات و لوازمات و مناسبات متعلقه بوی

فرض آن افضل الفروض و سننش افضل السنن میباشد ثواب و اجر و خواص و ثمراتش نیز ظاهرا و باطنا

از سائر فرائض دیگر بسیار تر و بالاترست **و همچنین** از ابتدای شروع نماز تا حین فراغت از آن

ببین که چندین آداب های عدیده و احکامات عظیمه و اکیده دارد که بی یکی از آنها نماز بجا نخواهد آمد

مانند اینکه مثلا در ابتدای کار بطلب آب افتادن برای طهارت و استنجاء و وضو

و غسل و بر آن دانستن صفات آن آب از پاکی و پلیدی و صافی و تغییر و مستعمل و غیر مستعمل و معرفت

قلتین و مادون آن در آب راکد و جاری و پیدا کردن علم باسباب حدث و آداب دخول خلا

و آداب استنجاء و استبراء و آنچه بآن استنجا روا بود و بر آن علم بآداب و احکام وضو و اسباغ آن و معرفت

ارکان و شرائط و سنن و نواقض و مکروهات آن بر وجه اتم و ابلغ و پیدا کردن علم باغسال واجبه

و سنت و علم بموجبات آن و ارکان و شرائط و سنن آن کما ینبغی و علم بکیفیت تیمم کردن بخاک پاک

و علم باسباب و موجبات آن چنانکه در وضو گفته شد و علم بکیفیت مسح خفین چه برای مقیم و چه برای مسافر

و بیان صفات آن و مقدار آن و مسح بر عمامه و جبیره و بر جراحات سر و اعضای وضو تا دانستن

اوقات فرائض خمسه و علم بدخول وقت آنها و علم بفرضیت فرائض و نفلیت نوافل و علم باداء و قضاء

آنها و امتیاز نمودن فرائض از دیگر چون صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و رواتب مؤکده و غیر مؤکده

از سائر نوافلهای معروفه و مشهوره و مستحبه مانند نماز ضحی و اشراق و اوابین و تهجد و نماز وتر و نوافل معموله و مسنونه
مانند تحیة المسجد و تحیة المکان و تحیة الوضوء و تحیة السفر و نماز سنة الطواف و سنة قدوم سفر
و سنة زفاف و سنة تجدید الوضوء و الی غیر ذلک من النوافل کصلاة الاستخارة و صلاة قضاء الحوائج
و صلاة تراویح رمضان و صلاة لیلة الرغائب اول رجب و صلاة لیلة البرائة در نصف شعبان و امثال اینها
تا اذان گفتن و قامت کردن برای نماز تا بجا آوردن آداب و مسنونات معموله و مقرره خارج نماز
و هم در میان نماز باید بعمل آوردن تا بجا آوردن نفس نماز بهمان آداب و ارکان و شرائط و سنن
که در کتب فقه تفصیل یافته است خواه نماز فرض باشد یا سنت و خواه منفرد ادا نماید یا بجماعت
و خواه ادا باشد یا قضاء و خواه در مسجد ادا کرده شود یا در غیر مسجد یعنی خانه و صحراء و خواه بتمام ادا شود
یا بقصر و جمع ادا نماید یا هر یک در وقت خود بعمل آورده شود و خواه در حالت صحت ادا نماید یا در حال مرض
که بهیأت قعود و اضطجاع و اشاره بعمل آورده شود و خواه در وقت اقامت و سکونت باشد
یا در وقت سواری الاغ یا سفینه و خواه در حال امنیت و آسایش باشد یا در وقت خوف
و محاربات که در آنصورت در وقت قدرت بر قیام در رکوع و سجود گذارده میشود و خواه با ستر عورت
ادا شود یا برهنه و عریان والحاصل از ابتدای شروع بآن نماز تا انتهای وی که سلام دادن
باشد باید همگی آداب و ارکان و شرائط و سنن مقرره آنرا بدون زیادی و نقصان تمام و کامل
بجای آرد تا حقیقت و معنی نماز که معراج مؤمن است بر مصلی محقق و معلوم گردد انتهی

در حقائق و فضائل مکنونه

در حقائق و فضائل مکنونه و مندرجه بنماز منفرد ماند

بدانکه سابقا گفتیم که صلاة در لغت بمعنی دعاست و در اصطلاح فقهاء عبارتست از افعال و ارکان
مخصوصه مفتتح بتکبیر تحرم و مختتم میباشند بسلام پس از این عبارت محقق و ثابت آمده که نماز اخرس و گنگ
و نماز مریض که باشاره ادا نماید آن نیز داخل این معنی است چنانکه در کتب شریعت تصریح به بیان این معنی شده است
قال الشیخ ابن حجر رحمه الله فی التحفة و خرج بقولی مخصوصة سجدتا التلاوة و الشکر فانهما لیستا صلوة کصلوة
الجنازة الا انه قوله اقوال و افعال الا ای اقوال خمسة و افعال ثمانیة فاشار الی انهما تدور علی ارکا[نها]
وهی ثلاثة عشر بجعل الطمانینة فیها هیئة تابعة للرکن کما سنذکر ان شاء الله تعالی فاما الاقوال الخمسة
تکبیرة الاحرام والفاتحة والتشهد الاخیر والصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم
بعده والتسلیمة الاولی واما الافعال الثمانیة النیة لانها فعل القلب
والقیام والرکوع والاعتدال والسجود مرتین والجلوس بینهما والجلوس
للتشهد والصلوات علی النبی صلی الله علیه وسلم الذی یعقبه السلام
والترتیب انتهی وقال فی البجیرمی المراد من الاقوال والافعال ما یشمل
المندوب انتهی وفی بعضها عن انس ابن مالک رضی الله عنه

انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث کفارات
وثلاث درجات وثلاث منجیات وثلاث مهلکات فاما الکفارات
فاسباغ الوضوء فی السبرات وانتظار الصلوة بعد الصلوة ونقل الاقدام الی
الجماعات واما الدرجات فاطعام الطعام وافشاء السلام
والصلوة باللیل والناس نیام واما المنجیات فالعدل
فی الغضب والرضا فی الفقر والغناء وخشیة الله تعالی فی السر والعلانیة
واما المهلکات فشح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه
وعن عقبة بن عامر رضی الله عنهما
انه صلی الله علیه وسلم قال خیر اعمالکم الصلوة وفی الصلوة خیر الدنیا والآخرة
واذا صلی العبد فی غیر وقتها صعدت صلاته لا نور لها فتنتهی الی السماء الدنیا

فتلف کما

[illegible]

بیان صلوة

فتلف کما تلف الخرقة المبلولة فیضرب بها وجه صاحبها فتقول ضیعک الله کما ضیعتنی انتهی

فصل بیان اصل در وجوب نماز

بدانکه اصل در وجوب نماز پیش از اجماع صحابه آیات مبارکه قرآنی است که حق سبحانه و تعالی
در چندین موضع امر باداء آن فرموده است کقوله تعالی قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا
الصلوة وایضا قوله جل وعلا ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا وقوله
عز وجل واقیموا الصلوة وقوله سبحانه قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون
یعنی بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود اصلی خود رسیدند مؤمنان آنانکه ایشان در نماز خود
رستگارانند یعنی چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه عالمپناه حضرت قاضی الحاجات
بمناجات حاضر و ناظر گردیده آورده اند که حضرت رسول علیه السلام بوقت ادای نماز
بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجده گاه کرد انداخت

بیان معنی نظر بر سجدگاه و حقیقت خشوع

در لباب آورده که در حالت نماز نظر بر سجدگاه باید کرد مگر بمکه معظمه زادها الله شرفا که در آنجا
بکعبه معظمه که اصل خانه است باید نگریستن چه نظر [illegible] عبادتی است مخصوص
وگفته اند معنی خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست و چپ خود کیست

سر گردن بجانب کعبه

واسطی قدس سره گفته که خشوع ادای نماز است لله و فی الله بیملاحظهٔ اعواض و اغراض

و در بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکنده و دیده از التفات

بچپ و راست منع کند و برای تعظیم معبود دست راست را بر چپ نهد و قرآن شریف را بیاد و حضور

و آگاهی بخواند واما خشوع در باطن آنست که خواطر و حواس را منع کند و به سر مراقبت حقیقت

باشد و در بحر شهود مستغرق از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال مقتبس گشته در ادای نماز

از خود بیزار و نابود شده و در طلب وصول حق و تقرب و حصول تجلیات محبوب حقیقی بهر حال محو

و مضمحل گردیده تا آنکه میان عاشق و معشوق و محب و محبوب بقدر سر مویی حجاب هیچ حایل نماند

و اگر رمزی مانده باشد آنهم بالکلیه مرتفع و بر دوش شود فلا یبقی من الحجبات شیئ انتهی

و یکی دیگر از آیات قرآن که اساس نماز بر دیست آنکه حق تعالی در کلام مجید

فرموده است والذین یمسکون بالکتاب یعنی آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ

در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب در این آیه قرآن است واقاموا

الصلوة و بپای میدارند نماز را تخصیص صلاة با آنکه تمسک بکتاب شامل است بر اقامت

بجمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف

بر اقامت آن باشد چنانکه غزنوی در ترجمهٔ حدیث الصلاة عماد الدین فرموده است

رباعی خانهٔ دین خویش را چو خدا • بر ستون نماز کرد بنا • جهد کن تا ستون بجای بود •
خانهٔ دین حق بپای بود •

اما اخبار و احادیث دال بر اقامت نماز

بسیار و بی‌شمارند منجمله از آنها حدیث صحیحین است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است

فرض الله علی امتی لیلة الاسراء خمسین صلاة فلم ازل اراجعه و اسئله التخفیف

حتی جعلها خمسا فی کل یوم و لیلة و هم قول آنحضرت علیه السلام بمعاذ بن جبل رضی الله عنه که

وقتی او را بطرف یمن میفرستاد و بوی توصیه فرمود که اهل یمن را اسلام و ایمان و احکام دین

بیاموز تا آنکه فرمود اخبرهم بان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی کل یوم و لیلة الحدیث

و این صلاة مفروضه در هر شب و روزی پنج نماز میباشد پس نماز جمعه هم در روز وی از جملهٔ

نمازهای پنجگانه باشد و این نماز باین عدد خمسه در هر شب و روزی با آن کیفیات مفصله

مقرره مذکوره مخصوص حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام و امت مرحومهٔ ویست چه نماز سایر

انبیاء و امم باین کیفیت و ترتیب و صفت نبوده است چنانکه در حدیث صحیح آمده که صبح وقت

نماز آدم بوده است و ظهر نماز داود و عصر نماز سلیمان و مغرب نماز یعقوب و عشاء نماز یونس

فعلی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و این روایات با روایت حضرت جبرئیل علیه السلام

منافی نیست که وی بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت هذا وقت الانبیاء قبلک و سبب عدم

منافات آن اینست که شیخ ابن حجر رحمه الله در تحفه بیان کرده است لاحتمال ان المراد انه وقتهم

علی وجه الاجمال وان اختص کل من ذکر بوقت الا انتهی الکلام و الظفر بالمرام

بیان چگونگی فرضیت نماز و ذکر شمه از فضایل آن بطریق اجمال

بدانکه فرض گردید نماز در مکهٔ معظمه در شب اسری چنانکه انیمعنی در کتب فقه و احادیث هم بطریق

اجمال و هم بسبیل تفصیل ذکر یافته است و نماز صبح روز آن شب واجب نبود چه هنوز تمام

دکما

تمام و کمال علم بکیفیت آن نداشتند تا در ظهر آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بتعلیم جبرئیل نزد

باب کعبه یا حجر اسمعیل علیه السلام کما هی بشروعیت آن قیامی فرمودند و قالوا فابتداء بالظهر اشارة

الی انه دین سیظهر علی الادیان و لهو رها علی غیرها الصلوة انتهی و معنی آنها ادا صلوة

ظهرانیم نافضیر و لفعلها وقت الظهیرة ای الحر **فرع** و افضل العبادات

البدنیة بعد الشهادتین الصلوة ففرضها افضل الفروض و نفلها افضل النوافل

ولا یرد طلب العلم و حفظ القرآن لانهما من فروض الکفایات و یلیها الصوم فالحج فالزکوة

علی ما جزم به بعضهم انتهی و در کتاب ذخیرة الملوک آورده است که عظیمترین حقی از حقوق

عبودیت نماز است که آن ستون دین مبین بود و ترک آن موجب ویرانی دین است چنانکه

حدیث نبوی علیه السلام بآن ناطق و گواه صادق بر باشد که الصلاة عماد الدین فمن اقامها فقد

اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین و نیز ابو داود و ترمذی نقل کرده از جابر بن عبد الله

رضی الله عنهم که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است لیس بین العبد و بین الکفر الا ترک الصلاة

یعنی موجب بنده بر نماز با محافظت اوقات و علم بر سنت و فرایض و حقیقت و سر آن و اتمام ارکان

و شرائط و ارکان ایمان اوست و ترک آن آداب و شرائط نشان بد ایمانی و بی باکی و هم در

حدیثی دیگر آمده است که العهد الذی بیننا و بینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر العهد ای الفرق

پس از این عبارت چنان مفهوم میشود که هر که ترک نماز کرد و بدرستی کافر شد یعنی بکفر نزدیک شد و نفس خود را

در معرض زوال ایمان افکند زیرا که شجرهٔ طیبهٔ ایمان به سقیهٔ طاعت حق جل و علا قوت می یابد
و چون شجرهٔ ضعیف در زمین خشک واقع شود و سقیه نیابد هر آینه امید حیات نهالی
و قوت نشو و نمای وی منتفی خواهد بود و در حدیث عبادة بن صامت آمده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خمس صلوات افترضهن الله تعالی فمن احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن واتم رکوعهن وسجودهن
وخشوعهن کان علی الله عهد ان یغفر له ومن لم یفعل فلیس له علی الله عهد ان شاء غفر له وان شاء
عذبه یعنی عبادة بن صامت رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
پنج نماز است که فرض گردانیده خدای تعالی بر بندگان خود هر که در طهارت آن نمازها احتیاط کامل کند
در رعایت ارکان و شرایط آن و آن نمازها را در اوقات مستحبهٔ خود ادا کند و رکوع و سجود آنها را تمام
و کامل بجای آرد و بجا آرد خشوع خود را در آن صرف کند او را عهدی بود نزد خدای تعالی که آن طاعت وی
وسیلهٔ آمرزش و عفو وی گردد بحضرت صمدیت و هر که اداب و شرایط وی را کما ینبغی بجای نیاورد وی را
نزد خدای تعالی هیچ وسیله و عهدی نبود اگر خواهد بمحض فضل و رحمت خود او را بیامرزد و اگر خواهد او را
عذاب کند و هم در این معنی حدیثی دیگر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مروی است که وی گفته پرسیدم از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که کدام عمل نزد خدای تعالی بهتر و بهتر است گفت نماز در اول وقت خود ادا کردن
گفتم پس از نماز گفت نیکی با والدین گفتم پس از نیکی با والدین گفت جهاد در راه خدای تعالی
و ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول علیه السلام فرمود الصلوة الخمس والجمعة الی الجمعة

و رمضان الی

بیان کیفیت ادا کردن نماز بقول حضرت رسول

و رمضان الی رمضان مکفرات لما بینهن اذا اجتنب الکبایر یعنی پاک کننده گناهان صغایر است
که در این میان از بنده صادر شود هرگاه که در این میان مرتکب کبایر نشود و هم از ابو هریره رضی الله عنه مرویست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در گوشهٔ مسجد نشسته بود مردی درآمد و نماز گذارد و سبک یعنی رکوع
و سجود وی را تمام بجای نیاورد پس بیامد و بر رسول علیه السلام سلام کرد آن حضرت بعد از جواب سلام وی
بوی فرمود باز گرد و نماز بگذار پس آن شخص باز گشت و نماز گذارد همچنان سبک پس بیامد و بر رسول
سلام کرد آن حضرت بعد از جواب سلام فرمود باز گرد و نماز بگذار که تو نماز نکردی گفت ای رسول
خدای مرا بیاموز حضرت رسول علیه السلام فرمود که چون بنماز برخیزی اول طهارت کن پس روی
بقبله نیت آر پس تکبیر گوی پس آنچه از قرآن میسر شود بخوان پس برکوع رو و در آن آرام گیر پس
بلند شو قیام ای تا راست ایستاده شوی و در وی آرام گیر پس بسجود رو و در وی آرام گیر پس سر بلند
کن و در میان هر دو سجده بنشین و در وی آرام گیر پس بسجدهٔ دوم رو و در وی آرام گیر پس برکعت دوم
برخیز و در همه نماز همچنین کن و این حدیث دلیل قطعی است بر آنکه اطمینان در رکوع و در اعتدال و سجود و جلسه
بین السجدتین از ارکان نماز است و ترک ارکان مبطل نماز بود و امام ابو حامد غزالی در کتاب
احیاء العلوم آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من صلی الصلوة لوقتها واسبغ وضوءها
واتم رکوعها وسجودها وخشوعها خرجت وهی بیضاء مسفرة تقول حفظک الله تعالی
کما حفظتنی والملائکة تضع هذه الصلوة فی اطباق من نور فتفتح لها ابواب السماء حتی تنتهی

ترتیب کیفیت اداء نماز

الی ما شاء الله تعالی و تشفع لصاحبها ومن صلیها لغیر وقتها فلم یسبغ وضوءها ولم یتم رکوعها ولا سجودها
ولا خشوعها خرجت وهی سوداء مظلمة تقول ضیعک الله کما ضیعتنی ثم صعد بها الی السماء حتی
اذا کانت حیث ما شاء الله لفت کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه انتهی
و نیز حدیثی دیگر در این باب آمده که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر صاحب مواهب گفته در تیسیر
از محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل کرده که در زمرهٔ حدیثی صحیح بمن رسیده است که هرچه از آن
روایت کننده اگرچه با قرآن موافق افتاده از آن باشد این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا الخ
خواستم با آیتی از آیتهای قرآن موافق و مقابل پیدا کنم سی سال است تامل کردم و جستجو نمودم تا این آیه را
یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین خطاب با امت مرحومه می نماید انتهی
و نیز صاحب مواهب در تفسیر آیهٔ واقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر می فرماید
بدرستیکه نماز باز میدارد مصلی را از کارها که نزد عقل زشت بود و از عملی که بحکم شرع منهی عنه
باشد یعنی سبب باز ایستادن باشد از معاصی مراد است بر آن موجب حرام ذکر است و حرام ذکر
موجب کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد آورده اند که یکی از
انصار ملازمت جماعت نمودی و با حضرت رسالت علیه السلام نماز بگذاردی و هیچ نوع از فواحش
و منکرات نبود که مرتکب آن نشدی چون حکایت حال وی بر توقف عرض آن حضرت رسانیدند فرمود
که ان صلاته تنهاه و در روایتی ستنهیه یعنی زود باشد که نماز وی او را از آن باز دارد

بعد از آن باندک

بعد از آن باندک زمانی توفیق توبه یافت و از آن فواحش باز ایستاد و هم در وسیط بسند خود از
انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که باز ندارد نماز او را
از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت صمدیت الا دوری و صاحب تاویلات
آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و روح و سر و خفی نمازی است مخصوص باز دارنده نماز
تن ناهی است از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع است از رذایل و علایق و اخلاق رذیه و صفات
مظلمه و نماز دل باز دارنده ظهور فضول و وفور غفلت را و چیزیکه سبب فضول و جدائی اند میان عاشق
و معشوق و نماز سر منع نماید التفات بما سوی الحق را و نماز روح نهی کند از استقرار ملاحظهٔ اغیار
و نماز خفی باز دارد سالک را از شهود اثنینیت و انانیت و برادو ظاهر گرداند وجود ات حقیقت را
که جز یکی نیست نقد از این عالم با زبین و بعالمش مفروش و حضرت مولانا خالد قدس سره روحه
در کتاب عقاید فارسی تالیف خود فرموده است که نماز رکن دوم است از ارکان مسلمانی یعنی از ارکان پنجگانه
اسلام باید دانست که بهترین این ارکان خمسه کلمهٔ شهادت است پس نماز پس روزه پس حج پس زکات
اما افضلیت رکن اول بر ارکان اربعه باقیه بقول محمد است و اول آنها در
وجوب هم کلمهٔ شهادت است پس نماز پس روزه پس حج پس زکوة چه کلمهٔ شهادت در اول
بعثت فرض شده است و نمازها در شب معراج در سال دوازدهم از بعثت یک سال
و چند ماه پیش از هجرت فرض شده است چنانکه در اول باب ایمان بآن رفت و بعضی گفته اند یک سال و

بیان فرضیت نماز فریضه بطریق

ط
فی فضائل الصلاة

پیش از اسیر بوده است الا این روایت ضعیف و قدر غیر مشهور است بلکه همه روایت سابق معتمد علیه و صحیح است
و قال فی شرح المذاهب حرام اداره منکنادم الصلوة والصوم فالصلوة افضل و هو من جوهر فضل
من صلاة رکعتین **لطیفة** قال نجم الدین النسفی رحمه الله فی تفسیره قالت عائشة رضی الله عنها
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انت احسن ام یوسف ام هو احسن منک فقال علیه السلام هو احسن خلقا وانا
احسن خلقا بضم الخاء فنزل جبرئیل علیه السلام وقال یا محمد صلی الله علیه وسلم اخرج الکریم جل جلاله ان نورک
ونور یوسف قد کونا فی صلب آدم علیه السلام فصار الحسن والجمال لیوسف والصلوة للکبریة والوکالة
الموهبة والسیادة والسعادة والزهد والقناعة والرفعة والشفاعة والقربة المنزلة لک
یا محمد صلی الله علیه وسلم وعن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه عن النبی صلی الله علیه وسلم
ان الصلاة مرضاة للرب وحب الملائکة وسنة الانبیاء ونور المعرفة واصل الایمان واجابة
الدعاء وقبول الاعمال وبرکة فی الرزق وسلاح الاعداء وکراهیة الشیطان وشفیع بین
صاحبها وبین ملک الموت ونور فی قلبه وفراش تحت جنبه وجواب مع منکر ونکیر ومونس وزائر
معه فی قبره الی یوم القیامة فاذا کانت القیامة کانت الصلاة ظلا فوقه وتاجا علی رأسه ولباسا
علی بدنه ونورا یسعی بین یدیه وسترا بینه وبین النار وحجة للمؤمنین بین یدی رب العالمین
وثقلا فی المیزان وجوازا علی الصراط ومفتاحا للجنة وعماد الدین وزین الدین وفرق بین
الاسلام والکفر لان الصلاة ذکر وتحمید وتسبیح وتهلیل وتقدیس وتمجید وتعظیم وقراءة

ودعا

ودعاء وثناء و رتبته افضل الاعمال **البشارة** وروی انه اذا کان یوم القیامة یأتی قوم
فیقفون علی الصراط یبکون فیقال لهم جوزوا علی الصراط فیقولون نخاف من النار فیقول جبرئیل
کیف کنتم تمرون علی البحار فی الدنیا فیقولون بالسفن فیؤتی بمساجد کانوا یصلون فیها
فیرکبونها کالسفن ویمرون علی الصراط وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال تحشر مساجد
الدنیا کانها نجب بیض قوائمها من العنبر واعناقها من الزعفران ورؤسها من المسک واذمتها
من الزبرجد والمؤذنون یقودونها والائمة یسوقونها والملائکة یتبعونها والمحافظون علی الصلوة فیها
فیعبرون فی عرصات القیامة فیقولون اهل القیامة هؤلاء ملائکة مقربون ام انبیاء مرسلون فینادی
هؤلاء الذین حافظوا علی الصلوة وصلاة الجماعة من امة محمد صلی الله علیه وسلم وفی الروضة
عن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت النبی علیه السلام ذات لیلة فتبعته فاذا هو فی محراب
یصلی فرأیت علی رأسه ثلاثة انوار فلما قضی صلاته قال من هذه قلت انا عائشة یا رسول الله
قال هل رأیت الانوار الثلثة قلت نعم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اما اذا رأیت فبشرنی ان الله
تعالی یدخل من امتی الجنة سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب ثم اما اذا رأیت فی الثانی فبشرنی
ان الله تعالی یدخل من امتی الجنة مکان کل واحد من الاول سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب
ثم اما اذا رأیت فی الثالث فبشرنی بان الله تعالی یدخل من امتی الجنة مکان کل واحد من السبعین الاولین
والسبعین للمضاعف سبعین الفا بغیر حساب ولا عذاب قلت یا رب لا تبلغ هذا امتی قال

فقیل لیکملوا من الاعراب ممن لا یصلی ولا یصوم **اعلم** انه قال الشیخ عبد الحمید الشعرانی
الواقع علی التفسیر وکانت عبادته صلی الله علیه وسلم قبل ذلک فی غار حراء بالتفکر فی مصنوعات الله تعالی
والآثار والکرام من تم علیه صلی الله علیه وسلم من التضعان فکان یتعبد فیه اللیالی ذوات العدد
واختار التعبد فیه دون غیره لانه تجاه الکعبة وهو یتعبد من بیتها ثم وجب علیه صلی الله علیه وسلم
وعلینا قیام اللیل ثم نسخ ذلک القیام فی حقنا وفی حقه ایضا علی الصحیح بفرض الصلوة الخمس
وهی افضل العبادات البدنیة الظاهرة واما العبادات البدنیة الباطنة کالتفکر والصبر
والرضاء بالقضاء والقدر افضل منها حتی من الصلاة فقد ورد تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة کما علم فی محله لکن افضل الجمیع الایمان کما یاتی فی موضعه انتهی ٩

٩
فصل بیان اوقات نماز پنجگانه

بدانکه این نماز پنجگانه هر یکی فی حد ذاته وقتی مخصوص دارد چنانکه در تحفه و سایر کتب فقه
معلوم و بیان نموده اند و هر فرضی را به اسمی موسوم ساخته اند مانند ظهر و عصر و مغرب
و عشاء و صبح و برای بعضی از نوافل نیز اوقات مخصوص مقرر داشته اند مثل رواتب که وقت آن
متعلق بوقت ادای فرائض بوده و اشراق بعد از طلوع آفتاب و ضحی در چاشتگاه و تهجد و وتر در
اواخر شب و اوابین در بین مغرب و عشاء و نماز عیدین بعد از ارتفاع آفتاب بمقدار رمحی و صلوة کسوف و خسوف
و سایر نمازهای نافله و تحیه که هر یک را وقتی معین و مخصوص خود ادا که خواهند شد چنانچه بیانشان
بتفصیل خواهد آمد و این صلاة خمسه با اوقاتشان از آیه وافی هدایه مفهوم و مستنبط می باشد

چنانکه صاحب مواهب در تفسیر کریمه و سبح بحمد ربک فرماید یعنی نماز بگذار نمازی مقترن بحمد پروردگار تو
یعنی نماز بگذار در وقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن آفتاب
که نماز صبح باشد و قبل غروبها و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی نماز دیگر ومن اناء اللیل
و در بعضی از ساعتهای شب فسبح پس نماز گذار مغرب و عشا واطراف النهار و در طرفهای روز
یعنی نماز ظهر چه آن وقت نزدیک زوال است و طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول
نصف آخر است از روز و جمع او جهت آمن است از التباس یا به اعتبار نصفین پس در این وقت
ادا کن نماز را لعلک ترضی شاید که خوشنود گردانیده شوی و حفص بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود
شوی و خوشنودی بر اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا فرماید و آن شفاعت امت است
رباعی امت همه چشم بند و تو ئی جان همه ای شان همه آن تو و تو آن همه خوشنودی تو چیست خداوند
بخشید خوشنود نه بگرید غفران همه ونکته ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این
قول میکند و تفسیر آن چنانکه در مواهب بیان کرده اینست که زود باشد که عطا کند ترا آفریدگار تو مرتبه
شفاعت درباره که کار ایشان آست پس خوشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد ترا که تو گوئی بس و من راضی شدم
امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرمود که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن آیت که
لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امید تمام در آیه ولسوف یعطیک است زیرا که
چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نمیشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد [illegible] شیرازی ترجمه است

شعر نانده بعصیان کسی در گرو ۵ که دارد چنین سیّد پیش رو ۵ فاین در بیان این تخصیص اوقات

مولانا حسین بن علی الواعظ در کتاب مسمّی برسالة العلیه فی شرح احادیث النبویه بزبان اشاره می فرماید

که مفتاح الجنة الصلاة و مفتاح الصلاة الطهور یعنی کلید بهشت نمازست و کلید نماز طهارتست

ظاهر معنی شاین است اما حقیقة معنی آنست که درهای بهشت هشت است و گشادن آن درها

بگذاردن نمازست و در اکثر هرخ هفت است و تبین آمده که نیز مربوط باداء نمازست و بیان

اینمعنی چنانست که حکمت ربانی و تقدیر و تدبیر سبحانی و قت را بدو نوع قسمت فرمود یکی روز روشن

که هوای فضای عالم از فیض شعاع آفتاب جهانتاب منور گردد و در روشنائی روز مشابهت بروشنائی بهشت

دارد و دیگر شب دیجور که هوای فضای عالم چون شب جهانرا تیره و تاریک سازد و ظلمت شب مانند ظلمت

و تیرگی دوزخ است پس حضرت رسالت پناهی فرموده جناب اقدس الهی در روز روشن که نمودار بهشت است

هشت رکعات نماز فرض گردانید چهار پیشین و چهار عصر و این اشاره باواب ثمانیه بهشت باشد

و نیز در شب ظلمانی که نشانه دوزخ است باداء هفت رکعات نماز امر فرموده سه در شام و چهار در خفتن

و این ایمانیست باواب سبعه جهنم یعنی چون بنده مؤمن هشت رکعات نماز روز را ادا کند

بی شک ابواب ثمانیه بهشت بروی گشاده گردد و چون هفت رکعات نماز شب بگذارد

بدر آید هفت در دوزخ بروی بسته گردد و چون عبادت بدین دو قسم کرده

لیلی و نهاری پس هر رکعت دیگر فریضه فرموده در وقتیکه شب و روز قریب بیکدیگر در هم آویخته

کرده و ظلمت و نور بهم آمیخته و درهم ریخته شوند هم از رحمت خانه شب امید ستایش و بخشایشی باقی

و تا اثر تبسمی نیمی صبح صادق را موعد رسیده در آن زمان بهم ملاقی خواهند شد پس بنده مؤمن

هم در بین این هر دو زمان ظلمت و نور یعنی میان نماینده صبح روشن و شب دیجور نماز میگذارد و در رکعت

اول گویا عذر تقصیر شب گذشته میخواهد و بمقام شکرانه گذاری بیرون آید که بعد و آن درهای

دوزخ بروی خود بسته و در رکعت ثانی هدایت و توفیق روز آینده میطلبد که باعانت آن درهای

بهشت را میگشاید اینست حقیقت حدیث مفتاح الجنة الصلاة بحیز ظهور رسید

و چون بنابر اعتبار بر قدم طهارت نماز روا نبود لاجرم او را از نور لطافت و نظافت مفتاح الصلاة

الطهور جلوه گر نمودند و از اینجهت است که علمای شریعت گرامته اشالهم طهارترا شرط نماز

گرفته اند بلکه بعضی آنرا شطر و یا بند داشته اند چنانکه در اخبار آورده که الطهور شطر الایمان

یعنی طهارت نیمه ایمانست و محدثین و ائمه شرع اینجا ایمانرا به نماز تعبیر و ترجمه نموده اند

کما قال الله تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم و بروایتی دیگر شطر الایمان

نوشته اند پس بر تقدیر طهارت از متممات نماز بود و کیفیت آن چنانکه در باب خود مذکور

گردید پس هر کسی امروز ظاهر و باطن خود را بطهارت گذراند فردا در قیامت سفید رو باشد

کما ان حرامتی الغر المحجلون من آثار الوضوء یوم القیامة بدانکه طهارت را ظاهری هست

و باطنی هست ظاهر آن پاک است از احداث و نجاسات ظاهره چنانکه در باب خود مذکور شد

بیان طهارت ظاهر و طهارت باطن

و باطن آن پاک است از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی پس بر سالک لازم است جمع در بین طهارت ظاهر

و طهارت باطن باینمعنی که طهارت ظاهر را سبب ازاله پلیدیها باطن پندارد مثلا چنان اندیشه

کند که رفتن بطلب قضای حاجت دال است بر آن که بنده مضطر در هر حال و احوال محتاج بحضرت

قاضی حاجات است للمؤلفه زان قضا بر تو کار نه و خراج ۵ تا نگوئی مرا زحق احتیاج ۵

گر نه محتاج این و دید این چراست ۵ و این نکو دیدن و رفتن چراست ۵ و استبرا عبارتست از تبرای وی

از ماسوی الله معنی ابراء و استبرا رخین گفته اند ۵ یعنی از بعضی خود را بری کردن از بدل ۵

چون تو لاییت جانا زاین تبرا چه سود ۵ حال این هر دو چه داند شیعه و گبر و یهود ۵

و شستن دستها در وضو عبارتست از شستن دست از آلودگیهای دنیا وله چیست در دنیا دمی آلوده که ۵

شستن دست از همه آلودگی ۵ تا نشوی از پلیدیها تو دست ۵ می گردد پاک از هر چه که هست ۵

و شستن روی عبارتست از جمع و حفظ آب روی خود تا شایسته توجه بحضرت مولی و لقای او گردد

وله ایضا اگه می شوئی رخ خود ز آب رود در هر زمان ۵ آبرو کن خود میرا از شستن آب و نان ۵

روی و موی خویشتن را از همه آبه شوی ۵ آبروی خویش جو زاین بیشتر از روی نکوی ۵

و تخلیل ریش و دستان عبارتست از تخلیه دل از یاد دون حق جل و علا و تخلق باخلاق الله

بیان استبراء حقیقی و تحدید وسع

تا بر شستن دستها و پاها میرسد

وله ایضا خلعت ریش تو از ریش و مسح خانیت ۵ هر که خانه نبود هیچش از این خانیت ۵

تا کی همچو پرندگان نانی بجهان ۵ بگذر از خود شو و فارغ نشین همچو شهان ۵ و تقدیم اعضا راست

بر چپ دلیل راستی کرداری و راستگوئی و راست بینی است سعدی راستی موجب رضای خداست ۵

کس ندیدم که گم شد از ره راست ۵ و مسح کردن سر اشارتست بانکه وله هر که نه در راه عزیزان

بود ۵ بار گرانست کشیدن بدوش ۵ و مسح کردن گردن نشانه بود بکردن کج و طلب آزادگی

رقبه و در ایضا سعدی چه کند کوی که عاجز نشود چوگان را ۵ چکند بنده که گردن ننهد زمان راه ۵

و خنیز دیگر میفرماید مگر سر در زنیاورم بدو گون ۵ گردنم زیر بار منت اوست ۵

حاصل کلام آنستکه گفته اند از حرکات شرعیه طهارت ظاهر را هر یکی را فردا فردا مناسبت حیث

المعنی و الصفات علامات تزکیه باطن خود دانند تا جمع در بین طهارت ظاهر و طهارت

باطن او را میسر گردد و فهم هر کس بمذاق این معانی نرسد للمؤلفه فهم هر کس بمعانی نرسد ۵

عاقل باید و عارف بمعانی ۵ بر سر اصل سخن رویم بدانکه از رایحه فایحه عبارات مبارکه

مولانا حسین قدس سره که سابقا مذکور شد چنان استشمام شود که عمده و دلیل ایمان بنده مؤمن

نماز است نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است اول چیزی که روز قیامت بنده را بآن

حساب کنند نماز بود اگر آن بنظر قبول در آمد سایر عبادات او نیز بتبعیت آن مقبول باشد

و اگر العیاذ بالله سکه قبول نیافت باقی طاعاتش نیز هر چه بود غیر مقبول باشد بواسطه آن

شعر: روز محشر که جانگداز بود ٭ اولین پرسش از نماز بود

نقل است که فردا اهل دوزخیان را سؤال کنند که ما سلککم فی سقر یعنی چه چیز شما را بدوزخ رساند گویند لم نک من المصلین نبودیم ما از نماز گذارندگان لاجرم باین عقوبت گرفتار شدیم انتهی
7
پس بدانکه نماز چنانکه در شرح تنقیح و سایر کتب شرع بیان شده معلوم شده چهار قسم است قسم اول فرض عین است و فرض عین آنست که چون بعضی بدان قیام نمودند حکم آن ساقط نشود از ذمه دیگران مانند صلوة حضر و صلوة سفر و صلوة جماعت نزد بعضی و صلوة جمعه و صلوة خوف و صلوة قضاء رواتب و از غیر نماز چون روزه و حج و زکات و جهاد هرگاه تعیین عام باشد و فرض عین بر دو نوع است فرض دایمی مانند معرفت حق سبحانه و تعالی و ایمان و فرض موقت مانند روزه و نماز و غیر آنها قسم دوم فرض کفایه است و فرض کفایه آنست که چون بعضی بدان قیام نماید حکم از ذمه دیگران ساقط شود مثل صلوة جنازه و صلوة جماعت نزد بعضی و فرض کفایه از غیر نماز بسیار است مانند تجهیز میت و جواب سلام و جهاد بنحوی که در فقه مذکور گردیده و طلب علم شرعی و غیر آنها قسم سیوم سنت است مثل صلوة عیدین و صلوة کسوف و خسوف و صلوة استسقاء و صلوة رواتب و صلوة تراویح و صلوة تحیة المسجد و صلوة التسبیح و صلوة استخاره و صلوة زوال و صلوة قضاء موقته از رواتب و غیره و صلوة سنة الوضوء و صلوة اشراق و صلوة ضحی و صلوة توبه و صلوة تهجد و صلوة اوابین و صلوة نوافل مطلقه و صلوة الحاجة و نماز بیرون آمدن از منزل برای سفر

و نماز رجوع

بیان آنکه نماز چهار قسم است

و نماز رجوع از سفر دو رکعت نماز بعد از طواف دو رکعت نماز احرام و سجده تلاوت و سجده سهو و سجده شکر و غیر آنها قسم چهارم مکروه است و نماز مکروه بسیار بیشمار است اما در اینجا بعضی را برای اطلاع طالبان نماینده که خواهد شد مثل صلوة حاقب و صلوة حاقن و صلوة حازق و صلوة حافز فقد صرح بذکر معانیها صاحب التنقیح بان الحاقب بالمهملة الغائط ای بان یصلی بالغائط والحاقن بالنون الصلوة بالبول والحازق بالزاء المعجمة والقاف ای الصلوة بضیق الخف والحافز بالفاء والزاء المعجمة الصلوة بالریح انتهی و هم مثل نماز کسیکه گرسنه بود و نماز کسیکه تشنه باشد و نماز بحضور طعام و مادامیکه شخص مصلی اشتهاء خوردن داشته باشد و نماز کسیکه خواب بروی غلبه کرده باشد و نماز بلا خشوع و نماز منفرد در جماعت یعنی کسی که در میان صف جماعت تنها بایستد و نماز در اوقات مکروهه غیر در حرم محترم مکه و آن در وقت طلوع آفتاب است تا اینکه بقدر رمحی بلند شود و در وقت استوا و تا اینکه زایل گردد غیر استوار روز جمعه زیرا که در وقت استواء آن روز نماز مکروه نباشد و در وقت صفرار آفتاب تا اینکه غروب کند و بعد از نماز صبح تا اینکه آفتاب بقدر رمحی بلند شود و بعد از نماز عصر تا غروب و در وقت خطبه در روز جمعه مگر دو رکعت سبک تحیة المسجد که در آن وقت نیز اگر مکروه نباشد فاما نماز کسوف و خسوف و نماز جنازه و سجده تلاوت و سجده شکر نیز در این اوقات مزبوره مکروه نمی باشند مگر وقتیکه قصد کند که در آن اوقات آنها را ادا نماید

مکروه

باب احکام نماز

بدانکه برای نماز چهار احکام مقرر فرموده اند شرائط و ارکان و مسنونات و مکروهات اما شرائط نماز بحسب استنباط از کتب معتبره شرع پانزده است اول اسلام است زیرا که او اصل اهلیت احکام اسلام نماز و در او قضای نماز نیست بخلاف مرتد کما صرح بذلک فی التحفه فیلزم علیه ای علی المرتد قضاء ما فاته فی زمان الردة حتی زمان جنونه او اغمائه او سکره فیها ولو لم یلا نعقد تغلیظا علیه بخلاف زمان حیضها و نفاسها اه و لا قضاء علی صبی من الذکر والانثی لما فاته فی زمان صباه بعد بلوغه لعدم تکلیفه و خوف الصبی مع التهدید فلا یکون بحجر دوما یجب علی کل من ابویه وان علا ... علیهما علی الکفایة فتسقط بفعل احدهما لحصول المقصود ... او القیم و کذا نحو ملتقط ومالک ... و مستعیر و ودیع فالوجوب علی الاولیاء فالامام فصلحاء المسلمین فیجب تعلیمه ای تعلیم الصبی ما یضطر الی معرفته من الامور الضروریة التی یکفر جاحدها و یشترط فی وجوب معرفتها العام ... والخاص من الامور الضروریة تعلیم الصبیان معارف الله تعالی و معارف نبوة النبی صلی الله علیه و سلم

قوله

ورسالته وانه صلی الله علیه وسلم من قریش واسم ابیه وامه علیهما السلام وانه بعث الی الخلق کافة و بعثته ایضا کولادته و شمائله الشریفة وانه بعث بمکة و دفن بالمدینة و حسبه لا ابداء بذکر امر من اوصافه صلی الله علیه وسلم الظاهرة المتواترة کما یبحث فی محلها انشاء الله تعالی فالغرض لازم للصبی بها ای بالصلوة ولو قضاء بجمیع شروطها و سائر الشرائع الظاهرة ولم یستتر کسواک ... انها نهیه عن المحرمات لسبع ای عقب تمام سبع سنین ان میز والا فعند التمییز بان یاکل و یشرب و یستنجی وحده و یوافقه خبر ابی داود وغیره انه صلی الله علیه وسلم سئل متی یؤمر الصبی بالصلوة فقال اذا عرف یمینه من شماله او یعلم ما یضره مما ینفعه وانما لم یجب امر ممیز قبل السبع لندرته و یضرب ضربا غیر شدید ... علی ترکها ای ترک الصلوة او ترک شرط لها او شیئ من الشرائع الظاهرة لعشر ای عقب تمامها لا قبل علی المعتمد للحدیث الصحیح مروا الصبی بالصلوة اذا بلغ سبع سنین واذا بلغ عشر سنین فاضربوه علیها و فی روایة مروا اولادکم والحکمة فی ذلک استدامتها علیها واعتیادها اذا بلغ واخر الضرب للعشر لانه عشر بعد العشر زمن احتمال البلوغ بالاحتلام اه واجرة تعلیم تلک الامور المذکورة کقرآن و آداب فی مال الصبی ثم علی ابیه وان علا ثم امه وان علت ... فی مال ... ونفقته من ... و ... تماما ... وجب اخراجها من ماله علی ولیه اه تنبیه ذکر السمعانی

فی بعض صغیرة واما ابوبت آن وجوب امر الذکورة علیهما ثم علی زوجهما اه وقضیة وجوب

ضربهما لو فی الکبیرة کما صرح به جمال الاسلام ابن البرزی بتقدیم آداء و هو ظاهر و هو ظاهر کلامه

امر بوجوب اه واول ما یلزم علی المکلف معرفة الله تعالی عند الاکثرین کما قاله فی المغنی لان وانشاد

ابو اسحاق الاسفراینی واتباعهم ووجوبها قطعی وشرعی لا عقلی کما هو زعم المعتزلة و ذلک

اول واجب من الواجبات وکذا یلزم علی المکلف معرفة نبیه علیه السلام ای بوجوب شرعی کما هی

ولا قضاء علی شخص ذی حیض ونفاس ولو فی الردة کما مر اذ الطهر بل یحرم علیهما کما مر فی الحیض

ولا علی ذی جنون او اغماء او سکر اذا افاق فی زمن الردة کما مر فلا قضاء من السکر والجنون او

المتعدی به اذا افاق منه فانه یلزمه القضاء اه ولو زالت هذه الاسباب الموانع المذکورة

من الکفر الاصلی والصبا و نحو الحیض والجنون و قد بقی من آخر الوقت بقدر تکبیرة فاکثر وجبت

تلک الصلوة لانه ادرک جزء امنه فکان کادراک الجماعة و خرج بقدر تکبیرة ما دونها وفی قول

یشترط رکعة او بقاء الوقت بقدر رکعة انتهی والحاصل ان المراد علی ادراک قدر جزء

محسوس من الوقت انتهی ویعلم بذلک وجوب الظهر علیه بادراک التکبیرة فی آخر وقت

العصر ووجوب المغرب بادراک التکبیرة فی آخر وقت العشاء انتهی ولو بلغ فی اثنا الصلوة

بالسن فعلیه اتمام وجوبا و اجزاته وقال حب الحرمین وقع بعض صلاته فی الوقت

وبعضها خارج الوقت ولا یتم انه ان وقع قدر رکعة فی الوقت فالکل اداء والا فالکل قضاء وان ادرک من

اول الوقت

اول الوقت بقدر ما یصلی فیه الوضوء ثم جن او حاضت المرأة لو منه تلک الصلوة وان ادرک اقل من ذلک

لم یلزمه انتهی دوم تمیز است زیرا که از غیر ممیز و مجنون تکلیف مرتفع است پس شخص

مکلف عاقل و بالغ را گویند اما آنکه هر دو شب با رن و ر کودک و مست و مغمی علیه نیز روا نباشد و در حایض

و نفسا نیز همین حکم است چه ایشان مکلفند بترک نماز چنانکه در باب حیض مذکور کرده میشود

تشخیص وقت است یعنی علم بدخول آن وقت چهارم فرض را فرض دانستن یعنی کیفیت آن را

کما هو حقه داند پنجم هیچ یکی از فرائض نماز را سنت نداند کما قال شارح المنهج بان

یمیز فروضها من سننها نعم ان اعتقدها کلها فرضا او بعضها ولم یمیز وکان عامیا او لم

یقصد بفرض نفلا صحت انتهی و این قضیه در وضو و در سائر عبادات بدنیه جاری است

و بسیاری از عوام الناس ازین نکته غافلند ششم طهارت است از حدث چه حدث

اصغر و چه حدث اکبر کما اشار الیه شارح المنهج بقوله فلو صلی بدون نهاد لم یبالم تصح

صلاته الا فاقد الطهورین ای الماء و التراب فیصلی الفرض وجوبا لحرمة الوقت ویعید

اذا وجد احدهما انتهی هفتم طهارت است از خبث وان جا است از ملاقات

نجاست بر مکان نماز یا بر بدن یا بر لباس و به جای نیز همچنان باشد خواه بواسطه یا بدو واسطه بود مادام

معفو عنه نباشد چنانکه در کتب فقه بیان آن کرده اند ولوا رسل العمامة او جرها فاصابه نجاسة

او امسکها نجسة او قبض طرف حبل او ثوب او شده فی یده او وسطه والطرف الاخر نجس او متصل

[illegible]

بالنجاسة او علی کلب او مشدود فیه صغیرا او کبیرا حیا او میتا بطلت الصلوة وان لم یتحرک الطرف

البعید فی الکل لانه کالحامل الشیء النجس او لما هو متصل بالنجاسة فاشبه ما لو التف طرف عمامته علی

النجاسة وقیل ان لم یتحرک النجاسة او المتصل به لم تبطل ولو کان الطرف البعید علی ساجور الکلب

او مشدود فیه او فی موضع طاهر من حمار علیه نجاسة صحت صلوته لان الحمل هو الحبل و هو غیر ملاق

النجاسة لان بینه وبین الکلب واسطة و هو الساجور انتهی وقیل لا یتم صلاته

ولو جعل رأس الحبل تحت رجله فی صورة کلها صحت صلاته لانه لیس حامل النجاسة ولا لما هو متصل بها

وتحت قدمه طاهر فاشبه ما لو صلی علی بساط طرفه الاخر نجسا کذا فی الانوار وقال صاحب البحر

یجب طهارة مکان الصلوة حتی لو تحتک بجدار او جدار او سقف نجس لم تصح صلوته ولا باس بنجاسة

ما یحاذی صدره فی الرکوع والسجود اذا لم یلاقیه علی الاظهر و جمیع ما ذکرنا فی النجاسات التی لا عذر فی

استصحابها ویعفی عن محل استجمار المصلی ولو حمل فی الصلوة من استجمر بطلت صلوته علی الاصح

اذ لا حاجة الی حمله فی الصلوة وقال شارح المنهج ویعفی عما عسر الاحتراز منه غالبا کطین

الشوارع و یختلف ذلک باختلاف الاوقات و المحل من ثوب او بدن ولو صلی و فی ثوبه او

بدنه او موضع صلوته نجاسة غیر معفو عنها ولم یعلم بها او علمه ثم نسی فصلی ثم تذکر وجبت اعادة

الصلوة لتقصیره بترک التطهیر وتجب اعادة کل صلاة تیقن فعلها مع النجس بخلاف ما احتمل

حدوثه بعدها فلا یجب اعادتها بل یسن کما قاله فی المجموع انتهی

هشتم

هشتم ستر عورت است به لباسی پاک هرگاه بر آن قدرت داشته باشد اگر چه در جای خلوت بود چنانکه

حق تعالی در قرآن فرموده است خذوا زینتکم عند کل مسجد ابن عباس رضی میفرماید مراد به زینت در آیه لباسهاست

یعنی پوشیدن آن در نماز چنانکه در اسباب آورده که ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن

ایشان برهنه طواف کردندی آن را تجرید را تبری از ذنوب تفال نمودندی و بنو عامر در ایام احرام از خوردنی

حیوانی مجتنب بودندی و باندک از طعام قناعت که آن را قربت و طاعت دانستندی و تعظیم کعبه چنین پنداشتندی

اهل اسلام گفتند ما با چنین تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه و تعالی ایشان را تحذیر فرمود و گفت خذوا زینتکم

یعنی فراگیرید جامهای خود را که بدن آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آن را طواف میکنید

یا در آن نماز میگذارید و مراد از انجامه نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند

و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است و امام قشیری رحمه الله فرموده است مراد از زینت تزیین سرائر است

نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت به زبان اهل علم ستر عورت است برای نماز اما به لسان

کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز شعر ذوق طاعت به حضور دل یابد هیچکس طالب حق را

دل حاضر در این درگاه بس و امام حجة الاسلام رحمه الله در کیمیا آورده که معنی ستر عورت آنست که آنچه از ظاهر تو

زشت است از نظر خلق بپوشی و بدانی که از دید حق هیچ چیز پوشیده نیست و نخواهد بود و پوشیده تو آنگاه گردد

جز بدین صورت که باطن از آن گرد آلایش و اندیشهها پاک کنی و پاک آنگاه شود که بر گذشتها پشیمانی

خوری و عزم کنی که دیگر قصد آن نکنی فالتائب من الذنب کمن لا ذنب له راقم حروف

که از دنیا و دین برهنه و تهی است میگوید ستر دو نوع است ستر عورات و ستر عیوبات تو در صورت ظاهر عورت خود را بپوش تا حضرت ستار العیوب در ستر عیوبات تو بکوشد همچنانکه ستر عورت امروز در دار دنیا باب آرایش و پوشید کی است ستر عیوبات نیز فردا در عرصه گاه محشر موجب نجات و سربلندی خواهد بود

شیخ شیراز گوید: بپوشیدن ستر درویش کوش ٥ که ستر خدایت بود پرده پوش ٥ پس بپسندید علمای ما هم او پرده پوش بالای خود ٥

تفریع

قال فی التحریر ولو ظهر من شعرها او قدمها... فوعا ولو کذبه و صلی علی جنازة ثلاثا... لا تجب علیه الثوب آه فلو لبس قمیصا واسع الذیل... ولو کان واسع الجیب بحیث یری صدرها فی الرکوع... یشتد و سطر او بیده لا انتقض وعورت از مرد و کنیزک ما بین ناف و زانو است و از زن حره همه بدن او است غیر از روی و هر دو کف و هر دو پا باشند دستها

فهم استقبال قبله است یعنی رو بکعبه بودن در تمام نماز مگر در نماز خوف و نماز سنت در سفر مباح بر آن کسیکه قدرت داشته باشد بر استقبال قبله بخلاف کسیکه عاجز باشد از آن مانند مریضی که بر استقبال قادر نباشد و حال آنکه کسی را نیابد که روی او را بجانب قبله بگرداند و همچنین کسیکه اعضای او را بسته باشند پس بر این کسانی معذور وجهت ایشان قسم باشد نماز را بگذارند بعد از آن آنرا اعاده نمایند و وجه تسمیه کعبه بقبله بنا بر آنست که نماز گذارنده روی خود را در مقابل آن میدارد و کعبه را گفته اند تسمیه در بکعبه از جهت ارتفاع او است قال فی التحفة الکعبة من کعبته و دفعته

و فی القاموس

و فی القاموس الکعبة کل بیت مربع و فی کلامهم ان ابراهیم بنی الکعبة مربعة ولا ینافیه خلاف بعد ما بین ارکانها لان نسبة قلیل لا ینافی التربیع و هذا ای ان من سبب تسمیتها کعبة تربیعها اوضح من جعل سببها ارتفاعها کما سمی کعبا لتوجل بذلک لا لارتفاعه انتهی و اصل در امر استقبال آیه فول وجهک شطر المسجد الحرام میباشد و صاحب مواهب گفته این آیه بر تحویل است زیرا حضرت رسول علیه السلام آرزومند بود که بکعبه محمد صلی الله علیه و سلم روی بقبله ما نماز میکنند و ملول شده آرزو کرد که قبله وی کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقدم القبلتین است پس در این باب سخن با جبرئیل گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده سید کائنات علیه السلام هر ساعت از پی وی با آسمان می نگریست و منتظر وحی بود تا آنکه جبرئیل آمد و این آیه مبارکه آورد که قد نری تقلب وجهک فی السماء ما می بینیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان فلنولینک قبلة ترضیها پس متوجه سازیم ترا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه

باید دانست که روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت رسول علیه السلام در مسجد بنی سلمه دو رکعت از نماز ظهر گذارده بود که این حکم مطاع واجب الاتباع نازل شد هم در این نماز روی از صخره بیت المقدس گردانیده بمیزاب توجه نمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت

بدانکه نظر بمعنی این نکته آنست که روی ظاهر را از همه جهتها بگردان و بجهت شطر آن مسجد روی آنست یعنی روی دل از هر چه در هر دو عالم است بگردان

بیان آیه قبله و تحویل قبله

تحویل قبله

و بجمیع آن را مشغول گردانند تا مکشف و یک رو شود و بدانند که چنانچه قبله ظاهر یکی است قبله باطن هم یکی است و چون در کعبه باطن وی اندیشها و خطرها پیدا آید چنان بود که روی وی از جانب قبله ظاهر گردیده شود و از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که در نماز بایستد و هوا و روی وی و دل وی با هر سه با خدای تعالی بود وقتیکه از نماز فارغ گردد چنان است که از مادر زاده باشد یعنی از همه گناهان پاک شود و تحقیق بدانند که چنانکه روی ظاهر از قبله گردانیدن صورت نماز را باطل گرداند روی دل را از حق سبحانه و تعالی گردانیدن باید فهمهای فاسد و شغلهای دیگر نیز حقیقت و مغز نماز را باطل گرداند بلکه بطریق اولی این بدتر و خرابتر میباشد چه ظرف ظاهر غلاف جزء باطن است و کار آن کم شود که در غلاف است نه نفس غلاف و در این باب مولانا جامی علیه الرحمه چه خوش فرموده است مناسب مقام

شعر

عنان تا کی بدست رنگ سپاری ٥
بهر یک روی هفاد تی آری ٥ خلیل آسا در ملک یقین زن ٥ نوای لا احب الآفلین زن ٥
گهی بر وهم و زر کی هر سگی کن ٥ رخی در جهت و جهی در یکی کن ٥ یکی بین و یکی دان و یکی گوی ٥
یکی خواه و یکی خوان و یکی جوی ٥ ز هر ذره بدو روی و راهی است ٥ بر اثبات وجود او گواهی است ٥
چو دیدی کار رو در کارگر آر ٥ میاسی کار کارگاه بردار ٥ دمی کاخر زبان کس را گذر نیست ٥
سر در کار تو جز با کارگر نیست ٥

و نیز در تفسیر کریمه و لکل وجهة هو مولیها می فرماید که هر گروهی را از اهل پرستان یا از انبیاء که صاحب شرائع اند یا هر متوجهی را جهتی است و قبله مقصودی

که روی بدان

که روی بدان آورند پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهاد چیزی سر زده و از هر سویدای سودای ظهور کرده که قبله او است و هر کسی رو بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز مانده مگر مقربان حریم تجرید و محرمان حرم توحید که از قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی میگردانند

مثنوی

قبله شاهان بود تاج و کمر ٥ قبله ارباب دنیا سیم و زر ٥ قبله صورت پرستان آب و گل ٥ قبله معنی پرستان جان و دل ٥ قبله زهاد محراب قبول ٥ قبله بد سیرتان کار فضول ٥ قبله عاشق وصال بی زوال ٥ قبله عارف جمال ذو الجلال ٥

و صاحب بحر الحقایق فرموده که هر چیزی را از انسان قبله او است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنکه حواس خمس بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله نفس زیبایی و قدرت است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق و محبت است و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی ذات

بدانکه بر کسی که اراده سفر داشته باشد آموختن علم استدلال و دلائل قبله واجب عینی است برای جاری و اجتهاد داری با وجود قدرت نیاموزد تقلید کرده جایز نیست و برای هر نماز اجتهاد نو خواستن در سفر چنانکه در تتمه خود بتفصیل خواهد آمد قال فی شرح الکبیر الصلاة اما فرض او نفل والفرائض اما مؤداة حال الامن او مؤداة حال الخوف فالاول شرط صحته مستقبلا والثانی یاتی بها بحسب الامکان و اما النوافل فیشترط فیها ایضا مستقبلا الا فی حال الخوف

على ما هو المذكور في محله او في السفر ماشيا كان او راكبا اذ شكانت النافلة او غيرها فيجوز ايقاعها متوجهة الى طريقه كما سيجيء انتهى وقال التحفة استقبال عين القبلة بمعنى انه ليس المراد بالعين الجدار بل امر اصطلاحي اي هو سمت البيت وهو امر الى السماء ومن الارض السابعة الخ ولا عبرة في الاستقبال بالصدر في القيام والقعود ومعظم البدن في الركوع والسجود ولا بالوجه كما هو المذكور في بحث القيام الخ والمراد بالصدر جميع عرض البدن كما ينبئه في شرح الارشاد پس از مفهوم عبارات احاديث وغيره ثابت ومحقق است كه استقبال قبله در نماز شرط بر انسان هرگاه بر آن قادر بود مگر در دو حالت يكى در وقت شدت خوف كه استقبال قبله در آن شرط نبود خواه آن نماز فرض باشد وخواه سنت وآن بسبب ضرورت بود كه در باب خوف مذكور شده است ودوم در نوافل سفر اگرچه سفر قصير باشد خلافا للتنقيح وغيره فلا يشترط فيهما التوجه الى مصلى ولو في نحو عيد وكسوف الى صوب مقصده للاتباع في الراكب رواه الشيخان وقيس به الماشي وشرط ان يكون السفر مباحا الذي يقصر فيه الصلاة لكن طويلا وان يقصد سفرا الى موضع معين ولا بد ان يسمى سفرا في العرف فيمتنع ذلك على من كان سفره معصية او هائما بلا مقصد ثم ان كان المسافر راكبا يقدر على استقبال القبلة في جميع صلاته من اتمام الركوع والسجود بان كان في محمل لزم الاستقبال واتمام الركوع لما فيه عليه من الكلام او البعض كراكب السفينة اذ لا مشقة له وان لم يقدر على الاستقبال بتمامه فالاصح ان كان يسهل عليه

المتنخر

الاستقبال المذكور وهو استقبال الراكب لنحو وقوف دابته او سهولة انحرافه على الدابة او ما بيده وجب عليه الاستقبال في التحرم فقط والا اي وان لم يسهل عليه الاستقبال كان تكون الدابة صعبة او سيرها وهي مقطورة ونحو ولم يمكن انحرافه عليها ولا تحريفها فلا يجب عليه الاستقبال لعسره بل يختص الاستقبال ان امكنه وسهل عليه بالتحرم وقيل يشترط الاستقبال في السلام ايضا كالتحرم لان السلام طرف الثاني في الصلاة ورد بانه يحتاط لانعقاد الصلاة ما لا يحتاط للخروج من الصلاة فان قيل قد وجب قران النية بما ينعقد الصلاة به وهو التحرم دون ما تختتم الصلاة به وهو السلام وصوب طريق المقصد بدل عن القبلة في حقه فلا يجوز انحرافه عن استقبال صوب الى جهة مقصده لانها صارت في حقه بمنزلة القبلة فيومي بركوعه وسجوده ويجعل السجود اخفض من الركوع ان امكنه ليتميز عن الركوع ولا يلزمه وضع الجبهة على نحو السرج ولا بذل وسعه في الانحناء لمشقته وان كان ماشيا لزمه اتمام الركوع والسجود ويستقبل فيهما وفي تحرمه وفي جلوسه بين السجدتين القبلة لسهولته وفي قول لا ومي انه يومي في نحو الثلج والوحل ايضا ولا يمشي الا في حال القيام والتشهد والسلام فخرج بنوافل السفر الفرائض فيه فلا يجوز اقامتها على الراحلة ولو صلى شخص قادر على النزول صلاة الفرض ولو كان صلاة جنازة على الدابة او نحو محمل فيها واستقبل القبلة واتم الركوع والسجود وسائر اركانها والدابة واقفة جاز وان لم تكن معقولة فكان كالمصلي على سرير وان كانت دابته سائرة فلا يجوز واما العاجز

ما امكن

عن النزول على الدابة كان اخشى من مشقة او فوت الرفقة فيصلي عليها على حسب حاله ولا اعادة عليه ولو خاف الماشي فوت الرفقة لو اتم ركوعه وسجوده اومى بهما ولا اعادة ومن امكنه علم القبلة بان كان في مسجد الحرام او كان في خارجه بلا حائل او علمها بقرينة حرم عليه التقليد اي الاخذ بقول الغير ولو كان قول من عنده علم وحرم عليه الاجتهاد وان لم يكن معرفتها او امكنه ولكن ثمة حائل اخذ وجوبا بقول ثقة في الرواية ذا بصيرة عدل لا كافر وفاسق ولا مميز يخبره من علم كقوله له هذا الكعبة او رايت الجماعة يصلون لهذه الجهة او القطب مثلا هنا وهو عالم بدلالة القطب على جهة القبلة وكمحراب ولم يطعن فيه لا تنشأ بها قرون من المسلمين وجعل بعضهم اخبار صاحب المنزل عن القبلة من ذلك حتى يجب الاخذ به وان لم يجد من يخبره عن علم او ما في معنى العلم وكان قادرا على الاجتهاد بان امكنه ادلة القبلة حرم عليه التقليد لان المجتهد لا يقلد مجتهدا بل يجتهد وجوبا بالادلة واضعف الادلة الرياح واقواها القطب الشمالي وهو مشهور ويختلف دلالته على القبلة باختلاف الاقاليم ففي المصر يجعله المصلي خلف اذنه اليسرى وبالعراق وما وراء النهر خلف اذنه اليمنى وباليمن قبالته مما يلي جانبه الايسر وبالشام وراءه وقيل ينحرف بدمشق وما قاربها الى المشرق قليلا واذا تحير المجتهد فلم يظهر له شيء من الادلة لغيم او تعارض ادلة او لم يجد من يقلده او غير ذلك لم يقلد وان ضاق الوقت فيصلي بحاله كيف اتفق لحرمة الوقت ويقضي صلاته اذا ظهرت له القبلة بعد الوقت لانه عذر نادر ويجب تجديد اجتهاده للصلاة الثانية والثالثة والرابعة سعيا في اصابة الحق

ما امكن ومن عجز عن الاجتهاد كان بسبب عجزه انه لا يمكنه تعلم ادلة القبلة كاعمى البصر او اعمى البصيرة قلد وجوبا ثقة في الرواية مسلما عدلا عارفا بادلة القبلة كالملاح العارف فلا لا غير مكلف وكافر وفاسق واذا امكن تعلم ادلة القبلة فالاصح انه يجب عليه التعلم ولا يجوز له التقليد ولا الاجتهاد وان ضاق الوقت فصلى على حسب حاله ثم يقضي ومن صلى بالاجتهاد ثم تيقن الخطأ معينا فيه القضاء وان لم يتيقن الخطاء ولكن تغير اجتهاده عمل باجتهاده الثاني وجوبا ولا يلزمه القضاء حتى لو صلى اربع ركعات بغير اجتهاده الى اربع جهات لتغير الاجتهاد اجزئه ولا قضاء عليه لان كل واحدة من الركعات مؤداة بالاجتهاد ولم يتيقن الخطاء فيها **تبصرة** اعلم ان القبلة خمسة العرش والكرسي وبيت المقدس والكعبة وبيت المعمور فالعرش قبلة حملة العرش والكرسي قبلة الكروبيين وبيت المقدس قبلة بني اسرائيل والكعبة قبلة اهل الاسلام من امة محمد صلى الله عليه وسلم وبيت المعمور قبلة اهل السماء انتهى وبيان كعبه معظمه وكيفيت مناسك آن ان شاء الله تعالى در باب حج خواهد آمد **دهم** ترك كلام است در نماز بايد دانست كه سخن گفتن يا بي شعورى يا به شعور اگر از بى شعورى است از سه كلمه زياده تر مبطل است **والا فلا** ومراد از بى شعورى نسيان وسبق لسان است وجهل نحو قرب العهد باسلام حكم بى شعور دارد **واگر** باختيار وشعور است از يك حرف مفهم ودو حرف اگرچه غير مفهم باشد نمازش مى رود ويك حرف مد دو حرف است

وان تيقن الخطاء فعليه اعادة الصلاة وان تيقن الخطأ بعد ... الاجتهاد او عمل ... صلاة ... الرابعة

ودر این حکم سخن و گریه و آه و ناله و خنده و سرفه و دم کردن **وهم** ذکر و دعائیکه بقصد
ذکر بخوانند جایز است مادام که در او خطاب غیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله از مخلوق نباشد
وهمچنین قرآن خواندن هرگاه بقصد قرائت باشد **اما** اگر دیگری را
قصد کند مانند تنبیه امام فقط یا به هیچ قصد نمازش فاسد است **وهمچنانست**
بلند گفتن امام یا مترجم تکبیرات انتقالات را برای اعلام مقتدیان **تمثیل**
ودر این باب مولانای رومی رحمة الله در مثنوی حکایتی را بر سبیل تمثیل ایراد فرموده است
و آن چنانست که یکی پرسید از عالمی عارف که اگر در نماز کسی بگریه یا آوازی یا آه و ناله از و
سر زند یا نوحه کند نمازش باطل میشود یا نه جواب گفت که معلوم باید کرد تا آنکس چه دیده است
اگر شوق خدا دیده و لذت جذبه قرب وصال چشیده است و این گریه ها از و سر زده نمازش درست باشد
بلکه کمال گیرد و شرف اجابت پذیرد که لا صلاة الا بحضور القلب و اگر از رنجوری تن
یا از فراق چیزی دنیاوی بود نمازش تباه بلکه مرتکب گناه شده زیرا که اصل نماز و حقیقت وی
ترک تن و مال و فرزند است مانند حضرت خلیل علیه السلام که فرزند خود را از غلبه شوق و عشق
محبت و خلت و ذوق قربان میکرد و از تکبیر طاعت تن با آتش نمرود میسپرد و مال را

از کثرت

از کثرت زهد صرف ضیافت مولی میکرد و در راه خدا بمهمانان و مردمان و ابناء السبیل نفقه مینمود
از آن جهت حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام نیز بدین خصال امر مینمودند که ان اتبع ملة
ابراهیم حنیفا و دیگر فرموده اند لقد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم الآیة
یازدهم ترک کردن فعلهای مبطل است در نماز بدانکه فعل یا بسیار است یا اندک
فعل بسیار مانند سه فعل آید در پی قصد در یا سه از یک عضو یا از اعضای متعدده و اما اندک دو
قسم است یکی فاحش مانند زیادت یک رکوع یا یک سجود و دوم غیر فاحش مثل یکقدم یا دو قدم نهادن
پس در این صورت نماز اولین مبطل اند نه ثالث و جنبش انگشتان اگرچه بسیار باشد مفسد نیست زیرا
این هم حکم اندک غیر فاحش دارد و پس این صورت از افعال کثیره مستثنی بود **وبایدی دانست**
که در این فعلهای عمد و نسیان برابر باشد **دوازدهم** ترک خوردن و آشامیدن است
در نماز بهر قدر که مفطر روزه باشد مفسد نماز است اگرچه از آثار ذوب شکر باشد در بن دندانها
و زیر زبان **سیزدهم** هیچ رکن را و نگذرد با شک پس باید از اول نیت
تا سلام دادن این یقین صحت نماز انعقاد و سلامت وی تمامه در دل در باشد و اگر چنانچه
لذوی غافل گردد مفسد نماز باشد **چهاردهم** ترک نیت قطع نماز است یا تردد در قطع آن

پانزدهم تعلیق کردن قطعش بهیچ چیز و این از خاصه نماز است و دیگر عبادات مانند روزه
و حج و اعتکاف و وضو همچنان نیست **بدانکه** چون شرایط نماز را با این کیفیات که بیان کردیم
دانستی اکنون ارکان نماز را هم که علم آنها از شرایط مهم و ضرور تر است بدان زیرا بر هر نماز خواننده
لازم است که همه شرایط و ارکان نماز خود را کما ینبغی بداند و با جمال یا بتفصیل هر یکی را از دیگری
جدا نماید و اگر سخن مجمل باند انشاء الله تعالی آنرا بتدریج و تفصیل هرچه تمامتر ذکر خواهیم کرد

در بیان ارکان نماز

بدانکه علما در ارکان نماز اختلاف است صاحب شرح تنقیح آنرا یازده رکن مقرر فرموده است
و در روضه منعقده متعین نموده باینمعنی که مجموع طمانینه در رو آنتین هر یکی رکنی علاقده [illegible] شمرده اند
اما در تحفه و محرر و غیر آنها سیزده رکن بیان کرده اند **رکن اول نیت است**
یعنی نیت کردن است بدل که این نماز فرض پیشین را ادا میخوانم یا ادا یا به قضا و اگر سنت است
بشرایطش نیت قصر هم فرض است و اگر جمعه باشد نیت جماعت هم ضرور بود و اگر با وجود اینها ذکر
عدد رکعات و اضافه بجانب اقدس الهی جل و علا و تصریح به ادا یا به قضا و ذکر استقبال قبله
هم با نیت آوردن فهو نور علی نور می باشد **واصل** در نیت حدیث حضرت رسول
است که فرموده انما الاعمال بالنیات و ایضا قوله صلی الله علیه و آله لکل امرء ما نوی الحدیث

وقال الشهید

رکن اول نماز نیت است

وقال الشهید الواقع علی التحفة و بدء بها ای بالنیة لان الصلاة لا تنعقد الا بها انتهی
والنیة انبعاث القلب الی فعل مخصوص فای فی الاصطلاح وهی القصد فیقصد المصلی فی ذهنه
ذات الصلاة و صفاتها التی یجب التعرض لها کالظهریة والعصریة والفرضیة والنفلیة والادائیة
والقضائیة والمراد بذات الصلاة الافعال والارکان المعلومة المفتتحة بالتکبیر المختتمة
بالتسلیم ثم یقصد الی هذا المعلوم الذی حضر فی ذهنه قصدا مقارنا لاول التکبیر و ادامة
ذکر المعلوم المذکور واحضاره الی آخر التکبیر فلا یغفل عن تذکره حتی یتم التکبیر لان النیة
شرطه مشروطه بانعقاد الصلاة ولا یحصل الانعقاد الا بتمام التکبیر **تبصرة**
بدانکه نیت را چند شرایط است **اول** نیت آن نماز آوردن است و تصریح کردن بلفظ آن
تا عبادت از عادت جدا گردد و نیز تا آنکه افعال و ارکانیکه از وی صادر میشود بطاعت
و قربت محسوب گردد **دوم** تعیین نماز مفروضه بود مانند ظهر و عصر و جمعه و جنازه و غیر
آنها پس روا نیست ادای ظهر به نیت جمعه یا بعکس آن **سیوم** اظهار فرضیت است تا از نماز
سنت امتیاز یابد اگرچه غیر بالغ آن نماز را بجای آورد **چهارم** لفظ ادا را از قضا جدا گرداند
یا به عکس آن چنانکه در کتب شرح تفصیل آنرا ذکر کرده اند **پنجم** قصد فعل نماز است
پس حضار نفس نماز در قلب کفایت نخواهد کرد مادامیکه از قوه بفعل نیاید **ششم**
باید منشاء آن نیت از میان قلب [illegible] بی تجرد تلفظ فقط یعنی بملاحظه نیت قلبی آن نیت
بر زبان آوردم

در بیان شرائط نیت

صورت نه بند و هفتم مقارنه نیت است با تکبیر تحریم چنانکه تفصیل آن در محل خود مذکور است

هشتم اجتناب کردن است از هر چه که مناقض نیت بود تا وقت سلام دادن مانند رده و کفر

فائدة في التحفة وغيرها قيل ان النية شرط للصلاة لانها عبارة عن قصد الفعل وهو

خارج عن الصلاة بمعنى ان قصد الفعل خارج عن ذلك الفعل كما ان شرط الشيء خارج منه

ويجاب بانه بتمام التكبير تبين دخول النية في الصلاة فبذلك خرج عن الشرطية وجعل ركنا

فدخل في الصلاة وفي الشرح انه في دفع هذا القيل المذكور بانه فهو انا علمنا ان القصد

خارج عن ماهية المقصود لكن مسمى الصلاة شرعا عبارة عن مجموع القصد والمقصود فاذا كان

كذلك يكون القصد المذكور داخلا في ماهية الصلاة مع كونه خارجا عنه بادنى تامل انتهى

ويجب في صلوة الفرض قصد فعلها من حيث كونه صلاة وتعيينها من ظهر وعصر ليتميز عن غيره

والتعرض للفرضية ولو كفاية في مكتوبة ونذر وصلوة جنازة كاصلي فرض الظهر مثلا او اصلي

الظهر فرضا لكن الاول اولى انتهى **تكملة** وينبغي للمصلي ان يقول اصلي صلوة

او فرض هذا الظهر او العصر ولا يجوز ان يقول بنيت اصلي فرض الظهر لان الفرض صفة الصلاة

فلا يصح تقديم الصفة على الموصوف ويقول في سنن الصلاة اصلي صلاة سنة الظهر او العصر

ركعتين ولا يكفي سنة هذا الظهر بلا اضافة كذا في الكبير انتهى ولا يجب اضافة الى الله تعالى

وجوب العبادة في الحقيقة لا يكون الا لذات الباري عز وجل لانه المعبود بالحق وفي عدم

الاضافة

اضافة الى الله تعالى تفكر دقيق اذ فعل الفرضية في جميع العبادة للفروضية لا يكون الا له تعالى

فلا ينفك قصد الفرضية عن تلك اضافة الى الله سبحانه لا سيما في الصلاة فدعوى عدم انفكاك المذكور

ليس في محلها لكن تحسن اضافة الى الله تعالى خروجا عن خلاف من اوجبها ليتحقق معنى الاذعان والاخلاص

في امتثال امره تعالى قلبا وقالبا او اعتقادا او عملا الا لامر الخلق والامر تبارك الله رب العالمين

ولا تجب ايضا نية الاستقبال وعدد الركعات للخروج عن الخلاف ويصح نية الاداء

بنية القضاء وعكسه ان كان هناك عذر لنحو غيم كان ظن خروج الوقت فيصلي قضاء ثم بان

بقاء الوقت او صلى اداء فبان خروج الوقت او قصد بذلك معنى اللغوي اذ كلو احد من الاداء

والقضاء يطلق على الآخر لغة بخلاف ما لو نواه مع علمه بخلافه فلا يصح لتلاعبه بذلك انتهى

و نماز نوافل اگر چنانچه تعلق بوقتی یا به سببی من باب ماننده رواتب که تعلق بوقت فریضه دارد یا نماز

کسوف و خسوف که تعلق بسببی دارند آن نیز مثل فریضه است در اشتراط قصد فعل نماز و تعیین آن

و تصریح بچیزی که آن نماز بآنچیز مشهور است مانند تراویح و ضحی و وتر یا تصریح بچیزی که آن نماز بدو

منسوب است مانند عید فطر و عید اضحی و کسوف شمس و خسوف قمر و سنت ظهر قبلیه آن یا بعدیه آن

واما در تعرض نفلیت دو وجه است بعضی گفته اند لازم نیست و جمعی بر آنند که لازم است

و تصریح باداء یا قضاء و اضافه بجناب الهی جل و علا و ذکر عدد رکعات و ذکر استقبال قبله [illegible]

سنت است چنانکه در نماز فرض مذکور کردیم و در نوافل مطلقه که مقید بوقت و سبب نیستند نیت

فعل آن کافی است **مسئلة** قال في التحفة ويجوز ويجب في النافلة على

عليه فرضية كما يجب قصد التطوع على من عليه دين انتهى **بدانکه** تلفظ

کردن بنیت سنت است زیرا که بنای عمل آن بر قلب است نه بمجرد زبان لکن تلفظ زبان

جهت مساعدت و معیت اوست چنانکه شمه از آن در باب وضو گفته شد **لطیفه**

بدانکه مدار کار در [illegible] معامله قلب است آنچه بوجود [illegible] صورت شیء استحکام نخواهد گرفت

و بزرگان دین فرموده اند عمل قلبی مقبول تر و موثرتر است از عمل غیر قلبی نمی بینی که هر محبتی

نسبت بهر چیزی قلبی باشد آن محبت محکم تر و قوی تر بود از آنکه زبانی و افواهی بوده و عداوت

نیز همچنانست پس [illegible] محبت و عداوت و کردن و ناکردن و رد و قبول در کارها

همگی راجع بدل می باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است ان الله لا ینظر الی صورکم

واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم پس چون حضرت مقلب القلوب جل و علا نظر رحمت

بمنظر خود در اشیاء بقلب بندگان فرموده نه بر قول و لسان ایشان لاجرم در این وقت

بفحوای لا صلاة الا بحضور القلب اگر دل حاضر و ناظر نباشد نماز که معراج مناجات و محل

راز و نیاز مؤمنانست در حضرت قاضی الحاجات صورت نخواهد گرفت و حقیقتا تمامی

در نماز بردار در میان عابد و معبود و طالب و مطلوب و محب و محبوب برخاسته خواهد شد **شعر**

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم ۞ من آن نماز حساب نماز نشمارم ۞ مرا نوشی ز نماز آن بوکه یکساعت ۞

غمی فراق ترا با تو راز بگذارم ۞ و گر نه این چه نمازی بود که من با تو ۞ نشسته روی بمحراب و دل ببازارم ۞

و این حضور قلب وقتی میسر شود که نقوش عوایق و علایق بشری را بآب ریاضت و مجاهده از لوح سینه

شسته شود و بظاهر و باطن متوجه جناب حضرت احدیت و جمال صمدیت گشته و بعضی گفته اند حضور

عبارتست از استغراق در بحر عبودیت چه مراد از آن در نماز آنست که من البدو الی الختم از مشاهده

جلال و جمال معبود حقیقی غافل نباشی و در استغراق شهود و بطلب لقای او تمامی هستی وجود تو ناپدید شود

تا مصداق نماز و از حقیقت ناله و عرض و نیاز مقبول درگاه افتد ان تعبد الله کانک تراه

فان لم یکن تراه فانه یراک **بلیت** محراب ابروی ترا گر قبله ننمودمی ۞ کی بر فلک بر مه ملایک از نماز من ۞

تفریع راقم حروف گوید مراد از تلفظ به نیت تکرار رسم عبودیت است در حضرت

معبود و این ظاهر نیت است [illegible] بقلب و اعتقاد که تا با ملاحظه رمزهای

بین عابدیت و معبودیت که ما از آن بی جرم اقرار کرده اند که هر کس تن خود را از غذای حقوق دریغ

ندارد بحقیقت او عابد است و هر کس قلب خود را بجزوی مشغول نسازد و آن کمال عبودیت [illegible] لطائف

ظاهر بر لطائف باطنی کمال نشیند و در قیام بحقوق عباد و اوامر رب العباد به معارف معنوی و آگاهی

قلب سلیم صورت نه بندد فسبحان من جعل سواد القلب [illegible]

والافتقاد للعبادة قربة الى رب العباد كمالات علم و معرفت ظاهر موقوف بنور سلوك طريق
باطن است واقعی اگر پرتو نور آفتاب باطن بر فضای عالم ظاهر نتابد اینهمه تحقیقات متعدده چگونه
مانند ذره در وجود سالک سر بر زند قال تعالی جل جلاله لم لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا و لسانا و یدا فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش
پس هر گاه اینهمه سعادت و کرامت از ادای نوافل حاصل باشد باید بطریق اولی از ادای فرایض چندین
مراتب علیه و درجات سنیه حاصل گردد ۷ رکن دوم تکبیر تحریم است یعنی تلفظ کردن است
بکلمهٔ الله اکبر بعد از تمام نیت هرگاه بر گفتن آن قادر بود و اگر از تلفظ بآن بلغت عربیه
عاجز باشد باید ترجمهٔ آن را بهر زبانی که میداند بگوید قال الشرواني وغیره ومن عجز عنه ای عن النطق
بالتکبیر ولم یمکنه التعلم فی الوقت یاتی بترجمته بای لغة شاء و ترجمة التکبیر بالفارسیة
خدای بزرگ تر فلا یکفی قول المصلی خدای بزرگ لترک التفضیل کالله کبیر انتهی
اما الله الاکبر بالف لام یا الله اکبر من کل شیء یا الله الجلیل الاکبر
یا الله عز و جل اکبر اینها روا باشند چه در اینها طول فصل نمود بخلاف الله لا اله
الا هو اکبر و آنچه بدین ماند که آن جایز نبود و قال ایضا و یجب علی المصلی تاخیر
الصلاة وجوبا عن اول الوقت لاجل التعلم ان امکنه وان ضاق الوقت ترجم
ولا یعدل الی غیره من الاذکار کان یاتی بذکر آخر بدلا عن التکبیر او ترجمته

تمام ان فقی

ثم ان قصر فی التعلم مع امکانه وضاق الوقت فلا بد من ترجمته لحرمة الوقت واعادة صلاة المقصر فیه
والا فلا قال فی التحفة ویجری ذلک ای اعادة الصلاة فی کل واجب قولی ترک التعلم مع امکانه فیه
ویلزم ولی الاخرس تحریک لسانه وشفتیه ولهواته علی مخارج الحروف بقدر الامکان لان ما لا یدرک له
بقدر الامکان لا یسقط عنه بتعسر ما فیکون کذا لو انقطع صوته فیتکلم بالقوة ولا یسمع صوته
فغیر بحث وذلک البحث هنا غیر مناسب تخریج انتهی وقال فی التحفة وغیره لا یسمی بالتحرم
لان المصلی یحرم علیه ما کان حلالا قبله من مفسدات الصلاة کالاکل والشرب والکلام
ونحو ذلک و دلیل بر وجوب تکبیر خبر سعادت اثر حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم که به خلاد بن رافع
که و را مسیئ نیز گفتندی فرمود اذا قمت الی الصلاة فکبر ثم اقرأ ما تیسر من القرآن الی آخر
الحدیث کما فی شرح المنهج وجعل التکبیر فاتحة الصلاة لیستحضر المصلی معناها الدال علی
عظمة اسم الله تعالی وذاته وصفاته الذی تهیأ المصلی بتلک الشرائط والاداب لخدمته
وامتثال امره تعالی حتی یتم له الهیبة والخشوع والحضور ومن ثم زید فی تکریر التکبیر فی
سائر انتقالات المصلی لیدوم له ذلک الاستحضار فی جمیع صلاته اذ لا حقیقة ولا روح ولا
کمال للصلاة بدون الاستحضار والهیبة والخشوع والحضور المذکور کما لا یخفی علی من هو اهلا
له انتهی ۷ تتمه بدانکه تکبیر را چند شرایط است یکی ترتیب است
نظم تکبیر که آن الله اکبر میباشد پس اگر تقدیم صفت بر موصوف نمود یا بمعنی

۷ در بیان شرایط تکبیر گفتن در نماز
و این تکبیر عبارتست از گفتن کلمهٔ الله اکبر
و آن هم از سنت آوردن میباشد

اکبر الله گفت روا نباشد دوم موالات است بنحوی که سکوت یا فاصله در بین لفظ جلاله
و اکبر واقع نشود سیم احتراز و اجتناب است از زیادی که موجب تغییر معنی وی باشد اگرچه
زیادی کم باشد پس اگر جائیکه همزهٔ الله را بمد گفت مثل آلله اکبر یا در بین با و اکبر و را آن
الفی را زیاد نمود مانند الله اکبار یا در بین های الله و الف اکبر واو ساکنه یا متحرکه زیاد
کرد مثل اللهو اکبر یا الله و اکبر در اینهمه صورت باطل است چهارم اجتناب کردنست
از نقصان گفتن آن مثلا اگر حرفی از حروف مشتقهٔ الله اکبر حذف کرد تکبیرش فاسد بود
مثل الله اکب یا الله اک یا الله کبر و غیر اینها پنجم ترک مد است در تکبیر بغیر موضع خود
ششم بلند کردن صوت است در گفتن آن بنحویکه نفس وی شنود و اگر امام است یا مترجم باید بقدر
بلند گوید که ماموم نیز بعض شنوند و در تکبیرهای رکوع و سجود و قعود نیز همین حکم قرار باشد هفتم
آنکه در حال گفتن تکبیر قایم باشد هرگاه بر آن قادر بود و فی الانوار لو نوی الفرض قاعدا
وهو قادر علی القیام او وجد الامام راکعا فبادر الی الرکوع واوقع بعض کلمات التکبیر
او کله بعد مجاوزة حد القیام لم ینعقد انتهی واجب است مقارنهٔ نیت بلفظ تکبیر
بروشیکه آن نیت در دل وی مانده باشد تا راء الله اکبر و اگر نیت آورد و بعد از غفلت
و انقطاع از آن الله اکبر گفت یا نیت خود مقارن تکبیر نبود بدانکه تا آخر تکبیر باقی باشد
هیچکدام از اینها روا نباشد قال الشرواني علی التحفة المراد بوجود النیة ای قرنها

بیان مقارنه نیت با تکبیر تحرم
بدانکه مقارنهٔ نیت با تکبیر تحرم بعضی آنرا از
شرائط نیت دانسته اند کما مر آنفا و بعضی آنرا
شرط علی حده لکن فی مهم لنا نیز در این مقارنه
خوب نیست پس مع ای حال مقارنهٔ نیت با تکبیر تحرم
لازم است و این مقارنه بحسب طبقات مردمان و اختلاف طبایع
و احوال ایشان تفاوت دارد مثلا بعضی هستند در نیت آوردن تکرار زیاد مینمایند

حقیقیا بعد الاستحضار الحقیقی بان یستحضر الصلاة فی الذهن تفصیلا مع تعیینها و نیة
الفرضیة فی الفرض والنفلیة فی النفل وقصد الفعل ویقصد ذلک المستحضر مجموعا
بلفظ التکبیر کلها من ابتداء الف الله الی انتهاء الراء فی اکبر هذا ما قاله المتقدمون وهو اصل مذهب
الشافعی رضی الله عنه واختار المتاخرون الاکتفاء بالمقارنة العرفیة بعد استحضار العرفی
بان یستحضر الصلاة اجمالا بحیث یعد انه مستحضر للصلاة مع اوصافها السابقة ویقصد
ذلک المستحضر المجمل بجزء من اجزاء التکبیر ولو کان حرف الاخیر ویکفی تفرقة الاوصاف
المذکورة علی اجزاء التکبیر فهذا الوجه اسهل من الاول لان الاول فیه مشقة الذهن
والحرج للخواص فطریق الاولی للعوام وفق قوله تعالی وما جعل علیکم فی الدین من
حرج وصوبه السبکی وکثیر من غیره وقال بعضهم لو کان الشافعی رضی الله عنه حیا
لافتی بهذا الوجه وقال ابن الرفعة انه الحق والحاصل ان لهم استحضارا
حقیقیا واستحضارا عرفیا ومقارنة حقیقیة ومقارنة عرفیة فالواجب انما هو العرفیان
لا الحقیقیان ۷ قال الهروی سئل رجل من الانصار عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ثواب تکبیرة الاولی فاشار الی ابی بکر رضی الله عنه فقال ابو بکر رضی الله عنه لو کان لی
خمسمائة من البعیر حملهم خزائن بیا جاه تصدقت فی سبیل الله عز و جل فثواب تکبیرة الاولی
اکثر من ذلک ثم اشار الی عمر رضی الله عنه فقال عمر رضی الله عنه لو کان لی بعیر من مکة الی مدینة حملهم ذهبا

بیان ثواب تکبیر اولی
در نماز
خاصة در نماز جماعت آن
در خصوص آنها و حصه
فوت الحطین الفنیم و صلاتهم
ساهون الذینهم برایشان
صح

دفضرب فتصدقت فی سبیل الله عزوجل فثواب تکبیرة الاولی اکثر من ذلک ثم اشار الی عثمان رض
فقال عثمان رض لوکان لی ثمانون سنة عمرا فیصلی فی کل لیلة رکعتین فختم فیه جمیع القرآن فثواب
تکبیرة الاولی اکثر من ذلک ثم اشار الی علی رض فقال علی رض لوکان الکفار بین المشرق والمغرب
فضربت عنقهم بالسیف فی سبیل الله عزوجل فثواب تکبیرة الاولی اکثر من ذلک ثم قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لوکان السموات والارض قرطاسا والبحار مدادا والاشجار اقلاما والملائکة کتبة
جمیع الملائکة ثوابها العجز الملائکة عن کتابة ثوابها **حکایت** اخذ القصوص
لابی بکر الصدیق رضی الله عنه اربعمائة بعیر واربعین عبدا فنحن الی النبی صلی الله علیه وسلم فرآه حزینا فسأله
فاخبره فقال صلی الله علیه وسلم ظننت ان فاتتک تکبیرة الاحرام فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وفواتها
اشد من ذلک فقال ومن ملاء الارض جمالا دفی الجنة فاشترت تکبیرة الاحرام فقد
فاتت عنه تسعمائة وتسع وتسعون نعمة فی الجنة فرومها من ذهب ذکره الیسا پوری
فی کتاب نزهة المجالس انتهی

آداب

بیان [redacted] مصلی چون خواهد ابتداء نیت نماید بنوع تمام نیت نماید بنوعی فراغت قلب وسکینه خاطر وطمانینه حواس
ده نماز کند بدانکه نماز را معراج مؤمن بتوان گفت
باینمعنی که مصلی چون خواهد شروع بنماز کند باید پیش از نیت آوردن اندکی زمانی سر خود را بجیب مراقبه فرو افکنده خاموش شود ونظر بسجده گاه
وهمت الوجه خود را از قیودات وعلایق خالی سازد خود انداز دو چشم ظاهر وباطن بدان دوز دو دراین سر افکندگی وخاموشی عظمت وجلال وکبریای
وخود را مرده انگارد که ابدا مدخلیتی بر نیازی حق سبحانه وتعالی در جای ثواب وتسلیم را از اثبات واطاعه او تا تصور نماید وچشم ودل را از دو عالم
ودرما فیها بشسته وبنداد وجهان تصور کند که در این به بند دو جهان پندارد که روز حشر بوسیله دو جهان در حضور جناب اقدس الهی جل شانه ایستاده است
مقام عروج وفنا دیگر رجوع وی بدنیا غیر واقع ومحال است
واین نیت آوردن وی در نماز بمثابه سواری وی است بر مرکب براق

پس این احوال وهیئات را بجان نگه داشته پس بالفاظ نیت تلفظ کند بلکه زبان خیال نیز بهر عضوی را
متکلم سازد تا همگی اعضا وحواس وقلب وخیال در این نیت با هم متفق شوند وباهم مطابق آیند
در وقت تلفظ به همزهٔ الله اکبر یا در اثنای نیت دو دست هر دو دستها را بلند نماید
تا نزدیک گوشهای خود چنانکه هر دو کف ریخته ورو بقبله با انگشتان کشاده برابر هر دو دوش شوند
وهر دو ابهامش برابر نرمی گوشهایش داشته وسر سایر انگشتانش را بر بالای گوشهای وی باشند پس
با را اکبر تمام کند و اگر بسبب مرض یا قطع دستها بلند کردن دستها بهمین روش
که بیان کردیم قادر نبود بهر نحوی که مقدور وی شود اتیان بآن نماید و اگر بر بلند کردن یکدست فقط
قادر بود از آن بقدر حد مذکور بلند نماید وامام وغیر امام در این بلند کردن دستها برابر می باشند
ودر سنت برای امام جهر گفتن بتکبیر تحرم وسایر تکبیرات رکوع وسجود وقعود [redacted] اعم از آنکه
آن نماز سریه باشد یا جهریه تا ماموم بهمه انتقالات وی اطلاع یابند و اگر بسبب دوری
امام از ماموم یا طول صفها احتیاج شود بشخص مبلغ از اهل سنت آن مبلغ نیز تکبیرات را جهر کوید
مادام مقصود وی ذکر مقصود خود و استماع ماموم بهر دو باشد و اگر بر ادوش همین اعلام فقط بود نماز وی فاسد
واین جهر گفتن تکبیرات مخصوص امام یا مبلغ او است اما برای کسیکه امام یا مبلغ
نباشد جهر گفتن وی مکروه بود هرگاه جهر گفتن وی در آن محل موجب اخلال وتشویش نماز دیگران باشد
و باید که در تکبیر گفتن مبالغه منوط نماید چنانکه واو پس از الله پدید آید یا الفی پس از
با را اکبر موجود شود تا اکبار گردد که اینهمه کار موسوسان وجاهلان فقه باشد

لراقمه المؤلف اگر تکبیر بگوئی چنان کو دین برانگیزد شال گفتن
بلبل که وی عاشق بگل باشد وگرنه دم مزن تکبیر تکبیرش مکن زیرا دل خاموش بهتر زانکه
جاهل در وهل باشد رکن سیوم قیام است یعنی ایستادن هر شخص قادر را
در نماز فرض بنحویکه استخوانهای پشت وی راست شوند در راست کردن ضرورت بلکه در انتصاب
کردن کج ایستادن نزد است چه خضع الرقاب وناکس الابصار در حضور حضرت [redacted]
بتسلیم ورضا وفروتنی اقرب است واگر تمام راست ایستاده نمی تواند خم بایستد مصرع
پشت هر بار در یکتا بایست واللا بنشیند واللا بر پهلوی راست ماننده میت رو بقبله بخسپد
واگر این هم نمی تواند بر قفا بغلطد واگر بر این هم قادر نبود بهر طور که می تواند بجای آرد
ودلیل بر شرعیت قیام در نماز قول حضرت رسول است علیه السلام که به عمران بن الحصین
که بدرد بواسیر مبتلا شده بود وشکوه پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آورد آنحضرت فرمود
صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب رواه البخاری
وزاد النسائی فان لم تستطع فمستلقیا لا یکلف الله نفسا الا وسعها الآیه
فالسنة النفقه وغیره وخرج بالفرض النفل فیجوز القعود فیهما مع القدرة علی
القیام کما یجوز فیها الاضطجاع مع القدرة علی القعود وخرج ایضا بالقادر العاجز
کراکب السفینة لا یقدر علی القیام للخوف من اضطراب السفینة ودوران راسه او لحوق
للشقه

للمشقة الشدیدة ان قام کزیادة مرض وخوف سقط وغرق او کسلس لا یستمسک
حدثه الا بالقعود وشرط القیام الاعتماد علی قدمیه او احدهما ان کان غیر قادر علی
ولیس ان یفرق بین قدمیه بشبر ملا فالعول الاقوال باربع اصابع ثم صرحوا بالشبر
فی تفریقهما فی السجود ولا یضر استناده بشیء ان کان یسقط بعد نزعه لولا ذلک الشیء
لسقط ولو امسک واحد منکبیه او تعلق بحبل فی الهواء بحیث لم یصل لم اعتماد علی
من قدمیه لم تصح صلاته وان کان قدمسا الارض ولو وقف منحنیا او مائلا الی
یمینه او یساره بحیث لا یسمی قائما فلم یصح لترکه الواجب بلا عذر ثم ان وقف
منحنیا زاد انحنائه فی الرکوع تمیزا بین قیامه ورکوعه ولابد للمستلقی ان یکون وجهه
واخمصاه الی القبلة وان یرفع راسه قلیلا بوضع نحو مخدة تحت راسه لیتوجه الی
القبلة بوجهه ومقدم بدنه لئلا یکون توجهه الی السماء وان صلی بالاشارة فیومی
براسه فی رکوعه وسجوده وان عجز عن الایماء براسه اومی باجفانه وان عجز اجری الافعال
الصلاة فی الذهن علی قلبه فلا تسقط عنه الصلاة مادام عقله باقیا ثابتا
فبذلک علم ان من ادعی ان له مع الله حالا اسقط عنه التکلیف من نحو الصلاة
والصوم او تحریم شرب الخمر وجب قتله بل قتل امثال ذلک افضل من قتل مائة
کافر لان ضرره اکثر انتهی [redacted] بعد از نیت وتکبیر مذکور است
مخفی نماند این قیام مذکور پیش از نیت آوردن وتکبیر باشد
یعنی چون خواهد شروع بنماز کند برخیزد واین برخاستن را قیام گویند پس بعد از آنکه برخاست وتمام بر پای ایستاد آنگاه نیت آورد وتکبیر گوید وبعد از

هر دو دست خود را بر سینه بگذارد باین قسم که کف دست راست بند دست چپ را با چیزی

قلیلی از ساعد بگیرد و بنیان سینه و ناف نهاده و در فرود آوردن دستها از بالا باختیار

بیفشاند و یک نظر خود بسجدگاه دوخته کرد در تشهد در وقت الا الله گفتن که بر سبحه

خود بنگرد و در نماز خوف بسوی دشمن نگاه کند و در حرم کعبه بکعبه بنگرد

وفی تحفة المجالس ویستحب ان یدیم نظره الی موضع السجود الا عند الکعبة فینظر الیها

کا جزم به الماوردی وتبعه الروضة یانی وغیرهما ورأیت فی الثمار خانیة للحنفیة ینظر المصلی

فی قیامه الی موضع سجوده وفی الرکوع الی موضع رجلیه وفی سجوده الی ارنبة انفه

وفی قعوده الی حجره انتهی رکن چهارم خواندن سوره

فاتحه است در حالت قیام مر قادر را و در حالت قعود مر عاجز را در هر رکعت سرا او جهرا

حفظا او رویة او تلقینا با بسمله یعنی با بسم الله الرحمن الرحیم که آن نیز یک آیت

از سوره فاتحه دیگر با رعایت تشدیدات چهارده گانه و ترک ابدال حرفی بحرفی بی عذر چنانکه

ذال الذین را زا بخواند و یا حرفی را از مخرج خود ادا نکند مانند تا نستعین مترددة بین

الدال والتاء یا قاف مستقیم مترددة بین القاف والکاف و ترک لحن مغیر معنی مثل ضم

یا کسر تاء انعمت [illegible]

[illegible] از سکته دم گرفتن در اولین اگر چه بذکر

امام باشد

امام باشد مادام آن سکته مسنون نباشد مثل آمین کردن با امام و مثل استعاذه و بتهر جام از کلمات

ماثوره در میان قرائت و در موالات حروف هر قدر که فصل شود مبطل است چنانکه بسبب غایت

ترتیل در میان سین وتاء نستعین وقفه لطیفه واقع شود و باید جهد کند که تکرار

حروف و کلمات کمتر واقع شود و در ادای حروف و کلمات مبالغه و تشدد نکنند بنحوی که حروف

و کلمات پژمیده و ضایع نماید و باید فرق میان ضاد و ظاء و سین و صاد و ذال

و زاء انداز دیگر آنکه نتواند مخارج آنرا بتمامه ادا نماید حتی اگر حاء الحمد را شبیه بهاء خواند

یا قاف مستقیم را به کاف عوض نمود قرائتش فاسد است مگر آنکه بر تعلم آن قادر نباشد و فی فتاوی

انه سئل عن قوم فی الفاتحة ولا الظالین هل تصح صلاته والعفو عنه بر اجاب بانه

لا تصح صلاته الا ان کان عاجزا ولم یمکنه التعلم ولم یجد ماله وان ترک مع القدرة فصلاة

باطلة وکذا لا اقتداء به الا ان کان المأموم مثله فتصح امامته وکثیر من الناس قد

احتاجوا حقوق القرائة وما یجب من التعلم اخراج الحروف من مخارجها فاثموا وبطلت صلاتهم

وشهادتهم وسئل عن رجل موسوس ان یبسمل بقوله بنس ویکرر ها هل

تبطل صلاته اجاب ان قصد القرائة لم تبطل وقول بعضهم بالبطلان

فیه نظر انتهی وقد صرح فی التحفة والشروانی بانه لو اتی بذال الذین مهملة او زاء

او قرأ المستقیم بالهمزة فی مستقیم بطلت مطلقا ای ان قدر علی النطق بالصواب ام لا تعمد

ام لا وقیل علی الخلاف وقیل قطعا واما زعم من ذهب بعدم بطلانه فیها مطلقا لانه لا یغیر

المعنی فضعیف اذ المعتمد ان الابدال مع العمد والعلم به مبطل وان لم یغیر المعنی خالیا اصل انه

متی خفف الغایة علی المشدد او لحن او ابدل حرفا باخر ولم یکن الابدال قرائة شاذة مثل

انا اعطیناک او ترک الترتیب فی الفاتحة او السورة فان غیر المعنی بان بطل اصله او استحال الی معنی

آخر بطلت صلاته و خرج بقوله فان غیر المعنی ما لو لحن لحنا لا یغیر المعنی کفتح النون من مالک یوم

فلا کلاما ما اعاده او حرمه ولم تبطل صلاته ولا الا فلا حرمة ولا بطلان ومثل فتح دال نعبد ولا تضر

زیادة یاء بعد کاف مالک لانه کثیرا ما تشبع حروف الاشباع من الحرکات ولا یتغیر بها المعنی

ومن اللحن الذی لا یغیر المعنی کسر الباء او فتحها فی نعبد فلا یضر لکنه یحرم مع العمد والعلم وتبطل

بکسر الکاف من ایاک لا ضمها ای لا یضر ضمها لکنه یحرم مع العمد والعلم کما مر ولا تفسد

تلک الکلمة اه قوله ولا تفسد الخ استثناء لقوله فان غیر المعنی ای اقتضی بطلان

قرائته فی تلک الکلمة وفیه نظر اذ مقتضی ذلک بطلان القرائة باللحن لا یغیر المعنی وهو ممنوع

وایضا یخالف ذلک ابدال لا یغیر المعنی کالعالمون بالواو فیفید انه لا تبطل صلاته به

مع القدرة والعمد والعلم به فیفید خلاف ما الشروانی علی التحفة اقول وینبغی بطلان

صلاته بها اذا کان عالما عامدا لانه ابدل حرفا بغیره انتهی ما حرره هذا التفصیل

ای بطلان الصلاة مع العمد والعلم وبطلان القرائة بدون الصلاة فی القرائة الشاذة

اذا غیرت المعنی قوله فی القرائة الشاذة الخ فقضیة ذلک انها لو لم تغیر المعنی لم تبطل

بها الصلاة ولا القرائة ویصرح بذلک قول الروض ولغیر القرآات السبع حکم اللحن اه

ولا شک

ولا شک ان اللحن الغیر المغیر للمعنی لا یبطل الصلاة ولا القرائة وکذا قول الاصل وتصح

بالقرائة الشاذة ان لم یکن فیها تغیر المعنی ولا زیادة حرف ولا نقصان انتهی

وفی التحفة وتحرم القرائة بشاذ مطلقا ای ان غیر المعنی ام لا اه قوله وتحرم القرائة

بشاذ الخ الظاهر ان محله اذا قصد انه القرآن واما اذا قرأها لا علی انها قرآن فلا یحرم

وینبغی ان یستثنی ما اذا قرأها لیعلمها الغیر حتی تتمیز عن غیر الشاذة ویعلم انها قد قرئ

بها وان قرائتها مما روی الآحاد والقرائة الشاذة ما عدا قرائة السبعة وقیل ما عدا

العشرة قاله البغوی ونقل السبکی وولده التاج واعتمده البلاوی وهو المعروف عنه

ائمة القراء وکذا یحرم تلفیق قرائتین اه وفی المجموع تیسیر لمن قرء بقرائة من السبع

ان یتم قرائته الی آخرها بتلک القرائة والا ای وان لم یتمها بتلک القرائة بل قرء بعض

آیة منها وبعضها من غیرها جاز بشرط المذکور فی التحفة ثم ان غیر المعنی ابطلت ان

لم یتغیر فلا انتهی ویجب مراعاة ترتیبها ای الفاتحة بان یأتی بها علی نظمها

المعروف للاتباع ولانه مناط الاعجاز ای من جهد وترتیبه وجب رعایتها لم

الصلاة حتی لو بدء بنصفها الثانی من الفاتحة مثلا لم یعتد به سواء کان البدء بذلک

سهوا او عمدا ویحرم ترک الترتیب خارج الصلاة ایضا حتی لو ترک حرفا مثلا متعمدا

استأنف قرائة تلک الکلمة قال الشروانی ویفرق بین موالات الحروف

وموالات الکلمات اذ الاخلال بفصل الحروف اشد واقرب الی اختلال المعنی

وكذا لو استأنف قراءة تلك الكلمة الخ بحيث تبطل الصلاة بما اذا طال الفصل عمدا او مطلقا
على ما تقرر وما لا يكفي الاتيان بالحرف المتروك وما بعده ويجب مراعاة الموالاة ايضا
فيها بان لا يفصل بين شيء منها وما بعده باكثر من سكتة التنفس او العي آه
ولو بالغ في الترتيل فجعل الكلمة كلمتين قاصدا اظهار الحروف كالوقفة اللطيفة بين السين والتاء
من نستعين لم يجز كما مر اذ الواجب ان يخرج الحرف من مخرجه ثم ينتقل الى ما بعده متصلا به
بلا وقفة وبه يعلم انه يجب على كل قارئ ان يراعي في تلاوته ما اجمع القراء على وجوبه شرح
بافضل كما لا يخفى والبه اشار قوله تعالى ورتل القرآن ترتيلا الآية ومراعاة
الموالاة للاتباع مع خبر صلوا كما رأيتموني اصلي فلو فصل باكثر من سكتة المذكورة
سهوا كغلبة سعال او عطاس او تثاؤب او لتذكر الآية وان طال الفصل في
صورة السهو وتذكر الآية لم يضر وكذا لو تكرر آية منها اي من الفاتحة او شك في
قراءة تلك الآية فكررها لم يضر ولو لعذر عنده كما قاله جمع متقدمون خلافا للاسنوي
ومن تبعه انتهى وان تخلل ذكرا اجنبيا لا يتعلق بالصلاة كالحمد للعاطس
واجابة المؤذن والفتح على غير الامام بالقصد والقيد والتسبيح لنحو داخل قطع الموالاة
وان قل لاشتغاله بذلك بالاعراض عنه فلا اجل علية ذلك الاشتغال لو كان التخلل
سهوا او جهلا لم يقطعها وان طال كما صرح به في شرح العباب وشرح المنهج فلا جمع
بقطعها او قطع التخلل المذكور ولو كان سهوا او جهلا انتهى

وان تعلق

وان تعلق بالصلاة كتأمينه لقراءة امامه او فتحه عليه في الفاتحة او غيرها والفتح تلقين
الآية عند التوقف فيها فلا يقطعها في الاصح آه ويقطع الموالاة بالسكوت اي
تعمدا اسكات او لعارض اذا كان عامدا قوله لعارض اي كالسعال والتوقف في
القراءة ونحوهما فان كان ناسيا لم يضر انتهى وسنت بعد از تكبير تحرم
چه در نماز فرض یا نفل چه قضا یا ادا و چه امام باشد یا منفرد خواندن دعای استفتاح و آن
اینست وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا مسلما وما انا
من المشركين ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين
لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين قال في التحفة وغيره
الا لمن ادرك الامام في غير القيام آه وقال الشرواني وقراءة دعاء الاستفتاح
لمن امن من فوت الصلاة وقد شرع فيها وفي وقتها ما يسع جميعها وغلب على ظنه
انه مع اشتغاله به يدرك الفاتحة قبل الركوع اي قبل ركوع امامه آه بخلاف ما
اذا لم يأمن وخاف فوت الفاتحة او بعضها لو اتى بدعاء الافتتاح وبخلاف ان خاف
الوقت بحيث لو اتى به لخرج بعض صلاته عن الوقت آه ويجري هذا الحكم في التعوذ ايضا
وافضل صيغ الاستعاذة ان يقول اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
وقيل اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم ويفوت التعوذ

بالشروع في قراءة الفاتحة ولو سهوا انتهى وسنت پنهان خواندن تعوذ
در نماز خواه آن نماز سریه باشد و خواه جهریه اما در خارج نماز شخصی که در وقت تلاوت قرآن استعاذه
باید از آشکار بگوید و قول آنست که خودش مختار است در بین سر و جهر چنانکه ائمه تجوید
نفعنا الله ببرکات انفاسهم فرموده اند در ابتدا کردن بقرآن باتفاق علماء و استادان قراءت
می باید استعاذه کردن و مختار در کلمه استعاذه آنست که مذکور کردیم و نیز مختار است که
در غیر نماز آن را بلند گوید اگرچه نزد بعضی نیز اخفا در آن روا داشته اند واما وصل اعوذ
بالله تا آخر به فاتحه یا سورهای دیگر از قرآن [redacted] کتب قراءات و در بعضی تفاسیر نیز
مثل تفسیر شاطبی رحمه الله یاد کرده است [redacted] که در بین اعوذ بالله الخ و قراءت سکته
باید کرد و احتیاط کلی در آنست که تا غیر قرآن از قرآن جدا شود اما شیخ جزری رحمه الله
در بعضی از تصنیفات خود وصل اعوذ بالله الخ بقراءت جائز دانسته اتم از اینکه وصل آن
به بسم الله الخ کند یا بغیر بسم الله الخ

صورت وصل و قطع در سوره فاتحه و غیر آن

بدانکه ائمه تجوید شکر الله سعیهم بیان وصل و قطع بسم الله الخ را بفاتحه یا به سورهای
دیگر از قرآن فرموده اند و گفته اند قاری هرگاه ابتدا به آیه از آیه های قرآن نمود در بسم الله الخ
گفتن مختار است اگر خواهد بسم الله الخ گوید و اگر خواهد اعوذ بالله الخ گوید ولیکن

اختیار

اختیار علمای قراءت و استادان وی آنست که بسم الله الخ نظر بظاهر حدیث حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم که فرموده است کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو
ابتر و بروایتی دیگر فهو اقطع و برای صورت وصل و قطع چهار قسم وضع نموده اند
و وصل و قطع عبارت است از وصل آخر سوره به اول سوره دیگر و قطع آخر آن سوره
از آن مثال اول فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا بسم الله
الرحمن الرحيم تبت يدا ابي لهب مثال دوم انه كان توابا
بسم الله الرحمن الرحيم تبت يدا ابي لهب مثال سیوم انه كان توابا
بسم الله الرحمن الرحيم تبت يدا ابي لهب مثال چهارم
انه كان توابا بسم الله الرحمن الرحيم تبت يدا باید دانست که قسم اول
و چهارم ممنوع است باتفاق اما قسم دوم احسن الوجوه و معمول است و قسم سیوم نیز
معمول و مستحسن بود

صورت وصل در فاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين
اياك نعبد واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت
عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين

صورت قطعی در فاتحه چنین است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

و گفته اند که در سورهٔ فاتحه اسم خبیث ابلیس نیست اما اگر عوام آنرا بی قواعد تجوید بخوانند لاجرم بسبب وصل کلمات بیکدیگر و بی آنکه هر کلمه را در مخرج خود ادا نماید در هفت موضع اسم نامبارک آن ملعون در فاتحه واقع خواهد ساخت و آن اسماء متنوعه و مستنبطه از قرائت عوام الناس اینست دلاهوب یکیو کنع کنس تعل بعل
و بسیار کس از این معنی غافلند و بسبب جهل و بی مبالاتی در افاده و استفادهٔ علم دین طاعت خود و شان را ضایع می نمایند هر آینه از ثواب محروم و از قبول مهجور افتند حتی لو قال ایاک نعبد بتخفیف الیاء ان علم معناه و هو ضوء الشمس کفر و ان لم یعلم معناه لم یکفر لکن بطلت صلاته انتهی بدانکه در هر رکعتی از رکعات نماز تکرار تعوذ لازم است چنانکه برای هر نماز تکرار سواک مستحب است چراکه در هر رکعتی قرائتی جدیده و علاحده میباشد و حال آنکه تعوذ برای قرائت است نه بجهت افتتاح صلاة بود

دلیل

دو دلیل مشروعیت استعاذه چه در نماز و چه در خارج نماز امر مطاع حضرت حق سبحانه است که در کلام متین و قرآن مبین فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدای تعالی از شر دیو رانده یعنی بگوی بزبان مبارکت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله سره العزیز در تفسیر خود آورده است که مختار از چهارده روایت در الفاظ استعاذه وارد شده این است و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحباب است و باختیار جمعی از بزرگان دین بر سبیل ایجاب می باشد و در تفسیر قرطبی قولیست که استعاذه بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تنها فرض بود بوقت قرائت پس اقتدای امت باو بر سبیل سنت است چنانکه در اول جواهر التفسیر بیان این معنی آمده است قال ابو البقاء النحوی الرازی شیطان علی وزن فیعال من شطن یشطن اذا بعد و یجمع علی شیاطین و یسمی بذلک کل متمرد لبعد غوره فی الشر و قیل هو فعلان من شاط یشیط اذا هلک فالمتمرد هالک بتمرده و یجوز ان یکون سمی بفعلان لمبالغته فی اهلاک غیره و الرجیم فعیل بمعنی مفعول ای مرجوم بالطرد و اللعن و قیل هو فعیل بمعنی الفاعل ای یرجم غیره بالاغواء و باید دانست که حق تعالی ابلیس را در قرآن در مقام مختلف بصفت قبیح یاد فرموده است چون وسواس و الخناس و غرور و غیر آنها و بسبب خبث بسیار که بود لفظ شیطان از جهت آنست که این اسم از قبیح اسمای ویست

چه شیطان را از شطن گرفته اند که بمعنی بُعد است پس معنی شیطان یعنی دور از رحمت الهی است و بُعد از درگاه رحمت حضرت عزت غایت همه بدبختیهاست و نهایت گمراهی و عصیانست و حضرت رسالت منقبت علیه السلام استعاذه بسیار نموده اما در هر مرتبه مخصوصه اشارت باستعاذه فرموده است در وقت تجلی انوار توحید افعال گفته اعوذ بعفوک من عقابک و در زمان طلوع اشعهٔ انوار توحید صفات گفته اعوذ برضاک من سخطک و در هنگام ظهور عظمت ذات بحت گفته اعوذ بک منک و لمعهٔ این نکتهٔ سیم جز در زمان وحدت نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم درخشان نشد چه هر مستعیذی از اعاظم و اکابر انبیاء علیهم السلام استعاذه در آنوقت کرده اند که منتهای مراتب ایشان بعد است و این سخن فهم هر کس بدو نخواهد رسید بر سر اصل سخن رویم پس معلوم و محقق شد که خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعتی از رکعات نماز واجب است بدلیل قول حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که فرموده است لاصلاة لمن لم یقرء الفاتحة و فی روایة لمن لم یقرء بفاتحة الکتاب و نیز حدیث صحیح است لا تجزئ صلاة لا یقرء الرجل فیها بام القرآن و هم بثبوت رسیده که حضرت رسول علیه السلام در هر رکعتی از رکعات نماز سورهٔ فاتحه را خوانده پس مصلی را در هر رکعات از خواندن فاتحه چاره نبود مگر آنکه سهو واقع باشد و بسم الله الرحمن الرحیم بقول صحیح و باتفاق جمهور قراء و اصحاب آیتیست از آیات فاتحه زیرا که حضرت رسول علیه السلام آنرا از آیات فاتحه شمرده است و فرموده اذا قرأتم الحمد فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحیم انها ام القرآن و ام الکتاب

والسبع

بیان خواص و فضایل و فوائد بسم الله الرحمن الرحیم

و السبع المثانی و بسم الله الرحمن الرحیم احدی آیاتها الحدیث پس بر تقدیر چه در نماز و چه در خارج آن بسم الله الرحمن الرحیم یک آیت از آیات سورهٔ فاتحه است اما در سورهای دیگر که آیا جزو آیات آن سورها باشد یا نه علما را در آن اختلاف است بعضی میگویند جزو آیات سورهای دیگر نیست اما اکثر ائمهٔ قرائت و جمعی از علمای فقه که یکی از آنها شیخ ابن حجر است رحمه الله آنرا جزو آیات سورهای دیگر نیز الا غیر سورهٔ برائت که گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در آن نزد بعضی حرام و پیش جمعی مکروه میباشد و گفته اند ترک تسمیه در این سوره بجهة آنست که بسم الله الرحمن الرحیم سبب امان است و این سوره برای رفع امان نازل شده است چنانکه شرح آن در تفاسیر عدیده به تفصیل ایراد یافته انتهی و قد صرح فی مجربات العلامة الشیخ احمد الدیربی المسمی بفتح الملک المجید فی بیان بعض الدعوات و خواص بعض السور بانه قال فی المناوی فی شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر روی انه لما نزلت البسملة الشریفة اهتزت الجبال لنزولها و قالت الزبانیة من قرأها لم یدخل النار و هی تسعة عشر حرفا علی عدد الملائکة الموکلین بالنار و من اکثر من ذکرها رزق الهیبة عند العالم العلوی و السفلی و هی التی اقام الله بها ملک سلیمان علیه السلام اه و مما یدل علی فضل البسملة ما ذکره العلامة الخطیب فی مقدمته علیها حیث قال روی ان اول ما نزل علی آدم بسم الله الرحمن الرحیم فجعل یکررها ثلاثا فتاب الله تعالی علیه و غفر ذنبه ثم رفعت بعده ثم انزلت علی نوح فتلاها و هو فی السفینة فاستوت علی الجودی سالما محفوظا ثم رفعت بعده ثم انزلت

علی ابراهیم علیه السلام فنزلها وهو فی کفة المنجنیق فجعل الله تعالی علیه النار بردا وسلاما ثم رفعت بعده
ثم انزلت علی موسی علیه السلام فقهر فرعون وجنوده بها فالقی البحر ثم رفعت بعده ثم انزلت علی سلیمان علیه السلام
فاطاع الله تعالی له جمیع الانس والجن والطیر لا یقرأها علی شیء الا اطاعه الله تعالی له فی الوقت
ثم رفعت بعده ثم انزلت علی عیسی علیه السلام فکان بها یبرئ الاکمه والابرص وکان بها یحیی الموتی باذن الله
ثم رفعت بعده ثم انزلت علی نبینا محمد صلی الله علیه وسلم فکانت له فتحا عظیما واقسم الله تعالی
انه لا یسمی بها مؤمن علی شیء الا بورک له فیه ولا یقرأها احد من امة محمد صلی الله علیه وسلم وهو یطلب
حاجة الا قضی الله حاجته کائنا ما کانت انتهی سائر الخواص والفوائد العجیبة الغریبة منها
فی ذلک الکتاب لا ریب فیه وفی کتاب تفسیر الجمل ان فی البسملة مسائل
الاولی قال العلماء بسم الله الرحمن الرحیم قسم من ربنا انزله عند رأس
کل سورة یقسم به لعباده ان هذا الذی وضعت لکم یا عبادی فی هذه السورة
حق فانا اوفی لکم بجمیع ما تضمنت هذه السورة من وعدی ولطفی وبری وغیر ذلک وبسم الله الخ
مما انزله الله تعالی فی کتابنا علی هذه الامة وخصوصا بعد سلیمان علیه السلام وقال بعض
ان بسم الله الخ تضمنت جمیع الشرع لانها تدل علی الذات والصفات وهذا صحیح
الثانیة قال سعید بن ابی سکینة بلغنی ان علیا رضی نظر الی رجل یکتب بسم الله الخ
فقال له جوّدها فان رجلا جودها فغفر له وبلغنی ان رجلا نظر الی قرطاس فیه بسم الله الخ
فقبله ووضعه علی عینیه فغفر له ومن هذا القسم قصة بشر الحافی اه

وروی النسائی

وروی النسائی عن ابی الملیح عن ردیف رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا عثرت
بک الدابة فلا تقل تعس الشیطان فانه یتعاظم حتی یصیر مثل البیت ویقول بقوتی صرعته
ولکن قل بسم الله الخ فانه یتصاغر حتی یصیر مثل الذباب وقال علی بن الحسن فی تفسیر قوله تعالی
واذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا اذا قلت بسم الله الرحمن الرحیم اه
الثالثة روی الشعبی والاعمش ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یکتب باسمک اللهم
حتی امر ان یکتب بسم الله فکتبها فلما نزلت قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن کتب بسم الله الرحمن
فلما نزلت انه من سلیمان وانه بسم الله الخ کتبها وفی مصنف ابی داود قال الشعبی ومالک
وقتادة وثابت بن عمارة ان النبی علیه السلام لم یکتب بسم الله الخ حتی نزلت سورة النمل انتهی
الرابعة اتفقت الامة علی جواز کتبها فی اوائل کتب العلم والرسائل
فان کان الکتاب دیوان شعر فروی مجالد عن الشعبی قال اجمعوا ان لا یکتبوا امام الشعر
بسم الله الخ وذهب الی رسم التسمیة فی اوائل کتب الشعر سعید بن جبیر وتابعه علی ذلک
اکثر المتأخرین اه **الخامسة** ندب الشرع الی ذکر البسملة
فی اول کل فعل کالاکل والشرب والذبح وغیر ذلک من الطهارة والجماع والرکوب
رکوب البحر وغیره قال الله تعالی فکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقال ارکبوا فیها بسم الله
مجریها ومرسیها وقال صلی الله علیه وسلم اغلق بابک واذکر اسم الله واطفئ سراجک واذکر اسم الله
وخمر اناءک واذکر اسم الله واوک سقاءک واذکر اسم الله وقال لو ان احدکم اذا اراد

ان یأتی اهله قال بسم الله اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا فانه ان یقدر
بینهما ولد فی ذلک لم یضره الشیطان وقال لعمر بن ابی سلمة یا غلام سم الله وکل بیمینک
وکل مما یلیک وقال ان الشیطان لیستحل الطعام الا ان یذکر اسم الله علیه وشکی الیه
عثمان بن ابی العاص وجعا یجده فی جسده منذ اسلم فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الموضع
الذی یألم من جسدک وقل بسم الله ثلاثا وقل سبع مرات اعوذ بعزة الله وقدرته
من شر ما اجد واحاذر هذا کله ثابت فی الصحیح وروی ابن ماجه والترمذی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ستر ما بین الجن وعورات بنی آدم اذا دخل الکنیف ان یقول بسم الله اه
السادسة قال علماؤنا وفیه رد علی القدریة وغیرهم ممن یقول ان افعالهم
مقدورة لهم وموضع الاحتجاج علیهم من ذلک ان الله سبحانه امرنا عند الابتداء بکل فعل
ان نفتتح بذلک کما ذکرنا فمعنی بسم الله ای بالله ومعنی بالله ای بخلقه وتقدیره
یوصل الی ما یوصل الیه اه وقال بعضهم معنی بسم الله یعنی بدأت بعون الله وتوفیقه
وبرکته وهذا تعلیم من الله عباده لیذکروا اسمه عند افتتاح القراءة وغیرها
حتی یکون الافتتاح ببرکة اسمه عز وجل **السابعة** بسم الله تکتب بغیر الف
استغناء عنها بباء الالصاق فی اللفظ والخط لکثرة الاستعمال بخلاف قوله اقرأ
باسم ربک فانها لم تحذف لقلة الاستعمال واختلفوا ایضا فی حذفها مع الرحمن اه
الثامنة روی عن علی رضی انه قال بسم الله شفاء من کل داء وعون علی

کل دواء

کل دواء واما الرحمن فهو عون لکل من آمن به وهو اسم لم یسم به غیره واما الرحیم فهو لمن تاب
وآمن وعمل صالحا انتهی **التاسعة** قال الماوردی ویقال لمن قال بسم الله
مبسمل والمشهور من اهل اللغة بسمل یقال بسمل الرجل اذا قال بسم الله ومثله حوقل الرجل
اذا قال لا حول ولا قوة الا بالله وهلل اذا قال لا اله الا الله وسبحل اذا قال سبحان الله
وحمدل اذا قال الحمد لله والی غیر ذلک اه

بیان سوره فاتحه واسمای آن

بدانکه در تفاسیر عدیده معتبره مذکور است که سوره مبارکه فاتحه را چندین اسم است یکی از آن اسماء
فاتحة الکتاب است و دیگری ام الکتاب است اصحاب مراتب در تفسیر کریمه یمحو الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب میفرمایند مراد از این اسم لوح المحفوظ است که هیچ کاری
نباشد الا که در آن نوشته بود و گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان
متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه ورزه آنچه از بنده صادر شود از اقوال
وافعال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق تعالی قولی و فعلی را که
ثواب و عقاب بر آن متفرع نیست محو فرماید و باقی را ثبت بگذارد یا سیئات را
محو نماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی را از احکام شرایع بحسب مصلحت زمان
نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت و جوانی

و اثبات کند بزرگی و ضعف و پیری و علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا
شش چیز که از قسم تحویل و تبدیل بدان نرسد سعادت و شقاوت
و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که
نزدیک حق تعالی دو کتاب است غیر از ام الکتاب محو و اثبات تعلق بآن دو کتاب دارد
اما تغیر بام الکتاب راه نیابد و ابو درداء از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون
سه ساعت از شب باقی ماند حق تعالی نظر فرماید در کتابی که غیر او هیچکس در آن نظر نمیکند و هرچه
خواهد از آن محو فرماید و هرچه خواهد در آن ثبت نماید و در فصول فرموده که محو کند
رقوم انکار را از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز اسرار را و سلمی از محمد بن رازی
نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره گفت محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن
و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن و در کشف الاسرار
فرموده که از دل خائف ریا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد
یقین اثبات کند بخل محو کند و جود ثابت و طمع بر میدارد و قناعت
بجا وا نهد حسد بر میدارد و شفقت می نهد و از دل راجی می برد اختیار و می نهد بجای آن تسلیم

تفرقه محو میکند جمعیت اثبات میکند از قلب سوم انسانیت بسترد علوم نعوت ربانیت
بنهد امام قشیری فرموده که حظوظ نفسانی محو کند و حقوق ربانی اثبات می کند
یا شهود خلق می برد و شهود حق می نهد یا آثار بشریت محو کند و انوار احدیت ثابت می سازد
از آن بنده میکاهد و از آن حق می افزاید تا چنانچه باول محو بود بآخر هم خود باشد
حضرت شیخ الاسلام فرموده الهی جلال عزت تو جای اشاره نگذاشت محو و اثبات تو راه یافت
بر دوست از آن من می کاهد و از آن تو می افزاید تا آخر همان شد که اول بود رباعی
محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانه داشته ایم
رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست و یکی دیگر از اسمای سوره فاتحه
سبع المثانی است بمعنی که آن هفت آیه است و دو بار نازل گشته یکبار در مکه معظمه
و یکبار در مدینه منوره زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما و تکریما چنانکه عنقریب در تفسیر حجر و سایر
تفاسیر مذکور است و کریمه و آتیناک سبعا من المثانی نیز دلالت بر اینمعنی دارد
صاحب مواهب در تفسیر این آیه فرموده که در اسباب نزول آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در درعات هفت کاروان را دید از آن بنی قریظه و بنی النضیر که انواع طیب و جواهر

و امتعه و جامهای فاخره و نفیسه در بار داشتند و در بعضی تفاسیر آورده اند
که هفت کاروان در یک روز بمکه معظمه در آمدند با طعام و ملابس و امتعه بیشمار
پس بر هر تقدیر بعض از صحابه گفتند که اگر این اموالها و اسبابها و متاعها در دست ما بودی
همه را در راه خدا تعالی صرف نفقه میکردیم صاحب تیسیر فرموده که بعضی
گفتند مؤمنان گرسنه و تشنه و برهنه میگذرانند و مشرکان را اینهمه نعمت و مال
و اسباب باشد آیه آمد که ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
یعنی بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیه از شان و شرف که قرآن است و این هفت آیه
بهتر است از هفت قافله مراد از هفت آیه سوره مبارکه فاتحه است انتهی
و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آن را
سبع طوال گویند و نزد بعضی آن حوامیم سبعه می باشد
در قرآن انتهی کلام صاحب المواهب و آثار روات الثقات فتفکر و تامل فیها سبیلی
علیک من کلمات التامات صاحب تفسیر الجمل و غیره هذا کله من برکات فضائل الفاتحة انتهی

فصل است

فصلی است مفصل و مفید ایضا در بیان تفسیر سوره فاتحه و ذکر معانی مندرجه دقیقه و سخنهای بلند وی که مستخرج از کتاب تفسیر عزیزی میباشد

بدانکه این فصلی است مفصل و مفید ایضا در بیان تفسیر سوره مبارکه فاتحه و ذکر معانی دقیقه و لطایف
مندرجه در آن که مستخرج از کتاب تفسیر عزیزی است بجهت زیاده توضیح خاطر طالبان دین و سالکان طریق
عرفان و یقین در اینجا ثبت گردید حضرت مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در کتاب تفسیر خود مسمی بتفسیر عزیزی
در بیان معنی الحمد لله رب العالمین فرموده که بدلایل و براهین صحیحه ثابت و محقق گردیده که
آنکه قابل عبادت و شایسته ستایش و ثنا است بیقین جزم و اعتقاد صادق و کامل همین ذات یگانه بی شریک
حضرت احدیت است که هر چیز باو محتاج و او بهیچ چیز محتاج نیست و غنی مطلق است و خدائی و ربوبیت او

مقید بجنسی و نوعی نیست و الوهیت او مربوط و موقوف بغرض و عرضی نه باید دانست که هر چند ربوبیات
غیر او تعالی بصورت ظاهر چنانکه گفته شد ربوبیات است لکن در حقیقت چون بمعنی نظر کنی ربوبیت خاص و عام همه
ظاهراً و باطناً مختص بذات پاک یگانه او تعالی است و بس زیرا که حقیقت معنی ربوبیت بدون ایجاد اشیاء
از عدم محض و پیدا کردن اسباب انتفاع و اضرار و عطا و منع و عزت و ذلت و فقر و غنی و قدرت و قوت و دادن
بر آنها و دفع مضار و رفع موانع و حفظ مصانع و پرورش موجودات متصور نمی باشد و اینمعنی در غیر ذات او تعالی
وجود نگرفته و نگیرد و نخواهد گرفت **و نیز فرموده اند** در معنی الرحمن الرحیم دو قسم رحمت است
قسم اول آنکه در عین پرورش توجه تام بقضاء حاجات پرورده خود و تعهد ضروریات او در هر مکان
و زمان و مراقبت همه امورات او در هر آن داشته باشد و این قسم رحمت باسم رحمن تعبیر فرموده اند **قسم دوم**
آنکه بعد از کمالی پرورش ثمرات آن کمال را بر آن مترتب فرماید و آن کمال را رایگان نسازد چنانکه آیه کریمه بآن
ناطق است وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین والا از لهو و لعبی بیش نمی باشد **مثلا**
شخصی بمحنت تمام و بچندین مشقت و اهتمام نهالی را بعمل آورد تا بارور گردد و بعد از آنکه ثمر آورد و درشاب و سرکه
و مرباها با نواع و اقسام و مانند اینها از آن تربیت ساخت و مراد از ساختن اینهمه انواع و اقسام مطعومات و مشروبات
و ماکولات از آن ثمر خواهی آن علی مر الدهور والاعصار ابد الآبد مستمر باشد پس اینهمه بدایع نعمت از آن بار
رحمت کرده و این قسم رحمت نیز باسم رحیم تعبیر فرموده اند پس ذکر این دو اسم مبارک در اینمقام اشارت

بآنست که پرورش

اشارت بآنست که پرورش الهی در هر آن در جمیع عوالم کارگر است چه در عالم دنیا و چه در عالم آخرت
و از اینجهت است که گفته اند اگر عاقلی نیک تأمل نماید در هر ذره از ذرات عالمیان عالم معاش و عالم معادی
موجود است **مثلا** طعام که انسان میخورد از ابتدای کاشتن گندم و سایر حبوب تا غایت رسیدن به کیلوس
معاش آن طعام است و بعد از آن که بتحلیل رفت و پاره از آن خون شد و جزو بدن گشت و پاره اخلاط دیگر
گردید که بکار آمد و ضروریه خود صرف شد و پاره دیگر فضله شد و از راه بول و غائط بر می آید و پاره دیگر
آب بینی و رعاف و مخاط و آب دهن و چرک گوش و اشک چشم و موی بدن و شحم و لحم گردید ند
این معاد آن طعام شد **و علی هذا القیاس** در جمیع چیزها معاش و معاد متحقق است پس انتظام معاش
هر چیزی در هر عالمی وابسته بصفت رحمان است یعنی پرورش آن چیز وابسته بصفت رحمانیت است
و انتظام معاد هر چیزی در هر عالمی وابسته بصفت رحیمی است یعنی باقتضاء صفت رحیمیت بازبسته است
و نیز فرموده اند در معنی کریمه مالک یوم الدین ایراد این آیه جهت آگاهی
و اطلاع بندگانست بر پادشاهی و حکمرانی و تصرف و سلطنت او و جزای اعمال ایشان و حساب و کتاب آنها
چه آدمی مستعد و مکلف بقبول احکام الهی است بحسب جبلت خود لهذا او را برای تحمل این بار
و بجا آوردن همین کار آفریده اند پس اگر بعض اشیاء در ملک او نباشد و بعضی دیگر از بنی نوع خود

حکم او جاری نگردد و اعمال صالح و طالح از وی بهر قسم صورت بندد علی الخصوص آن اعمال که تعلق بمال و ذبح حیوانات
و عطای صدقات و ادای نفقات دارند و همچنین عملهای که تعلق بسیاست رعیت و معامله با ممالیک دارند
بدون حکمرانی و پادشاهی او صورت نمیگیرد پس بنا بمقتضای حکمت تکلیف در این دار دنیا ملک و ملک
نیز عطا فرموده اند تا روز جزا عذر بی ملکی و بی حکمی در میان نارد و حجت او بالکلیه زائل شود آما روز جزا
وقت پاداش آن اعمال است و وقت ظهور سر آن روز باشد و تصرف ملک و ملک بکسی نیست و الا معنی جزا
متحقق نشود و بجهت تحقیق همین سر کریمه یوم الدین را اینجا مذکور داشت نه یوم القیامه و یا یوم النشور
و یا یوم البعث و مانند این کلمات از اسماء روز قیامت تا اشاره باشد بوجه اختصاص ملک و ملک
بذات کامله حق سبحانه **و نیز باید دانست** که حق تعالی حمد را اول باسم ذات متعلق فرموده
بعد از آن برای آن سه صفت ذکر فرموده اول صفت ربوبیت دوم صفت رحمت سیم صفت جزاء
و در این بحث نکته ایست دقیق و شایسته فکر است عمیق و مجملی از آنهمه مفصل آنست که در عالم هر که
ستایش و ثنای کسی میکند از سه چیز بیرون نیست **یا اینکه** در زمان سابق پرورده نعمت
و مشمول نعمت او بوده است حالا از وی نفعی ندارد و نه آینده توقع فایده **یا اینکه** بالفعل از وی
نفعی باو رسیده و میرسد که در زمان سابق نداشت و نه آینده متوقع است **یا اینکه** توقع
نفعی از آن کس دارد که در زمان سابق و حال باو منتفع نشده است و این هر سه چیز در عالم دنیاداری

و دنیداری

و دنیداری بتجربه رسیده و میرسد پس ذکر این سه صفت اشاره بآنست که ای بندگان من اگر براه انصاف و مروت
بروید و اطاعت امر من نمائید و حمد خدای خود را و ستایش و ثنای او را بنمائید بجا دارد که من صفت ربوبیت ثابت
و محقق دارید که سابق و لاحق نعمتهای من بانواع و اقسام بسیار و بیشمار بر شما ها دارم و اگر نظر بنعمتهای عاجل
آن نیز نقد وقت است که رحمن و رحیم و معطی نعما و آلاء عمیم و اگر آجل بینی و دور اندیشی را نیک دریابید باز
شایان آنم که کارخانه جزا و اجر و ثواب و مکافات وابسته بمن و بقدرت و حکمت و فضل من است و بازگشت
همه رطب و یابس و حسنه و سیئه بمن است و رجعت همگی بسوی من بود پس علی ای تقدیر من رب العالمین باشم
و نیز فرموده اند در معنی کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین توجه قلب و جوارح است بحضرت
احدیت باینمعنی که بنده پیش از این مشغول بحمد و ثنا و ستایش و صفت کمال او بوده است یعنی در ذات و صفات
او تعالی بمقام فنا واصل و در عین شهود و استغراق و محو و سکر برای او غیبتی حاصل شده بود تا بجال نظر او بسوی
نعمتهای شامله و راجعه بخود و بعوالم دیگر که مشمول نعمتهای او بند متوجه بوده است بعد از آنکه خدای خود را
با آنهمه حسن و کمال و عطا و نوال و بزرگی و افضال و قدرت و جلال و نعوت و کمال ملاحظه نمود فوراً از غیبت
بحضور آمده و بالکلیه قلباً و قالباً و اعتقاداً و عملاً متوجه صاحب نعمت گردیده پس از غایت قرب و منزلت
و رجعت خود بدان بارگاه کبریا و عظمت و از غایت نزدیکی و معرفت که دانست که جز وی عبادت لایق نیست
او را از جهت عرض خلوصیت و اظهار افتقار داد بندو رتبه خطاب بحضرت متطابق حیرتش ارزانی داشتند
که اینجا مقام التفات از غیبت است بشهود و حضور با حضور باش بزبان التجا و رجا بگو ایاک نعبد در حقیقت
بندگی و عبادت شایسته ذات تست لاجرم بندگی و عبادت ترا میکنیم و بس و برای تو عبادت میکنیم

در معنی عبادت میفرماید

بدانکه عبادت معنی وی در شرع بسیار است یعنی در شریعت معانی بسیار دارد از کیفیت و کمیت و وضع و مقدار بشمار است در اینجا معنی وی بطریق ایجاز و اختصار همین است که بعضی معنی آنرا همین عبادت ظاهری گفته اند و جمعی بعبادت باطنی و مهم اند

اما باتفاق جمهور عبادت را بر چهار قسم مقرر فرموده اند مالی و بدنی و لسانی و قلبی اما

عبادت مالی مانند زکات دادن و حج گذاردن و صدقه و انفاق و قربات مالیه و امثال اینها

که آنچه مال دنیا در آن مصروف کنند **و اما عبادت بدنی** مانند نماز و روزه چه فرض آن و چه نفل آن و آنچه که بر جهت بدن انسان بعمل آید حتی شخصی که برای اصلاح مسلمین و القای محبت و دوستی و آشتی در بین دو کس بخانهٔ یکی از آنها برود یا اینکه اماطهٔ اذیتی در راه مسلمانان نماید یا اینکه برای رجاء و التماس دفع ظلمی از مظلومی نزد حاکمی یا امیری برود یا اینکه اصلاح مفاسد کند و آنچه که باین کارها مانند همگی اینها داخل عبادت بدنی باشند و مسح سر یتیمان نیز از این قبیل میباشد

و اما عبادت لسانی مانند تلاوت قرآن و گفتن کلمهٔ طیبهٔ شهادتین و ذکر کردن آن است بزبان و آنچه که بذکر زبانی بعمل آید چه در ذکر واجبی و چه در ذکر سنت **و اما عبادت قلبی** مانند ذکر کردن آن بدل چه کلمهٔ مبارکهٔ اسم ذات که الله باشد و چه کلمات نفی و اثبات که لا اله الا الله باشد چنانکه مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم آداب و شرائط آنرا مقرر و معمول فرموده اند

اما آنچه

اما اصح آنست که فرموده اند عبادت در حقیقت مشغول کردن تمام اعضاء و جوارح و قوای ظاهری و باطنی خود را خالصاً مخلصاً بی شائبهٔ ریا و تزویر و اغلاط دیگر در راه خدای تعالی و در مرضیات وی

مثلا آنچه که بظاهر تعلق دارد چون ادای فرائض و نوافل از نماز و روزه و زکات و حج و غزا و گفتن کلمهٔ طیبهٔ شهادتین و یاد کردن حق تعالی بزبان و تلاوت قرآن و تسبیح و تحمید و تهلیل و سائر اذکار و اوراد مأثوره و غیر مأثوره خواه در نماز و خواه در خارج آن در همه احوال و در همه مکان و زمان و از هر چه که بزبان حاصل شود و از زبان آید مانند ترک سخن لغو و فحش و افترا و استهزاء و دروغ و غیبت و نمامی و بهتان و امثال اینها و آنچه که تعلق بچشم دارد چون ترک نظر کردن نامحرم و امرد و عورات انسان و نظر کردن بر قرآن و بر کعبه و دیدن علماء و مشایخ طریقت و صلحاء و اولیاء خدا و مشاهدهٔ عجایب و غرایب حکمت و تفکر در آثار مصنوعات و مخلوقات خدا چون تماشا کردن دریاها و نهرهای عظیمه و کشتی و سایر چیزهای بدیع و عجیب که بدلیل قدرت حق تعالی و آنچه بگوش تعلق دارد چون سماع و استماع قرآن و صدای اذان و ذکر و سماع احادیث و مواعظ و آنچه که محبت حق تعالی را در دل افزاید و راه طاعت و بندگی باو نماید و چون شنیدن سخنهای خوش و نکته های بزرگان و عارفان و شنیدن صوت و آواز خوش والی غیر ذلک و آنچه بدستها تعلق دارد چون نوشتن قرآن و احادیث و فقه و کلمات حق و تحریر علوم دینیه چون کتابت تفسیر و شریعت و طب و علوم نافعه و چون ساختن پل و مسجد و معابد و مهمانسراها و رباط و ساختن راههای سنگلاخ که عبور و مرور دادن

آن راه میسر باشد و چون بخشش دادن و خیرات و احسان و صدقه و انفاق کردن و اعطای زکات و صرف کردن دستها در رضای خدا بانواع و اقسام و مسح سر یتیم و وضو و تیمم و اماطت اذیت در راهها و بهر چیزیکه استعمال آن بدست باشد و آنچه که تعلق به پای دارد چون رفتن وی بمسجد و معابد و سفر حج و غزا و تجارت مباحه و رفتن بزیارت علماء و مشایخ و صلحاء و بدرقهٔ حاج و استقبال ایشان و رفتن برای اصلاح مسلمانان و دفع مفاسد و ظلم از ایشان و برای قضای حوائج مردمان و امثال اینها و آنچه تعلق به بینی و دماغ دارد از شم روائح طیبه و معطره و تقویه بدماغ رسانند که آن موجب سلامت حواس باشد و برهنه داشتن آن در حال احرام حج والی امثال ذلک و آنچه تعلق بسر دارد چون حلق آن یعنی تراشیدن موی آن یا کم داشتن آن بطریق سنت نه برای آرایش و خیلاء و ظرافت باشد و چون مسح کردن آن در وضو و برهنه کردن آن در حال احرام و غیر ذلک و آنچه که تعلق بدهان دارد چون گفتن ذکر خدا و کلمهٔ حق و خواندن قرآن و خوردن اطعمه و اشربهٔ حلال بوی برای قوت طاعت و مضمضه در حال وضو والی امثال ذلک و آنچه که تعلق به پیشانی دارد از نهادن آن برهنه بر سجده گاه و غیر ذلک و آنچه که تعلق بشکم و فرج و دبر و پشت و عورت انسان دارد چون نگهداشتن وی از اسراف کردن در طعام و شراب خوردن و محافظت فرج از زنا و مباشرت و سایر استمتاعات منهیه و محرمه و شستن فرج و ذکر و مقعد در حال استنجا و استبراء و در وقت وضو و غسل و محافظت عورات

از مردمان در حمام

از مردمان در حمام و غیر آن و پوشیدن آن در حال نماز و طواف والی امثال ذلک این است عبادت اعضاء و جوارح ظاهری انسان **اما آنچه که تعلق بباطن انسان دارد** چون ذکر قلبی و نیات خیر و حسنه و تفکر در مصنوعات صانع و تأمل و تفکر در معانی و معارف آیات قرآن و احادیث و علوم دینیه و خالی داشتن باطن و قلب از محبت غیر خدا و از جمیع خیالات باطله و فاسده و خطرات واهیه و بی معنی و ترک صفتهای ردیه و اخلاق ناپسندیده چون کبر و خودبینی و عجب و هستی و نخوت و حرص و طمع و بخل و حسد و آرزوهای خلاف و محرمه و کذب و غیبت و بهتان و فتنه انگیزی و نمامی و افساد بین مردمان و آنچه بدینها مانند **و اینهمه عبادت عقل است** که بواسطهٔ جوارح ظاهری و باطنی صورت وقوع گیرد **فاما عبادت نفس** مجاهدات و ریاضات است و صبر بر ترک مألوفات و سعی و اهتمام در طاعات و تحصیل مراتب سیر و سلوک و وظائف طریقت بنهجی که مشایخ طریقت آداب و شرائط آنرا مقرر و معلوم فرموده اند و اشتغال بذکر و فکر و اطاعت شریعت مانند ادای فرائض و نوافل و امر بمعروف و نهی منکر و رضا بقضاء و شکر نعماء و صبر بر بلاء و تحمل بار جفای مردمان و حتی المقدور کم خوردن و کم خوابیدن و کم گفتن و کم مصاحبت کردن و اختیار عزلت و اعتکاف در مساجد و اختیار کردن فقر و قناعت و ذلت و جوع و کشتن نفس و زجر آن بقوت زهد و تقوی و ورع و اعمال صالحه و مرضیه و توکل و تسلیم و بردباری و خدمت خلق و دوام سکوت و خاموشی و ملازمت و مصاحبت نیکان و صالحان والی غیر ذلک من امثال ذلک

و اما عبادت قلب و آن سابقا در بحث عبادت قلبی شمه ای از آن گفته شد و حاصل آن

خالی گردانیدن وی است از جمیع ماسوی الله و جای دادن یاد حق تعالی است در آن بنحویکه غیر خدا در آن

چیزی دیگر گنجایش نداشته باشد و بعضی تفسیر عبادت قلبی چنین کرده اند که مملو بودن وی است از محبت خدا

و رضی او تعالی و بغض داشتن با آنچه که مبغوض و ناراضی اوست کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من احب لله وابغض لله ومنع لله واعطی لله فقد استکمل ایمانه و بعضی یعنی عبادت قلبی را

چنین فرموده اند که مملو کردن آن از خوف عقاب و رجای ثواب یعنی همیشه آزاد در بین خوف و رجا داشتن

که امید خیر داشتن از مغفرت و آمرزش و عفو او بمحض تفضل نه در مقابل اعمال و ترسیدن از عذاب آتش

و از حساب و عتاب او بوجه عدل **فاما عبادت روح** صرف کردن وی است بمشاهده

بانس او تعالی و دریافت لذت نسبتهای مراتب علیه سلوک طریقت و احوالات و کمالات آن

و ادراک انوار لطایف و استغراق در تجلیات و کشف و شهود و سایر مقامات و منازل آن

از عروج و نزول و سیر و سکون والی غیر ذلک من امثال ذلک الاحوال والمراتب والاسرار

و در معانی عبادت بسیار سخنهاست اما آنچه که مناسبت بمقام ایجاز و اختصار داشت

در آنمعانی همین مجمل است که از آن تفصیلی استخراج **[illegible]** بر سر اصل سخن رویم [illegible] در مقام التفات

یعنی از غیبت بحضور آمده و در مرتبه خطاب کار عبادت و عبودیت خود در العرض رسانیده و از مقام محو بمقر صحو در آمده

و در مرتبه خطاب مذکور بحضرت معبود حقیقی عرائض عبادت خود را بتقدیم رسانیده و کمال بندگی و عبدیت خود را اظهار کرده

نیاز و افتقار و شکستگی بروز داد یعنی بلفظ تواضع و خضوع ایاک نعبد از اظهار بندگی و فرمانبرداری فارغ گشته

بخیال انکه مبادا

بخیال انکه مبادا از نسبت عبادت بخود عجب و غرور در دل پدید آید و مددگاری و اعانه آن عبادت و عبدیت را

از خود داند فوراً متعاقب این حال کلمه و ایاک نستعین را بلا فاصله جهت دفع آنخیال نفسانی و خطرات

شیطانی بزبان حال خود در آمده که خدایا در عبادت و عبدیت تو از حضرت تو مدد و نصرت میخواهیم نه از غیر تو

و این کلمه شهادت است بانکه عبدیت و عبادت او تعالی بدون طلب مددگاری و اعانه او ابداً صورت نه بندد

معانی دقیقه که از این کلمه خیزد و بیان مذهب جبریان و مذهب قدریان و مذهب مبارک اهل سنت و جماعت که پاکترین و خالص ترین همه ادیان و مذهبهای باشد کما لا یخفی علی اهل الحق والصواب

مخفی نماند که از این کلمه مبارکه ایاک نستعین و از معانی و معارف مندرجه و اسرار مکنونه آن چندین نکته های دقیق

و بحثهای مبسوطه و عمیق میخیزد بلکه نزدیک بآن میشود که اگر در آن بحث بسیار کرده شود عقل و فهم در آن گم شود

و بیان مجملی از آنهمه تفصیل بطریق اختصار این است که اصحاب تحقیق فرموده اند در عالم سه طایفه اند یکی

طایفه جبریانند که میگویند ما اصلاً اختیاری نداریم و مانند سنگ و چوب و سایر جمادات

و بی اختیار می باشیم **دوم طایفه قدریانند** که میگویند تمام اختیار با ماست

و جمیع قدرت و اختیار در ما ست و افعال و حرکات ما بوجود ما باز بسته است و هر چه از ما صادر بشود جمیع آن

بایجاد ما از ما صادر شود و این هر دو طایفه کذاب و مردود و در مذهب و آیین باطل و نامحمود اند

چه طایفه اول و مذهب و آیین ایشان موجب انکار انبیاء و رسل و ابطال شرائع و تکلیفات باشد

العیاذ بالله من ذلک الفساد و طایفه دویم دعوی شرکت در کارخانه خالق می نمایند

عیاذاً بالله من الشرک والشک والکفر **اما طایفه سیم** اهل سنت و جماعتند که ایشان را

اهل حق و امت مرحومه و ملت ناجیه گویند چه ایشان در مذهب و اعتقاد و آیین خود

بحق رفته اند و بر حد اعتدال و حقیقت کار ایستاده اند آنچه قرآن و احادیث و شریعت بآن

[illegible] آن کننده و لقدر سر یکمو از جاده شریعت و پیروی سنت و اتباع حضرت

رسول علیه السلام و اصحاب کبار او رضی الله عنهم تجاوز روا ندارند بخلاف مذاهب باطله و مخترعه

و اعتقاد فاسده آن دو طایفه جبریه و قدریه و امثال آنها لهذا این دو لفظ ایاک نعبد

و ایاک نستعین برای رد عقائد و ابطال مذاهب آن دو طایفه آورده اند مثلاً ایاک نعبد

رد عقائد جبریه است و ایاک نستعین رد عقائد قدریه است **اما راه راست**

و طریق راستکاری و رستگاری و عقیده صادق و حق شریعت

و رفتن بر صراط المستقیم نصیب این طایفه سیم است که ما معاشران اسلام و تابعان

می باشیم

می باشیم و این طایفه را نیز سنیان می نامند بسبب انکه متابعت سنت سنیه حضرت رسول

و خلفای راشدین و اصحاب او می کنند و میگویند ما را برای عبادت و عبدیت آفریده اند

بندگی حق تعالی میکنیم و اعانه و توفیق از وی طلب می نمائیم ازینکه طلب و از حق تعالی عطا و بعضی

از عرفاء فرموده اند که استعانت در اینجا طلب یاری و عون نیست بلکه طلب معاینه و عین است

یعنی عبادت از ما ست و مرتبه معاینه دادن و بعین الیقین رسانیدن از تست و

نقلست که سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت میکرد چون

به آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین رسید بیهوش افتاد چون ساعتی بهوش آمد گفتند ای شیخ

ترا چه شد که بیهوش گشتی گفت چون به ایاک نعبد رسیدم ترسیدم که مرا گویند ای دروغگوی شقی

کدام عبادت بدرگاه ما کردی و عبدیت تو بحضرت کبریائی ما از این قبیل است چرا بدروغ آزردار و خانه ما

دار و میخواهی و بنا بهمین جهت است که علمای حقیقت و مشایخ طریقت فرموده اند که علم الله در نماز مردمان

جرأت میکنند که چون به ایاک نعبد و ایاک نستعین میرسند چگونه از شرم و خجلت و انفعال خود

نقلست بحضرت معبود حقیقی زنده برپای می مانند که بحضور پروردگار دروغ چگونه زیبد

که یکی از سوختگان معرفت فرموده است الهی اگر نه جهته امتثال امر حق بودی که سوره فاتحه را در نماز بتمامه

باید خواندن هر آینه هیچوقت ایاک نعبد و ایاک نستعین نمیخواندمی از بیم آنکه مبادا گویندم که

دروغ میگوئی آری عشقبازی دروغ زن باشی لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت

از غیر بوجهی که او را یکی از مظاهر عون الهی داند و نظر بکارخانهٔ اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده و بآن استعانت
ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و بعضی از عرفای اینطایفه فرموده‌اند که علمای شرع این معنی را نیز جایز
در وا داشته‌اند و این استعانت را تأویل باید کرد چه در حقیقت این نوع استعانت بحضرت حق تعالی است
لا بغیره تعالی وچون از غرض بندگی و عبادت و طلب یاری
واستعانت فارغ گشت وهنوز از مقام خطاب و حضور و در موقف عرائض بندگی و اخلاص
و عبدیت منصرف نشده مناسب احوال عبد آنست که بطریق استدعا و استغاثه در اینوقت نیز بدرگاه قاضی الحاجات
بمناجات بپردازد و عرض کند که خدایا عرض بندگی و عبدیت خود را بدرگاه کبریای تو اظهار کردم و استعانت را
بحضرت معین حقیقی خود عرض و طلب نمودم اکنون بقبول این مناجاتم دستگیری کن که درگاه تو
[illegible]
پناهی دیگر ندارم بدولت هدایت خود این عبد ضعیف و جهول را سرافراز فرما چنانکه روندگان راه راست را
نعمت هدایت و عنایت بخشیده که فرموده‌اند هرچند شخص در بعضی امور بر راه راست باشد لیکن او را از زیاده طلب
راه راست چاره نیست زیرا که بعد از هر مرتبه مرتبهٔ دیگر است بالاتر از آن که در قرآن آمده است
وفوق کل ذی علم علیم والهی خدا در قرآن میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
و نیز در حدیث آمده است که حضرت رسول صلعم فرموده است من ساوا یوماه فهو مغبون در صورت
مفاد کلام مجید شخص از کوشش و سعی والذین سعوا و هم فرموده است لیس للانسان الا ما سعی پس
بچاره نباشد

چاره نباشد پس در طریق عبادت و بندگی خدا شخص هرچند بر راه راست باشد اما بهتر و مناسب تر
بحال وی آنست که همیشه از زیاده طلب کردن کوتاهی و اهمال ننماید تا بسعی و مجاهده نشیند
و فردای وی با امروزش مساوی نباشد که هر آینه زیان کار و مغبون گردد مثلاً قاعده
وقانون اینست که صاحب مرتبهٔ سفلی طالب مرتبهٔ علیا است و دارای رتبهٔ تحتانی
طالب مرتبهٔ فوقانی است وهلم جرا الی امثال ذلک والحاصل مقصود اینست که شخص در مقام که
ایستاده حضور و موقع عرائض عبدیت و مناجاتست اینموقف و موقع را غنیمت عظیم دانسته که تحصیل
زمانی دیگر باین موقف و موقعش راه ندهند پس بعد از عرض عبادت و عبودیت و بعد از طلب استعانت
بعد تبلیغ مناجات و دعا
باز بحضرت معبود حقیقی و مستعان تحقیقی خود عرض نموده که اهدنا الصراط المستقیم بنمای ما را راه راست
که آن معنی استقامت است و استقامت راه شرط وصول بارگاه است واستقامت منقسم است
بر سه قسم استقامت احوال واستقامت افعال واستقامت اقوال
و صاحب یک استقامت را طلب استقامت دیگر ضرور است پس اصل مطلب آنست که هیچکس از مبتدیان
و منتهیان و متوسطان از طلب راه راست مستغنی نباشد و از اینجهت است که بزرگان سلف و خلف
همیشه از دعای هدایت و استدعای عنایت و طلب استقامت از خدا فارغ نبوده‌اند و از انبیا نیز مردمان
تعلیم فرموده‌اند وچون بنده را تعلیم فرموده‌اند که هدایت بر راه راست طلب نماید

لازم آمد ذکر کسانی که بواسطهٔ آنها راه راست به بندگان رسیده است و بمعرفت کاملهٔ خودشان احوال و افعال و اقوال
آنها راه راست را از غیر راه راست تمیز نموده‌اند و الا هر کسی از اهل مذاهب مختلفه و ادیان و ملل ضاله و منحله
دعوی میکند که من بر راه راستم نه تو پس ناچار برای تمیز راه راست از کج و تشخیص نیک از بد و معرفت حق از باطل
و صحیح از فاسد و حسن از قبیح جامعی را تعیین باید کرد که حق تعالی ایشان را نعمت هدایت داده و در میان مردمان
ایشان را مخصوص گردانیده است براه انعام و افضال و عنایت خود و براه معرفت و رضا و قرب حضرت خود
فلهذا بعد از استدعای هدایت راه راست کردن در ترقی ندا در داده گویا آنهم بر سبیل مناجات عرض کنند
و بگوید صراط الذین انعمت علیهم یعنی بعد از آنکه مرا راه راست نمودی و هدایت من بر آن ارزانی
فرمودی بمن راه کسانی بنمای که انعام کرده بر ایشان بمحض فضل و موهبت نعمتهای بیدریغ از خزاین
جود و احسان خود واین کلمهٔ نعمت یافتگان در جای دیگر از قرآن مجید مفسرین آنرا
بچهار فرقه تفسیر فرموده‌اند فرقهٔ انبیاء و فرقهٔ صدیقان که اولیای خدا و مقرب بارگاه حضرت احدیت اند
و فرقهٔ شهدا که از وصف و بیان مستغنی اند و فرقهٔ صالحان پس معلوم شد که راه راست راه این
چهار فرقه می باشد و در واقع راه راست و طریق مستقیم و تمام و کمال این نعمت و دولت نزد این فرقه‌هاست
پس بمفاد وانا علی آثارهم لمقتدون بنده را در وقت دعا و مناجات باید راه این چهار فرقه را طلب نماید
چنانکه در قرآن مجید میفرماید ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین

والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا الآیه و چیزیکه شامل اینچهار فرقه است از علامات آنستکه
حضرت حق ایشان را دوست میدارد اما معرفت انبیاء علیهم السلام معلوم است بجهة توضیح محتاج
به بیان نیست چه اصل راه از عالم غیب بحضرات انبیاء تعلیم فرموده‌اند و از ایشان بصدیقان رسیده است
و از صدیقان بشهداء و از شهداء بصلحاء رسیده است وحقیقت نبی آنستکه
او انسانی است برگزیده و ممتاز از جنس بنی آدم و بیان حقیقت نبی آنستکه هر انسان را دو قوت است
یکی قوت نظریه که بآن معرفت اشیاء حاصل تواند کرد دوم قوت عملیه که بآن کردارهای نیک و بد
از وصادر میگردد پس این نوع انسان را حق تعالی بلا واسطهٔ تربیت بشری او را کاملی مکمل میفرماید باین طریق
که تأثیر نور القدس در قوت نظریه او بوجهی واقع میشود که خلط و اشتباه و ناشایستگیها در معلومات او
ابدا راه نمی یابد و قوت عملیه او بنوعی ملکه پیدا میکند که بسبب آن اعمال صالحه و افعال مرضیه بکمال رغبت
از وصادر میگردد و از اعمال بد و ناپسندیده و مکروهه کمال نفرت و دوری مینماید لهذا همیشه محفوظ و معصوم باشند
پس چون ایشان بحد کمال و تکمیل میرسند و عقل تجربه نیز با نهایت میرسد هر آینه ایشان را برای بعثت و دعوت
و تکمیل خلق بمعجزات ظاهره و تأییدات و فتوح باهره بر طبقات ناس مبعوث می نمایند و معالجهٔ امراض روحانیه
و تکمیل نفوس ناقصه و فیضان اشعهٔ انوار خیرات و برکات و هدایت بر خلایق و تحمل بار جفا و ایذاء مخالفان
و اظهار کلمهٔ حق از ایشان مشاهده میشود و اگر معجزات و آیات بینات عقلیه همراه ایشان نباشد
عوام و مخالفان سخن ایشان را باور نکنند و فایدهٔ بعثت و دعوت متحقق نگردد و معنی نبوت محکم نشود
الانسانی بر

و معجزهٔ انبیاء علیهم السلام گاهی از جنس اقوال می‌باشد مثل قرآن
و امثال آن از هر معجزه که قولی باشد و گاهی از جنس افعال بود چون انشقاق قمر و جاری شدن آب از
انگشتان و آنچه با انبیا ماند از هر معجزی که فعلی باشد و همراه معجزات آیات عقلیه نیز از ایشان زاید هست
که موجب ایمان مردمان میگردد و آیات عقلیهٔ ایشان چون اخلاق کریمه
و طبائع سلیمه و اوصاف حمیده و حسن معاشرت با مردمان و رفق و مدارا و اغماض و تحمل بار و صبر و حلم
و کظم غیظ و صفت بردباری و امثال اینها و علوم صادقه و حجت واضحه و تأثیر و تصرف در قلوب
و بری از عیوبات ظاهره و باطنه و هیبت و سطوت نبوت در نظرها و همچنانکه
ناقصان و قاصران استدلال بمعجزات کنند کاملان بکمالات استدلال میکنند کما لایخفی
و چون معنی نبی بقدر ضرورت دانستی معنی صدیق را نیز
بقدر لزوم بدان بدانکه صدیق آنستکه قوت نظریهٔ او مثل قوت نظریهٔ انبیاء
کامل باشد و از ابتدای عمر تا انتهای آن از اقوال و اعمال ناپسندیده و خلاف مثل دروغ و کذب و بغض
و عداوت و غیبت و افترا و بهتان و شرارت و نمامی و حقد و حسد و ریا و کبر و خودبینی و مغروری
و سخنان خلاف و سخریه بمردمان و عیب‌جوئی و بطالت و بمالایعنی مشغول شدن محفوظ باشد
و از اسباب اعتقادات دین و معارف و علوم شرعیه بقدر ضرورت احوال خود و صفات ورع و زهد و تقوی
جامع و کامل باشد

جامع و کامل باشد و ابداً حظ نفس و هوا در وی نباشد و کسی را از وی ضرر نیافته باشد و سر و علانیهٔ وی
مساوی و برابر باشد و این نوع اشخاص از ارباب ولایت شرعی و کشف و شهود و خوارق و کرامات
و تعبیر رؤیا و اجابت دعوات و تصرف قلوب و ارشاد خلایق و تربیت ناس در امور معاش و معاد
روا باشد و او را ولی شرعی توان گفت اما شهید و مراتب علیهٔ وی
آنستکه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کتب شریعت بیان فضائل و درجات و مناقب آن
باجمال و تفصیل مذکور گردیده است اما در اینجا بهمینقدر از آن گفته میشود که شهید آنستکه قلب او مشاهدهٔ
لقاء حق را مایل و نائل گشته و آنچه انبیاء و اصحاب او باور رسانیده لذا بنهجی قلب او آنرا قبول کرده است
گویا که آنرا بچشم خود دیده و می‌بیند لهذا دادن جان و روح خود در راه خدا و رسول او و در امر دین
(از فرط اشتیاق ایشان را شعار ...)
و اتباع شرع نزد او چیزیست محقر و سهل لاجرم وی در اجر و ثواب و جزای چه دنیوی و چه اخروی بی‌نظیر است
آری فرموده‌اند هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق و بموافق آیهٔ قرآنی و اخبار صحیحه هرگز نمیرد اگرچه
بحسب ظاهر مقتول گشته و قوت علمیهٔ او در کمال و تکمیل قریب بقوت انبیای عظام است علیهم السلام
اما صالحین و مراتب عالیات ایشان آنکه هر چند قوت او از مرتبهٔ
کمال انبیاء پست‌تر افتاده لکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از همهٔ معاصی و اوصاف ذمیمه محفوظ باشد

و زهد و تقوی و ورع و صلاحت و پارسائی و اتباع شرع و بردباری و پرهیزکاری و بی‌آزاری بسر حد کمال
رسانیده و باطن خود را بمهر شریعت و آداب سلوک طریقت محلّی و آراسته داشته و درون وی از یاد حق
و حضور و ذکر و فکر چنان پر گشته که گنجایش چیزی دیگر نداشته باشد و نام ولی هرچند شامل این سه گروه مذکوره
می‌آید اما بیشتر این نام بر صالحان اطلاق کرده میشود پس بنابر این کلام مذکور
و سیاق عبارات مرقومه همهٔ این سه گروه مذکوره در حقیقت در میان خلایق ممتاز
و برگزیده‌اند و همه بخلعت نبوت و ولایت و صلاحت و مکارم اخلاق منقح و آراسته گشته‌اند
و بسبب عزت و قرب و منزلتی که در بارگاه کبریای حق تعالی دارند سلطنت و پادشاهی دنیا را بجوی نخرند
و چه کلمهاست که هرگز بجهت پادشاهان و غلامی ملوک دنیا راضی نمیشوند و همت ایشان از غایت استغناء
از همه بلندیها بلندتر و بیشتر و بالاتر میباشد هرگز بقاذورات جیفهٔ دنیا التفات ننمایند ظاهر و باطن
ایشان بانوار معارف و نسبتهای باطنی منور باشد بنابر آن چیزهای پوشیده بر ایشان مکشوف و معلوم میشود
که غیر ایشان از ادراک آن قاصر و عاجز میباشند و سینهای ایشان منشرح و گشاده است از سخنان زشت
و جفای مردمان و انکار مخالفان و اذیت ایشان تنگدل نشوند و هیبت و سطوت عظیمی دارند که تأثیر آن
در نظر ظالمان و جباران و منکران و متمردان تأثیرها میکند و مرجع و پناه خلایق و برآوردن حاجات ایشان
میشوند و هر کسی بهر نیازی و بهر مهمی بایشان توسل و پناه جوید نهایت همت را در آن مبذول فرمایند
چه ایشان در هر کار و بهر دیار مقرب و مجرب باشند و هر چه بخواهند بکنند خواهند کرد
سؤال در اینجا

سؤال در اینجا شبهه روی میدهد و بجهت بعضی از مردمان عوام و جهله بسبب آن شبهه
صراط مستقیم و راه راست و حق در نظرشان به غیر صراط مستقیم و غیر حق مشتبه میگردد و تمیز حاصل نمیشود
که آیا این شبهه حق است یا باطل چه بعضی فرقها هستند که خود را یکی از این چهار قسم و چهار فرقهٔ مذکوره
که صاحب طریق مستقیمند منسوب میکنند و حال آنکه از طریق ایشان منحرف و در طریق شیطانی و تلبیس
منهمک و بکفره و فجره و ملاحده و زنادقه متصف میباشند بلکه گاه باشد که بواسطهٔ شدت اغواء و قوت
شبهات و فریبکاری و اضلال طریق کج و راه معوج و باطل آنها در نظر العوامان و خامان طریق مستقیم
می‌نماید و فی الحقیقه بهره از طریق مستقیم ابداً ندارند مثل کهنهٔ نصاری و مرتاضان مجوس و هندوان
و کشیشان یهود که خود را از اتباع حضرت عیسی و حضرت موسی علی نبینا و علیهما السلام میدانند
و حال آنکه از راه و شریعت آنها و بزرگ بعد المشرقین دور زند و از زمرهٔ امتان و منسوبان ایشان محروم
و مهجور افتاده‌اند و همچنین طوائف رفضه و مبتدعه و ساحران ایشان که خود را بائمهٔ طاهرین اثنی عشریه
منسوب کنند و حال آنکه بوی از راه و رسم و علم و عمل آن بزرگواران ابداً بمشام شوم ایشان نرسیده است
و همچنین سایر فرقهای مخالف که هر یکی خود را بدین و مذهبی و طریقتی منسوب دارند و حال آنکه آئین و مذهب
و آن طریقت از ایشان ابا و حاشا و استعفا میکنند و همچنین در این آئین اسلام لاسیما در این عصر و زمان آخر بعضی
(حاشیه: ... که بصورت ... [illegible])
و ... پیدا شده‌اند لهذا که خود را زاهد و عابد و صوفی و درویش و اهل ریاضت و طاعت می‌نامند و خود را صالح
و گوشه‌نشین شهرت دهند و بطیلسان و سواک و تسبیح و خرقه خود را می‌آرایند و برای اخذ آب و نان
و جیفهٔ دنیا چندین دام و دانهٔ تزویر و ریا و فریب نهاده‌اند و چون نیک نظر کرده شود در وجود ایشان
جز تلبیس و حیله و فریبنده‌گی و شیطانی چیزی دیگر از اساس آداب شریعت و طریقت نیست و ابداً مناسبت

اگرچه آن شبهات مذکوره **جواب** براه راست و طریقهای اسلام مدارد

در دنیا در میان خلایق موجود میباشند اما حق تعالی در قرآن عظیم آیات امتیاز میان حق و باطل

و اسلام و کفر و مؤمن و مشرک و مطیع و عاصی و نیک و بد نازل فرموده است و قرآن و شریعت را

محک عیار این نقد گردانیده است و مبین اینمعنی و برهان قاطعه و حجت ساطعه این فقره

همین آیهٔ شریفه آتیه است که آن نص صریح و دلیل صحیح است بر حقیت و راستی صراط مستقیم

مسلمانان و نمازگذارندگان را گویا کانه امر مصلی در مناجات خود باز عرض میکنند که خدایا

اگر چنانکه ارادهٔ حق بر آن است که بنمائی مرا راه راست و طریق هدایت بر آن از آن طریق مستقیم

کرامت کن که بر حق و صدق و نعمت قرب و رضا تو رفته اند نه طریق اعوجاج و غضب و ضلالت

گرفته اند پس بضرورت مصلی عرض کند غیر المغضوب علیهم و لا الضالین یعنی خدایا مرا

راه مستقیم ارزانی دار غیر راه آنانکه بر ایشان غضب و قهر گرفته که یهود باشند و غیر راه آنانکه

که جادهٔ ضلالت و شرک را گرفته لهذا که نصاری باشند پس این آیه دافع اشتباه گردید

و امتیاز در بین حق و باطل و اسلام و کفر و مقبول و مردود و پاک و ناپاک حاصل شد

و از طاعت گذاران و عابدان معلوم و محقق گردید که حق کدام و باطل کدام است

عرفای اسلام فرموده لهذا در این کلمات ارشاد و عبادت و معانی این سخن بسیار است

و اگر بدیدهٔ تأمل در آن نظر کنند بسی علوم و معارف در آن یافته شود **مجمله**

از آن دریافت میشود که در طلب صراط مستقیم احتیاطها و اهتمامها باید کرد و مجاهدها

و رنجها باید کشید تا به نور طاعت و سلوک طریقت حق از باطل و کفر از اسلام و اهل

از نا اهل جدا نماید و بقوت ایمان و ایقان امتیاز صدق و کذب و صحیح و سقیم فرماید و طریق مغضوبان

و گمراهان که خود را باصحاب صراط مستقیم نسبت کنند راه ایشان از مستقیم مدانی و باغوای ایشان

و فرقهٔ نشوی **و ائمهٔ شریعت و مشایخ طریقت در عدول از**

صراط مستقیم فرموده اند که این در لفظ را برای آن آورده لهذا که عدول از

صراط مستقیم و انحراف از منهج قویم بر دو نوع می باشد **نوع اول** عدولت بکفر که انکار

احکام الهی کنند و بتعمد ارتکاب مناهی و معاصی و قبایح نمایند چنانکه در حق یهود آن فرموده لهذا

و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون و از این آیات و آله بر قبایح ایشان بسیار ند

نوع دویم عدولت بضلالت و گمراهی اعم از آنکه بحد کفر و کافری برسد یا نرسد

چه مغضوب علیه کسی است که معاند و اهل کفر باشد و دیده و دانسته را انکار کند چنانکه در مفهوم آیت

معلوم و مبین است و ضال کسی است که در شرک و کفر واقع شود بتقلید آباء و اجداد و اسلاف خود

یا بسبب تقصیر و نارسائی فهم و فکر خود در راه حق چنانکه در حق نصاری فرموده است واضلوا کثیرا

وضلوا عن سواء السبیل و همچنین است احوال کسانی که عمدا معصیت بکنند بامید عفو

و کرم الهی یا بسبب جبر کردن آن بطاعت انتهی **مجملی است** **تمهید**

ایضا **در بیان آنچه که تعلق به بسمله دارد**

و در این بیان و مبحث سخنهای دقیق و عمیق است

بدانکه صاحب تفسیر عزیزی که پیش از این اسمش ذکر کردیم در بیان بسمله و آنچه تعلق به بسمله دارد و در سورهٔ فاتحه

شرح طولانی و مبسوط ذکر کرده است و فرموده است که در تسمیه چندین لطایف و رموز عمیق و چندین سخنهای بلند و دقیق

و در هر نکته از آنها کمالات لایعد و لایحصی و در هر کمالی چندین هزاران کلمات و نکات موجود است

و در هر کلمه چندین هزار معانی و تفسیر مندرج است بیان آنها همگی در این مختصر گنجایش ندارد اما بقدر فهم و ضبط

بطریق نمونه چند کلمه از آن نوشتیم پس باید اندیشید که لطایف و نکات این سوره در دو قسم است **قسم اول**

آنچه با آیات و کلمات آن فردا فردا تعلق دارد **و قسم دوم** آنچه بمجموع سوره تعلق دارد پس از قسم اول

آنچه تعلق به تسمیه دارد این است که جمیع علوم و معلومات علویه و سفلیه همگی آن بتمامه و الفاظها و معانیها و نکاتها

و تفاسیرها مفصلا و مجملا ظاهرا و باطنا امرا و نهیا اخبارا و قصصا در کتب سماوی که عبارت باشد

از توریة و انجیل و زبور و صحف و الواح و غیرهم مندرج است و جمیع کتب سماوی همگی آن بتمامه در قرآن

مندرج است باینمعنی که قرآن جامع همگی آنهمه علوم و حاوی آنهمه معلومات است و جمیع علوم و معارف

قرآن همگی بتمامه در سورهٔ فاتحه است و جمیع علوم و معارف و معانی سورهٔ فاتحه همگی بتمامه در کلمات

بسم الله الرحمن الرحیم مندرج است و جمیع علوم و معارف و معانی که در بسم الله الرحمن الرحیم است

در حرف باء او مندرج است و آنچه در بای بسمله مندرج است همگی آن بتمامه در نقطهٔ آن باء مندرج است

چنانکه پیش از این نیز همین معنی ایراد کرده ایم سبحان الله چه تری عجیب و معنی غریبی در این بحث است

آنکس که بیافت

آنکس که بیافت دولتی یافت عظیم و آنکس که نیافت داغ نایافت بس است **و اما آنچه که**

تعلق بحمد است **الحمد** **است که بیان فرموده اند**

بدانکه در اینجا سه چیز متصور است حمد و مدح و شکر **اما حمد** مختص بزنده میباشد و در مقابل نعمت

و احسان و جود و فضل است **اما مدح** مختص بزنده و غیر زنده میباشد چنانچه مدح باغ و بوستان

و خانه و عمارت و سریر و دیگر جمادات و نباتات کرده میشود و مدح گاهی قبل از احسان و افاضهٔ نعمت

و ایصال کرم و جود میباشد و گاهی بعد از ایصال نعمت و اعطا احسان و جود میباشد و گاهی منهی و ممنوع بود

بسبب افراط و کذب و زیاده گوئی در آن مثلا کسی مدح کسی دیگر میکند انیقدر افراط و کذب و زیاده در آن

گوید که موجب محرومی و مایوسی از نعمت ممدوح میگردد و بهمین جهت که آنحضرت علیه الصلوة و السلام

فرموده است احثوا التراب فی وجوه المداحین لاسیما در نظم و نثر شاعران که مدح مردمان میکنند

و قصیده و غزلیات و اشعار در مدح و تعریفات میگویند و افراط و مبالغه در آن نمایند و آنکه شخص ممدوح

نه چنان است که در قصیدهٔ وی تعریف و توصیف و مدحش گفته لهذا این خودعین کذب و توالی و مبالغه است

و هم حرام محض میباشد کما قاله تعالی فی محکم آیاته و الشعراء یتبعهم الغاوون **اما حمد** همیشه در هر حال

شایسته و جائز است بلکه مستحب بلکه نزد بعضی در بعضی مواضع واجب است کما فی الحدیث من لم یحمد الناس

لم یحمد الله و حمد بر نعمت رسیده و نارسیده کرده میشود **اما شکر** ادا نمیشود مگر بر نعمتی از کسی رسیده باشد

وجه تقدیم حمد بر مدح و شکر بنا بر آنست که معانی و لطایف
و نکات حمد بسیارتر و بالاتر از مدح و شکر است و کثرت معانی و معارفی که در حمد است در آن غایت و مراتب
بنا بر آن او را بر مدح و شکر مقدم داشته‌اند و نزد علمای محققین حمد کلمه‌ایست جامع جمیع مقامات
همه فضائل و خصائص و جامع تمامه معانی مدح و شکر نیز میباشد چه در معنی وی معانی مدح و شکر نیز مندرج است
و بزرگان فرموده‌اند حمد کلمه‌ایست جامع و نافع بغایت بزرگ و کثیر المعانی باید در موضع لایق و شایسته گفته شود
تا نتیجه و فایده آن بوجه اتم و اکمل بموقع خود واقع و حاصل گردد **نقلست** که سری سقطی رحمه الله
فرمود من یکبار الحمد لله گفتم باز از آنوقت تا حال سی سال است از آن استغفار میکنم سبب آن پرسیدند
گفت وقتی آتش در بغداد گرفت و بازاری که دکان من در آن بود همه بسوخت کسی نزد من آمد و گفت
همه دکانها بسوختند و دکان تو محفوظ ماند گفتم الحمد لله بعد از آن چون تأمل کردم دانستم که این کلمه مبارکه
از من بخلاف موقع خود واقع شده که بمصیبت مسلمانان و برادران و مسلمانان اندوهناک نشدم و بمنفعت خود
شادمان شدم گفتم الحمد لله لهذا در استغفار آن میباشم **و بعضی از ائمه دین فرموده‌اند**
حمد بر نعمتهای دین بهتر و شایسته‌تر است از حمد بر نعمتهای دنیا اما جمهور باتفاق بر آنند که حمد بر مطلق
نعمتهای خدا چه دینی و چه دنیائی شایسته است از این حیثیت که همه عطایای الهی است و این نوع حمد بموقع
و بهترین حمدهاست یعنی بهتر است از حمدی که موجب لذت و مرغوب و مرضی نفس باشد نه موجب مرضیات
آخرت و نه موجب لذت مرغوب معارف حق تعالی پس در اینجا باید دانست که نزول این کلمه مبارکه

در این سوره فاتحه

در این سوره فاتحه و سایر سورهای دیگر از قرآن برای تعلیم و ارشاد بندگانست تا در مقام مناجات باین قسم
گویند **سؤال** پس می بایست که حق تعالی فرمودی قولوا الحمد لله **جواب**
لفظ قولوا را مضمر داشته‌اند و صریح در کتاب نفرموده یعنی آن لفظ را برایش مقدر میکنند چه اگر صریح میفرمود
هر آینه مردم در امتثال امر قصور میورزیدند نزد او ارعتاب اکید و عذاب شدید میگشتند بمثابه آنکه پدر پسر خود را
بگوید فلان کار بکن و پسر امتثال امر نکند هر آینه داغ عقوبت و عقوق و سیاست پدر بر وی نهد بخلاف آنکه پدر
بگوید فلان چیز خوبست یا کردنی است در این صورت بعدم امتثال عقوق صریح لازم نیاید پس حکمت و مصلحت الهی
بر این جاری شد که باین قسم بندگان ستایش و ثنای خود را تعلیم کند تا بحکم آن عمل نمایند انتهی

اما آنچه که تعلق بکلمه رب العالمین دارد اینست

که آنچه در عالم دیدنی و شنیدنی و دریافتنی است از سه حال بیرون نیست یا واجب لذاته است یعنی که وجود
موجود است و نبودنش محال است و آن ذات حق تعالی است و یا ممکن لذاته است که طرفین وجود و عدمش
برابر باشد و بایجاد دیگری مثل حق تعالی موجود باشد پس آنچه از این قسم موجود شده است یا خواهد شد آنرا
عالم گویند **و بعضی از محققین فرموده‌اند** از آنجهت آنرا عالم نامیده‌اند که علامت
اسماء و صفات الهی است چه هر فرد از افراد آن مظهر اسمی و صفتی گشته‌اند و بیان تحقیق این بحث بر سبیل
توضیح طالبان که خالی از فایده و عایده نیست و لذتی بمذاق برادران صاحب ذوق می بخشد
اینست که انشاء الله الرحمن به از این‌ها بتفصیل لایق مذکور خواهد شد آری فرموده‌اند

اگر گوش دارد خداوند هوش — سخنهای نغزش خوش آید بگوش

یعنی عالم که از آنجهت او را عالم گویند که علامت اسماء و صفات الهی است و مظهر مظاهر اسماء و صفات و بیان معنی ذات و صفت و جمع مقتضیات آنها

در بیان تحقیق کلام سابق بر سبیل ایجاز

میفرماید که و زبان
بحمد حضرت رب العالمین گشودن
میگشاید

پس بعد از آنکه دانستی که اجناس و انواع عالم مظاهر اسمای کلیه و صفات اطلاقیه‌اند اکنون بدان که هر فرد از افراد عالم مظهر
اسمی خاص است از اسمای حق تعالی پس از این جهت اصول و کلیات عالم غیر متناهی آمد **و تفصیل این معنی**
چنانکه متکلمین و علمای اصولیین بیان فرموده‌اند
آنستکه آنچه موجود در عالم است یا ذات است یا صفات است ذات آنستکه در وجود خود محتاج
بدیگری و بچیزی دیگر نباشد مثل آسمان و زمین و صفت آنستکه در وجود خود محتاج بدیگری و بچیزی دیگر باشد مثل رنگ
و بو و مزه و امثال اینها **و ذات در اصطلاح معقولیان** جوهر گویند و صفت را عرض
نامند و ذات دو قسم است جسم و روح **جسم آنستکه** مقداری و شکلی معین داشته باشد
و روح آنستکه مقدار و شکل معین ندارد و باشکال مختلفه و مقادیر متفاوته ظاهر میشود
و جسم نیز دو قسم است علوی و سفلی **اما علوی** و آن اقسام
بسیار است چون افلاک و عرش و کرسی و سدره و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ستاره‌ها از ثوابت و سیاره

و اما سفلی دو قسم است

و اما سفلی دو قسم است یکی بسیط چون عناصر اربعه که خاک و باد و آتش و آب باشد
و دیگری مرکب و این نیز دو قسم است یا آنکه از جمیع عناصر مرکب است یا از بعضی از آن اول را
مرکب تام و ثانی را مرکب ناقص گویند **و از مرکب تام سه قسم عالم است**
عالم معادن و عالم نباتات و عالم حیوانات و هر یک از این هر سه عالم مشتمل است بر عوالم بسیار که
بیان آنهمه بجا در این قطره گنجایش ندارد **و از مرکب ناقص نیز سه قسم عالم است**
بخار یعنی آب و هوا **و غبار** یعنی خاک و هوا **و دخان** یعنی آتش و هوا و از این هر سه عالم
عوالم بسیار منشعب است **مثلا از غبار** بادهای مختلفه و متنوعه و متعدده پیدا میشود **و از بخار**
بارانهای متعدده مختلفه حاصل میشود و بصعود و بمقام برودت و سردی منجمد شده برف و تگرگ و ژاله و امثال
آنها پیدا میشود **و از دخان** برق و رعد و صاعقه و شهب و ستاره‌های ذوی الاذناب یعنی
ستاره‌های دم دار و صورتهای مختلفه مثل نیزه و امثال آنها پیدا میشود **و چون بخار و دخان**
هر دو بهم پیچیده و منعکس گشته در زیر زمین محبوس میشوند زمین بلرزه در آمده آنرا زلزله گویند
و چون بخارها در زیر زمین رفته محتبس میشود و بقوت هوا بیرون می‌آید از آن چشمه‌ها و آبهای خودرو
در صحرا و کوهها و سنگلاخها جاری میشود **و چون** بخار لطیف در بین آسمان و زمین بسبب سردی شب
انجماد می‌پذیرد و باز بر زمین می‌افتد شبنم گردد **و چون** از همین بخارهای لطیفه منجمد شده
در بعضی بلاد و قری و نواحی برنگ شکر سفید و سرخ بر زمین باریده تا گیرد و بر برگ درختها می‌بارد

وآنرا ترانگبین و ترنجبین ومن و شیرخشت نامیده‌اند چنانکه در قرآن در بحث من وسلوی که بجهت بنی اسرائیل

بدعای حضرت موسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آمد بیان آن میفرماید وانیها ناشی از حرکت ناقص وارتسام

او می‌باشد بحسب جریان عادت وگاهی هم بطریق خرق عادت چیزهای عجیب وغریب ازآن قسم پیدا میگردد

که درمیان آسمان و زمین معلق ایستاده مانند وگاهی بر سطح زمین فرود افتد والی غیر ذلک من اقسام العلامات

العجیبة والافعال الغریبة الناشیة من قدرة الله تعالی اظهاراً او اسراراً **فاما روح** یا نیک محض است

یا بد محض است یا ممزوج ومختلط از نیک واز بد است **اما روح نیک محض** یعنی خلاصه وصاف آن

آن فرشته نامند یعنی ملائکه **واما روح بد محض** آنرا شیاطین گویند **واما روح مختلط**

آن نیز دو قسم می‌باشد جن وبنی آدم **وطبقات فرشتها نیز سه قسمند**

قسم اول فرشتهای متعلق باجسامند خواه باجسام علوی تعلق داشته باشند مانند حاملان عرش

وخازنان کرسی و داروغهای بهشت واعوان ایشان وخازنان دوزخ وزبانیه وساکنین سدره

وطوبی وخادمان ومجاوران وحاجبان بیت المعمور واعوان ومباشرین وفراشان ایشان

ومصاحبان وگشنده‌گان برف وباران وتگرگ وژاله وگشندگان ستارها ومحرکین سموات

وخادمان ودربانان ومتحفظان آنها والی غیرهم من سکان السموات وخواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند

مانند فرشتهائیکه برابر وباد ورعد وبرق وباران وبرف وتگرگ مربوطند ونزول میکنند بر زمین

وبر دریا وبحرها ونهرها وکوهها وبیابانها ودرختها ووادیها موکلند وبحفظ ومراقبت بنی آدم ونوشتن

اعمال واقوال

اعمال واقوال ومحافظت وامداد واعانت وموکلین خوانند کاتبان آسمانیه ودعوات واخراب ماثوره مجربه

وسایر غریبهای تبرکه مامورند **قسم دوم** فرشتهائیکه همیشه درعبادت خدا مستغرق ومشتغلند

کما قال تعالی لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون وبعضی همیشه در قیامند وبعضی در رکوع وبعضی

در سجده وبعضی مامور به تسبیح وتقدیس وتحمید وتمجید وشرف وفضلیت اینها غیر خدا کسی دیگر نمیداند

چنانکه در حدیث صحیح است که جای یکقدم در آسمانها نیست الا که در آن فرشته ایست مشغول بعبادت

وبجا آوردن امر حق تعالی است **قسم سیوم** ملائکه مقربین‌اند که امور عظام در عالم

بتدبیر ومأموریت ایشان وتوسط ایشان صورت وجود میگیرد مثل انزال وحی والهامات

وانزال کتب سماوی وشریعت وایصال ووصول رزق خلایق واعطاء دولت وامداد ونصرت

وبرهم زدن ملکها ودر لتهاد واستیصال وعذاب آمدن امم وقبض ارواح ایشان از هر ذی روحی والی غیر ذلک

وملائکه اربعه یعنی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل علیهم السلام واعوان ایشان نیز در همین قسم

داخلند وبیان کثرت ملائکه وانواع واقسام مختلفه ایشان هیچکس در حیطه ضبط وتحریر نیاورده است

کما قال تعالی وما یعلم جنود ربک الا هو انتهی ... شرف وخصائص این سوره که حکم

بحیکه مذکور گردید واضح آمد که از جمیع سورهای قرآنی ممتاز می‌باشد بلکه این را نیز بیان کردیم که این سوره تخصیص برای تعلیم

بندگان است ومقامات ارشاد عباد در آن مندرج است **سؤال**

هرگاه این سوره برای تعلیم وارشاد بندگان نازل است که درمقام مناجات پروردگار خودشان را باین قسم

حمد وستایش کنند پس ذکر تربیت عالم وبیان ربوبیت در اینجا چه مناسبت دارد می‌بایست در اینجا تربیت

عالم انسانی فقط مذکور میشد **جواب** چون حق تعالی محض اظهار حکمت وقدرت

ومصلحت ربوبیت هر عالمی را بعالمی دیگر ربط داده است باینمعنی که همه محتاج یکدیگرند پس ربوبیت عالم انسانی

بدون دریافت ربوبیت عوالم دیگر ممکن نیست ونخواهد بود **وتحقیق این نکته**

آنستکه تا بندگان بدانند که الله تعالی جمیع اینعوالم را در تربیت امور ما مصروف داشته است

وتمامی آنها صرف مهمات ما فرمایه پس در اینجا قدر نعمتهای حق تعالی عظمی ومقداری پیدا میکند

وبرطبق اینهمه نعمت حمد وشکر وستایش منعم حقیقی جل حکمته واجب میگردد واظهار عبودیت وانقیاد وافتقار

نقد وقت میشود بنابر آن در اینجا اظهار ربوبیت فرمود انتهی **باید دانست**

که رب در لغت چندین معانی مندرجه دارد **اول** بمعنی مالک است

دوم بمعنی موجد است یعنی بوجود آورنده وایجاد کننده که معنی خالقیت در اینجا متحقق میشود

سیم بمعنی سید وسردار است واین دال بر

که خالقیت مستلزم اتم واکمل واجمع محامد است **چهارم** بمعنی مربی است یعنی اصلاح

علو رتبه است وحقیقت اینمعنی نیز مستلزم اعلی محامد است **مثلاً** نطفه را علقه ساخته وعلقه را مضغه

امور کننده ورساننده هر چیز باعلی مرتبت وی

واز مضغه اینهمه اعضای مختلفه متنوعه واشکال وصور متفاوته ایجاد فرمود وباز افاضه روح در آن فرمود

وهر عضوی را قوه

وهر عضوی را قوتی مخصوص فراخور جسد وصورت بخشید پس بعد از انفصال وعده معهود انفصال زیاد در آورد واو را مدتی

واجلی ارزانی داشت واو را بمحل تکلیف رسانید که متحمل بار امانات الهی شود پس مرتبه بمرتبه ودرجه بدرجه بدرجه کمال

علوم بندگی رسانید واو را معارف وعلوم عبودیت وبندگی آموخت تا آنکه راه بمقامات ولطائف

معرفت خود ومعرفت خالق خود داد واو را اهل شریعت وسلوک وطائف طریقت وحقیقت وسایر علوم

ومعرفتش رهنمائی فرمود واز اینجا تا بقیه عمرش واز بقیه عمر تا وقت موت ومن الموت الی آخر اجزاء القبر ومنه

الی المحشر **وعلماء ومشایخ فرموده‌اند تربیت دو قسم است**

قسم اول آنستکه شخصی چیزی را برای منفعت خود پرورش کند تا آنچیز بالفعل یا بالمآل

بکار او خواهد آمد واین قسم تربیت خاصه شأن مخلوقات است که در بند اغراض وحاجات خود است

قسم دوم آنستکه برای فائده مخصوص آنچیز را پرورش نماید واین قسم تربیت شأن حق تعالی است

واز این جهت است که حق تعالی بندگان را برای فایده معرفت وعبادت دهنده که خود است کما قال تعالی

وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون وهم حضرت حق تعالی در حدیث قدسیه فرموده است

کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف الخ **پس** تربیت الهی در حق بنی آدمی بدرجه وضوح

وتحقیق رسید که ابتدای کار او از وقت نطفه وعلقه ومضغه تا انتهای **اما آدمی**

برحسب کیفیت اعمال او یا اهل سعادت است یا اهل شقاوت **اما اشقیاء**

آنهٔ خود معلومست که بعلت وضوح محتاج به بیان آن نیست **امّا اهل سعادت** را آن خود معلوم است
لکن اصحاب تحقیق فرموده‌اند اهل سعادت را پنج چیز ضرورست اعتقاد صحیح و حق و عمل صالح و خالص و خلق نیک
و مرضی **و این هر سه اشیای ضروریه** بدون وجود چهار چیز که لازمهٔ بدن و خاصه
وجود انسانست صورت نگیرد صحت بدن و قوت حواس و جمال و طول عمر و بعضی از عوض جمال
علم باحوال را فرموده‌اند و طول عمر کنایه از زنده بودن شخص و حیات اوست **و این چهار چیز**
مخصوصه باز موقوف بر وجود چهار چیز دیگرست ستر عورت و مسکنی که در آن باعمال پردازد
و غذای که باعث قوت او گردد و اهلی که خدمت وی بعمل آرد امّا آنکه فرموده‌اند وجود مال و دولت دنیای
و اهل و خدم و جاه و خویشان و قبیله که اینها ممد و معاون و باعث اطمنان نفس و بنده آن هم اگر موجود شدند
نعم العون و نعم الفراغة و اگر میسر نشدند بحد آنه میدان قناعت و اکتفا بما لا بد منه وسعت تمامست
و ربط این فضائل بدنی با فضائل نفسی که اجزای سعادت ابدیه و صلاحت
و اهلیت عبادت سرمدیه اند متصور نشود مگر بوجود پنج چیز دیگر **اول هدایت الهی**
بر تمیز انسانی یعنی شناختن خیر و شر و طریق آنها بشرع و عقل **دوم مجاهده**
یعنی سعی و کوشش کردن بغایت در بجا آوردن بندگی خدا و طاعات و قربات و حسنه **سیوم**
مرشد کامل که بسبب تحصیل طریق معاملات و تربیت و تعلیم او گردد بجانب حق و برای
سلوک و ظائف طریقت حقه **چهارم توفیق و تائید**

یعنی آسان یافتن اسباب عمل حق و موافقت کردن اسباب مزبور با مطلوب حقیقی وی بصوب صواب
و وصول بمراد **پنجم استقامت** یعنی باقی ماندن عزم وی در کار تا آخر و انتهای آن
پس ازینجمله اسباب و اشیاء مذکوره شانزده چیزاست که تربیت آدمی موقوف بر آنهاست و مجموع این
اسباب و اشیای مزبوره هر یکی فی حد ذاته شرحی مبسوطی دارند که تحریر آنها همگی درین مختصر گنجایش
و مناسب نبود امّا نمونهٔ از آن بجهة استفاده و گوش زد برادران و دوستان درین بیان نموده شد
مثلا ادنی‌ترین آنها صحت بدن است و بجهة آن چندین اسباب و لوازمات متنوعه متعدده وضع
چنانکه تفصیل آنرا در کتب طب و مدونات حکماء هر قوم مذکورست **و اطباء و حکمای سلف**
و خلف جهة حفظ صحت بدن آدمی چندین اسباب
و اشیاء را وضع و مقرر فرموده اند و ادنی‌ترین اسباب صحت بدن
اکل و شرب [illegible] که صحت بدن موقوف بر آنهاست و چون خوردن فعل اختیاری است لاجرم
محتاج بجسمی است که در وی قدرت و اراده و علم در کار است و هرچند در نباتات قدرت و اراده و علم
نداده‌اند امّا قوت جذب غذاء بعروق وی داده‌اند و بهمین جهة نبات را از جماد کامل‌تر گردانیده‌اند
لکن نبات از طلب غذای بعیده عاجز است چه ویرا امکان آن غذاء معرفت نیست و قوت
انتقال نیز نیست **امّا حیوانات** را حواس داده‌اند **مثلا حواس خمسه ظاهره**

یکی از آنها لامسه است
[illegible] تا حرارت آتش و سردی یخ و بریدن تیغ و نرمی و خشونت و سایر چیزها را بآن تشخیص دهد
و یکی دیگر شامّه است که بآن ادراک رایحهٔ طیبه و کریهه و استشمام چیزها نماید
و یکی دیگر باصره است که بآن ادراک مبصرات و دیدنیها کند **و یکی دیگر**
سامعه است که بآن آوازها و صوتها و مسموعات ادراک نماید **و یکی دیگر**
ذائقه است که بآن طبائع و صفت طعامها و شرابها و ماکولات و مشروبات مختلفه را
ادراک کند و طبیعت و اشتها را بر جذب آن طعام و شراب و خوردنیها سهل گردانند و میل بآنها حاصل کند
و همچنین بکار داشتن اعضاها و جوارح مثلا پای انسان
برای راه رفتن بطلب حاجات و طی مسافه و امثال اینها داده‌اند **و دست**
برای اخذ کردن و دادن و برگرفتن و نهادن و بدهان رسانیدن و استنجا و وضو و تیمم و مسح
و بکار داشتن آن در امثال این قسم کارها و شغلها **و دهان** برای نگاه داشتن طعام
و شراب که ظرف مخصوص غذاء گردد **و دندانها** برای طحن کردن غذاء و کوبیدن طعام
و خورد کردن ماکولات تا ابتلاع آن آسان و سهل باشد [illegible] **و زبان**
برای تحریک و گردانیدن طعام و ماکولات در دهن و چشانیدن مزهٔ ماکولات از هر نوع و معرفت صفات
و ادا کردن سخن و مخارج حروف **و لعاب دهن** برای عجین کردن طعام

و نرم کردن غذا و ماکولات که طعام و قوت بسبب آن [illegible] بسهولت و گوارا فرو رود **و مری و حنجره**
و حلقوم برای مجرای فرو بردن ماکولات و مطعومات و مشروبات بسوی معده و این بمانند مجرا و گذرگاه است
و معده برای استقرار غذاء و ماکولات و مشروبات در آن است تا طعام و شراب
در آن زمانی بماند و طبخ پذیرد تا حدی که بشکل کشک آب گردد یا بمانند آش جو و برای تقویه حرارت کبد و طحال
و احشاء البطن و غیره ضرورست و طعام بعد از طبخ کیلوس شده از مجاری عروق بکبد رسیده و در آنجا
طبخی دیگر یافته خون شده و بسبب حرارت طبخ پاره از آن سوداء شده مانند دُرد و آنرا طحال جذب کرده
و پاره صفراء شود بشکل کف و آنرا تلخه بخود جذب می‌نماید و هنوز در خون زیاده رفت و رطوبت باقی است
محتاج بآنست که باز تصفیه شود پس برای این کار کلیتین کمر گرده داده‌اند [illegible] تا جذب مائیت از آن نماید
و چون خون مستعد تغذیه شد لا بد او را بتمام بدن تقسیم باید شود و برای این کار عروق عنایت فرمود
و از عروق تا اعصاب تا عظام تا شوار بدنه همه مهیا و مستعد تغذیه بازچون فضله طبخ اول که اگر
در معده می‌ماند موجب مرضهای شدیده و مختلفه میشود آنرا بامعاء دفع نمودند لا بد مراره را قوت
و راهی دادند که پاره از صفراء را بامعاء فرستد پس آن صفراء امعاء را بتحریک تا حاجت دفع فضله بهم رسد
و چون و اپادان در تحلیل است یعنی مستعد تحلیل است لا بد چیزی از سوداء که طحال آنرا جذب کرده بود
و در آن حموضت و قبضی بهم رسیده بار دیگر آنرا از آنجا بفم معده رسانیده تا قوت شهوانیه بحرکت آید
و طبیعت طالب غذاء شود و طلب طعام نماید و آنچه کلیه که از مائیت جذب کرده بود بقدر غذای خود

و باقی را بشانه می اندازد تا در راه باریک که منتهی به احلیل میشود مندفع میکردانند و از این قسم قبیل است بیان
احوالات بنی آدمی و تربیت اغذیه و مطعومات و مشروبات در باطن او بسیار است و بی شمار
که عند التفتیش والبحث عنه در مدونات حکماء و کتب اطباء بتفصیل لایق معلوم و مذکور است و همچنین
بعضی فرشتها و ملائکه برای قوام و نظام آدمی و برای محافظت ایشان
و محافظت امر خوردن طعام و غذاء و شراب باقتضاء آن نیز بوده که در بدن و باطن آدمی مامور و موکلند
چه فایدهٔ غذاء و ماکولات و مطعومات و مشروبات و نتیجه و ثمر آن آنست که جزوی از طعام که بواسطهٔ صدور حرکات
و تشتت و برخاست از وی متحلل شده است قایم مقام جزوی از بدن او گردد پس بنا بر آن
فرشتهٔ می باید که غذا را بسوی گوشت و استخوان و اعصاب و عروق و جاهای معروفه در بدن کشیده نماید
زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع میل حرکت وی به پائین است نه بالا و یا بجوانب پس آن فرشته آن غذا را
باقتضای مصلحت و فرمان الهی جل حکمته بگوشت و استخوان و اعصاب و عروق و جاهای معروفه باطن وی در آورد
و فرشتهٔ دیگری باید آن غذا را در عضو و جوارح باطن او نگهداری نماید و فرشتهٔ دیگر می باید تا صورت خون را
از آن غذاء خلع کند و فرشتهٔ دیگر نیز می باید تا صورت گوشت و استخوان برا و بپوشاند و فرشتهٔ دیگر نیز
می باید تا دفع فضله نماید و فرشتهٔ دیگر نیز می باید تا هر جنس را از غذا بخشش بچسپانند و هر چیزی را بحسب مصلحت

و لزوم آن چیز

و لزوم آن چیز بوضع و مکان مقرر خود برسانند و آنرا به تقسیم مقرره و معلومه یکسان نماید و فرشتهٔ دیگر نیز
می باید تا مراعات مقدار و اندازه نماید که زیاد و کمی در مجاری غذاها و افراط و تفریط در آن واقع نشود
و بعضی از محققین و اصحاب علوم حکمت فرموده اند در بعضی از اجزای
بدن مثل چشم و گوش و دهان و دماغ و دل و جوارح دیگر در آدمی زیاده از صد فرشته متحفظ و مواظب
به کار آنها هست و مجموع این فرشتهای سفلی (ارضی) را امداد و اعانه از فرشته و ملائکهای علوی
آسمانی است و آنها را نیز از حملة العرش و آنها را نیز از مقربین و آنها را نیز از کروبین و آنها را نیز از حضرت
اقدس الهی جل شانه است پس این همه بیانات یک شعبه است از شعوبات تربیت آدمی
که امور اغذیه در وجود آدمی باین قسم موکل و مامور فرموده است و خوردن را نیز یک سبب از اسباب
تحت وجود و دوام آن مقرر فرموده است و صحت را نیز یک سبب از اسباب ثلاثه سعادت ابدیه مقرر فرموده
پس هر کس بنظر دقت و حقیقت در تفصیل این شعوبات تربیت الهی تامل و تفکر فرماید بروی متحقق و معلوم گردد که
تربیت بدون ربط هر عالمی بعالمی دیگر و هر چیزی بچیزی دیگر متصور نیست و نخواهد بود پس بدانجهت شخص از استماع
کلمهٔ رب العالمین را ذکر می نماید تا مشعر آن همه تربیتها آید و اما آنچه که تعلق
بر الرحمن الرحیم دارد اینست که حقیقت رحمت در حق باریتعالی
افاضه برکت و ایصال خیر و دفع شرات و رحمت دو قسم است ذاتی و صفاتی و رحمت ذاتی نیز دو قسم است

یا عام است یا خاص اما رحمت ذاتی عام افاضهٔ وجود است بهر موجود و بهر کس و بهر چیز بطریق عموم
و اما رحمت ذاتی خاص بعضی بندگان را بآن مخصوص داشته اند و رحمت صفاتیه
نیز دو قسم است یا عام است یا خاص اما رحمت صفاتی عام بخشیدن آنچه لایق است
بهر موجود و بهر مخلوق و بهر چیز آری چه خوش فرموده اند در این معنی — دری گنجینهٔ احسان کشادند
بهر کس آنچه لایق دید دادند اما رحمت صفاتیه خاص مخصوص بعضی از بندگان است
در اینجاست که فرموده اند — لایق قهر نبود هر سری پس رحمت صفاتیه را خاص به بعضی فرموده اند که بآن
مزیت و فضیلت بر دیگران حاصل شود سؤال ذکر الرحمن الرحیم در تسمیه مذکور است
دیگر لازم نمیکرد جواب از ایراد این دو اسم مبارک در اینجا تکرار لازم نمی آید
زیرا که رحمتی در تسمیه مذکور است ذاتی است و رحمتی که در اینجا مذکور است صفاتی است و چون ذاتی
دو قسم بود عام و خاص برای دلالت بر آن دو قسم دو اسم مبارک رحمن و رحیم در تسمیه مذکور گردید
و چون صفاتی نیز دو قسم بود عام و خاص برای دلالت بر آن دو اسم رحمن و رحیم را در سوره مذکور فرمودند
و بعضی فرموده اند رحمن و رحیم دو لفظند بیک معنی یعنی از الفاظ مترادف می باشند

و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند رحمن ابلغ است از رحیم چه زیادت لفظ دلالت بر زیادت معنی دارد
و نیز فرموده اند رحمن در لفظ خاص است و در معنی عام است و رحیم در لفظ عام است و در معنی
خاص است فکل یعمل علی شاکلته سؤال پس لفظ رحمن دلالت بر کمال رحمت میکند
دیگر چه حاجت بذکر رحیم است جواب ذکر رحیم از قبیل ترادف است و برای اظهار تاکید
و تتمیم است چه لفظ رحمن نعمتهای بزرگ و کلیه را در گرفت که عموم را شامل و کافل است و لفظ رحیم
نعمتهای حقیر و جزئیات را شامل گشت و این تتمیم را برای آنست که بنده را در طلب حاجات محقره
و جزئیه مثل نمک و علف حیوانات از آن جناب شرم ندارد و بی محابا از جناب قدس او تعالی طلب نعمت
مسئلت می نماید سؤال اگر رحمن و رحیم است پس چرا اشرار خلق و قبایح و بد بیمارها را
آفریده و اقوال و فعلهای مذمومه و اخلاق ردیه را بما راه داد از اینها کدام را آنچه رحمت خیزد
و چگونه مقتضای رحمت است جواب این تصورات فاسده و شبهات باطله از قصور
عبادت و بی مبالاتی از حقیقت کار و بی اعتنائی بباب تفکر و تدقیق و جهد است و از کوته نظری است که
این چیزها را نامناسب و خلاف رحمت میدانیم زیرا بسیار چیزها هستند که ما آنرا بد میدانیم و در حقیقت
آن خود رحمت صرف است مثلا پدر شفیق پسر محبوب خود را بانواع و اقسام تربیت و تادیب

که [illegible] زجر در حق پسر عین عذاب واذیت و مذموم است البته بر مقتضای رحمت نرفته باشد
لاجرم به خلاف [illegible] آن زجر و تأدیب هر چند در حق پسر ناقص العقل و ناقص التمیز آزار در حق خود عذاب واذیت میداند
اما در واقع عین رحمت و [illegible] افضال و محبت است کما قیل من لم یؤدبه الاخوان ادبه الملوان
پس هر چه در عالم بلا و مرض و محنت و هموم و غموم و آلام است در حقیقت در حق ما عین رحمت می باشد
و عین فضل و کرم و لطف است   حاشا که من از جور و جفای تو بنالم   و حق تعالی در قرآن مجید
در اینمعنی میفرماید عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم
والله یعلم و انتم لا تعلمون حکایت ماجرای بین حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام والرحمة
که در سورهٔ الکهف مذکور است برای [illegible] شاهد اینمطلب در اینمقام کافی و شافی است
واقعی جائیکه از قبیل پیغمبر اولوالعزم و مقربان اسرار و رموز بعضی افعال و کردار الهی بر او واضح نشد
ما یا دیگران را که در تنگ چاه جهل و بیدانشی فرومانده ایم بلکه علماء و بزرگان را نیز که در کشف ظواهر
درمانده و دست و پا چه اند چگونه بسر کارهای الهی و رموزات تا منتهای او میرسند و بکدام راه پی بلطایف
و حقایق مکنونه او تعالی پی خواهند برد و آری فرمودهٔ   زجای که رستم گریزد ز جنگ
نه شاپور ماند نه پور پشنگ   پس برما عوامان بالفعل همین کار است و بس که حق تعالی را رحمن مطلق
و رحیم برحق بدانیم و خود را مثل طفل ناقص العقل که از عاقبت کارها ابدا خبر ندارد بشناسیم و بدانیم

پس معنی رحمن در اصطلاح اهل شریعت بخشندهٔ انعام و نوال و عطاها است در دنیا در حق عموم خلایق و موجودات
بخاص و عام آفریدگان و معنی رحیم نزد ایشان آمرزنده و عفو کنندهٔ گناهان و جرائم کنه کاران است در قیامت
مخصوص بر بعضی عصاة نه بر عام کما یقال رحمن الدنیا و رحیم الآخرة   و علماء و مشائخ
و ائمهٔ دین و فضلاء محققین فرموده اند
که چیزهائیکه در دنیا و آخرت بخلق میرسد همگی و تمامی آنها منقسم بچهار قسمت می باشند
قسم اول   چیزهایست که هم نافع باشد و هم مضر مثل تنفس در انسان و حیوانات
که در دنیا اگر یکلحظه نفس منقطع شود بمیرد و مثل معرفت الهی در آخرت که اگر یکلحظه از دل او زایل گردد
مستوجب عذاب و عقاب و مورد تنبیه و عتاب آید قسم دوم چیزیست که نافع است و مضر نیست
مثل مال و متاع دنیا و ملک و دولت و جاه و کثرت طاعت و حسنه و اعمال خیر و قربات در آخرت
قسم سیوم چیزیست که ضرر دارد و نافع نیست مثل امراض و آفات در دنیا و این قسم را
در آخرت نظیر نباشد قسم چهارم چیزیست که نه نافع است و نه مضر مثل فقر و درویشی در دنیا
و عذاب و عقاب و محاسبه در آخرت پس آنچه نافع است خواه در دنیا و خواه در آخرت بمقتضای رحمت خاص است
و آنچه ضرر است خواه در دنیا و خواه در عقبی بمقتضای رحمت عام است که نسبت بکل عالم تعلق گرفته است
و آنچه نه نافع است و نه مضر هم در دنیا و هم در آخرت بمقتضای رحمت اضافی است   در اینجا در بحث

بسطی و تفاصیلی پیدا میشود بهتر آنست که عنان قلم زود باز گرفته شود و بصوب مقصود رجوع نمائیم والله اعلم
و اما آنچه که تعلق بکلمهٔ مبارکهٔ مالک یوم الدین دارد آنستکه فرق است
در میان محسن و بدکار و مطیع و عاصی و موافق و مخالف و صالح و نا اهل و حقیقت این همه امور متضاده در روز قیامت
ظاهر میشود چه آشکارا آن و چه پنهان آن چه اگر در دنیا نیکان را نعمت و دولت دهند و بدان را بلا و مرض
و فقر و مصیبت و محنت دهند مردم همه بالطبع ناچار بامید و طمع حصول و وصول نعمت و دولت و صحت
راه نیکی گیرند و از بدی و مخالف پرهیز نمایند دیگر امتثال شریعت و ایمان در میان نباشد پس امر تکلیف
عبادت و طاعت خالص برای خدا برخاسته میشود و کارهای نیک باضطرار از مردمان بوقوع آید
نه بحکم شریعت و امتثال امر الهی و ذکر مالک یوم الدین بعد از رب العالمین
و صفات رحمت از قبیل ذکر خاص بعد از عام است پس تکرار وصف لازم نیاید و یوم بمعنی روز است
یا مراد وقت است اما از این تعبیر محقق است که مراد بیوم مطلق وقت است چونکه به دین اضافت
فرموده اند و مراد به دین بمعنی جزا است که روز آخرت و روز جزای خلایق باشد یوم تجزی کل نفس
بما عملت و حد آن وقت از ابتدای نفخهٔ ثانیه است و انتهای آن تا آنکه اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ
به دوزخ مستقر شوند پس حق تعالی صاحب آن روز جزا بود و لا غیر و در تفاسیر تفصیل این بحث مذکور است
و اما آنچه که تعلق بکلمهٔ ایاک نعبد و ایاک نستعین دارد آنستکه علمای نحوی
فرموده اند تقدیم مفعول مفید اختصاص است یعنی هیچکس را سوای تو عبادت نمیکنیم و تنها از لفظ نعبد
این اختصاص مفهوم

این اختصاص مفهوم نمیشود و وجه اختصاص عبادت بآن ذات پاک آنستکه باید دانست که حقیقت عبادت
عبارتست از نهایت تذلل و انکسار و تضرع از وجه تعظیم مر غیر خود را باختیار و الا تذلل و تضرع اضطراری و ناچار
ولابدی را عبادت نمیشود و آن عبادت بتحقیق برای کسی کرده نمیشود مگر برای ذات خدا یعنی کسی دیگر سزاوار و شایسته
آن عبادت نیست مگر ذات پاک خدا که از وی اینهمه نعمت و رحمت و موهبت و فیوضات باین کس رسیده است
و علمای اهل تحقیق فرموده اند عرفانی که از اینمطلب خبر داده است که بنده را
از سه حال خالی نیست یعنی او را سه حال بضرورت باید ماضی و حال و استقبال اما ماضی بنده را
در آن معدوم محض بود که او را از کتم عدم بفضل وجود آمده است و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا
چنانکه در حالت نطفگی مرده بود او را زنده کردند و کنتم عبارتست از امواتا فاحیاکم [illegible]
تعلیم و تربیت علم و فنون [illegible] و اسباب علم که عبارتست از حواس سلیمه و عقل و نطق [illegible] کرامت فرموده
اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة الخ
و اما حال که او را نیز حاضر گویند پس بنده را در آن موجود محض بود که بالفعل در او واقع می باشد
پس حاجات و کارهای او که در دنیا فزون از حد شمار است از اول عمر تا آخر عمر و با وصف ظهور انواع معاصی و نافرمانی
و خلافات که دمبدم از وی صادر میشود در قضاء حاجات و بر آوردن کارهای او تفضل و احسان و مرحمت دریغ
نمیفرماید و پردهٔ ناموس وی بگناهان و جرائم کثیره ندرد که فرموده اند   کرم بین و لطف خداوند گار
گنه بنده کرده است و او شرمسار   و اما مستقبل که آینده است و در اصطلاح نحاة او را مضارع نیز گویند

یعنی مستقبل از زمان که آن تا در دنیاست و بعد از موت هم الی وصول بقیامت بنده بانواع و اقسام امیدوار

وجوه قضای حاجات و تحصیل مرادات دنیوی و اخروی از حضرت پروردگار متوقع است پس بنده را در هیچ زمانی

از این سه زمان نبوده و در هیچ حالتی از احوالات و ساعات و دقایق و لحظات و آنات ملجاء و پناهی

غیر از ذات خداییت نبوده و نخواهد بود پس عبادت نیز بخصوصیه لایق و سزاوار او است و بس و غیر او

مستحق عبادت نه وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه **سؤال** بعضی ملاحده میگویند

حق تعالی غنی مطلق است بی احتیاج است پروای عبادت ما ندارد و محتاج بعبادت ما نیست ما را چه ضرورت

واقع است که متحمل مشقت و زحمات بی فایده در عبادت او تعالی نمائیم و تشدد در وجوب عبادت بر ما چیست

جواب آنکه حق تعالی چونکه در ذات و صفات و افعال خود کامل و بی باک و بی احتیاج است

محض مراعات و جریان حکمت و مصلحت ذات منزه او چنان تقضا مینماید که بنده خالی از عیب و نقص و احتیاج

بوی نباشد پس هر که خالی از عیب و نقصان و احتیاج بوی نباشد باید از وجه تعظیم برای او بالوجوب تذلل

و انکسار و تضرع نماید و عبادت وی را بجان و دل امتثال نماید پس ایجاب عبادت محض حکمت

نه بنا با احتیاج او تعالی بعبادت ما است یا از ما خوف و بیم داشته باشد یا از ما نفعی باو برسد حاشا و کلا از این

اعتقاد باطل و مذهب و کیش فاسد **وچون** حق تعالی پاک و مستغنی از هر چیز است و در ذات

و صفات و افعال یگانه و کامل است حکمت وی چنان اقتضا میکند که در حق وی [illegible]

[illegible] نماید تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل

من تشاء الخ والا لازم می آید مساوات نقصان و کمال و مساوات صحیح و سقیم و مساوات خواجه و غلام

واین خلاف حکمت و منافی کمال است اینجا اگر رجوع بامعان فهم و ادراک و لمعان عقل تیزبین شود

هر آینه مرتبه کامل از شأن و مقدار ناقص امتیاز خواهد یافت **سؤال** بعضی از ارباب

مذاهب باطله گویند چون عقل و خرد در معرفت حق و ادای عبادت دارد و پس آزاد در معرفت و عبادت

کفایت می باشد دیگر احتیاج شریعت چیست **جواب** گوئیم عقل و خرد را

آنانه با نوجه که هر چه هست اوست بلکه او نیز سببی است از اسباب علم و عبادت چه عقل را بحال

خود و بطور خود و انگذاشته اند بلکه بالبداهه وهم و خیال و فکر و بعضی چیزهای دیگر دنبال او را

گرفته اند و آنها با او همیشه در هر آن و در هر احوال و در هر جا در مقام معارضه و مجادله و محادله و نزاع می باشند

و فی الحقیقه اگر تائید و تقویت و اعانه شریعت همراه نباشد عقل بیچاره و گرفتار از ادراک اکثر امور

و هم بعض مسایل متعلقه بمعرفت و ادای عبادت و طاعت عاجز و قاصر آید و نیز جواب دیگر آنکه آدمی

در زندگانی خود محتاج بمعاملات و معاونات است چه زندگانی آدمی چون زندگانی جانوران و سایر حیوانات

نیست که تنها بی مدد بنی نوع خود قیام بر امورات خود نماید پس آدمی در امور دنیویه و اخرویه بمعاملات

و معاونات متعارفه که فیمابین مردم جاری میشود محتاج است و آن معامله و معاونه بامید ثواب

و خوف عقاب تاثیر و پایدار نمیشود مگر بوسیله اجرای قواعد شرع که منزل از طرف خدا و رسول است

و این امید و بیم و رجا و خوف حاصل نمیشود مگر بدوام ذکر و فکر در دل و این ذکر و فکر میسر نشود

تا آنکه افعال جوارح با او مساعدت ننمایند و همین است عبادت **و نیز کمال انسانی**

آنستکه آینه دل انسان مظهر صفات الهی میگردد و صفا و انجلاء می پذیرد و بجای میرسد

که تجد صفای دلها بملایکه ملحق میشود و اگر نه زنگ بر آن آینه دم بدم باتباع شهوات و ارتکاب نواهی

و افعال ردیه ظلمه تراکم گرفته او را ابرتبه بهایم و سباع و جانوران میرساند پس صفا و انجلاء و نورانیت دادن

آینه دل حاصل نمیشود مگر بتحمل مجاهده و ریاضات و حقیقت مجاهده قلع و قمع تاریکیهای روحانیات

که از امراض قلبیه است و این قلع و قمع حاصل نمیشود مگر بمواظبت بر عبادت و امتثال امر حق تا زبان

و دل بذوق و رغبت ذکر نورانی گرداند و اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی را بخدمت و بندگی و طاعت

حق مزین گرداند و عبادت نیز حاصل نمیشود مگر باتباع شرع پس شرع در هر مواد و در هر وقت و زمان

محتاج الیه گردیده و مرجع همه کارها گردیده و عبادت هر چند بظاهر تذلل و انکسار است لکن بباطن

کمال تعزز و مزید رتبه و تجلی و مکاشفه انوار بلکه محرم اسرار است پس هر که در عبادت حق و ادای

مراسم عبودیت وی سعی و کوشش و اهتمام نموده لذت و فوحی در کارهای دنیوی و اخروی حاصل میشود

که در بیان می آید **و صیغه نعبد** برای جمع است و اختیار این صیغه جمع بنابر این نکته است

که بنده عبادات ناقصه و معیوب خود را در جمع عبادات کامله و صحیحه عابدان و طاعت گذاران انداخته

و طاعت شکسته را مخلوط بطاعت مطیعان نموده و از آن ضمناً بحضور خدا فروتنی عرض کرده شاید

بطفیل نیکان بدان نیز در معرض قبول افتند و بموجب حدیث هم قوم لا یشقی جلیسهم و بمفاد

من تشبه بقوم فهو منهم بمحض فضل و کرم بدان را به نیکان بخشد کریم

و این عبادت وی داخل عبادت انبیاء و رسل و اولیاء و صلحاء و شهداء بلکه ملایکه مقربین میگردد

ان شاء الله تعالی امید است بنا بوعده الهی در قبول عبادت آنها عبادت این بنده که خود را

در سلک ایشان جای داده نیز مقبول درگاه احدیت حضرت گردد آری عزیزی در این معنی چه خوش فرموده است

می پذیرند بدان را بطفیل نیکان رشته واپس ندهد هر که گهر میگیرد انتهی کلامه رحمه الله

واما آنچه که تعلق بکلمه مبارکه و ایاک نستعین دارد

آنکه تقدیم لفظ ایاک بر نستعین نیز مفید حصر و اختصاص است یعنی استعانت ما در هر کار منحصر و مختص

بذات پاک [illegible] است یعنی از ذات تو که خدای ما ئی بحق استعانت در کارها طلب میکنیم نه از غیر تو

و حقیقت استعانت طلب معونت و مدد و یاری است بر هر امر و در هر کار از اصحاب کار

و آن چهار قسم می باشد **قسم اول** آنچه قوه و قدرت بر کار بخشد مثل عقل و شعور و سعی و کوشش

و دست و پا و زبان و جوارح دیگر برای اقدام بر عبادت **قسم دوم** آنچه آن کار را

بر ور آسان و سهل نماید مانند رفع موانع در راه آن کار و فراغت خاطر برای مشغولی آن کار

قسم سوم آنچه آن کار شخص را نزدیک گرداند مثل داعیه آن کار در دل انداختن

و حسن و فایده و ثمر آن کار را در نظر جلوه دادن و لذت و فوائد عبادت را افزودن

قسم چهارم آنچه بر آن کار میل و رغبت انگیزاند و او را بر آن کار وا دارد

مانند مرشد و معلم و مربی از قسم انبیاء و اولیاء و صلحاء امت پیدا ساختن و بدست

آوردن تا همه وقت به تبلیغ و ارشاد و تعلیم و تربیت او بر عبادت مواظبت نماید

واستعانت دو نوع باشد یا خاص است یعنی خاص است برای عبادت
وطاعت حق تعالی یا عام است یعنی در جمیع امور دنیا و در جمیع امور دین و عقبی کلا
التفقد یوقف فصل ووصل کار او شدن ونا شدن آن میسر نشود مگر با عانه ومعونت الهی جل شانه
به سبب اعانت واستعانت ووسائط آن نیز موقوف بر عون وامداد الهی است وبس
واگر کسی در کار خود اعانت ویاری از کسی دیگر بخواهد وآنکس معین وی شود
در آن کار آنهم اگرچه بحسب ظاهر اعانت از جانب آن دیگر است اما در معنی ودر حقیقت از جانب
قادر حقیقی ومعین تحقیقی باید بداند که حق تعالی محض ترحم وشفقت وتفضل داعیه آن اعانه ویاری را
در دل وی انداخته است پس فعل فعل او تعالی است واعانه اعانه وی آری منعاد انیمعنی از فقیر مولف است

هرکجا رحمتی بمن برسد همه از فیض عام رحمت تست ور بمن از دیگر کسی برسد
آنهم از پر تو محبت تست وحقیقت سخن در این مطلب آنستکه
فرموده اند که چون بنده در نماز آمد ومتوجها الی الله ایستاد ودر پشت وشکم وسر وسینه وسایر
اعضای بدن خود دارا است در قیام بدانست وهر دو پای خود از حرکت وجنبیدن باز گرفت ودر جای خود
محکم واستوار بند شد وهر دو دست خود را نیز از پای بیشتر بند فرمود واو را از داد وستد وگرفتن
ونهادن وکار کردن بسته نمود ودست بسته زبان ودل [illegible] غیر از ذکر وفکر ویاد وحضور حق تعالی
بچیزی دیگر مشغول نبود وهمگی وجود خود را در حضور حق جل وعلا در فنا دید وجمیع جوارح واعضای خود را

چه ظاهری وچه باطنی از حرکت وجنبش وهرب وطلب وآمد وشد وبرخاست ونشست بمقام تمکین
وسکون وآرام گرفتن داد هر آینه پی بحقیقت کار می برد ومیداند که کسی است این شخص را باین مقام ورتبه
در آورده است پس بضرورت درین مقام میگوید خداوندا چون تو مرا توفیق عبادت خود دادی
اکنون از تو اعانه بر قوت عبادت تو میطلبم پس بزبان تواضع وفرمانبرداری عرض میکند
ایاک نعبد وایاک نستعین یعنی ترا عبادت کنیم واعانه ویاری در اینکار ودر همه کارهای خود
از حضرت تو می طلبیم سؤال بعضی از مذاهب مختلفه از امثال جبریه وقدریه
وطائفه دیگر از رفضه وغیره میگویند هرگاه عبادت مقدر شد اعانت بر آن هم موجود است
پس فائده استعانت دیگر در اینجا چیست جواب گوئیم فائده استعانت در هر حال
بسیار است که عون الهی در غالب اوقات کسانی را حاصل شود که استعانت بجناب قدس او
می نمایند پس این سبب عادی است برای حصول ووصول عون ودر اسباب عادیه نتوان گفت
که چه فائده دارد چه فائده آنها همین است که حق تعالی بجریان عادت خود آنچیزها را وسائل بمقاصد
وحصول مطالب ساخته است چنانکه خوردن طعام برای حصول سیری شکم وآشامیدن آب
برای دفع ورفع تشنگی مقرر است والی امثال هذا المثال پس اعتراض جبری وقدری ومخالفین ساقط
وباطل است سؤال استعانت در هر کار قبل از شروع بآن کار میشود
نه بعد از شروع بآن پس در اینجا مناسب آن بود که این ذکر را بر عبادت مقدم میکرد جواب
بدیهی است که عبادت وسیله است واستعانت حاجت است پس وسیله را بر حاجت

مقدم داشت وچون استعانت برای اتمام عبادت وختم آن مقرر است واتمام هر چیز بعد از شروع در آن چیز میشود
واستعانت را بعد از عبادت ذکر فرمود گویا بنده چنین میگوید که ای پروردگار من بامر تو
در برای امتثال فرمان تو در عبادت شروع کرده ام اما اتمام آن در دست من نیست مبادا مانعی
مانع اتمام آن شود یا معارضی در پیش آید لهذا بعد از شروع بتو استعانت میکنم در انجاح اتمام آن
سؤال چرا کلمه ایاک را تکرار فرمود ونفرمود ایاک نعبد ونستعین جواب
بجهت تکرار ایاک تا کسی توهم نکند که استعانت بعبادت است بلکه بمجرد فضل الهی است سؤال
چرا لک نعبد نفرمود جواب تا کسی توهم نکند که در عبادت بندگان حق تعالی را
نفعی میرسد زیرا که لام در لغت عرب برای نفع است چنانکه کلمه علی برای ضرر است کما فی عرفهم
سؤال چرا بک نستعین نفرمود جواب تا توهم نکنند که حق تعالی را
واسطه وآلت گردانیده است در میان خود ودر میان مطلوب خود سؤال
چرا لا نعبد الا ایاک نفرمود جواب در این عبارت تصریح بنفی بود وحق تعالی
اشعار فرمود بقلت التفات بمنفیات بغیر مصلی را در مقام مناجات التفات بنفی نیست هر چه هست
اثبات مقصود خود است وعبادتی لک نیز نفرمود تا اشعار باشد بوقوع فترات در آن عبادت
که مفاد استمرار تجدد است وایاک عبدت وعبدنا هم نفرمود تا کسی توهم نکند که از عبادت
فارغ شده وآن را ترک داده وعلی هذا القیاس از این سؤال وجواب بسیار وبیشمار بود چون
تحریر همگی آنها موجب تطویل بود لهذا باین چند سؤال وجواب اکتفا نمود که باقی آنها نیز بهمین
سیاق دلیل است

بهمین سیاق وسبک نوشته [illegible] ایاک نعبد فرمود که بهترین جمیع صیغهای
یعنی صیغهای مذکوره باید دانست که مصلی در حال نماز اول وهله ابتدا بنام خدا کرده
تا از شیطان که دزد وراهزن وفتنه راه است محفوظ ماند پس از آن بحمد وثنای معبود حقیقی پرداخته
وبه بیان نعت ذات وصفات قیام نمود که موجب خشیت وعظمت وجلال الهی ومتذکر نعوت
وبعضی از محققین اینطائفه علیه فرموده اند
که مصلی در حال شروع بنماز اجنبی وار ایستاده در غایت خوف وخشیت بعد از آن ثنا وحمد خدا را
بلفظ غیبت آغاز نهاد وبعد از تمام حمد وستایش حجابیکه در راه بود مرتفع گشت وبیگانگی بیگانگی
ودوری بنزدیکی واجنبیت بآشنائی مبدل گردید ودر اینموقع بعد بقرب انجامید پس قابل آن گشت
که از غیبت بحضور آید لهذا بحضورش نواختند وبا او بنوازش ونیازش در ساختند پس بضرورت
از غیبت بالتفات خطاب آمد وبلفظ خطاب تکلم فرمود چه از اول سوره تا مالک یوم الدین ۷
بیان مقام ستایش وثنا وذکر نعوت ذات ورتبه ربوبیت است از مبدء تا معاد [illegible] ایاک نعبد
واین بیان مقامات عبودیت است وبیان آداب عبد وشرائط عبدیت وبیان شان ومنزلت معبود وبیان کیفیت
عبادت وایاک نستعین بیان کمال انهمه مقامات بندگی وانقیاد که مناسب بمقام حضور است
چه مناسب بحال مناجات کنندگان انست که بکاف خطاب بحضرت کافی المهمات عرائض عبودیت خود را
خطاب نمایند گویا کانه در مواجهه وحضور ایستاده عرض میکند من یک بنده هستم کمترین بندگان درگاه تو
کما لا یخفی علی اصحابه الذین هم فی صلواتهم خاشعون

و اما آنچه تعلق بالفاظ اهدنا الصراط المستقیم دارد

آنکه معنی هدایت نشان دادن راه است بسوی مطلب و این نشان دادن بچندین وجه است

یا به الهام است مثل مکیدن طفل پستان را که بی تأمّل و تعلیم کسی طفل را القا میفرماید

و مثل گریه کردن طفل که در ابتدای خروج از شکم مادر آواز کند یا به دادن حواس ظاهره و باطنه

یا به بداهت عقل یا به دلایل نظریه یا به ارسال رسل و انبیاء پس محقق و ثابت شد

که هدایت را مراتب و اقسام است مثلا اوّل هدایت الهامی است

که در حال طفولیت حاصل است بعد از آن هدایت احساسی است چون حواس آدمی که در ظاهر و باطن

قوت میگیرد و چیزی از نیک و بد را بآن تشخیص دهد و حسن و قبح آن را می شناسد و آنچه حواس بآن نمیرسد

برای دریافت آن هدایت عقل را باو داده اند و هر چه هدایت عقل بآن نمیرسد برای دریافت آن

دلایل نظریه باو داده اند و هر چه از نظر عقل بآن نمیرسد و در نظر دشوار است و حسن و قبح و حسنه و سیئه

بقوت عقل بدرک نمی تواند شد یا در ادراک آن وهم و خیال معارضه می نمایند برای دریافت آن

پیغمبران و رسولان عظام فرستاده اند و هدایتی که بارسال انبیاء

و رسولان و انزال کتب متحقق است دو قسم است

یا خاص است یا عام است

یا خاص است یا عام است اما هدایت عام آنستکه راه خیر و شر را برای خلایق

واضح می سازند بنهجیکه در قرآن و احادیث و شریعت منقولست اسباب تمسک را بهدایت

انبیاء و رسل در حق شخصی فراهم آرند و راه تمسک را بروی آسان مینمایند تا به سعادات ابدیه

و فیوضات سرمدیه دهی و اشرف ایمان و اسلام و اتباع شرع و بندگی و طریقت حق حاصل میشود

و منتهای نتیجه و ثمر این هدایت یا نبشت است یا نعمت و دولت لقای الهی است در دنیا و آخرت

اما هدایت خاص آنستکه نوری از عالم نبوت یا از عالم ولایت این شخص را

دست میدهد که بآن انکشاف حقایق و ظهور دقایق علی ما هی علیه او را حاصل آید و اینهمه مراتب

از مضمون ما جاء به النبی صلی الله علیه و سلم من عند الله اجمالا و تفصیلا خیزد

و این سر در جهت مذکوره مشروح است یا من الله است چنانکه فرموده است

تلان هدی الله هو الهدی یا الی الله است چنانکه فرموده انی ذاهب الی ربی سیهدین

یا بالقاءات چنانکه در حدیث صحیح وارد است لولا الله ما اهتدینا و آنچه سالک را در اثناء

سیر و سلوک و در این راه معاملات طریقت حالا بعد حال و مقاما بعد مقام واقع میشود از منامات

و رؤیای صادقه و دیدن انوار و عروج و نزول و امداد و فتوح و نیل کشف و شهود و فنا و بقا

و سایر فیوضات و ثمرات همگی داخل این هدایت خاص است والله یهدی لنوره من یشاء

در کلمه مبارکه اهدنا الصراط المستقیم اظهار کمال عجز و قصور و ناتوانی و بیچاره گی و ضعف

نشان دادن راه بمطلب و وصول بمقصد آن راه بخود و بمردمان دیگر قطع نمی تواند کرد

مگر دم بدم و آنا فآنا هدایت او تعالی را دلیل راه و رفیق مسافت نماید و واقعی از عبد ضعیف

ظلوم و جهول و عاجز و بیچاره چه خیزد و بی طلب هدایت از حق تعالی چگونه راه بجای می برد

و از کجا توفیق بر حصول و وصول کار می یابد و علماء و مشایخ طریقت را در باب هدایت سخنهای

مفصل و مشروح است در اینجا بهمین قدر مناسب اکتفا کرده شد باید دانست که این سوره

مبارکه فاتحه سه فقره است فقره اوّل ادای حمد و ستایش و اظهار نعوت ذات

و صفات ربانیه فقره دوم التفات است از غیبت بمرتبه خطاب چنانکه

از کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین مستفاد می باشد فقره سیوم دعا است

چنانکه فحوای اهدنا الصراط المستقیم بر آن گواه عدل می باشد تا آخر سوره چنانکه در تفاسیر

و کتب فقه بیان همگی اینها بتفصیل تمام مذکور گردیده است و ایراد صیغه جمع در کلمه

اهدنا برای همان نکته است که در نعبد مذکور شد علی الخصوص که در اینجا موقع دعا است

و مقام استدعا و مناجات است و بدیهی است که دعا خود را در ضمن جمیع مسلمین انداخته است

که مصلی خود را شایسته و سزاوار این نمیداند که منفردا خود را در پیشگاه ملازمان حضور بارگاه حضرت

احدیت بمقام دعا و استدعا بر آید پس بضرورت خود را داخل زمره دعا خوانان و مستدعیان نموده

شاید بطفیل ایشان که مستجاب الدعوه اند دعای وی نیز بشرف اجابت مقرون گردد که دعای جماعت

مسلمین اقرب است باجابت و مراد از ایراد لفظ صراط المستقیم آنستکه عبور و مرور بر پل صراط

یاد اندازد و بداند که عبور بر آن بدون سلوک بمسالک طریقت و رفتن بر صراط مستقیم در دنیا

ممکن نباشد سؤال شخص مصلی که بآن مقام و قدر رسیده که هدایت او را حاصل شده

و بحضور پروردگار خود نائل شد دیگر سؤال و استدعای هدایت وی برای چیست بلکه بیموقع باشد

زیرا که تحصیل حاصل است و فایده ندارد جواب مراتب هدایت چنانکه مذکور گردید

بسیار و فزون از حد شمار است پس شخص خواه مصلی و خواه غیر مصلی در هر وقت و در هر احوال

و در هر کار سؤال از هدایت نماید ضروری و ارادی و ارذلی آید چه شخص هیچ وقت از تمنا و سؤال

مستغنی نمی باشد چه علم آدمی در هر وقت و هر احوال خواه در غیبت و خواه در حضور زیادت پذیر

و مستعد ترقیات متعدده متنوعه است مثلا شخصی بکاری هدایت یافت دیگر راه طلب هدایت

وی بر کارهای دیگر بر او بسته اند و طریق هدایت کار دیگر بر او مسدود نمیفرمایند چه عیب دارد که

این مصلی بر عادتش اوّل هدایت داده اند برای ترقی و زیاده طلب در قربتی دیگرش باز طلب هدایت از خدا

نماید چه تحصیل فضائل و مراتب عالیه در دستگاه الوهیت میدانی است بس وسیع و فضائی جمعی است

بس عریض و غیر متناهی **سؤال** خواستن مطلبی از غیر خود از هر وجه خالی نباشد یا یاد دهنده

و بیاد اندازنده است کسی را که از آن مطلب سهو کرده باشد و آن مطلب را فراموش کرده باشد یا برانگیختن بخیل است

بر جود و بذل و این هر دو از حق تعالی ممنوع و ناجایز است و بهیچ وجه از او متصور نیست پس فایده این در خواستن و دعا

چیست علی الخصوص که نزد بعضی از علماء و عرفاء دعا منافی رضا بقضاست **جواب**

گوییم که گاهی حکمت حکیم چنان تقاضا میکند که مطلب طالب را بدون طلب و درخواست و تضرع و زاری و سؤال

حاصل نفرماید تا نفس او منکسر و ضعیف گردد و هوای عجب و کبر و غرور او پست شود پس فایده در این درخواست و طلب کردن

آنستکه شاید سؤال و تضرع و تذلل شخص کارگر افتد و ترحم حضرت حکیم باحوال آن ضعیف و مضطر و عاجز وی صورت گیرد

آری مولانای رومی علیه الرحمه فرموده است تا نگرید کودکی حلوا فروش بحر بخشایش کجا آید بجوش

تا نگرید طفل کی جوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن و دعا نیز واضح منافی رضا بقضا نیست

چه جایز است که رضای الهی در این باشد که بنده دعا و زاری و تضرع نماید و عطا بعد از طلب واقع شود

پس در اینجا باید فهمید که هیچ وقت بنده از طلب و دعا و مسئلت چاره نباشد و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید ادعونی استجب لکم

و احادیث و آثار بر الحاح کردن در دعا و طلب بسیار است

در چنین موضع امر بدعا کردن و سؤال نمودن فرموده است قال تعالی اجیب دعوة الداع

اذا دعانی و نیز در مواضع دیگر میفرماید فقرا و مضطرین و محتاجان از حضرت ما درخواست کنند

و طلب کنند بدرستیکه من بر آورنده مطالب ایشان و قاضی حاجات ایشانم پس طلب در هر وقت

خدا را خوش می آید و لاسیما طلب هدایت ضرور آید چه عبادت بی هدایت متصور نیست و هدایت بجمیع مراتبها

همه از دریای رحمت عام و خاص وی خیزد **و اما آنچه که تعلق بکلمه صراط الذین انعمت**

علیهم دارد آنستکه حقیقت نعمت منفعتی است بوجه احسان و بر غیر رسانند و منظور منفعت خود در آن

نباشد فلهذا غیر منعم حقیقی تبارک شانه کسی دیگر سزاوار این صفت نبوده و نیست و نخواهد بود زیراکه مخلوقات

در انعام منافع خود را ملحوظ و منظور میدارند و نعمت را حقیقی است و صورتی در اینجا مفهوم میشود بلکه متحقق

میگردد که نعمت الهی در حق کافران و منافقان و فاسقان و امثال اینها حقیقت نعمت نیست

بلکه آن صورت پر تو نعمت است که بایشان محض پاره حکمت و مصلحت عطا کرده لهذا که فرموده اند

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری زیراکه احسان بایشان منظور نیست چه هرچه بایشان عطا شده است

بصورت نعمت است اما در معنی بلاء و مصیبت و آفت است و آن شهد زهر هلاهل است که در حلوا پیچیده شده است

و نعمت الهی بی پایانست و عدد و حصر ندارد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

و خوان الوان نعمت بیدریغ او تعالی بهمه مخلوقات میرسد تخصیص به بعضی دون بعضی ندارد آری فرموده لفر

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست و نعمت الهی را در آیه دیگر خاص فرموده لهذا بچهار گروه است انبیاء و صدیقان

و شهداء و صالحین پس لفظ انعمت علیهم هرچند بظاهر شمول عموم دارد و لکن در حقیقت مخصوص بهمین چهار

و اما آنچه که تعلق بکلمه غیر المغضوب علیهم و لا الضالین دارد آنستکه چون انعام و احسان

حق تعالی در دنیا و آخرت نصیب بنده شد هر آینه احتمال غضب و گمراهی در حق بنده بر اصل هر دو افتاد و اما در اینجا

پس داعی بجهت دفع و رفع آن خطر و اشتباه و دفع خوف آن گرفتاری در انتعام دعا عرض میکند که خدایا

بنما ما را راه مستقیم که انعام کرده بر ایشان و ایشان از آن بهره مند فرموده غیر المغضوب علیهم

و لا الضالین و اصحاب تفسیر را در تعیین مغضوب علیهم و ضالین سخنان است

مثلا بیضاوی گوید مغضوب علیه عاصیانند و ضالین جاهلانند زیراکه تمام نعمت الهی در حق

بنده آنستکه او را معرفت حق دارد و عمل صالح و حسنه دارد و کسی را اینها هر دو نصیب نشد

نعمت بر وی تمام نشد پس اگر کسی معرفت حق دارد و عمل نیک ندارد فاسق است و محل غضب

و اگر کسی معرفت ندارد و عمل خیر میکند جاهل و گمراه است و نیز سابقا گفتیم که مغضوب علیهم فرقه اند کافر و معاند

که دیده و دانسته انکار میکند و عاصی متعمد که دیده و دانسته ارتکاب گناه میکند و ضالین نیز دو فرقه اند کافری

که بتقلید در کفر افتاده باشد و بسبب قصور نظر حقیقت دین اسلام و مذهب بر او واضح و معلوم نشده و عاصی که اعتماد بر کرم

و عفو الهی نموده ارتکاب گناه و منهیات نماید و بسبب قصور خود از طلب و کوشش باز مانده و بعضی گفته لذا مغضوب علیه

کافرات و ضال مبتدع و اما عدی بن حاتم فرموده از آنحضرت رسول علیه السلام معنی این دو کلمه را پرسیدم

فرمودند مغضوب علیه یهودند و ضالین نصاری اند و تصدیق این قول در قرآنست که در حق یهود فرموده

و باؤ بغضب من الله و در حق نصاری فرموده و ضلوا عن سواء السبیل انتهی

و در کتاب تفسیر عزیزی در بیان سوره فاتحه شرح مفصل و مبسوطی رفته بود بسبب خوف تطویل بعضی

از آنها ترک نموده و باین منتخبات اکتفا کرده فمن اراد مفصلا عن ذلک فلیراجع والله اعلم

مخفی نماند

مخفی نماند که اینهمه بیانات و روایات همگی در شرح سوره مبارکه فاتحه است و این همه شرح و بیان

هنوز عشری از اعشار آن سوره نیست چه سوره که تفصیلات جمیع کتب سماوی در او مندرج باشد

و معانی و علوم همگی الواح و صحف و کتب بسیار ما تقدم در آن ثبت و ضبط باشد باین اندک

بیان چگونه شرح آن تمام میشود آری فرموده لفر گر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت

یکروزه اینجا بهمین چند ورق قناعت نموده و حاصل اینهمه بیانات اینست که مسلمانان

نمازگذارندگان بدانند که در این نماز چندین اسرار مکنونه و لطایف و حقایق عظیمه مندرج است

پس هر کسی باین قسم که در اینجا مرقوم و مذکور گردیده است نماز را بجا آورد لاجرم وی حقوق

نماز را بتمامه ادا کرده باشد و اگر نه اوقات و عمر خود را ضایع و تلف کرده است

و بعضی از محققین بر آنند که حتی الامکان شخص باید سعی و اهتمام نماید

تا در نماز هرچه بخواند معانی آنرا نیز بداند که باعث زیاده رغبت و لذت و ذوق وی

در ادای عبادت و طاعت و موجب زیاده اجر و ثواب است **مثلا** شخص چون اراده

نماز کرد اول خود را بطهارت و پاکی جایگاه و جامه و تن و اسباغ وضو آراسته دارد

بعد از آن باطن خود را از هرچه که غیر خداست خالی نماید پس بخط مستقیم جانب کعبه را منظور

نظر دارد و چنان تصور نماید که در حضور بارگاه احدیت ایستاده است و حضرت احدیت بوی ناظر

و حاضر است و این حضور در انتعام واجب [illegible] لا صلاة تم الا بالحضور

و بیان حضور و خشوع و خضوع و نیاز مندیها و امثال این آداب سابقا در موقع خود گفته ایم

بلکه بنهجی بیان شده که بحمدالله ما عوامان از دولت حضور بالکلیه محروم و بی نصیب نشویم انتهی

پس چون مصلی در مقام ایستاده که روی دل و تن خود را بجانب کعبه که قبله نماز و حاجات است نمود

و متوجه جانب کعبه ایستاده پس به
وبعد ازان نظر بجانب کعبه [redacted] اذان و قامت که مقدمهٔ باب عبادت [redacted]
شروع فرماید بعد ازآن بر مصلای خود پای برجای راست ایستاده و روی و دل خود را
با همه جوارح ظاهری و باطنی بجمعیت تمام و فراغت خاطر به نیت [redacted] نماز که معراج مؤمنان است
و آنچه از آداب و لوازمات معراج باشد در اینمقام نیز ثابت و مهیا دانند بعد ازآن شروع باوردن
نیت نماز کند پس ازآن در قیام کمال آداب را مرعی داشته گویا که در حضور احدیت جل شانه
برای محاسبهٔ اعمال او را نگهداشته اند و او را رخصت توقف قیام در اینموقع داده اند که
بعد ازان بهزاران نیاز مندی [redacted] بحمد و ثنای حضرت معبود گشوده کلمات استفتاح را عرض کرده
بعد ازآن سورهٔ فاتحه را که مفتاح عرائض عبودیت ویست بانضمام استعاذه و تسمیه را خوانده و وقت
اگر بمعانی سوره عالم است بهتر آنست که بلحاظ معنی آن سوره را بر خوانده و الا فلا مثلا در
خواندن دعای استفتاح اظهار عبدیت و بندگی خود در بارگاه احدیت نماید که خداوندا روی
دل من در دنیا و آخرت بسوی حضرت تست و او امر ترا بجان و دل قبول نموده بیچوقت
شرک نیاورده و مقصود من از ادای این عبادت اطاعت و امتثال امر تو و رضای تست
که غیر حضرت تو دیگری شایستهٔ عبادت نیست و میدانم و خود را از بندگان مسلم و مرضی بارگاه
تو میدانم و در دنیا و عقبی ترا میخوانم و ترا می شناسم و در وقت خواندن سورهٔ فاتحه ملاحظهٔ
معانی و معارف آن نماید که ابتداء بنام مبارک حضرت تو میکنم که منشأ بخشش رحمتی
و زبان بحمد و ستایش تو گشایم که دهندهٔ انواع و اقسام دولت و نعمتی و در وقت تلفظ
بکلمهٔ رب العالمین

بکلمهٔ رب العالمین مشعر بربوبیت او تعالی را انچه که سابقا تفصیل معانی آنرا بیان کردیم بلحاظ قلب
و تصورات دقیقه ملاحظه نماید و معنی کلمهٔ رب آنست که ذکر کردیم و اما معنی عالمین اگرچه سابقا نیز
بعضی ازآن گفته شده است اکنون در اینموقع باز بطریق توضیح ایمائی ازآن خواهد شد و آن چنانست که
علماء و فضلاء فرموده اند عالمین اسم جمع است یعنی اسمی است و دلالت میکند
بر جماعتی مثل دلالت چیزی مرکب بر اجزاء مفردات خود مانند لفظ قوم و لفظ رهط و فرقه و امثال اینها
اما جمع آنست که دلالت کند بر آحاد مجتمعه مثل دلالت کردن تکرار واحد بحرف عطف بر چندین افراد خود
مثلا میگوئی جاء الزیدون معنیش اینست که آمد زید و زید و زید الی ما لا یعد اما اسم جنس افرادی
آنستکه دلالت کند بر ماهیت چیزی بی قید لازمی یعنی بی اینکه او را قیدی باشد که آن دلالت کند بر قلت
و کثرت مانند لفظ ماء و تراب و امثال اینها اما اسم جنس جمعی آنستکه دلالت کند بر ماهیت شیئی
بقید جمعیت مانند لفظ تمر و عنب و امثال اینها و عالمین جمع عالم است و عالم عبارت
از ماسوی الله است اطلاق کرده شود بر همه جنسی و بر همه نوعی و بر همه صنفی مثلا میگوئی عالم انس و عالم جن
و عالم ملائکه و سائر عوالم دیگر چنانکه شیخ باجوری علیه الرحمه در کتاب خود این تفصیل را بیان کرده است
و علماء و مشایخ را در بیان عالم و عالمیان سخنهای بلند و تفصیلات پسندیده است اینجا بهمین چندین
بیانات که مناسب مقام بود نوشته نمود
آنکس که بیافت در پی یافت عظیم
و آنکس که نیافت داغ نایافت بس است
انتهی الکلام فی ذلک المقام والله اعلم

وهمچنین در وقت رسیدن بکلمهٔ الرحمن الرحیم و سائر کلمات دیگر در سورهٔ
فاتحه تصور معانی و معارف آنها بنماید و بلحاظ قلب معنی [redacted] را کما ینبغی تصور نماید و همچنین
در کلمات و الفاظ تسبیحات و تکبیرات و اذکار و تشهدات در نماز و هرگاه نماز باین قسم مذکور
بجا آورده شود ان شاء الله الرحمن امید است بنا بر وعدهٔ الهی در بارگاه حضرت [redacted] حقیقی جل شانه
مقبول افتد

تکمله ایست در بیان مسنونیت
خواندن سوره بعد از فاتحه در نماز
و بیان و جبر خواندن سور
و شرح فضیلت خواندن
سورهٔ اخلاص

تخصیص

بدانکه سابقا مذکور شد که خواندن سوره بعد از فاتحه در نماز سنت بر ماست و اگر چنانچه یک آیه
از قرآن یا زیاده ازآن نیز بخوانند سنت قرائت سوره بعمل [redacted] اما سورهٔ تمام اگرچه قصیره باشد
از آیهای سوره

از آیهای سوره اگرچه مطوله باشند اولی تر است و نزد بعض فقهاء خواندن بعضی از آیهٔ قرآن
اگرچه قلیله باشد اولی تر است از خواندن بعضی سورهای غیر وارده یعنی تلاوتشان در نماز
وارد نشده باشد و از جملهٔ سورهای وارده در نماز مثلا سورتین
کافرون و اخلاص است کما قال الشیخ ابن حجر رحمه الله فی تحفته فهما افضل من آیتی البقرة
و آل عمران انتهی پس ثابت و محقق آمد که خواندن سوره یا آیه از آیهای قرآن بعد از فاتحه
در نماز مستحب است اما از جملهٔ سورهای که وارده و مستحب تر باشند سورتین کافرون و اخلاص است
که ائمهٔ شریعت رضی الله عنهم در اکثر نمازهای نفل امر بخواندن آنها کرده اند قال الشیخ المناوی رحمه الله
فی شرح جامع الصغیر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قل هو الله احد مع کونها ثلاث آیات
تعدل ثلث القرآن لان القرآن قصص و احکام و صفات و هی متمحضة للصفات فهی ثلثه او لان
ثواب قرائتها یضاعف بقدر ثواب ثلث القرآن و فی حدیث آخر قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن
ای تساویه لان معانیه آیلة الی الثلاثة علوم علم التوحید و علم الشرائع و علم تهذیب الاخلاق
و هی تشتمل علی القسم الاشرف منها الجلیل و قال صلی الله علیه و سلم قل یا ایها الکافرون تعدل
ربع القرآن کما مر بیانه

فائده در بیان اسماء سورهٔ اخلاص
منتخب از احادیث شیخ مناوی در جامع الصغیر

وقال الشيخ المناوي في شرح جامع الصغير لسورة الاخلاص اسماء كثيرة ذكرت في احاديث متفرقة
منها سورة الاخلاص وسورة التجريد وسورة التفريد وسورة التوحيد وسورة
النجاة وسورة الولاية لان من عرف الله تعالى على هذا الوجه فقد عرفه وقد والاه
وسورة النسبة لانها وردت جوابا بالقول الكفار انسب لنا ربك وسورة المعرفة
لان معرفته تعالى لا تتم الا بمعرفتها وسورة الصمد وسورة الاساس وسورة
المانعة لانها تمنع من فتان القبر وسورة المحضرة لان الملائكة تحضر عند سماعها
وسورة المنفرة لان الشيطان ينفر من قاريها او ينفر من فوائدها وسورة البرائة
لان قاريها يبرا من الشرك وسورة المذكرة لانها تذكر العبد خالص التوحيد وسورة
النور وسورة الامان انتهى وقال صلى الله عليه وسلم كل آية في القرآن درجة في الجنة
فيقال للقاري ارق على قدر ما كنت تقرء ومصباح في بيوتكم من كثرة اذكار الملائكة المفيضين
للرحمة والمستمعين للتلاوة انتهى وكان صلى الله عليه وسلم يعد الآي جمع آية
في الصلاة الظاهر ان المراد الآيات التي يقرؤها بعد الفاتحة باصابعه الشريفة انتهى
وشيخ جلال الدين محمد بن احمد المحلي ميفرمايد سنت است خواندن سوره بعد از فاتحه الا مگر
در رکعت سیم وچهارم از نماز رباعیه یا در رکعت سیم از نماز ثلاثیه بدلیل اتباع چنانکه اصحاب حدیث
آن را روایت کرده‌اند وسنت است که سورهٔ رکعت ثانی اقصر باشد از سورهٔ رکعت اول
چنانکه وارد داده‌اند که در نماز نوافل مثلا در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ کافرون بخواند

دو در رکعت دوم

فصل ~~در~~ ایضا در بیان فضل وشرف سورهٔ
مبارکهٔ فاتحه وما يتعلق بذلك

الباب

نقل في كتاب الازهار عن ابي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان فاتحة الكتاب
جعلت في كفة الميزان وجعل القرآن في كفة الاخرى لفضلت فاتحة الكتاب على القرآن سبع مرات
وعن ابي بكر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تعلم ولد المؤمن فاتحة الكتاب غفر له ذنوب
ابويه وروي عن وهب بن منبه رضي الله عنه انه قال آمين اربعة احرف خلق الله تعالى من كل
حرف ملكا يقولون الى يوم القيامة اللهم اغفر لمن قال آمين وفي الحديث ان جبرئيل
قال للنبي يا محمد صلى الله عليه وسلم كنت اخشى العذاب لامتك فلما نزلت فاتحة الكتاب امنت قال
صلى الله عليه وسلم يا جبرئيل لم قال لان الله قال ان جهنم لموعدهم اجمعين لها سبعة ابواب الخ
فاياتها ايضا سبعة فمن قرء الفاتحة صارت كل آية طبقا على باب من ابواب جهنم فيمرون ذلك
تمر امتك عليها سالمين محفوظين وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان فاتحة الكتاب وآية الكرسي والآيتين من آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم وقل اللهم مالك الملك الى بغير حساب
معلقات بالعرش ما بينهن وبين الله حجاب فيقول الله تعالى بعزتي وجلالي لا يقرئكن احد

دبر كل صلاة مكتوبة الا جعلت الجنة مثواه والا انزلته حظيرة القدس والا نظرت بعيني
في كل يوم سبعين مرة والا قضيت له سبعين حاجة ادناها المغفرة والا اعذته
من كل عدو له وانصرته عليه انتهى وخواص وثواب فاتحه بسیار است بلکه در
حیز تحریر وتقریر نمی‌آید لا سیما در معانی وتفاسیر آن بزرگان دین از محدثین ومفسرین فرموده‌اند
که معنی حقیقت کلمات قرآن اعم از فاتحه یا غیر آن بی علم بعلم تفاسیر دشوار است چه اکثر خوانند ونکتها
وهمه مملو از رموز واشارات ربانیه اند لا سیما نزد عرفاء واهل الله که هرچه در آن سخنها
گفته اند همه از وجه تأویل فرموده‌اند چه در کتاب رشحات آورده که کلمات قدسیه
اولیاء قدس سرهم اسرارهم همه مقتبس از مشکات حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که همچنان
تعظیم وحرمت قرآن وحدیث واجب است حرمت وتعظیم کلام اولیاء نیز لازم است
باستحسان ایشان بادب وحرمت زندگانی باید کرد تا کسی از خود برخورداری یابد منجمله شیخ کمال الدین
عبد الرزاق کاشی رحمه الله در یکی از مصنفات خود آورده که بسم الله ای بالانسان الکامل
نزد بعضی از علماء وقت این معنی بسی دشوار وصعب نمود که تفسیر این کلمه باین عبارت چگونه است
تا در یکی بحضرت مخدوم مولانا عبد الرحمن جامی رحمه الله عرض کرده شد واز آن معنی استکشاف نموده آمد
فرمودند آن عبارت تفسیر اسم است یعنی تفسیر لفظ اسم است نه تفسیر لفظ الله
مراد آنست که کلام اولیاء الله نیز مقتبس از کلام خدا وکلام پیغمبر اوست علیه الصلوة والسلام
عبث نیست همه موقوف بر تأویلند هر آنکس داند خوب وآنکس که نداند گو نداند انتهی

تفسیر سورة

بیان تفسیر سورة ~~المبارکة~~ الفاتحة وفاقا للمفسرين
مقتبسا من تفسير البيضاوي والجلالين
وغيرهما نفعنا الله وجميع المسلمين
ببركات علومهم فاقول
حامدا ومصليا
ومسلما

اعلم يا مظهر حقائق الانسانية بالمعرفة والكمال وبا مستظهر الرحمة من تفسير
الفاتحة بالتفصيل والاجمال ان سورة الفاتحة كانت مفتاحا للقرآن ومصباحا لمشكاة
اهل الاسلام من الانس والجان وله اسماء شريفة كما هو المذكور بكل الافواه والالسان
فلا بد من تقديم اسمه تعالى على القرائة من حيث ان الفعل لا يتم ولا يعتد به شرعا ما لم يبتدء
باسمه تعالى لقوله صلى الله عليه وسلم كل امر ذي بال لم يبدء فيه باسم الله فهو ابتر او اقطع
فيقول القاري مبتديا باسم الباري بسم الله الرحمن الرحيم

وهو آية من الفاتحة بل مفتاح لها كما ان الفاتحة مفتاح للقرآن ثم بعد ذكر التسمية
ان الله تبارك وتعالى قد انعم العباد بفضل جزيل وخصهم بكرامة لا يقدرون على احصائها
بالتفصيل فاوجب عليهم حمد ما اولاهم من الآلاء وشكر ما اعطاهم من نعمائه فالقى قول
الحمد على السنة العباد ليعلموا كيف يتبركون باسمه ويحمدون على نعمه ويسئلون فضله
فكما يجب تنزيه ذاته وصفاته عن النقائص يجب تنزيه الفاظه وكلامه عن الخلل وسوء الادب
الا ترى ان العقول السليمة تتحير في معرفته والارواح تسكن من هيبته ورأفته
والقلوب تطمئن بذكره والاجساد معترف بالعجز والقصور من فكره محجوب عن
درك الابصار كما هو يدرك الابصار فلا بد له من اسم يعلم انه يجب له سم ذاته ويجرى
عليه صفاته وهو كلمة **الله** علم لذات المعبود الحقيقي الذي ليس كمثله شيء ولا يصلح له
مما يطلق عليه سوى ذلك اللفظ فهو غير معقول للبشر فسبحان من له الحمد والعظمة
والجلال وله الكبرياء والقدرة والكمال نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين
نذيرا وبين للناس ما نزل اليهم بحسب المصالح ليتدبروا وليتذكر اولوا الالباب
تذكيرا لا اله الا هو واجب الوجود وغاية كل مقصود وبالحق معبود
فلما علم ان كلمة الله اسم لذاته فلا بد من بيان صفاته واظهار آثاره وكمالاته
فالاولى بذاته سبحانه اذ وصف بصفة الربوبية لانه المربي لجميع العوالم
فالرب لجميع الاشياء والكامل من سائر صفاته تعالى فلذا لا يمدح نفسه ووصفه بقوله

رب العالمين

من الملائكة والجنة والناس اجمعين خالق السموات والارضين سابق الارزاق الى المخلوقات من حيث يعلمون ومن حيث لا يعلمون
يحيى ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير خلق الحيوانات بلطفه وارادته وتعهدهم
من رزقه ويدبر كلا بمصلحته ويمسك الاشياء بقدرته وفوقه خوف السماء ان تقع على
الابادية والارض ان تخسف الا بامره ذو العرش العظيم والرحمة العميمة كما قال بقوله

الرحمن الرحيم

هو رحمن الدنيا ورحيم الآخرة فالرحمن اسم خاص لصفة عامة
والرحيم اسم عام لصفة خاصة قال في الجلالين اي هو ذي الرحمة وهي ارادة الخير لاهله
وقال ابو البقاء العكبري وهما صفتان مشتقتان من الرحمة والرحمن من ابنية المبالغة وفي الرحيم
مبالغة ايضا الا ان فعلانا ابلغ من الفعيل انتهى

مالك يوم الدين

بانه القادر على اقامته والقائم فيه بالحق المتصرف في الاعيان المملوكة والاعراض المسلوكة
وهو احق بان يقال في شأنه يوم لا تملك نفس لنفس شيئا والامر يومئذ لله او لمن الملك اليوم
لله الواحد القهار اي مالك يوم الجزاء بانه تعالى موجدا للعالمين ومربيا لهم ومنعما عليهم بالنعم

والبالغة مالكا لامورهم يوم الثواب والعقاب لا احد احق بمدحه سواه

اياك نعبد واياك نستعين

ثم بعد ذكر الله بوصف الحمد والثناء
والعظمة والكبرياء لا بد من وصف آخر ان تميزها عن سائر الذوات ويتعلق
بمعلوم معين فخوطب بذلك خطاب المناجات والمستدعيات اي يا من هذا شانك
نخصك بالعبادة والاستعانة ليكون ادل على الاختصاص والترقي من البرهان الى
والانتقال من الغيبة الى الشهود وكان المعلوم صار عيانا والمعقول مشاهدا والغيبة
حضورا فبني اول الكلام على ما هو مبادي حال العارف من الذكر والفكر والتأمل في
اسمائه والنظر في آلائه والاستدلال بصنائعه على وجوده وقدرته وعظم شانه
ثم قفى بما هو منتهى امره وهو ان يخوض لجة الوصول ويصير من اهل المشاهدة فيراه عيانا
ويناجيه شفاها فلا تتصور في ذلك لنا نوال الادب اذ من عادة العرب التفنن
في الكلام والعدول عن اسلوب الى اسلوب آخر تنشيطا للسامع فيعدل من الخطاب الى
الغيبة ومن الغيبة الى الخطاب ومن الغيبة الى التكلم وبالعكس فقوله اياك نعبد اي نعبدك
عابدين مخلصين موحدين مع التذلل والخشوع والخضوع ولنعم ما قيل لبعض العارفين ملبيا
ايك نعبد ورد زبان ودل در خيال اين وآن كه نرت الكوي يكى شركت الكوى ده تا

والانتقال العبد من الغيبة الى الخطاب كان تمجيد الله تعالى اقرب الى الصدق والصواب
ففي ذلك الالتفات فان العلم صار للعبد عيانا والخبر شهودا والغيبة حضورا وقوله اياك
نستعين اي نستعينك بانك انت الله المستعان فنطلب المعونة في المهمات كلها عامة
وفي العبادات كلها خاصة من ذاتك المعين فقدم كلمة اياك لكمال الاستقلال باقصى
غاية الخضوع والتذلل وفي ذلك الكلمات دلالات واشارات الى المقامات اجل
تحصى وتعد ففي ذلك البحث تنبيه عظيم على ان العابد ينبغي ان يكون نظره الى المعبود
اولا وبالذات ومنه الى العبادة لا من حيث انها عبادة صدرت عنه بل من حيث انها
نسبة شريفة اليه ووصلة بينه وبين الحق سبحانه فان العابد العارف انما يتحقق وصوله
الى الله اذا استغرق في ملاحظة جناب القدس تعالى وغاب عما عداه حتى لا يبقى نفسه ولا
حالا من احوالها وتكرار الضمير للتنصيص على انه المستعان به لا غيره ووجه تقديم العبادة
على الاستعانة لتوافق رؤس الآي ويعلم منه ان تقديم الوسيلة على طلب الحاجة ادعى الى
الاجابة ثم لما نسب العبد العبادة الى نفسه وعلم انه لا يقدر عليه ولا يتم ولا يعتد به
الا بمعونة الله عز وجل فعقبه بقوله اياك نستعين ليدل على ان العبادة لا يتم ولا يعتد به
الا بمعونته وتوفيقه منه وقيل الواو للحال والمعنى نعبدك مستعينين بك
فلما فرغ العبد من مقامات اظهار العبودية له تعالى واظهار المعونة والاستعانة به سبحانه عز وجل
وعرف ربه وخاطبه شرع بالمناجاة مع ربه فانه اولى وانسب لمن فقال بلسان الاستدعاء

اهدنا الصراط المستقيم

هذا بيان للمعونة المذكورة اى ارشدنا
للطريق المؤدى الى محبتك ثم لما كان العبد محتاجا الى الهداية فى جميع اموره بدوام الافتقار منه
انا فانا ولحظة فلحظة لاسيما فى العبادات والاعمال الصالحة فعلى العبد ان يطلب امدادها
والهداية دلالة بلطف قال ابن البقار اهدنا لفظه امر والامر مبنى عند البصريين ومعرب
عند الكوفيين آه وقد جاء متعديا بالى كقوله هدانى ربى الى صراط مستقيم وباللام
ومنه قوله الحمد لله الذى هدانا لهذا انتهى وهداية الله تعالى يكون بانواع لا يحصى ولا
يعد ومنه قوله الطرق الى الله بعدد انفاس الخلايق لكنها تنحصر فى تلك المراتب مجملا
الاول افاضة القوى التى بها يتمكن المؤمن من الاهتداء الى مصالحه كالقوة العقلية والحواس
الباطنة والمشاعر الظاهرة والثانى نصب الدلائل الفارقة بين الحق والباطل
والصلاح والفساد واليه اشار قوله تعالى فاستحبوا العمى على الهدى والثالث هداية
بارسال الرسل وانزال الكتب واليه اشار قوله تعالى وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا
وقوله تعالى ان هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم والرابع ان ينكشف على قلوبهم السرائر
ويريهم الاشياء كما هى بالوحى والالهام والمنامات الصادقة وهذا قسم يختص
بشرف حصوله للانبياء والاولياء والصلحاء كما قال تعالى اولئك الذين هدى الله

فبهديهم

فبهديهم اقتده وقوله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فالحاصل ان المراد
فى ذكر الهداية هنا اما زيادة ما منحوه من الهدى او الثبات عليه او حصول المراتب المرتبة
عليه فاذا قال العبد العارف الواصل ذلك اللفظ حصل له لذة المناجات وسر العبودية
بين العابد والمعبود اى ارشدنا الطريق السير فيك لتمحو عنا الظلمات احوالنا وازل غشاوة
الجهل والغفلة عن ابصارنا لنستضىء بنور قدسك فنراك بنورك كما يستفاد هذا المعنى فى
معنى الاحسان وهو ان تعبد ربك كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وقول ابن البقار
اهدنا امر آه فالامر والدعاء يتشاركان لفظا ومعنى ويتفاوتان بالاستعلاء والتسفل
وقيل على تفاوت رتبتهما وقد بسط الكلام على ذلك البحث مولانا محمد الوانى فى كتابه المسمى
بشرح شمسية فقال ان المركب التام ان احتمل الصدق والكذب بحسب مفهومه فهو الخبر والا
فهو الانشاء والانشاء اما ان يدل على طلب الفعل دلالة وضعية اولا يدل فان دل على طلب الفعل
دلالة وضعية فاما ان يقارن الاستعلاء او يقارن التساوى او تقارن الخضوع والتذلل
فان قارن الاستعلاء فهو امر كقولك اضرب وان قارن التساوى فهو التماس وان قارن
الخضوع فهو سؤال ودعاء انتهى فظهر بذلك التوضيح ان اهدنا لفظ دل على طلب الفعل
فى مقارنة الخضوع فكان امرا فى مقام الدعاء قال مولانا سعد فى شرح العقايد فى بيان معنى

الهداية والاهتداء واما قوله تعالى والله يضل من يشاء ويهدى من يشاء بمعنى خلق الضلالة
والاهتداء لانه الخالق وحده وفى التقييد اشارة الى انه ليس المراد بالهداية بيان طريق الحق
لانه عام فى حق الكل والاضلال عبارة عن وجدان العبد ضالا اذ لا معنى لتعليق ذلك
بمشية الله تعالى نعم قد يضاف الهداية الى النبى صلى الله عليه وسلم مجازا بطريق التسبب كما يسند
الى القرآن وقد يسند الاضلال الى الشياطين مجازا كما يسند الى الاصنام ثم المذكور
فى كلام المشايخ ان الهداية عندنا خلق الاهتداء آه وعند المعتزلة بيان طريق الصواب
وهو باطل آه والمشهور ان الهداية عند المعتزلة هى الدلالة الموصلة الى المطلوب وعندنا
الدلالة على طريق يوصل الى المطلوب سواء حصل الوصول والاهتداء او لم يحصل انتهى
والصراط المستقيم هو طريق الحق وقيل كلمة الاسلام والحق هو طريق المعرفة الى الله تعالى سبحانه
وهو صراط الجنة فى اللغة والمعنى صراط فى الدنيا وصراط فى الاخرة فاما صراط الدنيا العمل الصالح والطاعة
واتباع الشريعة والامر بالمعروف والنهى عن المنكر فمن تمسك بذلك المذكور واقتدى بها فى الدنيا
تيسر له العبور على صراط الاخرة ومن تخلف عن ذلك المذكور فى الدنيا ولم يقتدى بها فقد زل
قدمه على صراط الاخرة وهلك وصراط الاخرة حق لا شك فيه كما بين فى الاحاديث وكتب العقايد
وقال اهل الحق واصحاب التحقيق ان صراط الاخرة هى ظلمة يسعى الناس عليه على قدر انوارهم
ومقداره يكون مقدار العمل فى الدنيا وبيان ذلك على قدر فهمك ان لكل انسان من ابتداء
حدوثه الى منتهى عمره انتقالات جبلية بالمنية وحركات طبعية نفسانية تنشاء من تكرار الاعمال

وتنشعب

وتنشعب منها المقالات والمقامات والاحوال فلا يزال ينتقل من صورة الى صورة اخرى ومن حال
الى حال ومن خلق الى خلق ومن طبيعة الى طبيعة ومن عقيدة الى عقيدة ومن مقام الى مقام ومن كمال
الى كمال حتى يتصل بعلمه وعمله الى السعادة او يجره الى الشقاوة فان كان من اهل السعادة فيكون
من المقربين الاخيار ويلحق بالملاء الاعلى والصديقين الابرار له جنات تجرى من تحتها الانهار وان كان
من اهل الشقاوة فيكون من جملة الكفار والفجار والاشرار الذين خرجوا من طاعة الملك الجبار
فعليهم اللعنة ولهم سوء الدار ففى هذا المحل ينكشف للسالك مفهوم قوله تعالى فمنهم شقى وسعيد
الى آخر الاية فحاصل ما ذكرناه ان هذه المراتب موقوف على الهداية والمشية ماشاء الله كان وما لم يشاء لم يكن
ولا حول ولا قوة الا بحوله وقوته

صراط الذين انعمت عليهم

بالهداية والعمل
والايمان فهذا الصراط بدل من الاولى بدل الكل من الكل وفى تكريره فائدة التوكيد والتنصيص على ان
طريق المسلمين هو المشهور عليه بالاستقامة على اكد وجه وابلغه لانه جعل كالتفسير والبيان له فكانه فى
بحث السابق خفاء فلما قال صراط الذين انعمت عليهم ذهب الخفاء ودفع العناء بالكلية اذ لا يخفى ان طريق
المستقيم ما يكون طريق المؤمنين قوله الذين انعمت عليهم هم الانبياء وقيل اصحاب موسى وعيسى عليهم السلام
قبل التحريف والنسخ والانعام ايصال النعمة وهى التى يستلذ بها الانسان ونعمة الله تعالى وان كانت غير
محصورة كما قال سبحانه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها لكنها تنقسم الى قسمين دنيوى واخروى فالاول قسمان
موهبى وكسبى فالموهبى قسمان روحانى كنفخ الروح فيه واشراقه بالعقل وما يتبعه من القوى كالفهم والفكر
والنطق وجسمانى كتخليق البدن والقوى الحالة فيه والهيئة العارضة له من الصحة وكمال الاعضاء والكسبى
تزكية النفس من الرذائل والاخلاق الردية وتحليتها بالاخلاق الحسنة والاوصاف المرضية المستحسنة وتزيين البدن

٩

بالهيئة المبتدعة وتحصيل مراتب الجاه والمال والعظمة وأما الأخروي فهو أن يغفر له ما فرط منه ويرضى عنه

الرب والنجاة من أهوال الموقف والحساب ودخول الجنة التي وعد المتقون فيكون عيشه عيش المقربين

والشهداء والصالحين فالمراد هو هذا القسم الأخير وما عدا ذلك يشترك فيه المؤمن والكافر

فالحمد لله على الآية والشكر لله على نعمائه قال تعالى إشارة إلى أن في مقابلة كل نعمة شكر على حدة

٩

ولئن شكرتم لأزيدنكم فهذا القدر كاف في معرفة النعمة وأهلها ووجوب الشكر عليها

غير المغضوب عليهم

وهم اليهود لقوله تعالى فيهم من لعنه الله وغضب عليه الآية والغضب

ثوران النفس إرادة الانتقام وأرض مغضوب بها كما في قصة قوم عاد وثمود وغيرهما وفي رد المثال كقولهم فلان مبغوض عندي أو عند

هذا الكلام مبغوض عند الله نحو أبغض الأشياء عند الله الطلاق وفلان مبغوض عند أو عند
قلائم

ومن المعلوم أن من أبغض أصحاب النبي عليه السلام

وقوله عليه الصلوة والسلام من أبغض أصحابي فكأنما أبغضني ومن المعلوم أن من أبغض أصحاب النبي عليه السلام

فهو مغضوب عليه بلا أصل واشتغى به كذب وقولي لأنه تخلف عن أمر الله وأمر الرسول ورضائهما

المسلمين لإكرام الصحابة وتوقيرهم وتعظيمهم فكأنه عاص في ذلك المقام وقال تعالى ومن يعص الله

ورسوله فإن له نار جهنم خالدين فيها أبدا فالبحث عن ذلك طويل لا يليق تفصيلها ههنا فمن أراد

تحقيق ذلك فليراجع كتب التفاسير والأحاديث ومدونات الأصول والعقائد ليميز الخبيث من الطيب

ولا الضالين

وهم النصارى لقوله تعالى قد ضلوا كثيرا

والباطل من الحق

وهو بدل من الذين على معنى أن المنعم عليهم هم الذين سلموا من الغضب والضلال أو صفة مبينة

أو مقيدة

نبه بانزعاج الفصل ... [illegible] ... تلك أن النعمة ... [illegible] ... أن الاهتداء والضلالة ... المعاملة ... الاهتداء وبعون من يشاء ... والضلالة بإرادتك وفضلك ... المعاملة وأنت يفضي ولا يقتضي الأفعال ... فإن ... ملك ... وتفضل إنما ملك ... سيما عليهم ولا يعاقبهم ... مذمومان ... اليهود المغضوب ... الضالين المضلين ... النصارى عليهم ... نعوذ بالله ... المتعجبين ... غير طريق الذين غضبت عليهم ... وأعد لهم جهنم ... مصيرا أو غير طريق الذين ضلوا عن سواء السبيل ... قال غير المغضوب ... أي الجعلى ضلالها ... فيعلم الذين ظلموا ... بما تعلمون ... أي ... العالمين ...

او مقيدة على معنى أنهم جمعوا بين النعمة المطلقة وهي نعمة الإيمان وبين السلامة من الغضب والضلال

قال أبو البقاء النحوي لا زائدة عند البصريين للتوكيد وعند الكوفيين هي بمعنى غير أي غير

الضالين انتهى والضلال العدول عن الطريق السوي عمدا أو خطأ وله عرض عريض والتفاوت ما بين أدناه وأقصاه كثير
ولهذا قال تعالى يضل من

يشاء ويهدي من يشاء فأما معنى الضلال عند أهل السنة هو الخروج عن طاعة الله تعالى ورسوله

كأهل البدعة والأهواء كما أشرنا إليه في بحث المغضوب والمبغوض ولها وجه آخر بأن يقال المراد

بالمغضوب عليهم العصاة وبالضالين الجاهلون بالله الآية لأن المخل بالعمل فاسق مغضوب عليه

لقوله تعالى في القاتل عمدا وغضب الله عليه والمخل بالعقد جاهل ضال لقوله تعالى فماذا بعد الحق إلا الضلال

قال بعض المفسرين ويسن عند ختم السورة أن يقول للقارئ وسامع الفاتحة

آمين

لقوله صلى الله عليه وسلم

علمني جبرائيل آمين عند فراغي من قراءة الفاتحة وقال إنه كالختم على الكتاب وفي معناه قول

علي رضي الله عنه آمين خاتم رب العالمين ختم به دعاء عبده ويجهر به الإمام في الصلوة الجهرية

لما روي أنه صلى الله عليه وسلم لما قرأ ولا الضالين قال آمين ورفع بها صوته والمشهور عند أبي حنيفة رضه

أنه يخفيه ثم يؤمن المأموم مع الإمام لقوله صلى الله عليه وسلم إذا قال الإمام ولا الضالين فقولوا

آمين فإن الملائكة يقولون آمين معه فمن وافق تأمينه تأمين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه

وأنها ليست من القرآن وفاقا وإن وجد في زماننا خلق كثير يعتقدون أنها من القرآن وأنها قديمة

قال أبو البقاء النحوي آمين اسم للفعل ومعناها اللهم استجب الآية وقيل آمين اسم من

أسماء الله تعالى تقديره يا آمين الآية وفيه لغتان القصر وهو الأصل والمد انتهى

وقد يخفف الميم ويشدد وقيل من أم بمعنى قصد ومعناه قاصدين إجابتك انتهى

والأحاديث والأخبار في فضائل هذه السورة كثيرة لا تحصى عددها ومن جملتها قوله صلى الله عليه وسلم

لأبي ألا أخبرك بسورة لم تنزل في التورية ولا في الإنجيل ولا في الفرقان مثلها قال بلى يا رسول الله

قال فاتحة الكتاب إنها سبع المثاني والقرآن العظيم وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال

بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ أتاه ملك فقال له أبشر بنورين أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك

فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة لن تقرأ حرفا منهما إلا أعطيته انتهى

الحمد لله على ما هدانا لتحقيق هذه اللطيفة واسترحنا من انكشاف المفسرين وغوامض

إضماراتهم وعواقب إشاراتهم في هذه السورة الشريفة والصلوة والسلام على سيدنا

البشير النذير السراج المنير محمد صاحب الشريعة والشفاعة وعلى آله وصحبه المجاهدين هم

أهل التقوى والمغفرة والطاعة فلنقتصر على هذا القدر القليل من تفسير كلمات الله

القديم الجليل الذي اقتبست من تفسير البيضاوي والجلالين وغيرهما وجمعت

للطالبين بالسمع والطاعة واستغني بنوره مصباحا الخلوة العبادة والطاعة

فارجوا

فارجوا من الناظرين أن ينظروا إليه بعين الإصلاح والإنصاف والاتباع ولا يتبعوا الهوى

بعد ما جاءهم من العلم والحقيقة فإن الحق أحق بالاتباع فلولا تراكم العلائق وتلاطم العوائق

لبسطت في ذلك البحث كل البسط والتفصيل ورفعت عن وجهه حجاب الخفاء والتوجيه والتأويل

فاسأل الله العظيم الذي فتح لنا أبواب المعرفة والنعماء ومن علينا بهداية وحسن توفيقه

على معرفة السور والأسماء وأتوجه إليه بتوسلنا البشير وحبيبه محمد صلى الله عليه وسلم أن يتفضل

علينا بما نختبر من الخير والسعادة ويجيرنا من فتنة الدنيا وعذاب الآخرة إلى أن نلقاه وهو راض

عنا بقبول العبادة والطاعة وأن يتقبل منا أعمالنا ويجعل إلى كل خير وبركة مآلنا وأن يجعل

ما حررت في هذه الورقات ذخرا وشفيعا وشاهدا اليوم المآب وأن ينتفع المسلمون والأحبة

بالعلم والعمل به وأفاض علي وعليهم أضعاف الأجر والثواب وصلى الله على سيدنا ونبينا

محمد خير البرية وخاتم الأنبياء والمرسلين ورحمة للعالمين وعلى آله وأصحابه وخلفائه الراشدين

المرشدين وعلى أزواجه الطاهرات أمهات المؤمنين وعلى أولاده وذرياته والتابعين

ما دامت الكلمات والحروف في الكتاب وما دارت الأقلام على الألواح والورقات من كل فصل

وباب سبحانك اللهم وبحمدك وتحيتهم فيها سلام وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

ایضاً لطیفه ایست در حقائق و رموزی
که مکنون و مندرج است
در کریمهٔ بسم الله الرحمن
الرحیم

بدانکه حضرت مولانا شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه در کتاب مسمّی به تفسیر عزیزی مینوماید جمهور علماء
در ذکر کریمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم سه اسم را اختیار کرده لهذا تا در شروع هر کار و هر مطلب
استعانت و استمداد باین سه اسم مبارکه حاصل شود و وجه اختیار این فقرات ثلاثه آنستکه در هر کار
از کارهای دنیوی یا اخروی موقوف بر سه چیز است اوّل فراهم آمدن اسباب آن کار و تیسیر آن
و این خاصهٔ اسم الله است و بس که این اسم است جامع جمیع اسماء الله چه هر کس باین اسم متلفظ شود
گوئی که گویا بهمه اسماء الله متلفظ گشته است دوم بقای آن کار و بقای آن اسباب از ابتدای
تا انتهای آن و این خاصهٔ صفت اسم رحمن است و بس که بقای عالم و عالمیان مربوط و منوط بآنست
سیوم ترتب ثمرات آن کار است بحصول فوائد و نتایج و منافع آن و این خاصهٔ صفت اسم

رحیم است

رحیم است و بس که سعی و کوشش بندگان را ضایع نماید و مجاهده و اعمال ایشان را رایگان نمینماید
که ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا و در جای دیگر فرموده است ان الله لا یضیع اجر المحسنین
و علماء و مشائخ فرموده‌اند مقصود از هر کار و هر عملی نتیجه خیر و برکت و تیسیر و حصول آنست و این تیسیر نشود
مگر آنکه توسل باسم مبارک ذات خدای یگانه نمائی و ذکر جامع و کامل در میان نامهای مبارکه حضرت
واجب الوجود موقوف است بر لفظ مبارک الله که این اسم است مستجمع جمیع اسماء حسنی چنانکه
عنقریب گفته شد پس نتیجه و فوائد توسل بنام خدا لا یعد و لا یحصی میباشد منجمله بعضی
از آن فوائد جلیله و نتائج عظیمه وصول بنده است بجناب قدس حق تعالی و سبب آنکه بندگان
در غایت دنائت و کثافت و تدنس طبیعت بشریه میباشیم و ذات پاک یکتای حق تعالی در نهایت تنزیه
و تقدیس و لطیفی باشد بندگان را در طریق وصول جز توسل بذکر اسماء مبارکه الهی و نفس خود
چسپانیدن بنام پاک او و ذکر او بحدیکه ذاکر و مذکور یکی گردد چاره دیگر نداریم و اکنون
در حقیقت چون می‌بینیم بنقد چیزیکه دلالت بر این شدت توسل و حقیقت لصوق و چسپانیدن
کند حرف باست در اول بسم الله که نزد جمهور علمای نحوی معنی آن افاده لصوق
و چسپانیدن است پس بنابر آن اول وهله در قرائت نام خدا دست اعتصام و توسل
بعروه وثقی و حبل متین بای الصاق مستحکم نموده بعد از آن باسم صرف الهی شروع کرده
و نزد جماعتی آنستکه حرف با بمعنی استعانه است بایمعنی که باستعانه نام خدا شروع بمقصود بکنیم

و نزد بعضی فرموده‌اند که در حرف با معنی مصاحبت میباشد کما صرح بذلک فی اوائل کتب النحاة آری مراد
از ایراد آن معانی در حرف با آنستکه علی ای تقدیر باید شخص مسلمان در وقت شروع بهر کار از ذکر خدا
غافل نشود لاسیما در ذکر بسم الله الرحمن الرحیم که در این کریمه مبارکه چندین فضایل و فوائد
و خواص مندرج میباشد که بجز خدای تعالی عدد و حصر آنرا نداند و بس و علماء و مشائخ طریقت را در آن
بسی سخنهای لائق و بلند میباشد **نقلست که گویند** حضرت نوح چون بر کشتی
سوار شد بالهام الهی جل شانه جهة دفع خوف غرق و بجهت فتوح و نجات از طوفان
کلمات مبارکه بسم الله مجریها و مرسیها بر زبان راند لاجرم باندک زمانی طوفان بلا بنشست
و از برکات آن کلمات بساحل نجات رسیدند باید دانست که نجات و فتوح حضرت نوح علیه السلام
بمجرد نصف کلمه بسم الله حاصل شد و برکت آن نصف کلمه که بسم الله بود از آن صدمه کبری
نجات یافت پس کسیکه در هر کار مواظبت بر تمام کلمات بسم الله الرحمن الرحیم نماید باید چگونه
محروم از فتوح و برکات و تیسیر مقاصد و نجات گردد **نقلست** که عارفی در مرض
موت خود وصیت نمود که بر کفن من کلمات بسم الله الرحمن الرحیم را بنویسید وجه آن پرسیدند
گفت این کلمه ابواب فتوح و نجات و فرج را بر چهره احوال می‌گشاید که شنیده ام گدای بدروازه
رفیع و بزرگ و وسیع رسید چون دروازه را وسیع و بزرگ یافت بدرون خانه رفت
و سوال کرد صاحب خانه چیزی اندکی بوی داد و رفت بعد از زمانی باز آمد و تیشه آورد

و بهدم دروازه

و بهدم دروازه و ویران کردن آن مشغول شد صاحبخانه بیرون آمد و گفت ای گدا چه میکنی گفت
یا دروازه را لایق بخشش کن یا بخشش را لایق دروازه کن و من بحقیقت می‌بینم که این کلمات مبارکه
دروازه ابواب رحمت است در کتاب او لاجرم این کلمات را بر کفن من بنویسید شاید مراد دستگیر گاهی
و دست آویز محکم باشد برای قبر و قیامت که بآن معامله رحمت ارحم الراحمین را دریابم

و جمعی کثیر از علماء و مشائخ و محققین و مفسرین رضی الله عنهم

فرموده اند که علوم و معانی قرآن علمی است نهایت ندارد و از هنگام نزول آن تا امروز
و از امروز تا زمان قیامت بحمد الله آناً فآناً العلوم و معانی وی در تزائد و ترقی است چه هر علما
در هر عصری و در هر زمانی بقدر استعداد علمی خود در هر فن از آنچه که تعلق بآن فن است از کلام مجید بر می آرد
و بتفسیر صحیح و معانی و معارف صریح آن پرداخته پس احاطه ذهن بتحریر و تقریر نکات و لطائف و اسرار
قرآن در دنیا ممکن و میسر نباشد غایت ما فی الباب هر کسی علی حسب العلم و الاستعداد و القوة
از آنهمه بحر زاخر و از آن دریای عظیم بیکران قطره بیرون آورده و چه خود و چه مسلمانان دیگر را از آن
منتفع و بهره مند ساخته **و نیز فرموده اند** که جمیع علوم و معارف
الهی جل علومه و حکمته عن التناهی همه آن در چهار کتب سماوی از توریت و انجیل و زبور و قرآن
منحصر و مشروح مندرج است و قرآن مجید حاوی آنهمه علوم و معارف و اسرار است

بانیمعنی که مجموع علوم و معارف و لطائف و اسرار کتب منزلهٔ سماوی همگی آنها در کلمات و حروف قرآن
مندرج و مذکور است کما قال سبحانه و تعالی لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
و مجموع علوم و معارف و لطائف و اسرار مندرجه در قرآن همگی آن در سورهٔ مبارکهٔ فاتحه
مکنون و مندرج می باشد و مجموع علوم و معارف مزبوره با آنهمه لطائف مفصله و اسرار مندرجه و مشروحه
در سورهٔ فاتحه همگی آن در کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم اجمالاً و تفصیلاً مندرج میباشد و مجموع علوم
و معارف و معانی بسم الله الرحمن الرحیم همگی آن ظاهراً و باطناً مجملاً و مفصلاً در کلمهٔ کریمهٔ بسم الله
مندرج و مبین می باشد و مجموع علوم و معارف و معانی مندرجه در کلمهٔ بسم الله همگی
و تمامی آن با آنهمه تفسیرات متعدده متنوعه و معانی مبسوطهٔ مفصله در حرف باء بسم الله جمع و مندرج
می باشد و مجموع آنهمه علوم و معارف و معانی و لطائف و اسرار مذکورهٔ مندرجه
در حرف باء همگی و تمامی آن در میان نقطهٔ باء مکنون و مندرج و جمع می باشد سبحان الله
چه معجز بزرگ است و چه رمز عظیمی است که چندین هزار بحر بی پایان را در میان یک قطره
گنجایش داده و در تنگنای یک نقطه چندین هزار نکته و اسرار را تعبیه نهاده آری کام و زبان
از تفصیل این بیان افسوس و لنگ و فضای قلم و بنان در مقام جولان تحریر و تقریر این مبحث غریب
بس تنگ می باشد اگرچه هزاران از این اعجاز در دستگاه قدرت نمائی حق تعالی عجیب و غریب
نباشد و این از معجزات بدیع قرآنی و اظهار اسرار غامضهٔ ربانی است و بس

قلم اینجا رسید

قلم اینجا رسید و سر بشکست اوهام و عقول فحول در اینجا در گرداب حیرت و تعجب درمانده اند
آری هزار قصهٔ باریکتر ز مو اینجاست مجموع اصحاب علم و عرفا و فصحای اسلام از اعجاز
قرآن سراسیمه و خیره و حیرت زده مانده اند و همه از ادراک معانی و اسرار غامضهٔ آن
عاجز و خسته خاطر شده لاجرم از زمان بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا این زمان ما
هر عالمی و هر فاضلی در هر عصری و هر زمانی از تفسیر قرآن و استخراج معانی و لطائف آن
بانواع و اقسام و مجلدهای فراوان چیزی گفته و نوشته اند و از آن تفاسیر الی ماشاء الله
مجلدها ساخته اند با وجود آن همه گفتن و نوشتن باز هنوز اغلب آیات و کلمات
در عقدهٔ خفا و اشکال درمانده است که فرموده اند اگر یک قطره راز و بر شکافی
بیرون آید از آن صد بحر صافی قوله تعالی قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدداً ای برادر دین
اگر طاقت و قوت آن نداری که بتائید علم و فضل و صفای دانش و معرفت
مهر حقیقت از خزائن اسرار قرآن برداری و از علوم و معانی و حقایق و دقایق آن
غنیمتی بدست آری باری در وقت قرائت و تلاوت آن جهد کن تا چیزی از آداب و حقوق
تلاوت آن فوت نشود و از جملهٔ آداب و حقوق وی
آنستکه در حین تلاوت آن خواه در نماز و خواه در خارج نماز با حضور قلب و جمعیت خاطر

و حفظ حواس [illegible] باشد و چنان پندارد که با حضرت واجب الوجود جل شانه مناجات و گفتگو میکند
لاجرم در آن کوشد که مناجات را در حضرت قاضی الحاجات ضایع نکند و رنج و زحمت بهدر نرود
که در خبر است قال علیه السلام رب تال القرآن و القرآن یلعنه و رب صائم لیس فی
صومه الا الجوع و العطش و عزیزی فرموده است بر آن باش تا هرچه خواهی کنی
نظر در رضای الهی کنی مخوان نام حق چون ز حق غافلی بحق خوان و حق خواه گر اهل دلی
و بیان آداب و شرائط تلاوت قرآن و ادای حقوق آن ان شاء الله الرحمن در موقع خود
به تفصیل هرچه بهتر ذکر خواهد شد اینجا مطلب مراعات آداب و حقوق تلاوت است
در خواندن سورهٔ فاتحه و آیات قرآنی [illegible] در نماز چه بر مصلی واجب است رعایت
افعال و اقوال نماید در نماز و اگر بتمامی معنی فاتحه و سوره و تسبیح و اذکار نماز نداند
اما بالحتی الامکان جهد و سعی کند که ادب از ضرر با اصل نماز نرساند
آداب و شرائط تلاوت فوت نشود و هرچه میخواند در نماز از روی آگاهی و جمعیت
و درستی معانی و صحیح کلمات و حروف بخواند و حتی المقدور سعی بلیغ و اهتمام نماید
که حروف و کلمات و ترتیب و وضع قرآن و تسبیح و سایر اذکار از جای خود تبدیل
و تغییر نیابد مثلاً کلمات و حروف ممدوده را مقصوره نخواند یا مقصوره را
ممدوده نخواند و در غیر موضع ادغام ادغام نکند و در غیر موضع موقوف علیه وقف ننماید

اما اگر در سورهٔ

اما اگر در سورهٔ فاتحه صاد صراط را به سین بخواند ضرری [illegible] چه در بعضی روایات
[illegible] آمده است که اصل در آن سین است [illegible] اگرچه اولی و احسن آنست که
بهر ترتیب و نهجی که در مصاحف مرقوم شده است و بهر قسمی که وارد شده است
بآن نهج و ترتیب و نسق بخواند قال ابو البقاء النحوی الواعظ و الصراط بالسین
هو الاصل لانه من سرط الشیء اذا بلعه و سمی الطریق صراطاً لجریان الناس فیه
کجریان الشیء المبتلع فمن قرأه بالسین جاء به علی الاصل و من قرأه بالصاد
قلب السین صاداً لتجانس الطاء فی الاطباق فان السین تشارک الصاد فی الصفیر
و الهمس فلما شارکت الصاد فی ذلک قربت منها فکانت مقاربتها لها مجوزة لا
و منهم من قرأه بالزاء انتهی اما برای امثال ما عوام صحیح آنستکه بر قاعدهٔ
قرائت وارده و ماثورهٔ خودمان بخوانیم و آن کلمهٔ صراط است بصاد مهمله اگرچه
بسین هم جائز می باشد مراد آنست که هرچه میخواند در حضور و آگاهی و صحت بخواند
لاسیما در نماز که باید شخص مصلی چون بنماز قائم شد و شروع بآن نمود هرچه از فاتحه
و تسبیح و اذکار و اوراد میخواند از حضور و آگاهی و درستی معنی و صحیح عبارت آن
بخواند چه نماز حقیقی آنست که در همهٔ افعال و اقوال آن حضور قلب و خشوع و جمعیت حواس
و رعایت آداب و کمال ادب و طمأنینه و وقار و تمکین اعضاء و جوارح و خشیت باشد
که فرموده اند طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

فصلی است در بیان معنی حضور و آگاهی در نماز و بیان خشوع و خضوع در نماز و مذمومی نمازی که بی خشوع و حضور باشد

بدانکه در کتاب مراق الفلاح حنفیه آورده است که مولانا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه فرموده است علما را در باب خشوع اختلاف است و در آن باب سخنهای بلند و نکته‌های پسند فرموده‌اند و گفته‌اند که خشوع از اعمال قلب است مانند خوف یا از اعمال جوارح است مانند سکون و طمأنینه و وقار یا آنکه عبارت است از مجموع این هر دو اعمال امام فخر الدین رازی علیه الرحمه فرموده است قول اول و سیم راجح تر است بانمعنی که شخص باید در شروع بنماز تأمل و تفکر در وجود خود نماید که حق تعالی مرا توفیق برای امثال امر کرامت فرموده است پس از آن چون بنماز قائم میشود خوف و بیم در باطن خود پیدا کرده و جوارح وی نیز بظاهر در غایت ادب و وقار و نهایت تمکین و سکون و طمأنینه در کار نماز مصروف داشته و حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده است خشوع در نماز عین حقیقت نفس نماز است و علامت قبول است و آن در دل میباشد که چون دل آن مصلی بصفت

خشوع و خضوع

خشوع و خضوع آراسته گردد هرآینه حقیقت نماز حاصل خواهد شد و از جماعت سلف نیز مرویست که فرموده‌اند خشوع در نماز سکون جوارح است بغایت خضوع و تضرع و طمأنینه و کمال ادب و وقار و امام بغوی رحمه الله فرموده است خشوع نزدیک است بخضوع بانمعنی که خضوع بیشتر در بدن و جوارح است اما خشوع در قلب و از قلب سرایت کرده ببدن و اعضاء و جوارح لا سیما در چشم و گوش و صوت و قرائت می باشد و ازین عبارت چنان مفهوم میشود که فرق درمیان خشوع و خضوع عموم و خصوص مطلق است بانمعنی که هر وقت خشوع بود خضوع نیز وجود گیرد بخلاف خضوع و نزد جماعتی خشوع و خضوع و حضور همه الفاظ مترادفه بمعنی یکی میباشند و نزد بعضی حضور غیر خشوع است و هر یکی ازین اقوال را دلیل و برهانی است علاحده و در کتاب نزهة الناظرین کلام شیخ تقی الدین در باب خشوع در نماز آورده است که محققین و متشرعین از علماء اسلام نماز بی خشوع و حضور را تشبیه کرده‌اند بکالای نفیسه و متاع عزیزه که در دکان باشد بهیچوجه هیچ مشتری آنرا نخواهد و یکی از استادان علم میفرمود که نماز بی خشوع دانه جواهریست قرتوت و خراب شده کسی او را نمیخواهد و در هیچ بازاری از آن نمیخرند قال تعالی و انها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و قوله عز و جل قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون و در احادیث صحیح آمده است که حضرت رسول ص فرموده است ما من امرء مسلم تحضره صلاة مکتوبة فیحسن وضوئها

و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یأت کبیرة رواه مسلم و رأی النبی صلی الله علیه و سلم رجلا یعبث بلحیته فی صلاته فقال لو خشع قلبه لخشعت جوارحه و فی روایة لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و قال صلی الله علیه و سلم من صلی الصلاة لوقتها فاسبغ وضوئها و اتم رکوعها و سجودها و خشوعها عرجت و هی بیضاء مسفرة تقول حفظک الله کما حفظتنی و من صلاها لغیر وقتها فلم یسبغ وضوئها و لم یتم رکوعها و لا سجودها و لا خشوعها عرجت و هی سوداء مظلمة تقول ضیعک الله کما ضیعتنی حتی اذا کانت حیث شاء الله لفت کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجهه الحدیث و حضرت علی کرم الله وجهه میفرماید من از حضرت رسول ص پرسیدم که فاضلترین نمازها کدام است آنحضرت ص فرمود ما حضرت فیها القلوب و ذرفت فیها العیون و خشعت فیها الثیاب و فاضت فیها العبرات نقلست که حضرت عمر رضی الله عنه روزی در بالای منبر فرمود بسیار کسان باشند که عارض و ریش وی در اسلام سفید شود و نماز وی کامل نیست نزد خدا تعالی گفتند یا امیر المؤمنین آن چگونه باشد فرمود آن نمازیست که در وی خشوع نبود و خدا و ملائکه از آن روی بگردانند و حاتم اصم گفت نماز کامل آنست که چون وقت نماز آید اسباغ وضو کرده و بر مصلی حاضر ایستاده و جمیع جوارح و اعضای بدن خود را راست بداشته و خاطر خود را جمعیت تمام داده و کعبه را در پیش ماجبین خود حاضر و ناظر بداشته و صراط قیامت را در زیر قدم خود دیده و محاسبه اعمال را در پیش خود راست دانسته و بهشت در یمین خود و دوزخ در یسار خود و ملک الموت در پشت سر خود و قبر و ماجرای

قبر را مطمح نظر خود حاضر داشته و از خوف خدا لرزان و ترسان کانه گویا در موقف بین یدی الله ایستاده و این نماز را آخر نمازهای عمر خود دانسته پس نماز را باین قسم بخشوع و خضوع تمام و حضور کامل تا وقت سلام دادن بجای آرد و بعد از سلام نیز اندکی خاموش شده و در آن خاموشی عظمت و جلال خدا را ملاحظه نموده و ضعف و جهل عبد را نیز تصور کرده و خود را در بین دو دریای خوف و رجا دیده که آیا این نماز بشرف قبول اختصاص یافته و بقبول بارگاه حضرت احدیت گردیده یا مردود و خایب و خاسر آنرا مانند کالای کاسد بر سر و روی من انداخته‌اند پس از آن از آن خاموشی بخود آمده و بالمره قطع رجا و امید نا کرده باستغفار و اذکار مشغول بوده اینست کمال نماز و وفا بحقوق آن و خلف بن ایوب را گفتند هیچوقت باشد ترا در نماز مگس و پشه و هوام تو اذیت والم برسانند گفت حاشا و کلا آنکس که در نماز مجال اذیت والم مگس و پشه و عقرب و مار و هوام داشته باشد هیچوقت آن نماز را طاعت و عبادت ندانند چه کسی که در حضور خدا ایستاده باشد چگونه پروای مگس و مار و پشه و عقرب و هوام دارد و کجا با سوی الله میپردازد انتهی

فصلی است مهم در بیان آنکه افضل همه ارکان نماز سجود است زیرا که در سجده چندین قربات الهی مندرج است

[illegible]

بدانند که علماء و مجتهدین را در افضلیت ارکان نماز اختلاف است و جمهور علماء بر آنند که
افضل ارکان در نماز سجود است چه در رکن سجده چندین قربات حق سبحانه مندرج است که در سایر ارکان
نباشد قال تعالی واسجد واقترب ای اقترب الیه بالطاعة و وضع الجبهة علی الارض له
خاضعاً متواضعاً الیه وفی ذلک معنی کمال التسلیم والتفویض و امتثال اوامر الله عز و جل
والانقیاد طاعته الطاعة له تعالی و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد ای اقرب مایکون من رحمة ربه و فضله
نقلست که روزی شخصی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله دعا کن تا حق تعالی مرا از اهل شفاعت تو
گرداند و در قیامت رفیق تو باشم در بهشت آنحضرت فرمود خواهی که چنان باشی تابع من باش
در سجود و نیز آنحضرت فرمود نیست کسی که سجده برد مر خدای خود را الا که سجده وی
گناهان او را محو گرداند و درجه وی بلند میشود نزد خدا تعالی و امام نووی رحمة الله علیه
میفرماید همین حدیث آنحضرت که فرموده است اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد
دلالت دارد بر افضلیت سجده از سایر ارکان نماز و نیز امام نووی فرموده است
در این مسئله افضلیت سجده سه قول است یکی آنکه طول سجده و رکوع افضل است از طول
سایر ارکان چنانکه بغوی و ترمذی و جماعتی دیگر بر آنند که طول سجده افضل است از طول رکوع

و طول رکوع

و طول رکوع افضل است از طول سایر ارکان دیگر دوم جماعتی بر آنند که طول قیام افضل است
چه شیخ مسلم از جابر نقل کرده است که آنحضرت فرموده است افضل الصلوة طول القنوت ای القیام
والقنوت القیام ولان ذکر القیام قرائة الفاتحة و ذکر السجود والرکوع التسبیح و معلوم
ان الفاتحة افضل من التسبیح سیوم در این مسئله جماعتی توقف کرده اند یعنی مجموع
ارکان نماز را من حیث الرکن والثواب والمراتب برابر [illegible] اما ابو اسحاق
میفرماید در طول سجده فضایلی است که در طول رکوع و قیام نیست و بعد از افضلیت
طول سجده طول رکوع که قریب بسجده است بعد از طول رکوع طول قیام و نیز وی فرموده است
طول رکوع و سجود در روز فاضلتر است و در شب طول قیام انتهی

بیان خواب کردن بعد از عشاء و بیان کراهت سخن کردن بعد از نماز عشاء و کراهت خواب قبل از نماز عشاء و بیان [illegible]
ثواب و فضیلت ایقاظ نایم یعنی بیدار نمودن کسانی که خفته باشند بجهت ادای عبادت خدا تعالی

بدانکه در صحیحین بروایت ابی برزة الاسلمی آورده که آنحضرت علیه السلام فرموده است مکروه است
خواب کردن قبل از نماز عشاء و نیز مکروه است سخن کردن بعد از نماز عشاء اما معنی کراهت

خواب کردن پیش از نماز عشاء آنست که مبادا بواسطه آن خواب نمازش فوت شود اگرچه وقت نماز عشاء
از سایر اوقات نمازهای دیگر وسیع تر باشد پس وجه کراهت خواب قبل از نماز عشاء همین خوف فوت
نماز عشاء است یعنی مبادا از وقت خود خارج شود و اما وجه کراهت سخن کردن
بعد از نماز عشاء آنست که شیخ جمال الدین اسنوی فرموده است که برای این حدیث سه معنی فرموده اند
یکی آنکه از خوف آنکه مبادا بسبب استمرار آن خواب نماز صبح وی فوت شود یا از وقت خود
خارج گردد دوم آنکه مبادا در آن شب بمیرد و نماز وی که آخر نمازهای عمر اوست از وی فوت شود
سیوم آنکه حق تعالی شب را محل استراحت گردانیده است چنانکه حق تعالی در قرآن فرموده است
جعل اللیل سکناً پس سخن کردن او را از آن آسایش و استراحت باز میدارد لا سیما سخن
کردن لاطایل و لهو و لعب که آن حرام بود و امام نووی شیخ محی الدین قدس سره
در شرح مهذب آورده که مستحب است ایقاظ نایم یعنی بیدار نمودن کسی که خفته باشد
او را بیدار نمودن برای نماز لا سیما در وقت ضیق وقت نماز و خوف فوات آن
چه در حدیث ابو داود بروایت صحیح آورده که آنحضرت صلعم بارها به نفس نفیس مبارک خود
اصحاب را برای نماز بیدار میفرمود چه حق تعالی در قرآن فرموده است و تعاونوا علی البر
والتقوی صاحب تسهیل المقاصد آورده که اعانه بر بر ایقاظ مردمانست برای
نماز در مساجد و معابد و نیز وی فرموده است که
ایقاظ نایم در سیزده موضع مستحب است یکی در صورت مذکور که خوف فوت نماز

وی باشد

وی باشد دوم هرگاه امام خوابیده باشد و مقتدیان منتظر او باشند سیم هرگاه در صف اول
یا در محراب مسجد بخوابد چه مراد از فضیلت جماعت صف اول است چهارم هرگاه بر بام بلند
خوابیده باشد و حصاری یا حجابی بگرد اگرد آن بام نبود پنجم آنکه نایم نصف قامتش پیش
آفتاب باشد و نصفی دیگرش در سایه بود ششم آنکه بعد از طلوع فجر و پیش از طلوع آفتاب
بخوابد هفتم خوابیدنست پیش از نماز عشاء چنانکه گفته شد هشتم خوابیدنست
بعد از عصر نهم خوابیدنست در خانه تنها و آن نیز مکروه است کما ذکره الحلیمی فی
شعب الایمان دهم خوابیدن زن است مستلقیة وجهها الی السماء
یعنی پشت بر زمین نهاده و روی بجانب آسمان کرده باشد و آن نیز مکروه است کما ذکره
الحلیمی فی المنهاج و وی استدلال بآن کرده که عمر بن عبد العزیز دختر خود را دید که
بآن هیات مزبوره خوابیده بود او را بیدار کرد و تنبیه کرد او را که دیگر بآن هیات
نخوابد یازدهم خوابیدنست بر روی یعنی شکم و روی بر زمین نهادن
و پشت بآسمان کردن چه روایت که آنحضرت صلعم شخصی را دید که بآن هیات
خوابیده بود او را بیدار کرد و فرمود مبغوض ترین خواب نزد حق تعالی این هیات است
دوازدهم مستحب است بیدار نمودن مردمان از برای نماز شب که تهجد باشد
چه آنحضرت صلعم بنفس خود مرتضی علی و فاطمه را رضی الله عنهما برای نماز شب بیدار میفرمود

و میکفت رحم الله رجلا قام من اللیل فایقظ اهله فان ابت رش فی وجهها الماء انتهی

سیزدهم مستحب است ایقاظ نایم بجهت نماز صبح چه حضرت صلی الله علیه و سلم جلال را امر میفرمود که در شب نزدیک سحر مردمانرا بیدار کردانند انتهی و علاوه ازین اعداد معدوده مذکوره در بعضی اوقات دیگر هستند که ایقاظ نایم در آنوقتها نیز مستحب بلکه حکم وجوب پیدا میکند مثلا اینکه کسی خوابیده باشد و ظالمی یا قطاع طریقی یا جباری ستمگر قصد وی نمود یا در محل سیل خوابیده بود که سیل جریان فورا اورا تلف میکرد اگر بیدارش میکردند یا در مقر و ممر سباع و جانوران درنده و گزنده باشد یا بر پشت مرکب و الاغ سوار شده خواب براو غلبه نموده باشد و الی غیر ذلک من امثال ذلک خوابیده

در بیان تفاوت مراتب نمازگذارندگان و منهیات و مکروهات نماز و آنچه متعلق باین باب است

باید دانست که نمازگذارندگان را در مراتب و درجات تفاوت کلی می باشد مثلا بعضی از ایشان در خوب سعی و اهتمام بدقت و احتیاط تمام نماز را با تمام ارکان و شرایط و سنن

بجای می آورند

بجای می آورند یا کمال متابعت امام را می نمایند این کمال نماز را بعمل آورده و پس کمال اجر و ثواب او را حاصل میباشد و بعضی از ایشان هستند که بواسطه عوامی و جاهلی و بی مبالاتی در دین و آیین خود نماز را کما ینبغی بجای نمی آورند یا با امام موافقت نمی نمایند این شخص کمال نماز را بعمل نیاورده است پس کمال اجر و ثواب او را ناقص میباشد چنانکه در همان کتاب نزهة الناظرین بعبارت خود آورده است قال الغزالی رحمه الله قیل ان الناس یخرجون من الصلوة علی ثلاثة اقسام طائفة بخمس و عشرین صلاة وهم الذین یکبرون و یرکعون بعد رکوع الامام و طائفة بصلاة واحدة وهم الذین یساوقون الامام و طائفة بلا صلاة وهم الذین یسبقون الامام وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله مقبلا علی العبد ما کان فی صلاته ما لم یلتفت فاذا التفت اعرض عنه و فی روایة یقول الله تعالی الی من تلتفت الی خیر منی اقبل یا ابن آدم الی فانا خیر ممن تلتفت الیه رواه البزار وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بال اقوام یرفعون ابصارهم الی السماء فی صلاتهم الی آخر الحدیث وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله الی عبد لا یقیم صلبه بین رکوعه و سجوده انتهی و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از انصاق در نماز و بحضور طعام و شراب نماز کردن و حال آنکه وی گرسنه و یا تشنه باشد و یا بول و غائط براو غالب گردیده باشد یا بادهای سخت در شکم وی پیچیده شده باشد

و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از بجا آوردن نماز بدون تمام آداب و ارکان و شرایط نماز

کما قال ابن مسعود رضی الله عنه رأی ان من یسیئ صلاته و لم ینههم فهو شریکه فی وزرها انتهی

و مفصل این معنی آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میفرمود در نماز دزدان میباشند گفتند یا رسول الله دزدان در نماز کیستند و دزدی در آن چیست فرمود دزد نماز کسی است که ارکان و شرایط و سنن نماز را کما ینبغی بجای نیاورد و از رکوع و سجود و آداب آن نقصان نماید و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از نماز در حمام و معاطن شتران یعنی مکان خوابیدن و اجتماع ایشان و در بام کعبة الله و ابن هبیره از احمد بن حنبل رضی الله عنهما روایت کرده که در نهی کردن از نماز در این مواضع سبعه سه قول است آنکه نماز در این مواضع بطلقا باطل است قول دوم گوید نمازش باطل نمیشود اما کراهت دارد قول سیم گوید اگر عالم است بنهی مذکور باید اعاده نماز کند و الا فلا و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرموده است از صفن و صفد در نماز و امام غزالی فرموده است الصفد هو اقتران القدمین معا و منه قوله تعالی مقرنین فی الاصفاد و در حدیث صحیح آمده است که ده چیز والصفن هو رفع احدی الرجلین و منه قوله تعالی الصافنات الجیاد یا نه چیز در میان نماز از وسوسه و اغوای شیطان است الرعاف و النعاس و الوسوسة و التثاؤب و الحکاکة و الالتفات و مسح الوجه و تسویة الحصی و ان یصلی بطریق یمر بین یدیه و قال الغزالی اتوا علی من حضر الصلوة اذا رأی من غیره اساءة فی الصلوة ان ینکر علیه فان صدر ذلک من جاهل رفق به و علمه فمن ذلک الامر بتسویة الصفوف و منع المنفرد بالوقوف خارج الصف و الانکار من رفع رأسه قبل الامام الی غیر ذلک من امور الصلوة انتهی

فصل قال

فصل فی بیان سورة الفاتحة و اسمائها و فضائلها

قال سلیمان صاحب کتاب تفسیر الجمل فی بیان سورة الفاتحة انها تسمی فاتحة الکتاب و ام القرآن لانها مفتتحه و مبدؤه فکانها اصله و منشاؤه و لذلک تسمی اساسا او لانها تشتمل علی ما فیه من الثناء علی الله و التعبد بامره و نهیه و بیان وعده و وعیده او لانها تشتمل علی جمل معانیه من الحکم النظریة و الاحکام العملیة التی هی سلوک الطریق المستقیم و الاطلاع علی مراتب السعداء و منازل الاشقیاء و تسمی ایضا سورة الکنز لانها نزلت من کنز تحت العرش و الوافیة و الکافیة لانها وافیة کافیة فی صحة الصلاة عن غیرها عند القدرة علیها و تسمی الشافیة و الشفاء لقوله علیه الصلوة و السلام هی شفاء من کل داء و السبع المثانی لانها سبع آیات بالاتفاق و تسمی ام القرآن و النور و الرقیة و سورة الحمد و الشکر و الدعاء و تعلیم المسألة لاشتمالها علی ذلک و سورة المناجات و سورة التفویض و فاتحة القرآن و ام الکتاب و سورة السؤال و سورة الصلاة

لخبر قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل یقول العبد الحمد لله رب العالمین یقول الله حمدنی عبدی یقول العبد الرحمن الرحیم یقول الله اثنی علی عبدی یقول العبد مالک یوم الدین یقول الله مجدنی عبدی یقول العبد اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین الخ یقول الله هذا لعبدی و لعبدی ما سأل الخ ایضا هو علی ما ذکره الطیبی انها مشتملة علی اربعة انواع

من العلوم هي مناط الدين احدها علم الاصول ومعاقده معرفة الله تعالى وصفاته واليه الاشارة قوله تعالى
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم ومعرفة النبوات وهو المراد بقوله تعالى انعمت عليهم
ومعرفة المعاد وهو المومى اليها بقوله مالك يوم الدين وثانيها علم الفروع واعظمه
العبادات وهو المراد بقوله اياك نعبد والعبادات مالية وبدنية وهما مفتقرتان
الى امور المعاش من المعاملات والمناكحات ولا بد لها من الحكومات فتمهدت الفروع
على هذه الاصول وثالثها علم تحصيل الكمالات وهو علم الاخلاق واجله الوصول
الى الحضرة الصمدانية والسلوك الى طريقه والاستقامة فيها واليه الاشارة بقوله تعالى واياك نستعين
اهدنا الصراط المستقيم ورابعها علم القصص والاخبار عن الامم السابقة والقرون
الخالية السعداء منهم والاشقياء وما يتعلق بها من وعد محسنهم ووعيد مسيئهم
وهو المراد بقوله تعالى انعمت عليهم غير المغضوب عليهم الخ وللامامين الغزالي
والرازي في تقرير اشتمالها على علوم القرآن كلام ان اخران ذكرهما الجلال السيوطي في
الاتقان في اسرار التنزيل وبين فيه وجه الجمع بين ذلك وبين انها ثلث القرآن
فليطلب منه والسورة طائفة من القرآن مترجمة باسم مخصوص تتضمن ثلاث
آيات فاكثر كما بين في سورة البقرة وفاتحة الشيء اوله وهو مصدر بمعنى المفعول
او صفة جعلت اسما للسورة والتاء للنقل كالذبيحة واضافة السورة الى الفاتحة
من اضافة العام الى الخاص كشجر الاراك وعلم النحو واضافة الفاتحة الى الكتاب
لامية لان المضاف اليه ليس ظرفا للمضاف ولا جنسا له وهو اي القرآن يطلق على مجموع

ما في المصحف

ما في المصحف وعلى القدر المشترك بينه وبين اجزائه اه كرخي وقال محمد بن
جزي الكلبي سميت ام القرآن لانها جمعت معاني القرآن كله فكانها نسخة مختصرة وكان
القرآن كله بعدها تفصيل لها وذلك لانها جمعت الالهيات في الحمد لله رب العالمين
والدار الاخرة ونشاتها واحوالها في مالك يوم الدين والعبادات واحكامها كلها
من الاعتقاد والاعمال والاحوال التي تقتضيها من الاوامر والنواهي في اياك نعبد واياك
نستعين والشريعة والطريقة والمعرفة والحقيقة بمقتضياتهم ومتعلقاتهم كلها في صراط
المستقيم واحوال الانبياء وطبقات غيرهم في صراط الذين انعمت عليهم وذكر طوائف الكفار
والاشرار في غير المغضوب عليهم ولا الضالين اه قال مجاهد مدنية وقيل نزلت
مرتين مرة بمكة حين فرضت الصلاة ومرة بالمدينة حين حولت القبلة ولذلك
سميت مثاني قال البغوي والاول اصح وقال البيضاوي وقد صح انها مكية لقوله تعالى
ولقد اتيناك سبعا من المثاني فهو مكي بالنص اه وقوله حين فرضت الصلاة فيه شيء
لانه يقتضي ان الصلاة التي صلاها قبل فرض الخمس كانت من غير فاتحة ويرده ما قاله
بعض المحققين انه لم يعهد في الاسلام صلاة بدون الفاتحة فالحق انها نزلت قبل
فرض الخمس فهي من اوائل ما نزل بمكة تامل اه ولا خلاف ان فرض الصلاة كان بمكة
ولم يثبت انه وقع في الاسلام صلاة بغير الحمد لله رب العالمين يدل على هذا قوله صلى الله عليه وسلم
لا صلاة الا بفاتحة الكتاب اه وقد ذكر القاضي ابن الطيب اختلاف الناس في
اول ما نزل من القرآن فقيل المدثر وقيل اقرأ وقيل الفاتحة انتهى

وذكر البيهقي في دلائل النبوة عن ابي ميسرة عمرو بن شرحبيل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لخديجة
اني اذا خلوت وحدي فسمعت نداء وقد خشيت والله ان يكون هذا امرا قالت معاذ الله ما كان الله
ليفعل بك فوالله انك لتؤدي الامانة وتصل الرحم وتصدق الحديث فلما دخل ابو بكر
وليس رسول الله صلى الله عليه وسلم هناك ذكرت خديجة حديثه له ثم قالت يا عتيق اذهب مع محمد الى
ورقة فلما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ ابو بكر بيده فقال انطلق بنا الى ورقة فقال ومن
اخبرك قال خديجة فانطلقا اليه فقصا عليه الخبر فقال اذا خلوت وحدي سمعت نداء
خلفي يا محمد يا محمد صلى الله عليه وسلم فانطلق هاربا في الارض فقال لا تفعل اذا اتاك فاثبت
حتى تسمع ما يقول ثم ائتني فاخبرني فلما خلا ناداه يا محمد صلى الله عليه وسلم قل بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين حتى بلغ ولا الضالين قل لا اله الا الله فاتى ورقة فذكر
ذلك له فقال له ورقة ابشر ثم ابشر فانا اشهد انك الذي بشر به ابن مريم
وانك على مثل ناموس موسى وانك نبي مرسل وانك سوف تؤمر بالجهاد بعد يومك
هذا وان يدركني ذلك لاجاهدن معك فلما توفي ورقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لقد رأيت القس في الجنة عليه ثياب حرير لانه آمن بي وصدقني يعني الورقة اه

وفقيه ابو ليث نصر بن محمد بن ابراهيم سمرقندي
در كتاب بستان العارفين تاليف خود در بيان
ابتداء امر پيغمبر صلى الله عليه وسلم از نزول وحي وآمدن جبرئيل

از
ادين ياد

نزول وحي فرمايد [illegible]
در هوا چيزي را مثل سايه بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم مي آمد نزديك مي شد وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم
از آن چيز فزع وخوفي بر دل مبارك خود ميديد ناگاه صداي از آن شبح مي آمد كه بدرستي خوف مكن
من جبرئيل امينم پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهمان حالت خوفناك نزد خديجه رفت وقصه ماجراي آن روز
شبح از آسمان وخوف ورعب خود از آن وگفتن وي كه مترس من جبرئيل امينم در اول الى آخره بخديجه بيان نمود خديجه رضي الله عنها بخانه نوفل بن ورقه كه ابن عم وي بود رفت
وگفت امروز در آسمان چيزي مانند سايه بر محمد صلى الله عليه وسلم فرود آمده واو از خوف نزديك بود
كه ديوانه شود تا اينكه صداي از آن شبح آمده كه يا محمد صلى الله عليه وسلم مترس كه من جبرئيل امينم
پس ورقه گفت سبحان الملك القدوس جبرئيل ناموس اكبر است وسفير است در بين خدا وانبيا
وي اگر چنانچه صاحب تو اين را ديده پس نبي خداوند است پس خديجه بسوي حضرت مراجعت كرده
وسخن نوفل را بحضرت وي صلى الله عليه وسلم بيان كرد

وروايتست كه روزي ديگر حضرت
رسول صلى الله عليه وسلم با خديجه نشسته بود ناگاه شخصي را ديد در بين آسمان وزمين فرمود يا خديجه من
شخصي را در بين آسمان وزمين مي بينم پس خديجه گفت يا محمد صلى الله عليه وسلم نزديك من آي
وي نيز نزديك خديجه آمد وخديجه سر خود را برهنه كرده در سينه آنحضرت نهاده گفت يا محمد صلى الله عليه وسلم
حالا آن شخص را مي بيني فرمود نه از ما دور شد واعراض كرد پس خديجه گفت يا محمد صلى الله عليه وسلم بشارت باد

از لوکه آن جبرئیل امین است اکر شیطان می بود شرم از ما نمیکرد **وایضا مرویست**

که روزی دیکر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در جبل حرا بود ناکاه جبرئیل نازل شد و بر حضرت صلی الله علیه وسلم

سلام کرد و بر روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار اظهار مسرت و بهاشت کرد بعد از آن اشاره بزمین

کرد و آب پاک و صاف از آنجا پدید آمد پس آنحضرت را تعلیم وضو نمود و دو رکعت نماز نیز باو ادا کرد

بعد از آن بشارت و خوشخبری تمام خبر نبوت بوی داد و دو را تعلیم قرائت اقرأ باسم ربک

نمود ~~بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخدیجه آمد و او را از آن حال خبر داد و حضرت رسول~~

~~او را تعلیم وضو و نماز کرد~~ انتهی و در تفسیر مواهب آورده که جمهور علما بر آنند که اول چیزیکه

که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول سوره اقرأ و بیان حال رسید اجمال آنکه حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم در غار حرا تنها نشسته بود بالای کوهی ایستاده بود ناکاه جبرئیل بروی نازل شد

و گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائی بدان که من جبرئیل

گفت چکونه بخوانم ما انا بقاری جبرئیل او را گرفت و بفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ

باسم ربک الخ **وقولی** آنست که جبرئیل از زیر پر خود نامه از حریر

بیرون آورد که بر او یاقوت منوج بود بیرون آورده نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت و گفت بخوان

آنحضرت فرمود من خواننده نیستم و در آن نامه چیزی نمی بینم جبرئیل او را در آغوش گرفت و بفشرد

چنانکه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنکه وی را بگذاشت

بیان کیفیت وحی آمدن از جانب خدا بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم در بعضی احوال

این آیه بخواند اقرأ باسم ربک الذی خلق الانسان من علق الخ

و صاحب تفسیر جمل در معنی آیه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا میفرماید وقیل المراد بالقول

الوحی کما فی الخبر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوحی الیه وهو علی ناقته وضعت جرانها

ای صدرها علی الارض فما تستطیع ان تتحرک حتی یسری عنه وعن الحرث بن هشام

انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم کیف یأتیک الوحی فقال صلی الله علیه وسلم احیانا یأتینی فی مثل صلصلة

الجرس وهذا اشده علی فیفصم عنی الخ الصلصلة صوت الحدید اذا حرک قاله فی شرح السنة

قال الخطابی یرید والله اعلم انه صوت متدارک یسمعه ولا یتبینه عند اول ما یقرع سمعه

حتی یفهم ویستثبت فیتلقفه حینئذ ویعیه ولذلک قال فی تتمة الحدیث المذکور وهو هذا

وهذا اشده علی فیفصم عنی وقد وعیت ما قال واحیانا یتمثل لی الملک رجلا فیکلمنی

فاعی ما یقول الحدیث فقوله وهو اشده علی فیفصم عنی معناه ینفصل عنی وینقطع منی

ومنه قوله تعالی لا انفصام لها وقیل ای یقلع عنی قوله وقد وعیت ای حفظت ما قال

وقوله الجرس بفتح الجیم والراء الذی یعلق فی عنق البعیر وقیل اصل الوحی الاشارة

السریعة ولتضمن السرعة یقال عند العجلة الوحا الوحا ویقال یوح یا هذا ای اسرع

وقیل الوحی ای سریع انتهی قیل الوحی اقسام قد یکون بالکلام ولا یتأتی

ذلک الا بواسطة ملک تمثل له فی صورة بشر کجبرئیل تمثل له فی صورة دحیة الکلبی

وقد یکون بالرمز والاشارة والکتابة کما قال تعالی فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا

وقیل معنی اوحی ای اشار وقیل ای کتب وقد یکون بالالهام کما قال تعالی واوحینا الی ام موسی

ان ارضعیه وقد یکون بتسخیر کما قال تعالی واوحی ربک الی النحل وقد یکون بالرؤیا

قال النبی صلی الله علیه وسلم انقطع الوحی وبقیت المبشرات رؤیا المؤمن فالالهام والتسخیر والرؤیا

وذلک الثلاثة غیر مختصة بالانبیاء بل ربما یکون للاولیاء والتسخیر قد یکون للجماد قال الله

بان ربک اوحی لها بجمیع اقسام شهد به التنزیل قال الله تعالی وما کان لبشر ان

یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب الآیة فالالهام والتسخیر والرؤیا دل علیها

قوله تعالی الا وحیا وسماع الکلام من غیر واسطة ملک دل علیها قوله تعالی او من وراء حجاب

وما هو بواسطة جبرئیل علیه السلام او ملک آخر دل علیه قوله تعالی او یرسل رسولا انتهی

فقوله احیانا یأتینی مثل صلصلة الجرس اشارة الی السماع الحاصل من وراء الحجاب

وکذلک قوله هو اشد علی فانه لا یحصل ذلک الا لمن افسدت مواد الوساوس ورکدت

له اسباب الحواس وحصل له الاقبال بالکلیة علی الله تعالی فانما کان کذلک لان الحواس

معزولة من المطالعة الملکوت ولا یستدعی عن ادراک الصورة الفعلیة والقولیة

اذا کانت عوالم المعانی بواسطة ملک النوم لا زمانا ولا ترتیبا کما یستدعیها حالة

الیقظة بل وقعت دفعة واحدة فی نفس النائم وانتقشت به ولهذا صارت الرؤیا

جزءا من اجزاء النبوة فاذا تبدل هذا المقام فحینئذ ینتقش فی قلبه الملکوتی

الکامل من الانوار الملکوتیة واسرار العلوم الغیبیة کما انتقش الصور المحاذیة للمرآت

بل یطالع

بل یطالع الجبروت وهو عبارة عن العندیة والقرب فقلب رسول الله صلی الله علیه وسلم متصفا بذلک

ومستعدا ومهیئا لقبول انوار الملکوتیة فکان مطالعا الجبروت فصار مظهرا للوحی العظیم قال صلی الله علیه وسلم

تنام عینی ولا ینام قلبی فاذا عرفت هذا فاعرف ان الجبروت مرآة للملکوت والملکوت مرآت للملک

فالملکی اذا انفتح له عین القلب وحصل له کمال الاستعداد یفوز بحظ وافر من الکشف فالمشاهدة

فی مرآته التی هی الملکوت فیطالع انوار الملکوتیة ویشاهدها وکذا الملکوتی اذا ظهر بمقام ثم یحصل له فی

مرآته التی هی الجبروت اسرار التدلیات والعندیة وما المراد بقوله صلصلة الجرس الا ان الوحی

یأتیه بصوت مثل صلصلة الجرس فانه قد ذکر ان هذا الاستدراک لا یستدعی زمانا ولا ترتیبا

کما لا یستدعی الادراک فی المنام هذا الصوت الذی یسمعه هو صوت اجنحة الملائکة کما روی البخاری

باسناده عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قضی الله الامر فی السماء ضربت الملائکة باجنحتها

خضعانا لقوله کأنها سلسلة علی صفوان الاجنحة جمع جناح للطائر الا والخضوع التواضع والصفوان

الحجر الاملس یعنی صوت اجنحة الملائکة حالة ما قضی الله امرا تواضعا لامره تعالی کصوت سلسلة وقعت

علی الحجر الاملس انتهی واینهمه بیانات دقیقه و مبسوط وحی و آنچه که در این عبارت است از قبیل الهام وغیره

همکی نتیج از برکات بیانات فضائل و خواص سوره مبارکه فاتحه میباشد و آن بقول اصح هفت آیت است

و این هفت آیه چندین فضائل و خواص و ثواب وارد وی آمده که خدا تعالی قرآن را بدانکه تا چه درجه ثواب و فوائد دارد

و اینهمه ثواب و فضائل بجهت هفت آیت ثابت و محقق است پس باید بجهت تلاوت مجموع قرآن چه ثواب و فضائل

عائد قاری آن شود آری فرموده اند قطره را حال این است باید از دریای بی پایان و عمیق چه گفته شود

لطیفه‌ایست در بیان خواص سورهٔ فاتحه و فضائل و اسرار مندرجه آن و بیان معنی سورهٔ فاتحه و وجه تسمیهٔ وی بسبع المثانی و الی غیر ذلک من اللطائف و الحقائق التی هی مندرجة فی تلک السورة

باید دانست که در سورهٔ مبارکهٔ فاتحه چندین فضایل و خواص و چندین لطائف و اسرار مندرج می‌باشد
چنانکه سابقاً نیز بعضی از آن بیان نمودیم اکنون در اینجا نیز برای توضیح و زیاده اطلاع شمه‌ای از خواص
و حقایق و اسرار مندرجه که تا حال از آن گفته نشده بود از تقریر بخیر تحریر در آوردیم تا یک با خبر باشند
که بعضی از علما و مشایخ محققین رضی الله عنهم در مدونات و تصنیفات خودشان آورده‌اند که در سورهٔ
فاتحه ده خاصیت است که در سورهای دیگر نیست یکی آنکه این سوره من [illegible]
بتمامه نازل گشته است بخلاف سورهای دیگر که آیه آیه بر حسب مصالح بتفرق نازل شده اند
دوم آنکه دو بار نازل شده یکبار در مکه و یکبار دیگر در مدینه چنانکه بیان کرده ایم
و از اینست او را سبع المثانی گویند یعنی هفت آیت است و دو بار نازل گشته است
سیم آنکه

سیم آنکه همین سوره واجب گشته است که در نماز خوانده شود و این تخصیص علامت فضائل و خواص
و علامت شرف و بزرگی این سوره می‌باشد و این تخصیص در سورهای دیگر متصور نیست چهارم آنکه
این سوره اختصاص یافته بکثرت اسماء و کثرت اسماء دلالت بر کثرت شرف و عظمت مسمی دارد کما ذکرنا
و نیز دلالت دارد بر کثرت معانی و لطائف و اسرار آن پنجم آنکه جزای قاری این سوره
معادل جزء ثلث از قرآن است ششم آنکه ثواب و اجر تلاوت آن زیاده از اجر
و ثواب تلاوت سایر سورهای دیگر است در قرآن هفتم آنکه مفتاح دروازه بهشت است
چنانکه وجه تسمیهٔ آن بفاتحه اینمعنی مستفاد میشود و هم در نماز افتتاح قرائت بدو است و بس و هم فاتح
ابواب خیر و برکات میباشد یا اینکه اول چیزی که در ابتدا در لوح محفوظ ثبت کرده این سوره بوده است
یا اینکه در اول وحی نازل شده پس علی ای تقدیر فاتح باب کلامها گشت هشتم آنکه
این سوره مشتمل است بر ده گذشت چیز که همه دلالت بر عظمت و قدرت و تصرف الهی دارند
چنانکه عنقریب در این باب ذکر آن اشیاء ثانیه خواهیم کرد نهم آنکه تفسیر این سوره بیشتر و بالاتر
می‌باشد از تفسیر سایر سورهای دیگر چنانکه سابقاً گفتیم که معانی جملهٔ کتابها همه مندرج در قرآنست
و معنی قرآن نیز در همین سورهٔ فاتحه مندرج میباشد دهم آنکه این سوره در ابتدای قرآن
یعنی پیش از وی سورهٔ دیگر نباشد و این معنی دلالت بر آن میکند که از این بالاتر و مقدم‌تری نبود در قرآن

و در تیسیر آورده که هر یک از کلمات مبارکهٔ آن بدو چیز بازمیگردد و دو تبیین اینمعنی آنست که فرموده‌اند
چون افتتاح هر چیز از کلام و افعال انسان بحمد و ثنای الهی جل و علا متحلی و مستحسن است
و بنا بمفاد حدیث صحیح کل امر ذی بال لم یبدء فیه بالحمد لله فهو اقطع و فی روایة
فهو اجذم در اول هر کاری یک ابتدا بحمد و ثنای حق تعالی نافع و موجب ترابت بنابر آن
در ابتدای این سوره نیز اولاً و ابتداءً شروع بحمد و ثنای الهی و اظهار عظمت و جلال وی
کرده شد و فرمود الحمد لله حمد دو است یکی بر صفات الهی و دوم بر نعمتها و آلاء غیر متناهی وی
و در کتاب زهر الاکمام کلام شیخ عمر بن شیخ ابراهیم الاوسی در معنی حمد آورده است که
الحمد هو الثناء علی الله تعالی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خمس من کن فیه دخل الجنة بغیر حساب
من کانت عصمته بلا اله الا الله و من اذا اعطی نعمة قال الحمد لله و من اذا ابتدء بعمل قال
بسم الله و من اذا اذنب قال استغفر الله و من اذا اصابته مصیبة قال انا لله و انا الیه
راجعون و قیل ان الله تعالی اثنی علی سبعة نفر قالوا الحمد لله اولهم آدم علیه السلام
لما نفخ فیه الروح فعطس فقال الحمد لله فقال الله یرحمک الله و فی روایة یرحمک ربک یا آدم
و الثانی نوح علیه السلام قال الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین فاعطاه الله تعالی السلامة و النجاة
و قیل له اهبط بسلام منا و برکات علیک و الثالث ابراهیم الخلیل علیه السلام قال الحمد لله الذی وهب لی
علی الکبر اسمعیل و اسحاق فاعطاه الله تعالی الفداء کما قال له و فدیناه بذبح عظیم
و الرابع و الخامس داود و سلیمان قالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین
فاعطاهما الله تعالی

فاعطاهما الله تعالی العلم و الحکمة و الملک کما قیل و کلا آتینا حکما و علما و السادس السابع محمد صلی الله علیه و سلم
و امته قال صلی الله علیه و سلم الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا فاعطاه الله الرفعة و الشفاعة کما قیل له
و رفعنا لک ذکرک و قالت امته الحمد لله رب العالمین فاعطاهم الله تعالی الرفعة کما قیل لهم
یرفع الله الذین آمنوا منکم و اعطاهم الخیر و الخیرة کما قیل لهم کنتم خیر امة اخرجت للناس و اعطاهم
الشهادة یوم القیامة کما قیل لهم و کنتم شهداء انتهی رب العالمین
عالم دو است یکی عالم فنا و عالم بقا الرحمن الرحیم رحمت دو است یکی رحمتی است در دنیا و دیگری
رحمت است در آخرت چه در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است در احادیث قدسیه آمده است
که حق تعالی فرموده است رحمت من صد قسم است رحمتی که در دنیاست یک قسم است از آن صد قسم رحمت من
و نود و نه قسم رحمت خود را نگهداشته ام برای روز قیامت که بآن بر بندگان خود ترحم فرمایم
مالک یوم الدین دین بمعنی جزاست و جزا دو است یکی جزا بر وفا و دیگری جزا در مقابل جفا ایاک نعبد
و ایاک نستعین استعانت دو است یکی بر آداب امر و دیگری بر تحمل بار قضا اهدنا الصراط المستقیم
هدایت دو است یکی ابتدای آن و دیگری استقامت و ثبات بر آن صراط الذین صراط دو است صراط
اهل سعادت و دیگر صراط اهل شقاوت انعمت علیهم مراد سعدا اند و ایشان دو فرقه اند
یکی انبیای عظام و دیگر اولیای کرام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین مراد اشقیا اند و ایشان
نیز دو طایفه باشند یکی یهود و دیگری نصاری و چون هر یک از اجزای سورهٔ فاتحه بدو قسم اختصاص
یافته بآن مناسبت آنسوره را سبع المثانی خوانده لذا اگرچه در سابق نیز بیان وجه تسمیهٔ وی بسبع المثانی

عیوب ابرا دیافته است و نزد جمهور علمای ائمه دین از مفسرین و محدثین

معنی الحمد لله که کلمات مستجمع معانی متصله و سراسر مملو از ستایش و ثنای جمیل جامع نعوت ذات احدیت است و بس

و این معنی حقیقی حمد است و اقران آن بکلمه جلاله اشاره بآنست که او سبحانه و تعالی مستحق حمد است و بس

چنانکه شیخ ابن حجر در دیباچه کتاب شرح مقدمه میفرماید و قرن الحمد بالجلالة اشارة الی انه سبحانه و تعالی

یستحقه لذاته ای یستحق الحمد لذاته تعالی لا بواسطة شیء آخر و اثر کغیره الحمد علی الشکر لان الحمد

یعم الفضائل و هی الصفات التی لا یتعدی آثرها للغیر و الفواضل و هی الصفات المتعدیة انتهی

و حضرت مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در کتاب تفسیر خود مسمی به تفسیر عزیزی آورده است که حمد عبارتست

از ستایش و ثنای بزرگ و آن لایق و شایسته ذات احدیت است و بس که پروردگار و مربی عالمهاست

و این سوره بزبان بندگان نزول یافته و در معنی حقیقت ارشاد عبادت است بانمعنی که بنده باید در مقام عبدیت

و حالت مناجات و دعا و استغاثه این طور بگوید و صفت رب العالمین برای آنست تا دانسته شود که

پروردگار باین صفت متصف مستحق جمیع حمدها و ستایش و ثنای بزرگ مختص و لایق ذات واحد و احد

اوست و بس چه این صفت در غیر او موجود نیست و نخواهد بود و تفصیل این اجمال

برسبیل اطلاع اینست که ربوبیت یعنی پرورش کردنست یعنی چیزی را

تدریجاً بحد کمال رسانیدن مثل باغبانی که تخمی در زمین کارد و چون نهال گردد آب دادن

و سایر مراقبات ادمی پردازد تا برگ و بار آورد و همچنین پدر و مادر در حق اولاد

و فرزندان خود شان پس این ربوبیت گاهی خاص میباشد بیک شخص یا چند شخص مثل پدر و مادر در حق فرزندان خود

یا باغبان در حق یکباغ یا دو باغ اینمعنی میکند یا پادشاه و حاکم و امیر در حق رعیت و سپاهی و خدم و حشم

اینمعنی میکند و این قسم ربوبیت خاص را هیچکس از موحد و مشرک قابل عبادت نمیدانند و گاهی ربوبیت عام

میباشد که یکنوع یا دو نوع یا چندین نوع را شامل آید مثل ربوبیت آفتاب و ماهتاب یا ربوبیت عناصر اربعه

و این ربوبیت عامه را مشرکین از لیاقت عبادت میدانند و از اعبادت میکنند چنانکه در مذهب حکمای

اشراقیین آنها را ارباب انواع میگویند و در مذهب فلاسفه ارواح و نفوس مجرده خوانند و در اصطلاح اصحاب دعوت

آنها را موکلات می نامند و لیکن این ربوبیت عامه محض در یک عالم از عوالم است مثلا ربوبیت آفتاب

در عالم حرارت و یبوست است و ربوبیت ماهتاب در عالم برودت و رطوبت است و علی هذا القیاس

و چون این ربوبیات خاصه و عامه هیچکدام قابل عبادت و شایسته ستایش و ثنای حقیقی نبودند زیرا که حاصل کننده

آنها دیگر یکی است که آن در حقیقت قابل عبادت و لایق و شایسته ستایش و ثنای حقیقی تنها اوست و بس

پس آن یکی که استحقاق عبادت و ستایش و ثنای بزرگ دارد آن حضرت رب العالمین است که در جمیع عوالم و کائنات

ربوبیت او دایر و سایر است فله الحمد و الثناء و له العظمة و القدرة و الکبریاء لا اله غیره

و لا سواه یفعل ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بمشیته و هو العلیم الحکیم

ایضاً در بیان خواص و شرف سورهٔ فاتحه و بیان صفات و لطائف مندرجه که در سورهٔ مبارکه فاتحه است

مخفی نماند که احادیث بسیار و روایات صحیحه بیشمار در باب خواص و صفات و لطائف مندرجه سورهٔ فاتحه

و ثواب قرائت آن وارد گشته است چنانکه در تفسیر [redacted] سوره فاتحه مجموع آنهمه خواص و صفات و فضائل و شرف اورا

بیان و عیان کرده است و علاوه از آنکه در قرآن صفات و فضائل وی مذکور است در احادیث صحیحه نیز چه باجمال

و چه بتفصیل فضائل و خواص او بیان کرده مجمله حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است

فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و از این قبیل احادیث لا تعد و لا تحصی وارد و در این مذهب حضرت

امام شافعی و مالک و احمد رضی الله عنهم قرائت فاتحه در نماز فرض است و ترکش بی عذر شرعی چه بعمد

و چه بسهو موجب بطلان و فساد نماز میباشد و دلیل ایشان قول و فعل آنحضرت است علیه السلام

کما قال علیه السلام لا صلاة الا بفاتحة الکتاب و علاوه از این حدیث چندین احادیث دیگر وارد است

برانکه آنحضرت صلعم فرموده است نماز درست نیست بی سورهٔ فاتحه چه آنحضرت علیه السلام هرگز نماز بی فاتحه

نخوانده است بلکه در اینباب نیز در هیچ کتابی حدیثی یا روایتی را نیافته لذا اگرچه ضعیف هم بود

اما بمذهب حضرت امام ابو حنیفه رضی الله عنه خواندن سورهٔ فاتحه در نماز واجب دانند نه فرض

و ترکش چه بعمد و چه بسهو موجب سجدهٔ سهو است نه مبطل نماز چه نزد حنفیه در چندین مسئله

واجب و فرض تفاوت دارند چنانکه سابقا نیز ایمائی باینمعنی شده [redacted] نزد اکثر

از ایشان چنانست که در نماز جماعت مقتدیان لازم نیست که در حال اقتداء فاتحه بخوانند

و گویند قرائت امام قائم مقام قرائت ماموم میباشد و این مخصوص قرائت سوره فاتحه است

نه تسبیح و تشهد و اذکار دیگر کما صرح بذلک فی مدونات اصحاب الحنفیة

و نیز امام اجل رحمة الله علیه مع جمیع ائمة الاسلام در تفسیر خود در معنی

سوره مبارکه فاتحه و بیان فضائل و شرف و ثواب قرائت وی چه در نماز و چه

در خارج نماز آورده است که قیصر روم بفاروق اعظم حضرت عمر ابن خطاب

رضی الله تعالی عنه نامه [redacted] نوشت و در آن نامه یاد کرد که ما در انجیل

می یابیم که سورتی هست در قرآن هفت آیت است و آن از هفت حروف

خالی است و در شرح آن چنین فرموده اند که هر کس آن سوره را تلاوت

نماید بلا شک و شبهه هفت درگاه جهنم در قیامت و قبر بروی او بسته

و بسته میشود و بیشک و تردید هشت دروازهٔ بهشت بر چهرهٔ احوال او

کشاده می نماید پس بهر دروازه که میخواهد درآن داخل بهشت میشود و بعضی از ایات
چنین نوشته اند که هر که آن سورهٔ مزبوره را تلاوت کند بی تردید و شک
هشت بهشت ازان اوست وآن هفت حرف که درآن سوره نیست اینست
ث درآن سوره نیست که اشاره بثقل است و ج اشارت بجوع و جبرات و خ اشارت
بخسران و خجلت است و ز اشارت بزجر و زحمت است و ش اشارت بشقاوت و شناعت است
و ظ اشارت بظلم و ظلمت است و ف اشارت بفسق و فساد است واینهمه صفات در خباثت
پس نشاید که ایشان بصفات حمیده و نعوت پسندیدهٔ سعداء و اهل بهشت آلایش نماینه
وحضرت شیخ جنید قدس سره فرموده هر که اقرار خالص کند به ایاك نعبد وایاك نستعين
بلا شك وشبهه از جبر و قدر بیزار شده است بدانکه سورهٔ فاتحه
مشتمل است بر ذکر هشت چیز نعوت الوهیت و ربوبیت
و رحمت و مالکیت و عبادت و استعانت و هدایت و صفت اولیاء الله
و شرح اینها بتفصیل در جواهر التفسیر در سورهٔ البقره مذکور است و در اینجا مختصری ازان محض تیمن
و تبرك و افاده و تنفاده طالبان ایراد کرده میشود پس بدان اول وصف

الوهیت

الوهیت و وحدانیت وی در کلمهٔ مبارکه الحمد لله مستفاد گشته است و بمعنی نیز در هشت آیه از
بقره آمده است دوم وصف ربوبیت و آثار و مصنوعات وی است از آفرینش عالمیان
و خلق آسمانها و زمینها و خلقت آدم و غیر آن بر وجهی که مشیت الهی اقتضا کرده است که کریمهٔ رب
العالمین ازان خبر میدهد در پانزده آیه ازانست سیوم صفت رحمت است که از مفهوم
فیض شمول الرحمن الرحیم مستفاد است واین در سه آیه ازان مذکور میگردد چهارم صفت
مالکیت وی در روز جزاست که مفهوم عظمت مالك یوم الدین مخبر ازانست واین در سه آیه
ازان مذکور میگردد پنجم صفت عبادت است که در ضمن ایاك نعبد مفهوم میشود
وآن سه نوع است بدنی و مالی و مشترك در میان مالی و بدنی اما آنچه بدنی است یکی نماز است
و دیگر نماز با بنای قبله که از شرائط اوست در هر ایند آیه درآن سوره مذکور است و دیگری روزه است
وآنچه متعلق بدوست از آداب و شرائط وی و فطار و اعتکاف درآن و درین باب نیز چهار آیه ازان
مذکور است و دیگری جهاد است وآنچه بآن مربوط است از رتبهٔ شهادت و ثواب شهداء و درآن
هفده آیه ازان مذکور است اما آنچه عبادت مالی است یکی زکات و صدقه و نفقه و در بیان
آنها نوزده آیه ازان مذکور است واما آنچه که مشترك است منجمله حج است با آنچه که بدو
تعلق دارد از ذکر مشاعر و مقامات و مناسك و بنای خانهٔ کعبه واین در چهارده آیه ازان
مذکور است ششم صفت استعانت است که از فحوای وایاك نستعين حاصل میگردد

وآن یا بقول باشد یا بفعل اما قولا عبارتست از ذکر و دعاء و استغاثه و سؤال واین در سه آیه
ازان مذکور است واما فعلا وآن عبارتست ازآنچه که انسان بآن مکلف شده است و عملی که
که تعلق بافعال مکلفین دارد و فقه است وآن موضوع بر چهار قسم است یکی عبادات است
که ذکر ایاك نعبد بر وی گذشته است دوم معاملات است از بیع و شری و اجاره و سلم و رهن
و قرض و امثال اینها و در کیفیت آنها هفت آیه ازان مذکور است سیوم مناکحات است
از نکاح و طلاق و ایلا و عده و ظهار و رضاع وآنچه باینها مانند و در بیان آنها نوزده آیه
ازان مذکور است چهارم جنایات است از جراح و حدود و قصاص و شهادات و مانند
اینها و درین باب یازده آیه ازان مذکور است هفتم صفت هدایت است که در کلمهٔ طیبهٔ
اهدنا الصراط المستقیم اندراج یافته و راه راست بقول بعضی از علماء کتاب الله
میباشد و درین باب چهار آیه مذکور است هشتم صفت اولیاء و کمال منقبت
ایشانست که از مصداق صراط الذین انعمت علیهم واضح و هویدا میگردد و آنها
انبیاء و اولیاء و مؤمنان میباشند و درآن سوره سی و یك آیه در بیان ایشانست
هفده آیه ازان در صفت انبیاء است و چهارده ازان در منقبت اولیاء و اهل ایمان
مذکور است اما بواسطهٔ شفقت و مهربانی که مر ایشان را در حق این امت کثیر الرحمت هر آینه
در خلال این سلسلهٔ علیه را آنانا فآنا مرتبه و درجات ایشان افزوده خواهد و فخار جانی
ملت را در هر دو دنیا سرنگون و گرفتار و بقید استشعار غیر المغضوب علیهم

ولا الضالین

ولا الضالین و چهار نوعید و خذلان و حرمان وادبار فرموده واین ان در مبدء سعادت نیز ما آن نیز
چهار طائفه اند مشرکان و منافقان و یهود و نصاری و درآن سوره صد و شانزده آیه در بارهٔ ایشانست
چهارده آیه ازان از اذم مشرکانست و شانزده آیه ازان در منقصت منافقانست و هشتاد و یك آیه
در نکوهش یهود است و پنج آیه در احوال ترسایانست پس مراد از اینهمه بیانات آنست که تا بر اهل
سنت و جماعت معلوم و محقق گردد که شرف و فضل سورهٔ فاتحه تا باین درجه است که مجموع دو صد و هشتاد
و شش آیه البقره با اینهمه تفاصیل شرح و معانی که در تفاسیر مذکور است در ضمن معانی کلمات و آیات
هفتگانهٔ فاتحه مندرج میباشند تفریع بدانکه اگر کسی قادر بر خواندن فاتحه
نباشد بجای آن هفت آیه متوالیه از قرآن بخواند چنانکه از کریمهٔ سبعا من المثانی
این معنی مستفاد است و ترجمهٔ فاتحه بفارسی یا بالفاظ دیگر جائز نبود چه قرآن من حیث المجموع
معجز بالهدایت و ترجمهٔ وی بغیر نظم و ترتیب وی با وجوب خلل است در اعجاز وی پس ناچار
اعجاز وی متحقق بر همین نظم و ترتیب است که هست کما قال تعالی انا انزلناه قرآنا عربیا
پس غیر عربی اعجمی است و اعجمی اعجاز را شاید و اگر چنانکه بر هفت آیه متوالیه قادر
نبود هفت آیه متفرقه بخواند و جمعی کثیر از ائمهٔ شرع بر آنند که با وجود قدرت بر آیات متوالیه
اگر آیات متفرقه بخواند روا باشد و اگر یك آیه از فاتحه میدانست و باقی را
نمیدانست تتمه آن را بقدر بدل آن از قرآن کارسازی نماید و تکرار همان یك آیه
بقدر [illegible] از عوض آیات تتمه روا باشد مگر در صورتیکه بجز آن یك آیه چیزی
بعدش نداند

پس در نماز خواندن بغیر عربی... جائز نیست ترجمهٔ آن از اکثر... (حاشیه)

از قرآن هیچ نداند آنوقت تکرار همان آیه بقدر بدل فاتحه روا بود و اگر هیچ وجه
بر خواندن قرآن قادر نبود باید بقدر سورهٔ فاتحه ذکر و تسبیح بگوید زیرا که در حدیث صحیح
بروایت ابن حبان رض آورده که شخصی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا تعلیم قرآن هیچ گونه قادر نیستم مرا چیزی بیاموز که مرا اجر و ثواب
مقابلهٔ خواندن قرآن باشد آنحضرت علیه السلام فرمود بگوی سبحان الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعضی از
حفاظ حدیث این کلمات را نیز تتمهٔ این حدیث و ضمیمهٔ آن شمرده اند ما شاء الله کان
و ما لم یشاء لم یکن اگر میداند باز بقدر فاتحه ذکر و دعا را زیاده کند و اگر نمیداند همین
کلمات را تکرار کند تا بقدر فاتحه میرسد و باید دانست که حروف بدل مذکور باید
از حروف فاتحه کمتر نبود گو یا ظنا و تخمینا بقدر حروف و درکار خود چنان ملاحظه نماید که از آن
کمتر نباشد و الا تعداد و مقابلهٔ آن باین کیفیت بر عوام مسلمانان در غایت صعب و دشوار
و متعذر است تضمین بدانکه سورهٔ فاتحه با بسمله و تشدیدات
بقول شیخ ابن حجر یکصد و پنجاه و پنج حرف است هرگاه لفظ مالک را ملک خوانند با الف
و اگر بر خواندن تسبیح و اذکار مذکوره نیز قادر نبود همچنان بقدر سورهٔ فاتحه بایستد
یا بقدر خواندن قنوت در نماز صبح بایستد یا در قعود بقدر تشهد اول و آخر بنشیند

در نماز

و سنت است بر هر نمازخوان در آخر سورهٔ فاتحه آمین گفتن و بمعنی شروع در فرعیت آمین است
برای مستمع نیز گفتن آمین سنت باشد اگرچه در نماز هم نباشد اما استحبابیت آن در
نماز موکدتر است و در آخر اذکار و ادعیه و تسبیح بدل فاتحه نیز آمین گفتن سنت باشد
هرگاه در آن ادعیهٔ صالحه بود و سکتهٔ قلیله میان فاتحه و آمین کردن نیز سنت است
تا ایکه معلوم شود که آمین از فاتحه نیست و فی التحفة و حسن زیادة قوله رب العالمین
عقب قوله آمین و ذلک للخبر المتفق علیه اذا قال الامام و لا الضالین فقولوا
آمین فانه وافق قوله قول الملائکة اه و المراد بالملائکة الذین یؤمنون علی ادعیة
المصلین و الحاضرون لصلاتهم غفر له ما تقدم من ذنبه قال الشهاب المراد من
الذنب فی الحدیث ذنوب الصغایر فقط و ان قال ابن السبکی فی الاشباه و النظایر
انه یشمل الصغایر و الکبایر و عبارة النهایة انه صلی الله علیه وسلم کان اذا فرغ من قراءة
ام القرآن رفع صوته و قال آمین یمد بها صوته انتهی نعم ینبغی استثناء رب اغفر لی
لخبر الحسن انه صلی الله علیه وسلم قال عقب و لا الضالین رب اغفر لی آمین و لو زاد علی ذلک
و لوالدی و لجمیع المسلمین لم یضر ایضا و یفوت التامین بالسکوت الطویل
و لو زاد علی السکتة المسنونة بحیث ینقطع نسبته عن الفاتحة و قال بعضهم لا یفوت
الا بالشروع فی السورة او الرکوع انتهی و بعضهم من تقییده بالعقبیة فی الخبر انه
یفوت بالتلفظ بغیره و ان قل و لو سهوا نعم یستثنی رب اغفر لی و نحوه انتهی

لو قرء البسملة بکون لا یقصد انها التی او لا الفاتحة حصل اصل السنة بها لانها آیة من کل سورة
و الله اعلم انتهی و فی ... انه لا فرق بین ان یقصد کونها التی فی الفاتحة
او یطلق و کذا یحصل السنة ببعضها ای ببعض من آیة ان افاد علی الاوجه و لا یبعد حصول
السنة بنحو الحروف المقطعة فی اوایل السور مثل الم و المص و ق و ن و ص و الم
ان قلنا انهم مبتدء محذوف الخبر او انهم خبر المبتدء محذوف فالظاهر انهم آیة غایة روی
انه حذف بعضها ... افادتهم و فهم المعنی منهم فغیر نظر و الافضل قراءة ثلاث
آیات من القرآن و سورة کاملة افضل من بعض طویلة قال ... و مع هذا لو نذر
قراءة بعض من سورة معینة وجب علیه قراءته و لا تقوم سورة اخری مقامه و ان کانت
اطول منه کما لو نذر التصدق بقدر من الفضة و تصدق بدله بذهب فانه لا یجزی منه
فخرج بالمعینة ما لو ... عقد علی ان اقرء بعض سورة بلا تعیین فیستحب من عهدة
النذر بقراءة بعض من ای سورة و بقراءة سورة کاملة و قضیة عبارة التحفة ان
البعض فی سنة الصبح مثلا افضل و لعله بالنسبة لغیر الکافرون و الاخلاص و اما
عبارة الکردی فالبعض غیر افضل من سورة لم ترد و اما السورة الواردة فی
الصلوة کالکافرون و الاخلاص فی سنة الصبح مثلا فهما افضل من آیتی البقرة و آل
عمران انتهی پس ثابت و محقق شد که خواندن سوره یا آیهٔ قرآن بعد از فاتحه در نماز
مستحب است مگر در رکعت سیم و چهارم از نماز چهار رکعتی یا در رکعت سیم از نماز مغرب

و میم آمین مخفف باید گفت با مد و قصر اگرچه بقول شروح و محشی تشدید میم نیز آمده است با مد و قصر
و مراد از مد در هر دو صورت مد همزهٔ اولست و به اماله و مد نیز آمده است و معنی آن بمعنی ای قاصدین
الیک و گفته اند یعنی چنین باد و سنت است برای ماموم گفتن تامین در نماز جهریه با تامین امام
چنانکه در حدیث اذا قال الامام و لا الضالین الخ ذکر کرده شد باید تامین ماموم
با تامین امام موافق باشد و تامین سنت است چه امام و چه ماموم هر دو باواز بلند تامین
گویند و مبالغه و افراط در گفتن او و مد و تشدید و بازهٔ حروف او ننمایند بحیثیکه از حد
قرائت تامین خارج شود اما در نماز سریه چه امام و چه ماموم هر دو به پنهان و خفیه گویند
بحدیکه همین تنها نفس خود بشنوند پس و تامین سنت است در رکعت اول و دوم در نماز
ما دام مسبوق نباشد بعد از خواندن فاتحه سورهٔ از قرآن بخوانند چه در نماز سریه و چه در نماز جهریه
چه امام باشد و چه منفرد و رکعت اول را از ثانیه دراز کند مادام که عذر نباشد
یا عکس وارد نبود چنانکه در کوجمعه سورهٔ اعلی و غاشیه وارد است اما ماموم در نماز
جهریه سوره نخواند هرگاه صدای سوره خواندن امام شنود بلکه در سماع سوره خواندن امام
مگر آنکه دور باشد از امام یا نزدیک باشد لکن بسبب گرانی گوش آواز او را نشنود آنوقت خودش
سوره را بخواند چرا که سماع وی بواسطه انعارضها فوت شده است قال الشیخ هذا فی غیر
صلوة فاقد الطهورین الجنب لحرمة القراءة علی الجنب و صلوة الجنازة لکراهتها فیها
للاخبار الکثیرة الصحیحة و یحصل اصل السنة بآیة واحدة قال ... و الاوجه انه

لو قرء البسملة

که خواندن سوره در آنها سنت نیست **بدانکه** سنت است در نماز صبح و ظهر بعد از فاتحه

سورهای طوال المفصل بخواند هر گاه تنها یا امام قومی است که همه راضی بتطویل هستند و از زن

و مزدور و کبیر و غلام کسی در میان الجماعة نیست یا هستند ولی شوهر و خواجه و سید

ایشان را ماذون نموده‌اند و احتمال آمدن دیگر نا راضی هم در میان نماز نیست و طوال

از حجرات است تا سوره عم **اما** در نماز عصر و عشاء اوساط المفصل بخواند که آن

از سوره عم است تا سوره والضحی **اما** در نماز مغرب قصار المفصل بخواند که آن از

والضحی است تا آخر سوره قل اعوذ برب الناس **و بنابر** اختلاف اقوال در بیان

آنها قول اینست که در نظم بزرگی آمده **شعر** طوال از لا تقدموا تا عبس دان ۵

پس اوساط از عبس تا لم یکن خوان ۵ قصار از لم یکن تا آخر آمد ۵ بخوان این نظم را

تا گردد آسان ۵ **اما** سنت است در نماز صبح جمعه در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الم تنزیل

سجده و در رکعت دوم سوره هل اتی علی الانسان بخواند مگر آنکه وقت نماز تنگ باشد

و محل قرائت آن در سوره باشد آنوقت در سوره قصیره بخواند **و** این در حدیث

صحیح وارد شده است که در عشاء جمعه سورتین جمعه و منافقین و در مغرب آن کافرون و اخلاص

بخواند **و در** نماز فرض صبح را اگر در سفر هم در سوره کافرون و اخلاص

سنت است **و باید دانست** که در اثناء قرائت هر آیه رحمت که برسد رحمت

بطلبد بگوید رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و در آیه عذاب استعاذه نماید بگوید

رب اعذنی من عذابك و در آیه تسبیح سبحان ربی العظیم و در آخر سوره والتین

بلی و انا علی ذلك من الشاهدین و در آخر سوره قیامة سبحانك اللهم بلی

و در آیه فبای آلاء ربکما تکذبان بگوید لا بشیء من نعمك ربنا نکذب فلك الحمد

و در آخر والمرسلات آمنا بالله و برابر است این حکم چه در میان نماز باشد یا در میان نماز نباشد

امام باشد یا ماموم یا از امام و غیر امام شنود یا منفرد باشد در نماز و قد صرح فی التحفة بان المراد

لا یجهر الا ان لم یسمعها اجنبی و مثلها الخنثی و یکون جهرها دون جهر الرجل اه قال الشروانی

ای اما الخنثی فیجهر ان لم یسمعها اجنبی و یکون جهرها دون جهر الذکر فان کان ثم

اجنبی یسمعها کره الجهر بل یسر ان فان جهرا لم تبطل صلاتهما انتهی ولا یجهر مصلی الفرض

والنفل ولا غیر المصلی ان شوش علی نائم و نحوه و لو فی المسجد لکن فیه نظر لانه مقصر بسبب

حینئذ او شوش علی غیره مصل او قارئ او غیرهما فیکره کما فی المجموع والفتاوی و قال بعض

کابن عماد و غیره یحرم انتهی و نوافل اللیل المطلقة یتوسط فیها بین الجهر والاسرار

و خرج بالمطلقة المقیدة بوقت و سبب نحو العیدین یندب فیه الجهر کما مر و نحو الرواتب

یندب فیه الاسرار انتهی قوله یتوسط فیها الخ ای ان لم یخف ریاء او تشویشا علی

نائم او مصل والا سن له الاسرار کما فی المجموع و یقاس بما ذکر من یجهر بذکر او قراءة

بحضرة من یشتغل بمطالعة او تدریس او تصنیف کما افتی به الشهاب الرملی اه والذی

فالراجح انه یکره فقط العلة محمول علی ما اذا لم یتحقق التاذی والتشویش المذکور و لذا قال فی المبلب

التوسط فی نوافل المطلقة بین الجهر والاسرار ان لم یشوش علی نائم او مصل او نحوهما انتهی

تتمه بدانکه سنت است بعد از گفتن لفظ سبحان الله سکته در بین

تکبیر تحرم و دعای استفتاح و در بین دعای استفتاح و تعوذ و در بین تعوذ و خواندن فاتحه

و در بین آخر فاتحه و آمین کردن و در بین آمین و خواندن سوره و در بین سوره و رکوع

اما سکته بین آمین و سوره را امام در نماز جهریه باید طول فصلی معتدل باین سکته بدهد

تا ماموم نیز فاتحه را بخواند **و باید** امام در این سکته مذکوره چیزی از قرآن مثلا بقدر

سه آیه یا چهار آیه معتدل بخواند اما اصح آنست که این دعای ماثوره که در صحیح بخاری مروی است

بخواند اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم

نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس اللهم اغسل خطایای بالماء

والثلج والبرد انتهی **رکن پنجم** رکوع است

و اقلش اینست که از قیام بدستوریکه در تکبیر تحرم گذشت رفع یدین نماید

ابتدا کند رفع را در ایستاده که مقرون بلفظ الله اکبر و چون

هر دو کفش تا برابر دوشش رسید آنگه شروع به خم شدن کند پس خم شود

و در رکعت دوم سوره اخلاص و هر گاه بجماعت نماز گذارد سنت آنست که ماموم

بعد از فاتحه سوره نخواند بلکه سماع قرائت سوره امام نماید و اگر سماع قایم مقام خواندن سوره

اوست مگر آنکه آن ماموم دور بود از امام و آواز امام را نشنود آنوقت باید خود ش

سوره را بخواند یا آنکه امام و ماموم هر دو در نماز سریه باشند مثل نماز ظهر و عصر آنوقت باید

ماموم خودش بخواند چه در این نماز هم امام و هم ماموم هر دو بپنهانی باید خواندن

چنانکه در مدونات فقه این بیانات را شرح مفصل ذکر فرموده‌اند انتهی

رکن پنجم رکوع است

و آن خم نمودن سر و پشت است بطریق انحناء یعنی خمیدن باختیار و قصد خود

نه اینکه کسی دیگر سر و پشت وی را خم دهد یا بدون حالت اختیار خود و بدون

قصد کردن خود رکوع را یا از خوف و بیم ظالمی یا غریمی یا جانوری خم گردد در این صورت تنها

آن خم شدن و خمیدن رکوع نماز محسوب نباشد چه رکوع عبارتست از اینکه

چون مصلی از فاتحه و سوره در قیام فارغ شد باختیار و قصد رکوع هر دو دست را

تا بناگوش بلند نموده و تکبیر بگوید بعد از آن برکوع آید یعنی خم شود در مثال کمان

دعرفاء فرموده اند رکوع سرفرود آوردنست بدرگاه خدا و این شغل عظیم است

از عبادات و در قرآن در چندین موضع ذکر رکوع و رکوع برندگان فرموده اند

و اجر و ثواب راکعین را بتصریح معلوم و بیان نموده و درین رکن رکوع چندین

فضایل و خواص عدیده مندرج است و این سرفرود آوردن هیچ کس را نسزد

جز بدرگاه معبود بیهمتا باشد و دران عظمت و کبریا و جلال حضرت احدیت

مشهود و مکشوف سالک خواهد شد اگر چشم تیزبین باشد بسیار چیزهای عجیب و غریب

از مشاهده آثار عظمت آلهی و شکستگی و افتقار و سکنت نفس مصلی آری اینجا

شمه از ادای عبودیت و کمال عبدیت نقد وقت راکعین میگردد و سخن عارفان

در اینجا در مسئله عبدیت بسی تفصیل و طول می انجامد پس بهتر آنست که ازین مبحث

کناره گیریم و بر سر بحث کیفیت رکوع آئیم **باید دانست** که رکوع

چنانکه عنقریب ذکر آن نمودیم عبارتست از خم کردن قامت بنحوی که

از رکن قیام انفصال پذیرد و آنمقدار قامت خود را خم نماید

تا بحدیکه هردو کف دستهایش بزانوهایش برسد و اکملش اینست که چندان

خم شود تا بحدیکه پشت و گردنش برابر باشند لما روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

کان یستوی فی الرکوع بحیث لو صب الماء علی ظهره لاستمسک و چون تمام

خم شد هردو کف دستش هردو زانو را بگیرد و انگشتانش مستقبل القبله بر زانو

بگذارد پس چون خم شد و هردو کفش هردو زانو را گرفت پشت را مد دهد

و نصب کند هردو ساق و هردو ران را و سر را بسیار پست نکند و سه بار

باگاهی دل و جمعیت حواس بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صاحب

مواهب در تفسیر آیه فسبح باسم ربک العظیم ایمائی باین معنی فرموده و گفته

معنی تسبیح تنزیه است یعنی پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی

تنزیه کن او را بنام خجسته فرجام او از آنچه که لایق و شایسته عظمت و جلال

و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر حضرت پروردگار خود و قولی آنست که یعنی بگوی

سبحان ربی العظیم و در خبر آمده است که بعد از نزول این آیه حضرت رسول علیه السلام فرمود که

اجعلوها فی رکوعکم و اگر تنها یا امام است و مامومها راضی بتطویل هستند

پنج بار یا هفت بار یا نه بار یا یازده بار این تسبیح را بگوید بعد از آن با لحاظ قلب و یکسوئی

حواس و قوا این دعا را نیز بخواند اللهم لک رکعت و بک آمنت و لک اسلمت خشع لک

سمعی و بصری و مخی و عظمی و عصبی و شعری و بشری و ما استقلت به قدمی لله رب العالمین

و آرام گرفتن در آن شرط است برینوجه که همه اعضایش در آن قرار بگیرد و در رکوع ایستاده که خم شدن

نیز و بعد آن پیدا گردد و هم شرط است قصداً و اختیاراً برای رکوع خم شود نه از جهت عارضه دیگر

یعنی قصد و مراد او باختیار از آن خم شدن رکوع فقط باشد مثلاً اگر برای سجده تلاوت از قیام بزمین فرود

آمد چون بقدر رکوع رسد آن را رکوع شمرد جایز نباشد بلکه باید در باز راست شود و بحالت قیام آید

بعد از آن بقصد رکوع خم شود رکن ششم اعتدال است و آن سر برداشتن است از رکوع که

دوباره بحالت قیام آمدن و چون سر را بلند کند دستها را نیز با سر حالت تکبیر تحرم بلند کند و بگوید

سمع الله لمن حمده پس چون راست ایستاد بگوید ربنا لک الحمد و اگر تنها یا امام است و مامومها

راضی بتطویل هستند بگوید حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما

بینهما و ملاء ما شئت من شیء بعد انت اهل

الثناء و المجد حق ما قال العبد و کلنا لک عبد

اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا راد لما قضیت و لا ینفع ذا الجد منک الجد

و آرام گرفتن در آن نیز شرط است لکن اتمام اعتدال بر آن هیئات واقع گردد و هم شرط است

که قصداً و اختیاراً برای هیئات اعتدال سر از رکوع بردارد و از آن ارتفاع قصد غیر اعتدال

نکند مانند اینکه عقربی را در رکوع دید و از بیم آن از رکوع سر را بلند کرد و راست ایستاد پس آنگاه

حالت را اعتدال گردانید جایز نباشد بلکه باید باز دیگر برکوع رود و آنگاه دوباره سر بلند کند

بقصد اعتدال **و سنت است** در اعتدال رکعت دوم از نماز صبح دعای قنوت بگوید آنگاه

بصلوة و سلام بر پیغمبر و آل و اصحاب او رضی الله عنهم باین نهج که هردو دست را بلند کند

و هردو کف را برهنه رو باسمان برداشته تا برابر هردو دوشش و دعای قنوت اینست

اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک

لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک و انه لا یذل

من والیت و لا یعز من عادیت فلک الحمد علی ما قضیت استغفرک و اتوب

الیک و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و اصح دعای قنوت

بنا بر قول احادیث و اخبار صحیحه تا اینجاست و در بعضی روایات نیز این دعا را

بر آن ملحق کرده اند ربنا اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و نیز سنت است

که هرگاه خوف بلای عام یا خاص باشد در اعتدال رکعت اخیر سایر نمازهای فرض

قنوت مذکور بخواند لکن درین وقت برای ردّ و دفع بلا پشت دستها را بآسمان کند و اگر تنها
یا امام یا مأموم است و قنوت امام را نمی‌شنود اندک جهر بخواند که آن نیز سنت است خصوصاً
بجهت امام اگرچه در نماز سرّیه باشد و باید امام بلفظ جمع قنوت را بخواند یعنی
بجای اهدنی اهدنا و بجای عافنی عافنا و بجای تولّنی تولّنا و در عوض لی
لنا بگوید و بجای وقنی وقنا و بجای استغفرک نستغفرک و بجای اتوب
نتوب بگوید و در بعضی روایات آمده که این دعا را نیز در آخر آن ملحق دارد
اللهم یا خفیّ الالطاف نجّنا و عافنا ممّا نخاف خاصّةً در قنوت خوف بلیه
و مأموم هر گاه که قنوت امام را می‌شنوند در آنچه که دعاست آمین بگویند و در آنچه که
ثناست در خواندن متابعت امام کنند یعنی ایشان نیز با امام بخوانند و قول کوید
اگر از عوض متابعت بلی یا کوآن کوینه روا است و اگر مأموم بسبب دوری یا کری
صدای قنوت امام را نشنود خود قنوت مذکور بخواند و نقل است از کتاب
صحیح البخاری عن رفاعة بن رافع الزرقی رضی الله عنه قال کنا نصلّی وراء النبی صلی الله علیه وسلم
فلمّا رفع رأسه من الرکعة قال سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه ربّنا لک الحمد
حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه الخ فلمّا انصرف قال من المتکلّم قال انا قال رأیت
بضعة و ثلثین ملکاً یبتدرونها ایّهم یکتبها اوّلاً انتهی

رکن هفتم از ارکان نماز

رکن هفتم دو بار سجده کردن است بنحویکه چیزی از پیشانی را بی پرده و حایل
بر سجدگاه نهد بعد از نهادن هر دو زانو و هر دو کف دست و شکم انگشتان هر دو پای را
بر مصلی زیرا که در حدیث صحیح وارد است امرت ان اسجد علی سبعة اعظم الجبهة و
الیدین و الرکبتین و اطراف القدمین و مراد از اطراف قدمین انگشتانند
و در وقت فرود آمدن بزمین الله اکبر گوید و اگر از فرو کردن بر سجده گاه اندازد و نیمه اسفل
بدنش بر نیمه اعلای بدن خود بلند سازد و سنت است که نهد اعضای که در حدیث مذکور است
برهنه باشند الا دو زانو که آن حد عورت می‌باشند باید بهمه حال آنها را پوشیده دارند
اگرچه در حمام باشد و نماز بی‌پا بر مصلی واجب نبود بلکه سنت است و اگر المصلی مرد است
باید هر دو مرفق را از هر دو پهلوی خود و شکم را از هر دو ران خود دور دارد و نیز در میان هر دو
زانوی خود فاصله و جدایی اندازد و در رکوع نیز مرفقین از پهلوها دور دارد و هر دو زانو را
بهم بچسپاند بلکه فاصله و جدایی در میان ایشان اندازد و فاصله بین قدمین در سجود
در رکوع بمقدار یک شبر زیاده نه کمتر چنانکه در قیام ذکر شد ملاحظه دارد و اگر زن است
اینها هیچکدام نکند بلکه از عوض تا حد مرفق از پهلو و غیر آن اعضای خود را بهم بچسپاند
در تمامی نماز و بوقت فرود آمدن بزمین رسیدن هر دو دستش را با ادب تمام در برابر هر دو
دوش خود بر مصلی نهاده بنحویکه اعتمادش یعنی ثقل سر و دوش بر کف دست بود نه بر ذراع و بازو

و انگشتان را رو بقبله دراز کند و بهم بچسپاند و هر دو پا را آشکار اگر در لباس خود پوشیده و پیچیده نماید
و شکم انگشتان پا را رو بقبله بر زمین نهاده و بر آنها اعتماد کند پس سه بار بموافقت قلب بگوید
سبحان ربی الاعلی و بحمده و صاحب مواهب در تفسیر آیه سبح اسم ربک الاعلی
آورده که در خبر است چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجعلوها
فی سجودکم و اگر تنهاست یا امام است بشرایط سابق بگوید سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة و الروح اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت سجد وجهی للذی
خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته فتبارک الله احسن الخالقین
و آرام گرفتن در آن شرط است و همچنین شرط است از فرود آمدن بزمین قصد در سجده بود
نه آنکه در رکوع و اعتدال کند و باید بر چیزی از لباسها خود که بحرکت وی آنچیز نیز حرکت
بکند سجده نکند و اگر در یکی از اینها خطا کرد نمازش فاسد است بدانکه ظاهر رکوع
و سجود تواضع است بتن و اندام و جوارح که نتیجه امتثال بود یعنی آنچه فرمان تو باشد آن کنم
اما باطن تواضع دلست که بدانم روی که بهترین و عزیزترین اعضاست بر زمین نهادن
و در خاک مالیدن که آن خوارترین و پست‌ترین چیزهاست محض عبودیت و بندگی و پرستش و دیگر
و نیز بدانکه اصل آدمی از خاک است و مرجع وی نیز با خاک خواهد بود پس ناچار در اینجا که محل
اجابت است تا کسی عجز و بیچارگی خود را بشناسد و بداند که در ارکان نماز در هر یک سرّی حقیقی و حکمتی

است چون از آن غافل باشند جز صورت معنی نیابد و غیر از خستگی و زحمت بدن نتیجه نبینند
بیت طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی ۵ صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست ۵
قال فی شرح الملتقی و یحرم التقرّب الی الله تعالی بسجدة من غیر سبب و لم یعهد الصلوة
کالحرم برکوع واحد لانه بدعة و کل بدعة ضلالة و سجود الجهلة بین یدی مشایخهم و الموالی
القبلة حرام اتفاقاً و لو بقصد التقرب الی الله تعالی و فی بعض الصور ممّا یکون کفراً انتهی
صاحب مواهب در تفسیر آیه و اسجد و اقترب میفرماید ساجد باید در حین سجود از خصایص ملکی بهره
و نصیبی حاصل نماید تا حقیقت سرّ سجده را بیک دریابد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد
و هو ساجد بر منصّه ظهور چهره میگشاید و رمز فاعنّی علی نفسک بکثرة السجود از منظره
غیب روی می‌نماید سجده طاعتی است خاص بل افسری است زیبنده مفارق اهل خواص شعر
زینت تو بس کمر بندگی ۵ تاج تو در سجده سر افکندگی ۵ شرم تو باد اگر بالا و پست ۵
سجده طاعت بر تو هر چه هست ۵ تو کی از سجده او سرکشی ۵ به که از این شیوه قدم در کشی ۵
حضرت شیخ قدس سره فرموده است سرّی که در او بسجودیت صفت است و کفی که در او جودست
کفویات و عزیز فرموده است بیت شرف مرد به جود است و کرامت به سجود ۵ هر که
این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ۵ و در میان نوع‌ها هیچکدام مثل سجده متوجب‌تر نبود زیرا که
در آن مرتبهای بلند و درجات حق پسند و فضایل ارجمند می‌باشد منجمله حضرت حق سبحانه و تعالی

9

حضرت ابوالبشر آدم را علیه السلام بآن منتج و سربلند فرمود و امر فرمود بملایکه که سجده آدم را
ببرند سجده تعظیم و تحیت و شیطان از ترک سجده و ابا و امتناع از ان فرمان عظیم الشان
مظهر قهر صمدی و مردود ابدی گشت تا بزجر و خذلان فاخرج منها فانك رجیم و ان
علیك اللعنة الی یوم الدین گرفتار آمد چنانکه تفصیل آن در سوره اعراف و جز
مذکور گردیده 9 رکن هشتم جلوس بین السجدتین است یعنی نشستن در میان
هر دو سجده باید دانست که اگر جلوس را از قدر اقل تشهد و اعتدال را از قدر سوره
فاتحه درازتر کند نمازش فاسد خواهد شد زیرا که غرض از این دو رکن مجرد فصل است بخلاف
رکوع و سجود که تا می تواند تسبیحات آنها را دراز کند بهتر و باجابت نزدیکتر خواهد بود
و در وقت سر از زمین برداشتن الله اکبر بگوید و در وقت جلوس پشت پای چپ را بر زمین نهد
و شکم انگشتان پای راست را رو بقبله بر زمین گذارد و بر کعب پای چپ نشیند و پای راست را نصب کند
و این قسم جلوس را افتراش گویند چنانکه در کتب شرع مذکور است پس هر دو دست را با انگشتان
بهم چسپیده رو بقبله دراز کرده و بر هر دو ران خود بگذارد بنحویکه سر انگشتانش بکنار زانوهایش برسد
پس بر پشت اندخته وار و بگوید رب اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی وعافنی واجبرنی واهدنی
و شرط است آرام گرفتن در آن و قصد غیر جلوس ناکردن چنانکه مذکور شد پس همچنان بتکبیر گفته
بسجده ثانیه رود و سجده ثانیه نیز در آداب و شرایط و قلیت و اکملیت مانند سجده اولی است

و چون نماز

و چون سر از سجده ثانیه بردارد الله اکبر گوید و چون خواهد که برای رکعت دوم برخیزد هنوز برخاسته
در آن بین اندک زمانی بنشیند یعنی نشستن سبک مانند نشستن در بین دو سجده آنگه برپای خیزد
برای رکعت ثانی و رکعت ثانیه را بدستور رکعت اول ادا نماید پس چون از رکعت دوم فارغ
شد برای تشهد اول بنشیند بهمان نشستنی که در میان دو سجده ذکر شده و بیان تشهد عنقریب خواهد
آمد و این نشستن را جلسه استراحه گویند وقد صح فی الاخبار بان المصلی اذا اراد ان یقوم
من الجلسة المذکورة الی الرکعة الثانیة والثالثة والرابعة یقوم معتمدا علی یدیه کالعاجن
وقال فی شرح الکبیر العاجن فی اللغة هو الرجل المسن الذی اذا قام اعتمد علی الارض بیدیه
لکبره فالمراد من ذلك التشبیه شدة الاعتماد عند وضع الیدین لا فی کیفیة ضم الاصابع
وروی عن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قام من الصلاة وضع یدیه علی الارض
کما یضع العاجن قیل العاجن الذی اذا نهض اعتمد علی یدیه انتهی و عاجن چنانکه
صاحب کنز اللغة بیان نموده بمعنی اشتری را گویند که هر دو دست در زمین نهد در رفتار و نیز مردی را
گویند که دست بزمین نهد تا برخیزد از جهت پیری ط رکن نهم قعود است برای تشهد اخیر
مر شخص قادر را و کیفیت این قعود در هیات و وضع هم مانند هیات افتراش مذکور است غایة ما فی
الباب در اینجا پای چپ را از طرف راست بیرون کند و سرین را از زمین تمکین داده و جای بر آن
دهد نه بر کعب چپ و این قسم نشستن را تورک گویند چنانکه در کتب فقه آمده و اگر سهوی از وی

واقع شده است و میخواهد که سجده سهو را بعمل آرد در اینجا هم سنت است با فتراش نشیند و باید
دانست که تهیه هیات فریضه یا مسنونه را پیش از ترک نشستن می باید کرد و الا اگر
بطوری دیگر نشست جز از آنکه بسبب وجع پا یا سببی دیگر خواست که متورک بنشیند مبادا بفعل
کثیر احتیاج شود یعنی خم شدن بسیار یا امثال آن نمازش برود بارها در نماز دیده ام که بسیار
مرتکب این گونه افعال و حرکات لغو شده اند و باین سبب نماز خود شان را فاسد و ضایع
نموده اند پس آگاه و خبردار باید بود ع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
رکن دهم تشهد اخیر است و شرط است در او موالات و ذکر واو عطف در بین
شهادتین و رعایت حروف و کلمات و تشدیدات و ترک اعرابهای مخل معنی و نشسته
خواندن و با وجود قدرت برای خواندنش بنحویکه نفس خودش بشنود و کلمات وارده
و ماثوره آنرا بمرادف آن تغییر ندادن و در هر دو تشهد دستها را بر دو شکم در جلوس بین
السجدتین ذکر شد بر هر دو ران خود راست نهاده لکن انگشتان دست راست را بصورت
عقد پنجاه و سه که مصطلح اعراب است بگیرد و آن چنانست که انگشت خنصر و بنصر و وسطی را در شست
گرفته و انگشت مسبحه را دراز کشیده و سر انگشت ابهام را به پهلوی او یا در زیر او بچسپاند
و در وقت گفتن کلمه الا الله بجنبش و حرکت انگشت مسبحه مذکوره را اندکی بلند کند
که آن اشاره است بتوحید خاص و اقرار بیکتایی ذات او جل شانه

شعر
اقرار میکند دو جهان بر یگانگیش ه یکتا دلیل عالمیان بر درش صراط است ه
و سنت است تا آخر تشهد و سلام همچنان انگشت مسبحه را بلند گرفته و اقل تشهد ماثور
این است التحیات لله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد پس یک حرف را از این تشهد تغییر دادن یا نقصان کردن
یا بدل کردن اشهد به اعلم یا محمد به احمد یا رسول الله به نبی الله یا الله به رحمن
یا به ضمیر مثل است اما عبده و رسوله جایز است زیرا که در تشهد ابن مسعود رض بروایت صحیح
وارد است قال فی التنقیح ان الاصل فی التشهد ما روی البیهقی باسناد صحیح عن
ابن مسعود رضی الله عنه قال کنا نقول قبل ان یفرض علینا التشهد السلام
علی الله السلام علی فلان فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقولوا السلام علی الله
فان الله هو السلام ولکن قولوا التحیات لله السلام علیك الخ و حضرت مولانا
خالد قدس سره العزیز در تالیفات خود فرموده و قتیکه السلام علیك میگوید قبر مکرم
محترم حضرت رسول را علیه السلام در نظر خود حاضر و ناظر داشته که بآنسرور علیه السلام خطاب میکند
و در وقت گفتن و علی عباد الله الصالحین اراده همه فرشتگان و مومنان انس و جن
کند و اکمل تشهد این است التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله

السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین الخ

رکن یازدهم صلوات است بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر واقلش اینست که

اللهم صل علی محمد یا صلی الله علی محمد یا علی محمد یا علی النبی وازاینها هیچ

تغییر ونقصان روا نیست چنانکه در تشهد مذکور کردیم اما اکملش صلوات اینست که

اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته

کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد

وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید

مجید باید دانست که صلوات در تشهد اول سنت است اما بر آل سنت نبود

وبنا بقول محرر وغیره از کما صلیت تا حمید مجید سنت است وهمین دعا در آخر

تشهد اخیر سنت است مادام که در آن دعا چیزی حرام نطلبد که مبطل نماز است وهر دعائیکه در

حدیث وارد بود بهتر است از غیر آن واز جمله اجله دعاهای وارده وماثوره اینست

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات

ومن شر فتنة المسیح الدجال اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا کبیرا ولا یغفر الذنوب

الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم اللهم اغفر

لی ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات وهم از جمله دعاهای وارده اینست اللهم اغفر لی

ما قدمت وما اخرت وما اعلنت وما اسررت وما اسرفت وما انت اعلم به

منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک وادنی واحسن

آنست که قدر دعا از اقل تشهد زیادتر نباشد رکن دوازدهم سلام است

واقلش اینست که بگوید السلام علیکم وبا گفتن آن نیت برون شدن از نماز کند اما

این نیت واجب نیست واگر باندک زمانی این نیت پیشتر واقع شود نمازش میرود وانتهای سلام را

باتمام التفات تمام کند ونیک ملاحظه کند که سینهاش نجنبد واز قبله منحرف نشود پس اگر

سینه وی اینقدر بجنبد که از توجه قبله کج گردد نمازش فاسد است وباید دو بار سلام دهد

یکبار بطرف دوش راست ویکبار بطرف دوش چپ ودر وقت التفات بطرف راست نیت کند

بسلام خود خطاب بفرشتگان ومؤمنان انس وجن که در طرف یمین مینشینند چه امام وچه ماموم

وچه غیر آنها باشند وسنت است مقتدیان نیز نیت رد سلام بر امام کنند ولفظ

اکمل سلام اینست السلام علیکم ورحمة الله وبقولی وبرکاته نیز داخل است

دست بر کلاه یا عمامه خود مالیده بگوید اللهم اذهب عنی

الهم والغم والحزن پس سه بار استغفر الله بگوید بعد از آن بگوید اللهم

انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام

وادخلنا بفضلک دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت فلک الحمد

یا الله یا ذا الجلال والاکرام ودر این استغفار کردن این ملاحظه کند که خود را از

خوف در حاد نسته که حق نماز را کما ینبغی ادا نکرده باشم رکن سیزدهم ترتیب است

بوجهیکه بیان کردیم بی زیاد وکم پس اگر ترک ترتیب کرد بعمد مطلقا یا بسهو بشرائطی که در

کتب شرع مبسوط است نمازش فاسد وبازار طاعتش کاسد خواهد بود

بیان سنتهای نماز

بدانکه ائمه شرع شکر الله سعیهم مانند شیخ ابن حجر وغیر آن فرموده اند در یک نماز چهار کعتی

ششصد سنت عده هست واز بعض توجیهات شیخ ابن حجر رحمه الله مفهوم است که اینها

سنتی هستند در وجوبشان اختلاف است والله بیشتر خواهند بود پس بدانکه بنا بقول

صاحب تنقیح سنتهای نماز دو قسمند قسم اول ابعاض است در ترک سنتی از ابعاض

بعمد یا بسهو مقتضی سجده سهو میباشد وآن هشت سنت بود یکی تشهد اول است چه در

حدیث صحیحین آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در دو رکعت نماز ظهر تشهد را فراموش

فرمود ودر آخر نماز بعد از تمام تشهد اخیر وپیش از سلام دو سجده سهو کرد پس از مصداق

حدیث معلوم ومحقق گشته که وقت سجده سهو در همین محل بود دوم قعود است

برای تشهد اول سیوم صلوات است بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از تشهد

مذکور چهارم صلوات است بر آل آنحضرت بعد از تشهد اخیر پنجم قنوت است

در رکعت دوم نماز صبح ودر وتر نیمه آخر رمضان نه قنوتی که برای دفع بلیه ونازله

خوانده شود ششم قیام است برای قنوت هفتم صلوات است بر حضرت رسول

در قنوت هشتم صلوات است بر آل آنحضرت در آخر قنوت وقال فی التنقیح ولیس

بالنسیان العمد فی ترک تشهد الاول بل الخلل العمد اکثر من النسیان فکان لجبره اکثر

احتیاجا منه والمراد بالتشهد الاول اللفظ الواجب فی تشهد الاخیر دون ماهو سنة

فیه اذ هو داخل فی قسم الهیئات دون الابعاض فلا یلزم به سجدة السهو اه وترک بعض

القنوت کترکه کله ومثله ترک بعض التشهد الاول اه وسمیت المذکورات ابعاضا

لانها لما تاکدت الشارع فیها بحیث جبرت بالسجود اشبهت ارکان التی هی ابعاض واجزاء

للصلاة انتهی ودر تعداد ابعاض اختلاف است بعضی همین هشت نوع مذکور را

گفته اند وبعضی گفته اند دوازده است وبعضی گفته اند چهارده اند وبعضی گفته اند پانزده اند

وبعضی گفته اند شانزده اند اما شیخ شروانی محشی تحفه وجمع مجموع آن بیست میباشد

تشهد اول وقعود بر آن ودرود بعد از همین تشهد وقعود بر آن ودرود بر آل رسول

بعد از تشهد اخیر وقعود بر آن وقنوت وقیام بر آن ودرود بر رسول صلی الله علیه وسلم

بعد از قنوت وقیام بر آن ودرود بر آل رسول علیه السلام وقیام بر آن ودرود بر اصحاب رسول

وقیام بر آن وسلام بر رسول صلی الله علیه وسلم وقیام بر آن وسلام بر آل رسول صلی الله علیه وسلم وقیام بر آن

وسلام بر اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم وقیام بر آن پس هرگاه در نماز یکی از این ابعاضات

ترک شد خواه بعمد وخواه بسهو باید آنرا بسجده سهو جبر کند وبیان کیفیت سجده سهو عنقریب

خواهد آمد قسم دوم هیئات است در ترک آن مقتضی سجده سهو نباشد

چنانکه گفته اند بلیت ترک هیات عوض نمیخواهد لیک اندر ثواب ما کاهد بدانکه

سنن هیات بسیار بلکه در تعداد آنها اختلاف بسیار است صاحب تنقیح از جهتی متجاوز

عدد کهه و بعضی تا پانزده گفته اند اول رفع یدین است در تکبیر تحریم و در سایر مواقع تکبیرات

مانند وقت رکوع و در وقت سر بر داشتن از آن دوم نهادن دست راست است بر پشت دست برای اعتدال

چپ در حالت ایستادن سیوم خواندن دعای استفتاح است بعد از تکبیر تحریم چهارم استعاذه

یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است در ابتدای خواندن فاتحه در هر رکعت پنجم

خواندن فاتحه و سوره است به جهر در جهریه و به ستر در ستریه ششم آمین گفتن است در آخر فاتحه

هفتم خواندن سوره است بعد از فاتحه در رکعت اول و دوم هشتم تکبیرات مقرره است در نماز

مانند تکبیر حالت تحریم و وقت رکوع و در وقت فرود آمدن برای سجده و وقت سر برداشتن از سجده

دهم در وقت سجده دوم و در وقت برخاستن برای رکعت ثانیه و ثالثه و رابع و همچنین تا آخر

نهم گفتن سمع الله لمن حمده است در وقت سر برداشتن از رکوع برای اعتدال یازدهم

تسبیحات است در رکوع مثل سبحان ربی العظیم و بحمده یازدهم تسبیحات است در سجود

مانند سبحان ربی الاعلی و بحمده دوازدهم نهادن دستهاست بر ران خود در تشهد و کشاده

کردن انگشتان مگر انگشتان دست راست که آنها را قبض نمیه مگر انگشت شهادت وا زاید وقت

گفتن کلمه الا الله بلند کردن چنانکه مذکور گردید سیزدهم نشستن است با فتراش در تشهد

اول و در بین السجدتین چهاردهم نشستن است به تورک در تشهد اخیر پانزدهم سلام دوم است

وبعضی را اینها

وبعضی را اینها نیز زیاده کرده اند مانند کذاشتن دستها در تحت سینه و فوق سره در حالت قیام

و گفتن امام آمین را بجهر در جهریه و گفتن مأموم نیز آمین را از برای متابعت و نگاه و وضع کفین بر رکبتین در

رکوع و کشاده کی انگشتان و توجه ایشان بطرف قبله در حین وضع آنها و بجهر گفتن امام لفظ

سمع الله لمن حمده را در وقت سر بر داشتن از رکوع و باقی را اشلی ربنا لک الحمد به ستریه گفتن

و نهادن دستها را از برو شان خود در سجود با راستی و کشیدگی انگشتان بطرف قبله و دور ساختن

بازوها از پهلوهای خود و نیز دور ساختن شکم از رانهای خود در سجود بخلاف زن و خنثی و نیز نهادن

شکم انگشتان پا بر زمین و توجه ایشان الی القبله در سجود چنانکه مذکور گردید و دعای جلوس بین السجدتین رب اغفرلی وارحمنی الخ

و جلسه استراحه که مقدار آنی میباشد سر برداشتن است از سجده دوم و برخاستن برای قیام رکعت ثانیه

و تکیه دادن بر هر دو کف خود در وقت برخاستن برای قیام ثانیه و ثالث و رابع مانند کسیکه خمیر بکند

و رفع یدین بعد از برخاستن برای رکعت سیم بعد از تشهد اول و التفات کردن در سلام دو بار یکی

بطرف یمین و یکی بطرف یسار و بعضی سواک را نیز در نماز از هیات شمرده اند والله اعلم

بیان مکروهات نماز

بدانکه در تعداد مکروهات نماز علما را اختلاف است پس علی ای تقدیر یکی از آنها التفات کردن است

بجانب راست و چپ خود بی ضرورت [illegible] و دیگر دست در بغل گذاشتن است در حالت تکبیر تحریم

و در حالت رکوع و سجود و چه این حرکات مخالف و منافی تواضع و خشوع و حال نماز است

و دیگر خواندن جهر است در محل اسرار و خواندن اسرار است در محل جهر و دیگر خواندن جهر است در حالت

اقتدا بامام چه آن مخالف اقتدا و منافی سنت رسول است علیه السلام و دیگر اختصار است یعنی نهادن

دستها در حالت قیام بر خاصره خود چه این نوع حرکت در نماز و در غیر نماز کراهت دارد

و قال الشیخ عبد الحمید الشروانی و یکره ان یروح علی نفسه فی الصلاة و ان ینفخ بها بعد

او یشبکها لانه فعل عبث و ان یمسح وجهه فی الصلاة من نحو غبار و غیره قاله البصری

و یظهر ان ذلک ان تروح الغیر علیه کذلک لانه من افعال المتکبرین بالصلاة و یظهر ان

محل ذلک حیث لا حاجة انتهی و دیگر اسراع است در نماز یعنی چابک و سریع گویان در

افعال و حرکات نماز و تعجیل جست و خیز کردن در آن چه این حالت نیز منافی خشوع و حضور و [illegible] ترک

طمانینه است در نماز و دیگر چشم بر هم نهادن است در حالت نماز بی ضرورت که آن عادت یهود است و مکروه است

و بعضی گفته اند هرگاه بر نمازخوان ضرر و خوف نرسد کرده نیست و دیگر چسپانیدن بازوهاست

به پهلو و چسپانیدن شکم است بر رانهای خود مر مردان را در حالت رکوع و سجود و دیگر نشستن است

در تشهد و جلوس و غیر آن بهیات اقعاء الکلب یعنی مانند نشستن سگ قال فی التحفة ولا اقعاء

ان یجلس علی ورکیه ناصبا رکبتیه اه وقال البیهقی وهو نوعان احدهما هذا الذی ذکرناه

وهو منهی عنه والثانی ان یضع اطراف اصابع رجلیه واطراف رکبتیه علی الارض واطراف الیتیه

علی عقبیه وهو سنة فی الجلوس بین السجدتین لما صح فعله من النبی صلی الله علیه وسلم انتهی و دیگر نقرة الغراب است

یعنی مانند غراب

یعنی مانند غراب گاهی سر را بلند کند و گاهی پست کند و مبالغه در [illegible] خفض و رفع نماید و دیگر گذاردن

چند نماز فرض یا سنت است در یک مکان و یکجا که آن را ایطان البعیر گویند که خوابیدن اشتر است در

یکجای و این دال است بر آنکه مصلی اگر خواهد چند نماز فرض یا نوافل بگذارد سنت آنست که بعد از فراغ از نماز

یک قدم بجای دیگر حرکت نماید و شروع بنماز دیگر کند و در یک مکان واحد آنها را ادا ننماید که آن شرعا

مذموم و مکروه است و دیگر تشبیک اصابع است در نماز و دیگر مبالغه است در طول دادن بارکان قصیره

مانند تشهد اول و جلوس بین السجدتین و جلسه استراحه و اعتدال بنوعیکه از حد خود شان متجاوز شوند

و غیر این حرکتهای مکروهه از مکروهات دیگر که در کتب شرح مسطورند مثل نظر کردن بآسمان و رفع بصر است

بجانب [illegible] در نماز آسمان اما در غیر نماز مثل آنکه در حالت مناجات و دعا کردن رفع بصر بسوی آسمان

نماید نزد اکثر ائمه شرع و حدیث روا باشد بلکه و دیری از جهار نقش کعبه که باین هیات دعا و مناجات

کردن سنت است لما تقدم ان السماء قبلة الدعاء و هم مانند نماز کردن با سر برهنه یا بحضور طعام

و شراب و حال آنکه وی گرسنه یا تشنه باشد و هم نهادن دست است بر دهن خود در نماز بی ضرورت مگر در وقت

[illegible] تثاوب که سنت است در آنحال دست بر دهن گیرد چه در حدیث مسلم آمده که حضرت رسول

فرموده است اذا تثاوب احدکم وهو فی الصلاة فلیرده ما استطاع فان احدکم اذا قال ها ها ضحک

الشیطان منه واین تخصیص بنماز ندارد بلکه در خارج نماز هم سنت است و در حدیث صحیح نیز وارد است

که التثاوب فی الصلاة والبصاق والنخامة من الشیطان و بصاق آب دهن [illegible] بود و در تحفه و غیر آن

تثاوب بکردی آن را با دیگ کیم

آورده كه مكروه است انداختن آب دهن يا بلغم بجانب قبله خواه در نماز و خواه در خارج نماز و كراهتش در مسجد بيشتر است

چنانكه گفته خواهد شد قال الشرواني ومن رأى بصاقا او نحوه من النجاسات والمستقذرات فالسنة ان يزيله وان يطيب محله حيث لم يبق قذرة في المسجد قاله في المجموع وفي شرح النهج ويكره البصاق اماما ويمينا لا يسارا لخبر الشيخين اذا كان احدكم في الصلاة فانه يناجي ربه عز وجل فلا يبزقن بين يديه ولا عن يمينه ولكن عن يساره او تحت قدميه اليسرى وهذا في غير المسجد اما في المسجد فيحرم لخبر الشيخين البصاق في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها في تراب اعماقه بان رد التراب عليه او جعله في حفرة او وحل او غير ذلك بل يبصق في طرف ثوبه الواقع من جانبه الايسر ويحك بعضه ببعض انتهى وقال الشرواني ولو كان على يساره جماعة ولم يمكن منه ان يبصق تحت قدمه فالظاهر انه جنيذ عن اليمين اولى وظاهر عبارة التحفة ان الاولى مراعات ملائكة اليمين دون ملك اليسار اظهارا لشرف ملك اليمين على اليسار وفيه كلام منهم ان الطائف في الكعبة يراعي ملك اليمين دون الكعبة وهو محتمل نعم ان امكنه يطأطئ رأسه ويبصق لا الى اليمين ولا الى اليسار فهو اولى وكذا في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرواني بل مراعاته صلى الله عليه وسلم فوق مراعات الكعبة

خاتمة في احكام المسجد واحترامه للعبادة فيه كما جاء به القرآن والاحاديث

قال تعالى وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا الاية والمساجد قيل جمع مسجد بكسر الجيم وهو موضع السجود وقال الحسن اراد بها كل البقاع لان الارض جعلت كلها مسجدا للنبي عليه السلام يقول اينما كنتم فصلوا او اينما صليتم فهو مسجد وقيل جمع مسجد بالفتح مرادا به الاعضاء الواردة في الحديث الجبهة والانف والركبتان واليدان والقدمان وهو قول سعيد بن المسيب وابن جبيب والمعنى ان هذه الاعضاء انعم الله بها عليك فلا تسجد بها لغير الله فتجحد نعمة الله وقيل المراد بها البيوت اي بنيها اهل الملل للعبادة والقول بانها البيوت المبنية للعبادة اظهر الاقوال ان شاء الله تعالى وهو روي عن ابن عباس رضي الله عنهما واضافة المسجد الى الله تعالى اضافة تشريف وتكريم وقد تنسب الى غيره تعريفا قال صلى الله عليه وسلم صلاة في مسجدي هذا خير من الف صلاة فيما سواه الا المسجد الحرام اه قرطبي قوله فلا تدعوا الخ اي فلا تعبدوا مع الله احدا هذا توبيخ للمشركين في دعائهم مع الله غيره في المسجد الحرام وقال مجاهد كانت اليهود والنصارى اذا دخلوا كنائسهم وبيعهم اشركوا بالله فامر الله نبيه والمؤمنين ان يخلصوا لله الدعوة اذا دخلوا المساجد كلها يقول فلا تشركوا فيها صنما او غيره مما يعبد وقيل المعنى افردوا المساجد بذكر الله ولا تجعلوا لغير الله تعالى فيها نصيبا وفي الصحيح من نشد ضالة في المسجد فقولوا لا ردها الله عليك فان المساجد لم تبن لهذا وقال الحسن من السنة اذا دخل رجل المسجد ان يقول لا اله الا الله لان قوله تعالى لا تدعوا مع الله احدا في ضمنه امر بذكر الله تعالى

ودعائه وروى الضحاك عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المسجد قدم رجله اليمنى وقال وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا اللهم انا عبدك وزائرك وعلى كل مزور حق وانت خير مزور فاسئلك برحمتك ان تفك رقبتي من النار واذا خرج من المسجد قدم رجله اليسرى وقال اللهم صب علي الخير صبا ولا تنزع عني صالح ما اعطيتني ابدا ولا تجعل معيشتي كدا واجعل لي في الارض جدا اي غنى اه قرطبي

وقال محشي الشرواني يحرم تمكين الصبيان الغير المميزين والمجانين والبهائم والحائض ونحوهن والسكران من دخول المسجد ان غلب تنجيسهم والا كره كما يعلم مما سيأتي في باب الشهادات وكذا يحرم دخول الكافر له الا باذن مسلم مكلف قال الاذرعي ولم يشترطوا على الكافر في عهده عدم الدخول كما صرح به الماوردي وغيره

وغيره وان اذن له او قعد قاض للحكم فيه وكان له حكومة جاز له الدخول ولكان جنبا الا ان كان لا يمنعه من ذلك ويستحب الاذن له فيه لسماع قرآن ونحو كفقه وحديث رجا اسلامه لا لاكل ونوم فيه فلا يستحب الاذن له بل يستحب عدمه وهو الظاهر بل قال الزركشي ينبغي تحريمه والكلام في غير المسجد الحرام لان في دخول حرم مكة تفصيلا يأتي في باب الجزية ان شاء الله تعالى ويكره بناء المسجد بالاجر النجس وتطيينه بالطين النجس وتنقيشه واتخاذ الشرفات له بل ان كان ذلك من ريع ما وقف على عمارته فحرام ويكره دخوله بلا ضرورة لمن اكل ما له رائحة كريهة كثوم ودبغ رخص وحفر بئر وحوض وغرس شجر فيه بل ان حصل بذلك ضرر فحرام وعمل صناعة فيه ان كثر هذا اذا لم يكن الصنعة خسيسة تؤذي بالمسجد ولم يتخذه حانوتا يقصد فيه بالعمل والا فيحرم ذكره ابن عبد السلام في فتاواه ولا بأس باغلاقه في غير اوقات الصلاة صيانة له وحفظا لما فيه ومحله كما في المجموع اذا خيف امتهانه وضياع ما فيه من الثياب والفرش ولم تدع حاجة الى فتحه والا فالسنة عدم اغلاقه ولو كان فيه ماء مسبل للشرب لم يجز غلقه ومنع الناس من الشرب ولا بأس بالنوم والوضوء والاكل فيه اذا لم يتأذ بشيء من ذلك الناس ولحائطه ولهواه ما لجميعه مثلا حرمة في كل شيء من بصاق ونحوه وغيرهما ويسن ان يقدم رجله اليمنى في الدخول فيه وان يقول عند دخوله اعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم الحمد لله اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد اللهم اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب رحمتك ثم يقول بسم الله الخ فيدخل وعند خروجه منه يقدم رجله اليسرى ويقول مثله

ما قاله في الدخول الا انه يقول بدل ابواب رحمتك افتح لي ابواب فضلك كما في المجموع فان طال عليه

هذا اي شق عليه فليقتصر على ما رواه مسلم انه صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليقل اللهم افتح لي

ابواب رحمتك واذا خرج منه فليقل اللهم اني اسئلك من فضلك ويكره الخصومة والجدال فيه

ورفع الصوت ونشد الضالة فيه ولا بأس ان يعطي السائل فيه شيئا ولا بانشاد الشعر فيه اذا كان مشتملا

على المدح للنبوة والاسلام او كان حكمة او في مكارم الاخلاق او الزهد او نحو ذلك كما في الروضة

وشرحها انتهى وهم از مكروهات نماز شمر يك پاي ايستادن در نماز و ديگري را برداشتن

بخلاف آنكه هر دو پا را بر زمين نهاده و اعتماد بر يك پاي كند كه آن روا بود و تقديم يكي بر ديگري يا هر دو را

بهم چسپاندن اين هر دو نيز مكروه باشد و نماز كردن حاقن و حاقب و حازق نيز مكروه بود

چنانكه پيش ازين مذكور گرديد وفي التحفة وحواشيه ويكره مسح نحو الحصى لسجوده عليه للنهي عنه ولمنافاته

التواضع والخشوع قال محشي الشرواني وينبغي ان محل الكراهة ما لم يترتب عليه تشويش كان يعلق

من الموضع تراب بجبهته او عمامته اه ويكره مسح الجبهة من اثر التراب انتهى

و نماز كردن در حمام يا در مسلخ آن و مسلخ حمام جايي است بيروني كه اولا در ابتدا شخص چون

بحمام ميرود در آنجا لباسهاي خود را از خود مسلخ و نزع ميكند و بعد از آن برهنه بدرون حمام ميرود

و در مقبره نيز مكروه است خواه آن مقبرستان كهنه و مندرس شده باشد يا تازه و جديده بود

وفي التحفة وصح خبر لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها وعليها اي اتمني اكون الصلاة في المقبرة

ولو كانت طاهرة مكروهة لمحاذاته النجاسة سواء ما تحته او امامه او بجانبه نص عليه في الام انتهى

جنبه

غير مقبرة الانبياء فلا تكره الصلاة فيها لانهم احياء في قبورهم يصلون فلا نجاسة والنهي عن اتخاذ

قبورهم مساجد لحرمة الصلاة اليها لا ينافي ذلك اي لا ينافي استثناء مقبرة الانبياء انتهى

قال محشي الشرواني **فايدة** اجمع السلوك الا الشيعة على جواز الصلاة على الصوف

ونحوه ولا كراهة في الصلاة على شيء من ذلك الا عند مالك فانه كره الصلاة عليه تنزيها وقالت

الشيعة لا يجوز ذلك لانه ليس من نبات الارض فلا هم حتى تثبت اللعنة عليهم اجمعين انتهى

وهم مكروه است نماز در ارض مغصوبه و معصيت مانند ارض عاد و ثمود و وادي محسر و غير آنها و در طرق

و راههاي كه عبور و مرور مردمان در آنها باشد چه آن طرق و راهها در صحرا باشد يا در ميان معموره و آبادي باشد

اما كراهتش در معموره و آبادي بيشتر است و نيز در رودخانها و وادي‌هايي كه محل سيل آب

در او ها باشد و هم در مزبلها يعني مكانهاي كه حيوانات در آنجاها ذبح مي‌نمايند و در خلاخانها يعني

جاي قضاي حاجت مردمان و در كنيسها يعني معبد يهودان و در بيعها يعني معبد نصاري و اماكن عبادات اهل كفر

و بتخانها است و در عطن ابل يعني محل آب خوردن شترها اگرچه آن محل پاك باشد و اين مانند مراح

ايشان نيست چه در وقت اجتماع ايشان در آن محل صداها و نعرها ميزنند و اين صدا و نعرهٔ ايشان

منافي و تشويش خشوع و باعث تفرقهٔ احوال مصلي مي‌باشد چه در حديث صحيح آمده كه صلوا في مرابض

الغنم ولا تصلوا في اعطان الابل فانها خلقت من الشياطين وفي رواية انها جن خلقت

ويعلم في عبارة التحفة والشرواني ان الابل خلقت من الشياطين بل كان فحديث آخر ان على

سنام كل واحد منها شيطانا ان والصلاة تكره في ماوي الشياطين لكن الغنم بركة لخبر ابي داود

والبيهقي اتخذوا الغنم فانها من دواب الجنة اه پس ثابت و محقق گشت كه در عطن ابل نماز مكروه مي‌باشد و در مراح ايشان

نيز همچنين اما در مرابض غنم مكروه نبود و در اين حكم مقام و ماواي گاو را نيز مثل مرابض غنم باشد

بيان مبطلات نماز

بدانكه مبطلات نماز يكي حدث است خواه باختيار باشد يا بي اختيار و ديگري خبث است چنانكه بيان آن

مذكور گرديد و ديگر قصد در كلام است از روي گفتن دو حرف اگرچه مفهم نباشند يا يك حرف اگر مفهم باشد

مثل ق كه از وقايه است يا ع كه از وعايه است فخرج بذلك القرآن حتى لو اتى بشيء من نظم القرآن

في الصلاة وقصد تفهيم الغير به كان قال لمن تسمي بيحيى يا يحيى خذ الكتاب بقوة او يقول لمن

استأذن في الدخول ادخلوها بسلام فان قصد معه ذلك القراءة لم تبطل صلاته وان قصد

الا التفهيم بطلت والاذكار والادعية كالقرآن لكن لا يجوز الدعاء على وجه الخطاب مثل ان يقول

للعاطس يرحمك الله كذا في التحفة وشرح المنهج ولا تبطل بسكوت طويل ولو عمدا بلا غرض

قال في التحفة هذا في غير ركن قصير فسكوت العمد كما هو معلوم من كلامه لانه لا يخرم

هيئات الصلاة فلان تطويل الركن القصير مبطل عمده كما هو المذكور واما سكوت اليسير فلا يضر

بحال انتهى **تنبيه** كان الكلام جائزا في الصلاة ثم حرم قيل بمكة وقيل بالمدينة

المنورة انتهى والذي يجب فيه انه حرم مرتين فقيل بمكة حرم الا لحاجة وفي المدينة حرم مطلقا انتهى

ويستحب للمصلي اذا نابه شيء في صلاته ان يسبح اي كان يقول سبحان الله بقصد الذكر وحده

اومع قصد

اومع قصد الذكر والتنبيه معا كنظيره السابق في نظم القرآن قال محشي شرحه فان قصد به

التفهيم فقط بطلت صلاته وان قال في المهذب انها لا تبطل لانه مأمور به اه وذلك مثل

ان يحتاج الى تنبيه الامام اذا سها او انذار اعمى خشية وقوعه في بئر او مهلكة والاصل في ذلك

خبر الصحيحين من نابه شيء في صلاته فليسبح وانما التصفيق للنساء واما المرأة فتصفق بان

تضرب كف يدها اليمنى على ظهر كفها اليسرى لا بضرب بطن الكفين بل ان فعلته عالما بتحريمه

بطلت صلاتها وان قل لمنافاته الصلاة وقال في شرح المنهج ولو صفق الرجل وسبحت غيره لا

جاز مع مخالفتهما السنة والمراد من التسبيح والتصفيق بيان التفرقة بين حكم الرجل والمرأة لا بيان

حكم التنبيه والا ستو التنبيه مطلقا مع انه قد يجب وقد يسن وقد يباح فان لم يحصل الانذار

الواجب الا بالكلام او بالفعل المبطل وجب وتبطل الصلاة به على الاوجه انتهى اما تنحنح كردن

و ضحك و گريه و ناليدن و سخت نفس زدن و نفخ كردن هر گاه دو حرف از آنها مفهوم گرديد نمازش

فاسد است والا فلا و كلام يسير بسبب سبق اللسان عذر است و نسيان نماز و جهل بتحريم كلام در آن

بسبب قرب عهدي باسلام نيز عذر است اما بقول اظهر جهل بتحريم كلام در كلام كثير عذر نباشد

و هر گاه تنحنح را و غلبه كرد بحديكه نمي توانست بدان فاتحه يا غير آن بخواند روا است بقدر دفع عارضه و ازاله

تنگي نفس تنحنح نمايد وفي التحفة لو ابتلي شخص بنحو سعال دائم بحيث لم يخل زمن من الوقت

يسع الصلاة بلا سعال مبطل فالذي يظهر العفو عنه ولا قضاء عليه لو شفي نظير ما ياتي فيمن

حكة لا يصبر معها على عدم الحك آه قال محشي الشرواني ينبغي ان مثل السعال في التفصيل
المذكور ما لو حصل له سبب كسعال او نحوه يحصل منه حركات مثل البثر كارتعاش اليد او
الرأس آه فليراجع حتى ينقل انتهى وقال في التحفة وكذا الشرواني الواقع عليه لو نزلت
نخامة من دماغ الصائم الى حد ظاهر الفم وهو في الصلاة فابتلعها بطلت صلاته فلو تشعبت
في حلقه ولم يمكنه اخراجها الا بالتنحنح فظهر حرفان ومتى تركها نزلت الى باطنه وجب عليه
ان يتنحنح ويخرجها وان ظهر حرفان قاله في رسالة التنوير وهي للشافعي رضي الله عنه آه
اي وه لا تبطل صلاته آه وليس من مبطلات الصلاة غصب السترة اي بل تصح معه
وظاهره انه لا فرق في ذلك بين ان يأخذها الغاصب بلا فعل من المصلي كأن تكون
السترة معقودة على المصلي فيفكها الغاصب عنه قهرا عليه او يكرهه على ان ينزعها
ويسلمها له انتهى ديگر حروف ممدوده نيز مبطلات اگرچه غير مفهم بود زائد يا الف است
يا واو است يا ياء است پس اين هم حكم دو حرف پيدا ميكند و ديگر از مبطلات نماز صدور
افعال است ازوى در ميان نماز و افعال دو قسمند يا از جنس اعمال نمازند يا غير جنس اويند اگر از
جنس اعمال نمازند مانند زيادتى ركوع يا سجود آن مبطل ميباشند مگر آنكه به نسيان آن فعل ازو
صادر شده باشد و اگر از جنس اعمال نماز نيستند بكثير آن نماز فاسد خواهد شد نه بقليل وى
و فرق در ميان قليل و كثير در اين فعلها بعادت و عرف مردمان مي باشد پس گامى واحده يا ضربى

واحده

واحده يا دو گام يا دو ضرب از عدد قليل مي باشند اما سه گام يا سه ضرب متواليه آن را كثير شمرده اند
و اين حكم در فعلهاى متوسطه نيز جارى و مقرر شده اند اما فعلهاى غير متوسط مانند وثبه فاحشه
نماز را بى خلاف باطل ميگرداند اگرچه يكبار ازوى صادر شود بسهو يا بغير سهو و حركات خفيفه مانند
تحريك انگشتان بى حركت كف در تسبيحات يا در خراشيدن بدن نماز را فاسد نخواهد كرد اگرچه
بسيار بكند مرارا بعد مرار هم باشد وقال في التحفة ومثلها اي مثل الاصابع في تحريكها فرك الكف
نحو جفنيه او شفتيه او لسانه او ذكره او اذنيه على الاوجه آه اما اذا حرك الاصابع مع الكف
ثلاثا متوالية فيبطل صلاته الا لنحو حكة لا يصبر معها على عدمه اي بان كان به جرب لا يصبر
على عدم الحك فلا تبطل صلاته بتحريك كفه للحك ثلاثا متوالية للضرورة انتهى ويستثنى
من القليل نحو كل عالم العلم تحريمه فيبطل به قاله في شرح المنهج آه وفي التحفة من الفعل القليل
قتل نحو قملة او برغوث لم يحمل جلدها ولا دمه وهو مبتنه آه ويحرم رميها في المسجد ميتة وقتلها
في ارضه وان قل دمها آه لان فيه قصده بالمستقذر واما القاؤها او دفنها في المسجد حية
فظاهر فتاوى المصنف حله ويؤيده ما جاء عن ابي امامة وابن مسعود ومجاهد انهم كانوا
يتفلون في المسجد ويدفنون القمل في حصاه وظاهر كلام الجواهر تحريمه وبه صرح ابن يونس
ويؤيده الحديث الصحيح اذا وجد احدكم القملة في المسجد فليصرها في ثوبه حتى يخرج من المسجد
والاولى الحل اي الحل اوجه انتهى وقال الشرواني ويحرم القاء القملة في المسجد وان كانت حية
ولا يحرم القاؤها خارجه آه وشمل ذلك ما لو كان منشأه من المسجد فيحرم طرحه وصل

[illegible]

اليه شيء من هوام المسجد اعادته اليه قوله وان كانت حية اي لانها اما ان تموت فيه او تؤذي
من به بخلاف القائها خارجه بلا اذى لغيرها ومثل القائها ما لو وضعها في نعله مثلا وقد علم
خروجها منه الى المسجد انتهى وايضا من الفعل القليل ما يستحب في الصلاة كدفع
المار اذا استقبل المصلي الجدار او السارية او غرز في الصحراء بين يديه خشبة او بسط سجادة
او خط امامه خطا طولا فيحرم عليه المرور والاصل في ذلك خبر ابي داود اذا صلى احدكم فليجعل
امام وجهه شيئا فان لم يجد فلينصب عصا فان لم يكن معه عصا فليخط خطا ثم لا يضره
ما مر امامه وقيس بالخط المصلي آه وطول هذه المذكورات ثلثا ذراع فاكثر وبينها
اي وبين المذكورات وبين المصلي ثلاثة اذرع فاقل آه واذا صلى الى شيء من تلك المذكورات
فيسن له ولغيره اي الذي ليس في الصلاة دفع المار بينه وبين سترته احتراما للصلاة
وذلك لخبر الشيخين اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس فاراد احد ان يجتاز بين يديه
فليدفعه فان ابى فليقاتله فانما هو شيطان او معه شيطان او هو شيطان الانس وافاد
قوله صلى الله عليه وسلم فان ابى انه يلزمه الدافع تحري الاسهل فالاسهل كالصائل ولا يدفعه
بفعل كثير متوالية والا بطلت وقال محشي الشرواني قوله كالصائل فان ادى الى موته
فهدر وقضية الحاق ما هنا بالصائل جواز دفعه وان جهل التحريم ولا فرق بين البهيمة والصبي
والمجنون وغيرهم لان هذا من باب دفع الصائل والصائل يدفع مطلقا وقوله ولا يدفعه
بفعل كثير الخ قال الاصحاب ويدفعه بيده وهو مستقر في مكانه ولا يحل المشي اليه لدفعه
لان مفسدة المشي اشد من المرور وقضية هذا ان الخطوة والخطوتين حرام وان لم تبطل

بها الصلاة

بها الصلاة آه واما حرمة المرور عليه حينئذ فللخبر الصحيح لو يعلم المار بين يدي المصلي اي الى
السترة ماذا عليه من الاثم لكان ان يقف اربعين خيرا له من ان يمر بين يديه فلفظة من الاثم
المرور وان لم يجد سبيلا آخر آه ويسن وضع السترة عن يمينه او يساره ولا يستقبلها
بوجهه اي لا يجعلها تلقاء وجهه للنهي عنه انتهى و ديگر از مبطلات نماز قهقهه است
بجهت آن كه آن موجب تلاعب است و ديگر نيت بيرون شدن است از نماز پيش از آنكه بموقع آن
برسد و ديگر نيت قطع نماز است در اثناى آن و ديگر ترديد است در قطع نيت آن
و ديگر تعليق نيت قطع نماز است بچيزى و ديگر تغيير دادن نيت نماز فرض است بفرضى ديگر
يا به سنتى از نوافل پس مجموع اين حركتها منافى حالت نماز ميباشند وقال في التنقيح في تلك
الصورة نعم ان كان المصلي منفردا وادرك جماعة سن له اي للمنفرد صرف فرضه الى نفل اي
تغيير نيته الوقتية الى النفلية ليدرك فضيلة تلك الجماعة كذا افاده من عبارته انتهى
و ديگر اكل و شرب است اگرچه بسهو يا اكراه باشد خواه اندك بود و خواه بسيار قال في التحفة
ويبطل بقليل الاكل اي المأكول اي بوصوله الى الجوف آه قال محشي الشرواني اي المأكول
والمشروب ولو من الريق المختلط بغيره آه والمضغ من الافعال فيبطل بكثيره وان لم يصل
الى الجوف شيء من الممضوغ كذا في شرح المنهج آه الا ان يكون ناسيا للصلاة او جاهلا تحريمه
لقرب عهده بالاسلام او بعده عن العلماء ففي هذه الصورة لا تبطل بقليله بخلاف كثيره
فتبطل به ولو ناسيا او جاهلا فهو كثير الفعل ومعلوم ان الصلاة ذات افعال منظومة

والفصل الکثیر یقطع نظمها کذا افادت عبارة التحفة والشروانی حتی لو کان فی فمه سکرة فذابت
وبلع ذوبها بطلت صلاته لما ان هذه الافعال منافیة لحال الصلاة انتهی
و دیگر انکشاف عورت است با وجود قدرت بر ستر آن اگر چه در خلوت باشد اما اگر باد
لباس او را بردارد و عورت وی مکشوف ساخته و وی فوراً بلا فاصله و تاخیر عورت را بپوشید
نمازش فاسد نخواهد شد چه در آن عارضه تقصیری بر او نبوده و دیگر ترک استقبال قبله است
برای کسی که در محل خود مرقوم شده و دیگر رده است که آن منافی اسلام و عبادت می باشد
و دیگر وصول نجاست غیر معفوست بر بدن یا بر لباس یا بر مکان نمازگزار اما اگر نجاست خشک
بر بدن یا بر لباس یا بر مکان نماز او رسید و در فوراً بی فاصله و تاخیر آن را از لباس خود یا از بدن
یا از مکان نماز دور انداخت نمازش فاسد نخواهد شد و اگر آن نجاست تر بود و بر جامه وی رسید
و فوراً آن جامه را از خود دور انداخت آن نیز روا بود اگر چه این صورت در بحث مندرج است
لکن بجهت تذکار طالبان باز در اینجا ایما به آن لازم آمد و دیگر آشکار شدن بعضی از پا است
در میان خف مثل اینکه آن خف مندرس و کهنه بود و چیزی از وی پاره شود و دیگر خروج وقت
مسح است بر خف و دیگر تکرار رکن فعلی است بعمد و دیگر تقدیم رکن فعلی است بر غیر آن
بعمد چه این صورت متضمن نظم و ترتیب نماز است اما از ذاکر اگر چه به سهو این صورت
واقع گردیده مبطل نخواهد بود و دیگر ترک رکنی است از ارکان نماز بعمد اعم از اینکه
آن رکن قولی باشد یا فعلی زیرا که این نیز متضمن صورت نماز می باشد بخلاف ترک آنکه

نبوده

بهر چه سبب عذر تدارک آن نماید کرد و دیگر اقتدا کردن است کسی که مرد نماید بکسی باغیر آن
بوی اقتدا نکند اگر چه المقتدی در ابتدای اقتدا در بعض صورت باحوال وی جاهل بوده باشد
چنانکه در کتب فقه در بحث امامت بیان آن مذکور است و دیگر نماز از هر چه که مبطل نماز باشد چنانکه

تمثیل

بدانکه حضرت مولانا خالد قدس الله سره در رساله فرض دست فارسی تالیف مبارک خود فرموده که شیخ ابن حجر رحمه الله در
شرح منهاج آورده است که نماز را با انسانی تشبیه کرده اند رکن سر او است و شرط بمنزله حیات او است
و ابعاض بمثابه عضو او است و هیئات بمثال موی او است و معلوم است اگر انسان را سر نباشد
انسانیت او نمی ماند و همچنین اگر حیات نماند فوت می شود و هم نمی ماند اما اگر عضو از اعضای او
برود یا موی از بدن او نماند از انسانیت نمی افتد لکن نقصی بوجود او خواهد رسید و او را
انسانی ناقص گویند اگر چه نقص در صورت فقد اعضای وی بیشتر می باشد تا موی پس بر هر نماز خوانی
لازم بلکه واجب شرعی است که در مراعات آداب و احکام نماز خود بکوشد و اجزای ارکان مخصوصه
آن را کما ینبغی بیرون رساند و کمی بجا آرد تا انسان کاملی که مشبه به نماز او است ناقص نکند او
در نج و سعی خود را عبث و ضایع نماید و البته علما و ائمه شریعت رضی الله عنهم این همه تشدید و تشبیه
و ابهام تحریر و تقریر را با قدام و اقلام بیهوده نپیموده اند و در کتاب ذخیرة الملوک آورده است
که همچنانکه انسان مرکب است از اعضای باطنی و جوارح ظاهری و روح و جسم آدمی را کامل نگویند

الا به سلامتی این جمله و مراتب اعضا و جوارح متفاوت است چه بعضی از آن اعضا آنست که بعدم آن
آدمی منعدم میگردد چون اعضای رئیسه که آن جگر و دل و دماغ است و بعضی از آن آنست که
آدمی بعدم آن منعدم نشود و لکن بفوت آن آدمی ناقص و بی قیمت میگردد و منافع حیات از وی
فوت میشود چون چشم و زبان و گوش و دست و پای که اگر شخصی را چشم برکنده شود و گوش و زبان و دست
و پای وی ببریده بعدم این اعضا حیات از وی منقطع نمیشود و او را آدمی خوانند اما بی بهره و بی جمال بود
نه کسی را از وی حظی و نه نفس او را از حیات خود بهره باشد همچنین نماز را هیئات معنوی و ترکیب صوری است
که قضای شرع آن را با امر حق تعالی و درایت نور نبوت و شعشعه فضای رسالت تصویر کرده است و امت
مرحومه را باقامه آن و تحصیل کمال آن فرموده پس نیت و اخلاص و حضور دل و خشوع و تضرع در نماز
بمثابه روح است و قیام و رکوع و اعتدال و سجود و سایر ارکان بمثابه دل و جگر و دماغ است که بعدم آن
نماز منعدم و باطل میشود و سنتهای نماز مثل دعای استفتاح و قنوت و تشهد اول و سایر اذکار بمثابه
چشم و گوش و زبان و دست و پای او میباشند که بعدم ایشان از انسانیت نمی افتد لکن او را انسان
ناقص خوانند که بعدم آن نماز منعدم نشود اما نقصانی باو میرسد و مثال نمازگذارنده که رعایت
ارکان و شرائط و آداب آن نکند همچنانست که پادشاهی قاهر و ذی شوکت شخصی را بتجارت فرستد
و او را امر کند که غلامی هنرمند و عاقل و کامل و جمال که لایق مجلس پادشاه باشد بجهت وی بیاورد
و آن شخص برود و غلامی مرده چشم و گوش برکنده و زبان و دست و پا بریده بمجلس وی حاضر آرد
در حضرت پادشاه بینداز و لاجرم آن شخص بر پادشاه بشنخند و استهزا کرده است و با وجود اینهمه جسارت

و نافرمانی از پادشاه توقع انعام و خلعت داشته باشد پس آیا الذی بدولت نادان باین فعل مستقبح
و حرکات ناشایسته مستحق خلعت و انعام است یا مستوجب سیاست و تنبیه و عذاب است و از اینجا است
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا
بعداً یعنی هر که نماز او او را از غفلت و خاطرهای پریشان باز نمیدارد او را از آن نماز از حضرت
حقیقت جز دوری و حرمان نیفزاید و فی خبر از حضرت عمرو بن العاص روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شخصی را دید سبک نماز میگذارد و در رعایت آداب و شرائط و ارکان نمیکرد
فرمود که آیا می بینید این را اگر امیرد در این حال میرد بر غیر دین محمد صلی الله علیه و سلم مرده باشد پس هر که را
ذره نور ایمان و یقین و هدایت و دانش در دین بود در این مقدار از تهدید و این قدر تهدید و وعید و وعده
الهی و امثال امر و اجتناب از نواهی او را کافی است چه آنکس که شنود و با آن عمل کند همه دل
گوش و هوش است و آنکس که شنود و عمل نکند همگی را از او موش است اگر چه هزار بار قرآن و احادیث
و شریعتش بر او خوش است پس شایان کمال سعادت اخروی آنست که از این تنبیهات غافل نباشد
و بهیچ وجه در مراعات حقوق نماز تقصیر و کوتاهی ننماید مثلاً چون آواز مؤذن بشنود
و آن ندا را از منادی عرض و مجمع قیامت یاد کند و یقین بداند که هر که در دنیا برغبت و شوق مسارعت
در اجابت لبیک این ندا نماید در آن روز نیز حضرت حی الدعوات در هنگام نداء مناد
مناد او را بندای لطف و رحمت می خوانند و از هول فزع اکبرش ایمن گردانند و در طهارت
از تطهیر دل و پاک نمودن که منظور نظر الله تعالی است غافل نباشد و مراتب طهارت در محل خود

و نافرمانی

ذکر کرده‌ ودر اینجا طهارت را بچهار قسم نموده است طهارت صدیقان و طهارت سالکان
و طهارت ابرار و طهارت عامه مردمان اما طهارت صدیقان طهارت دل است از غیر حق تعالی
چنانکه از اینجا است که شیخ ابراهیم قدس سره فرموده است لو خطر ببالی الدنیا لتوضأت و لو خطر
ببالی الآخرة لاغتسلت یعنی اگر دنیا بخاطرم خطور کند طهارت سازم و اگر آخرت در سرم
روی نماید رجوع غسل واجب میکنم اما طهارت سالکان طهارت نفس است از کدورات صفات
ذمیمه اما طهارت ابرار طهارت جوارح ظاهر و باطن است از ادناس جرائم و معاصی اما
طهارت عامه مردمان طهارت تن و جامه و مکانست از فضلات ردیه مانند حدث و خبث
و در ستر عورت پوشیدن فضائح عورات ظاهر بدن که آن منظور نظر خلق است و رسوائیهای عورات
باطن از حرص و حسد و بخل و عجب و کبر و ریا و منی و اصرار بر معاصی بلباس توبه و پشیمانی و خوف
در جا و حیا و شکستگی و انفعال و دیدن قصور اندیشه کند و در قیام کمال اینستاکه در بند کمر طاعت خدا تعالی
و قیام بامر حقوق حضرت قیوم حقیقی جل و علا قائما بالحق و قادما علی الحق ملاحظه نماید
قوله تعالی قوموا لله قانتین و قوله تعالی فاذکروا الله قیاما الآیة و چنان در حضرت
صدیت بایستد که بنده گرجیه که کار را دست و پابسته بحضور مولای خود حاضر آورده اند
و در استقبال قبله که آن اعراض است از اغراض دنیوی و جهات مختلفه کعبه معظمه را ملحوظ داشته
که آن آیینه دل را از غبار کدورت ماسوی تمام پاک گرداند و حضرت رب البیت را بجهة
و کیف قبله صورت و معنی خود ساخته [illegible] و روی ارادت بکعبه الوجه بدو آورده **بلیت**

جو او از انجا

بدو آر از همه روی ارادت ٥ در وجوه ختم کارت با سعادت ٥ و چنان بمراقبه دیدار کعبه مشغوف
و مسرور شود که جمیع لذائذ نعمهای دنیا و عقبی را منحصر باین لذت ملحوظ کعبه داند پس در عین
مراقبه و مشاهده جمال کعبه حقیقی بزبان حال مضمون مناجات حضرت مولانا عرض کند
قدس الله سره

٭ ترا طبیب عالی من درو مند دل افگار٭ رو بدرگاهت باتیه دوا آورده ام ٭
٭ زاد ره بردن بدرگاه کریمان نازبست٭ شاهم از روی بصورت بیزاد آورده ام ٭
٭ کوه بر دوش از گناه و رخ زخجلت همچو کاه٭ دارم امید زوال کوه و کاه آورده ام ٭
٭ شستنش را یک نم از دریای لطفت بس بود٭ گرچه دیوانچه و دلخوی سیاه آورده ام ٭

و در نیت انیت طلبیده خود را در کار بزرگ دوجهان خطیر ببیند و چنان پندارد که در مقام قدس عظمت
در حضور حضرت رب العزت عرض مراتب عبدیت میکند و در آن حالت بهیچ چیزش نمی رواردش پس
در انجا عرض نیاز بدرگاه حضرت کریمی بنده نواز بجزی و تکریم [illegible] و در تکبیر کبریای عظمت ذات
بیچون آلهی و حقارت و ناچیزی خود را ملاحظه نماید و بنار هوا و هوس شهوت را به سطوت نشود
حضرت معبود حقیقی برهم زند و بمقتضای مقالات خواجه شیراز علیه الرحمه ٤ چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست ٥
بر هرچه که خطوط نقوش و خیالات فاسده انسانی باشد خط فنا بکشد تا از حضیض بشری باوج تعالی
ملکی پرواز کند و در سبحانک اللهم و بحمدک اشراق سبحات تنزیه و پاکی و ثنا و بدو باکی حضرت
قدوسی نفرت مشاهده نماید و در استعاذه از شر مکاره و معرت دیوا ماره بحصن محافظت آلهی

حق سبحانه را

و حصار حمایت حضرت رسالت پناهی پناه جوید و در بسم الله خود را در شریعت و بنا حق تعالی بستری
بر نام پاک مبارک خدا تعالی ببیند و اسم ذات بیچون و چگونه را که متضمن قیوم کائنات است از نبی مقرونت
حاضر و ناظر و متجلی داند و جمیع افراد وجود را بر قوت برکت اسم مبارک قیومی قائم ببیند
و در الرحمن الرحیم عموم نعم الهی و شمول بخشایش نامتناهی او در اشیاء جاری و کافل احوال بندگان داند
و در الحمد لله ثنای جمیل و فیضان انعام جزیل بر خوان نوال بیدریغ آنحضرت جل و علا در همه احیان
وجود جاری و ساری ببیند و در ذکر رب العالمین مهربانی و شفقت او را در تربیت اعیان و اعراض
[illegible] استنباط نماید و در تکرار الرحمن الرحیم [illegible] تجدد و تعدد امواج نعمت و اعطای مغفرت
در رحمت بر عامه علویات و سفلیات کند و بدایت دایره ازل با نهایت نقطه ابد در این محل
بپیوندد و در نعت متین مالک یوم الدین استحقاق مالکیت در ملک وی پیدا و تصرف وی
در هر سرا محقق و مهویدا داند [illegible] چهره وجوب عبودیت از مظهر عرفان ایاک نعبد جلوه گری
نموده و بنده را با التفات خلعت عبدیت براه عبارت رهنمونی نموده تا زبان بتوقع کشوده
عرض مسکنت نیازمندی و حقارت و ناچیزی خود را بلازمان بارگاه حضرت معبود رسانیده
که بظاهر و باطن بتحقیق ترا می پرستیم و غیر تو دیگری را مستحق عبادت نمیدانیم ٤ ترا پرستیم و گوییم خدای نیست
من یاتست ٥ پس چون صولت و سطوت کردگاری و شوکت و عظمت پیشگاه حضرت باری سایه

همی عابد را

هستی عابد را در شعشعه انوار عبودیت محو گرداند و از مفازه فنا بعین الحیات بقا رساند باید بقاعده بندگی و
غیر خطاب احدیت حول و قوت تمام نبیند و جز حضرت صمدیت ناصر و معین نداند و کمر بنده تا حقیقت و ایاک نستعین
از صفحه صدق و یقین برخواند و در بازار توکل و اعتماد و استعانه و استمداد خلعت اعتقاد و زیب پرورش
نیت و نهاد خود گرداند باین معنی که خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو [illegible] و انجاح سایر مهمات و حوائج
[illegible] دل و زبان انسانی [illegible] بطلب مراد هر جهانی و استدعای تایید هدایت سبحانه بدعای اهدنا الصراط
المستقیم گویا گردد گویا در انجمان کسب شریعت نبوی و حقیقت طریق مصطفوی که عبارت از استقامت
بر بنده که از دو کانه وقت متصل میشود اینجا منضمان قبول طلب حاجات بر آستانه حضرت رفیع الدرجات
به اتیه هدایت و تمنای توفیق نشئه‌های غریب و لذتهای عجیب میکشد باین معنی که ما را راه نمای براه راست
[illegible] که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه مستقیم که دین اسلام
و سنت سید الانام است علیه من الله افضل الصلوة و اکمل السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین
ناصر الحق والملة والدین خواجه عبید الله قدس الله سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند
و آن اینست که نمای ما را راه راست یعنی محبت ذاتی خود مشرف دار ما را تا از التفات بغیر از تو آزاد گشته
بتمامی آزاد تو گردیم و جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و جز تو نه اندیشیم پس در ضمن این استدعا اقتفاء آثار اکابر
صفوف سعادت و اتباع سابقان منازل کرامت را که مهتران بارگاه عزت نبوت و کار پردازان
خاندان ولایت [illegible] کند تا بدو اختیار صراط الذین انعمت علیهم [illegible] بطفیلی آن

نعمت یافتگان مراتب زهد و صلاح و استغراق و سکر و محو که مخصوص این طایفه است ره دی نامبر
برادران بچشم سر دو دیده معنی بینید که ارقاب مردودان بساط قرب را با غلال و سلاسل
دو امی هوا و شهوت قید کرده اند و دست و پای مطرودان بارگاه را به بند های ضلالت و طغیان
بسته اند ناچار بحبس حصین و حصار منیع حضرت خیر الحافظین التجا برده که غیر المغضوب علیهم و لا
الضالین در اینجا معنی آیه را کما هو حقه بر دل خود روشن سازد باین معنی که نه راه آنکس نه
که خشم گرفته بر ایشان یعنی قهر از وجود مسموم غضب و قهر تو در آمده اند و بر کو اقوام یهود اند
نعمی چو دونانکه بسبب تمرد و نافرمانی در معانده و مکابره و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان
خشم گرفته و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه و سبیل متخوفه افتاده اند
پس حضرت ارحم الراحمین جل و علا از لابه و استغاثه و دعای بندگان مؤمن خود خوشنود آید
و ناله و نیاز و عرض در از ایشانی را محض تفضل و مرحمت بارگاه قرب اجابت خود رسانیده
و شرف اجابت و عز استجابت از هر بابت در حق ایشان مبذول میفرماید که ادعونی
استجب لکم از آنجهت علمای شریعت بار شارع مقدس در آخر هر دعا لفظ آمین
ثبت فرموده اند و در آن کلمه مبارکه معنی استجب مندرج شمرده اند پس بنده را از دعا و لابه
و استغاثه چه در نماز و چه در خارج نماز چاره نبود که دعا مفتاح حاجات و سبب فیضان
قبول حضرت قاضی الحاجات می باشد خاصه در حق مظلومان و مضطران که دعای ایشان

بالا که در یغتم

باتفاق و شبهه باجابت مقرون بود **تفریع** بدانکه دعا عین عبادت بود
اگر باجابت مقرون شد فبها و نعمت و اگر مقرون نشد باری عبادت بجا آورده که در حدیث
آمده است الدعاء مخ العبادة یعنی دعا مغز عبادت است گفته اند که دعای مؤمن بهیچ گونه
ضایع نشود اگر در این دار دنیا حاجت داعی روا کردید خوب و اگر نه در عوض آن حاجت مقبول
و حسنات در دیوان او می نویسند و بعضی از مشایخ فرموده اند که اولی آنست که در شدائد
و حوادث دعا نکنی بلکه خویش را تسلیم قضا سازی و مراد و مشیت حق تعالی را رعایت کنی زیرا که
خدای تعالی حال ترا از تو بهتر میداند اگر خدا خواهد که چیزی از مکاره بدو نرسد از او دفع خواهد کرد و دیگر
پس فایده در دعا نبود چنانکه در اخبار آمده است که در آن زمانی حضرت خلیل الرحمن را باتش می انداختند
جبرئیل علیه السلام در هوا بدو رسید و گفت هیچ حاجت داری بخدای تعالی بگوی حضرت خلیل الرحمن گفت
[redacted] علمه بحالی زنهار در دل نیاری که بسیار دعا کردم و قبول نشد که آن
موجب سوء ظن و سبب رد دعا گردد چنانکه در بیان آداب دعا مذکور است و دعا هر چه بخشوع
و عجز و بیچاره گی و تضرع و اخلاص کم شود بقبول نزدیکتر و باجابت مقرون تر است چنانکه حضرت
امام جعفر صادق رضی الله عنه در کتاب مکارم الاخلاق آورده است که مجوسی زن خود را بر خری نشانده
بود بر پلی رسید و خواست که از پل بگذرد باج گیری بود گفت که پنجدرهم بده و از پل بگذر
مجوسی گفت پنجدرهم ندارم باج گیر گفت پنجدرهم ندارم هفت درهم بده مجوسی گفت پنجدرهم

ندارم هفت درهم کجا بیارم باج گیر دم خر را برید و گفت بیا بگذر خر از درد زخم دمش خود را
جنبانید و زن از زمین انداخت قضا پسر از شکم زن سقط شد مجوس بسیار دلتنگ شد
و فوق الغایه عاجز و پریشان گشت و گفت این تظلم و تعدی بکجا برم مردمان گفتند
بروپیش امیر شهر که در انتقام بیکبر د مجوسی پیش امیر شهر رفت و احوال تظلم و شرح ماجرای
خود بعرض امیر رسانید امیر گفت باکی نیست خر را به باج گیر بده تا در کار و فرمان خود
او را بکار بارکشی مشغول دارد تا دمش از نو پیدا کرد و دمویش بروید و زن را نیز باو بده
تا باز حامله اش کند و باز بدست تو سپارد تا کار بر تو شوریده نشود مجوس سکین بحال
دلتنگ گردید و بسیار از بسیار عجز و تضرع بهم رسانید و از شهر بیرون شد و گفت الهی اگر
این حکم که امیر کرد حکم تست و تو بدین ظلم و ستم راضی هستی من از خدای خود و از تو دیگر
بیزار و تبرا میکنم و اگر تو باین حکم راضی نیستی چیزی از انتقام معلوم فرما که تا از ما و از سایر مسلمانان
معلوم شود که تو حق و حکم تو حق است پس چون مجوس از سر صدق و سوز دل و اضطرار دعا
کرد فی الحال باجابت مقرون گردید فوراً سواری پیش وی حاضر آمده و گفت ای مجوسی بگوشه
برو و نگاه کن برادران مجوس بگوشه رفت و نگاه کرد دید که فی الحال شهر غرق گرداب بلا شد
و جای شهر همچون دریای عظیم جوشیدن از موج گرفت مجوسی گفت ای سوار تو کیستی که چنین
ماجرای عظیم از قدوم تو بظهور رسید گفت من ملکی ام از آسمان چهارم مامور کارخانه

دعای مظلومان

دعای مظلومان و ستم رسیدگانم در آن زمان که تو از سر گرمی دل و صدق استغاثه و دعا کردی حق تعالی مرا
با فوجی از ملائکه فرستاد که زود انتقام بنده ما را بگیر که دعای وی از سر سوز و اضطرار و صدق گفتار به درگاه ما شرف اجابت
[redacted] مجوسی بعد از تفکر بسیار گفت چندین سال است پناه باتش برده ام بکیده ره بکار من نیامد
اکنون یکبار پناه بخدای آسمان و زمین آوردم بلا فاصله بدادم رسید و انتقام من از ظالمان گرفت
پس مجوسی ایمان آورد و از مقربان گشت پس تو نیز سعی کن تا بود که از سعادت روایح
نفحات بوئی بمشام جانت رسد و این گلهای مربع و ریاحین بهار که راه هیک در مقر و موضع خویش
بدان دار بهره و فواید آن محروم نمانی اگر دریافتی فطوبی لک و اگر در نیافتی فتبا لک باخبر باش
که مرغان فضای وحدت در پس پرده غیب اند و ملایکه آمین و بسیار مطلع بر عار و عیب از اعمال
که در اجرت ننویسند و اگر نه زجرت کنند اگر قوت آن نداری که تا بیده صفا بر علی مهر موانع
از خزانه اسرار بر داری و از حقایق گنج عرفان و علوم غنیمت ابر بربری آری باری جهد کن که
تا در وقت نماز که مقام راز و نیاز مشتاقانست در حضرت معبود بنده نواز فی الجمله حضور و تقرب
بهم رسانی و از آداب عبودیت و بندگی بی بهره نمانی فان لم یصبها وابل فطل پس در نماز خود را از خطرات
خیالات فاسده را سعی از خود دور کن و قبایح افعال و فضایح احوال را در ساعت مستور
اگر انصاف باشد جای شرم است و الا تنور سیاست و عذاب گرم و بعضی از ائمه شرع رحمهم الله تعالی
خطرات و خیالات را در نماز مفسد و مبطل نماز دانسته اند چنانکه مروی است که حضرت طلحه

بن عبید رضی الله عنه در بوستان نماز میکرد مرغی دید که قصد بیرون رفتن کرده بود و آن مرغ از آن جای در میان شاخهای
درختان انعطاف و انطراف می پرید و خلاصی میجست خاطرش بدان مشغول گشت و ندانست که چند رکعت
نماز کرده است شکایت حال خود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آورد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
من آن بوستان را در راه خدا صدقه کردم تا باشد که کفارت نماز فوت شود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آن بوستان را
بهزار درهم بفروخت و بمستحقان صرف فرمود چنانکه در اول باب از این حکایت نیز ایمایی رفت
ونقل است که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه چون طهارت نماز کردی رخساره مبارکش زرد گشتی
و حال بروی متغیر شدی گفتندی ای فرزند رسول خدا این چه حالت است و نمودی جواب میداد
که در حضرت کسی ایستاده خواهم شد و از حضرت عایشه رضی الله عنها مرویست که گفت کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یحدثنا ونحدثه و یلاعبنا ونلاعبه فاذا حضرت الصلاة فکانه لم یعرفنا ولم
نعرفه و در خبر است که حق جل و علا وحی کرد بموسی علیه السلام که چون یاد جناب احدیت ما کنی
چنان باش که در حالت یاد ما همه اعضای تو لرزان باشد از هیبت حضرت کبریای ما و عجز و بیچارگی خود
ببین و با یاد ما آرام گیر و در وقت یاد کردن حضرت ما زبان در پس دل دار یعنی غفلت و پریشانی
از خود دور کن اول بزبان دل با ما مناجات کن و سخن گوی پس زبان سر و چون بر بساط بندگی
راست خواهی ایستاد چون بنده ذلیل و علیل ایستاده شو و این نوع عبادت از کسی متصور شود که
جمیع هموم خود را بهموم تدبیر آخرت باز آرد و از هر چه که اندیشه آن او را از حضرت صمدیت
مشغول میکرداند دل از قید آن خالی کرده بجلال و عظمت ایزدی کار ابنصب العین خود سازد

دازمول سؤال

وازهول سؤال قبر و وقوف محشر و محاسبه ذره مثقال یاد آورد و مجاری شهوات نفس را به بند حقیقت ورزد
به بند و آتش حرص و طمع را بآب تضرع و انابت بنشاند و یقین بداند که تا یک ذره میل دل او بمحبت
دنیا باقی است که زیادت از قدر حاجت بود و بدان تزود آخرت نباید تأثیر و نتیجه از عبادت نیابد
و تا یک دقیقه خطره وحدیث النفس در باطن او باشد لذت از نماز و فضایل آن نخواهد دید و حال او
مثال کسی باشد که خود را به پلیدی بیالاید و خواهد که مگس بروی ننشیند و این محال و ممتنع بود
و هم در این معنی از حضرت عایشه رضی الله عنها مرویست که ابو جهم بن حذیفه جامه صوف سیاه که
بر وی نقش نه سفید بود بهدیه نزد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آورد بپوشید و با وی نماز گذارد چون
از نماز فراغت یافت آن جامه از تن مبارک خود برکشید و فرمود بحضرت عایشه رضی الله عنها ردی
هذه الخمیصة الی ابی جهم فانی نظرت الی علمها فی الصلاة فکاد یفتننی یعنی ازار ابی جهم
باز ده که من در نماز نظر بر نشانه وی افکندم نزدیک است که مرا از شغل به حق باز دارد و در این باب
روایات بسیار و احادیث و اخبار بیشمار وارد است که اکثر از آنها هر یک در محل خود مذکور
و از ذکر مذکور مشهورتر نزد صاحب بصیرت باید که اینجا بنظر انصاف از هر احوال وقوف یابد
و نیک ملاحظه کند که چون حال سید عالم صلی الله علیه و سلم با کمال نبوت و رسالت در عین قرب
و وصال این است که به یک نشان عشق پوشیدن جامه پیشین با یک دو ال نعلین که حکایت آن ذکر یافته
از نقصان نماز می ترسد و بیم از حق باز داشتن داشته است امروز خود پرستان مغرور
و هوا پرستان از راه حقیقت دور که در اندیشه بزرگی و شهرت و در فکر جاه و مناقب دوختن اند

کلباس فاخره

در طلب جاه مهار از نشین و تکیه بهار زرین و البسه ملون و امتعه و قماشهای گوناگون میباشند
و شیاطین سرکشان مسالخ صورت بکثرت تجار و جیفه دنیا و آرایش اموال و اسباب نفس
و هوا مباهات میکنند و جاهل سرکشان عالم صورت بر سجاده رنگین و نقش و نگار و فرشهای دیبا
وزر نگار نماز میخوانند و تیره روزگاران ظلمات حرص و حسد خود را بشمس الدین و قمر الدین
و نور الدین ملقب می نمایند در خبر است که حضرت حق تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که بگو کسانی را که
خود را بگوی که تا ما را یاد کنند که ما بر نفس نفیس احدیت خود واجب کرده ایم که هر که ما را یاد کند
ما نیز او را یاد کنیم و چون با لایش معصیت ما را یاد کنند یعنی در عین فسق و فجور و غرور ما را
یاد آرند ما او را بلعنت یاد کنیم و این در حق عاصیانی است که ذکر او از سر غفلت کنند چه گویند در حق
کسی که نجاست معصیت را با خباثت غفلت جمع کند پس با لایش این هر دو پلیدی میخواهد که منبع فیوضات
و محل کشف و کرامات گردد بلکه بحضرت جباری بواسطه سخن گوید از خطر این معنی جانهای صدیقان
و سالکان طریقت پایمال حیرت گشته است و از دیده های اصحاب بصیرت سیلاب خونین
حسرت و تأسف میریزد زیرا که هیچ آدمی از شایبه ظلمت رذایل انسانی و صفات اماره که
و هوا و حس نفسانی خالی نیست و دفع لشکرهای مذمومه و اوصاف ذمیمه جز بکشتن نفس و شکستن وجود
و تربیت مرشد کامل و کسب سیر و سلوک میسر نشود مگر طایفه که بمحض فضل بجذبات عنایه ربانی
و بفیوضات عواطف سبحانی سرافراز و ممتاز گشته چنانکه در بیان آن شرح مفصل مذکور شده
و از این جهت بود که حضرت مرتضی علی رضی الله عنه چون وقت نماز در آمدی مضطرب حال گشتی

کاه خار مرکبی

در خسار مبارکش متغیر شدی گفتندی یا امیر المؤمنین ترا چه رسیده گفت وقت اداکردن امانتی در آمد که
آسمان و زمین از تحمل آن عاجز و قاصر آمدند پس چگونه حال بر من نگردد و از این عبارت مفیده
و کلمات پسندیده معلوم میشود که هر کرا از دو شنایی چشم بدیدار فرزند و زن و مال و خدم و حشم
و حب جاه و جیفه باشد هرگز ذوق شربت طاعت بکام جانش نرسد و بر بساط عبودیت بلذت
لذت مناجات حضرت صمدیت را در نیابد و علاج این مرض مهلک و بیماری مخوفه که در باطن
اهل روزگار مزمن شده است و خلط مواد آن در دلهای ایشان راسخ یافته جز بقطع حب دنیا و فنای نفس
و مال و قطع علایق فرزند و زن و جاه و جلال میسر نخواهد شد و این معالجه بغایت دشوار
و داروی سخت و تلخ و ناگوار است لاجرم از تلخی این دارو و سختی معالجه نفس و هوا بود که بیشتر مردمان
از آن عاجز و قاصر گشته اند پس باید از راه شاهی ما اسیران نفس و هوا و گرفتاران زندان ضلالت
و اغوا چه خیزد و کجا این سعادت دست دهد اما بمفاد ما لا یدرک کله لا یترک کله
اگر بالکلیه سعادت و حقیقت نماز را در نیابیم جهد کنیم تا نصفی از نماز یا ثلثی از آن از خطره
و وسوسه حدیث النفس بسلامت ماند شاید از جمله آنان بود که کریمه خلطوا عملا صالحا
و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم در شان ایشان وارد گشته
صاحب مواهب در تفسیر این آیه آورده است که قومی از اهل اسلام در خدمت حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام
بغزوه تبوک حرکت نمودند از ایشان ده تن به عذر تخلف کردند چون از تهدید الهی که
درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته

سوگند خورده که مگذارند کسی ایشان را بگشاید تا وقتیکه بحکم خدا تعالی گشاده شوند چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
از غزوهٔ تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول فرمود و بر عادت معهود بمسجد درآمد و آنها را بسته دید فرمود
چه کسانند ایشان صورت حال را بموقف عرض رسانیدند سید عالم علیه السلام فرمود که من هم سوگند
میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتیکه امر الهی در رسد آیه آمد که و آخرون اعترفوا بذنوبهم
و قومی دیگر غیر منافقان که نزدیک پیغمبر ع اعتراف کردند بگناهان خود و متوجه شدند بدانچه خلطوا
عملا صالحا بیامیختند کردار نیک را یعنی غزا که باتفاق پیغمبر ع در وجود آمده بود و آخر
سیئا و عملی دیگر بد که از تبوک تخلف کردند عسی الله ان یتوب الخ شاید خدا تعالی توبهٔ
ایشان را در پذیرد بدرستیکه خدا تعالی آمرزنده است تایب را و مهربان است بعضی برآورد
در تأویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعداد است و عدم
رسوخ ملکهٔ خطیات و بدان استدلال میتوان کرد برآنکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده
شده و قباحت مشهود او گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ
شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آن را نیک بیند و در عذاب خذلان
بماند حکیم سنائی فرموده است شعر چون بدی کاه را دادی ۵ کشدت جانب پشیمانی ۵
ور ندانی گناه را که بد است ۵ از نشان شقاوت ابد است ۵ القصه بعد از نزول آیه حضرت
سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود تا ایشان را بگشادند و آن آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت الهی
اموال خود را بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم آوردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
مانع سبب این اموالها از دولت خدمت تو بازماندیم اینها را از ما بگیر و در راه خدا تعالی صرف کن

خواجهٔ عالم

خواجهٔ عالم ع فرمود که من بأخذ اموال شما مأمور نیستم آیه نازل شد که خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم والله سمیع علیم یعنی فراگیر
ما اهل ایشان زکات و صدقه را تا پاک کرده ایشان را از گناهان یا از حب مال که مؤدی بطغیان
و عصیانست یا از نجاسات بخل و تا زیاده کردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بدان صدقه
و دعا کن برای ایشان و آمرزش طلب کن بدرستیکه دعای تو آرامش بود دلهای ایشان را و خدا تعالی
شنونده است دعای ترا و داناست باستحقاق ایشان مر آن دعا را انتهی و درین آیه معنی صلوة که
دعاست واضح میشود چنانکه در اول باب گفته شد **لطیفه** بدانکه سالکان مسالک
شریعت بمقتضای الصلوة معراج المؤمن پی بعالم حقیقت چنین برده اند که این معراجات
که عوام و خواص از این قسم بحسب استعداد بمرزده اختصاص رسیده اند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود و جعلت قرة عینی فی الصلاة امام فخر رازی رحمه الله در تفسیر کبیر تقریر این معنی چنین نموده
که خواجهٔ عالم ع چون از جانب قدس مراجعت فرمود گفت الهی این سعادت نصیب من گشت
ولی ... نصیب امت من چیست و چه خواهد بود خطاب مستطاب در رسید
که معراج امتک الجماعة معراج امت تو نماز جماعت است پس آنحضرت ع چون بدین
عالم نزول فرمود یاران را چنین خبر داد که الصلوة معراج المؤمن و حضرت امام ... نموده که نماز
جامع است چندین خصائل را و هر خصلتی از آن جای است علاحده مثلا چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
عزیمت سفر مبارک معراج فرمود اول بطهارت صوری و معنوی مبادرت نمود که چون مقام قدس

بیان فضائل الصلوة
معراج المؤمن ...

بطهارت میسر نگردد لاجرم جبرئیل ع از حوض کوثر برای آنحضرت ع آب آورد و همچنانکه رضوان بهشت را
فرمود تا ابریقی از یاقوت احمر مملو از آب کوثر با طشتی از زمرد خضر مشتمل بر چهار گوشه مرصع بگوهر که شعاع
آنها بعنوان آسمانها میرسید حاضر آورد و همچنین بنده چون بعزیمت نماز قدم نیاز در حضرت کبریای الهی نهاد
باید ظاهر را بآب مطلق و پاک سازد و آنچه در اینجا در کتب فقه مذکور است و چون قصد طهارت
باطن کند و توفیق حضرت باری رفیق و مددکار آن بنده گردد رضوان الهی خوف و رجا از کوثر ایمان
بآب بقا مملو گردانیده بعد از آن طشتی از آن عالم که هر آن را چهار گوشه است یکی علم ذات و دیگر علم صفات
و دیگری علم اسماء و دیگری علم افعال که هر گوشه از آن گوشها مکلل بجواهر مخصوص آمده مثلا علم ذات
بغیب هویت و علم صفات بوحدانیت و علم اسماء بواحدیت و علم افعال بجوهر توحید
پس چون مصلی را طهارت ظاهر و باطن میسر گردید از براق ارتقاء و براق محبت بازین تمکین
آرایش داده پیش کشند که مر آن براق را دو بال باشد یکی از شوق و دیگری از ذوق که بقدم اول
از کونین درگذرد تا او را بیک طرفة العین به بیت المقدس تجلی و توجه بجانب درگاه عظمت جناب
احدیت رساند تا از در دو جانب بلکه از هر سو آن ندای آید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
برآمدن گیرد بعد از آن همچنانکه بعد از توجه آنحضرت بجانب قدس اطلاع بر آثار عظمت و جلال و کبریای الهی
میسر گشته بود که جمیع مکونات از فلکیات و ملکوتیات در تجلی عظمت و کبریای او محو دیده بنده مصلی نیز
باید که بنظر اعتبار در جمیع اشیای کائنات تامل و تفکر نماید و از آنجمله آثار و غرایب مصنوعات
بدیع و عجیب از آدمی و نباتات و جمادات و اجرام سفلی و علوی اندیشه کند انگاه بجمال و جلال

و بحر و بر

و بحر و بر و کوه و صحرا و شرق و غرب و سکان آنها روی آرد بعد از آن توجه بعالم بالا کند از افلاک
و کواکب و بروج و طوائف ملائکه و انواع عبادت ایشان و قرارگاه ایشان و منازل شمس و قمر
و احوال سیاره و ثوابت و بدایع و عجایب تأثیرات و حرکات آنها و خزائن لوح و قلم و
عرش و کرسی و بهشت و جهنم و سایر ماجرای روز قیامت و نور و ظلمت و ثواب و عقاب
و سکان سموات از صافین و حافین و حمله و کروبین و حفظه و بررة و سکان تحت الارض
از جن و انس و جانوران و عالم اجسام و عالم ارواح و عالم غیب و عالم شهادت و غیر اینها
همگی در حیطهٔ نظر همت درآورد و پرتو انوار عظمت و تعالی الهی و قوت و قدرت و تصرف
وی در مجموع اینها کار کرد تا همه را مانند ستاره در پرتو آفتاب نابود و مضمحل داند بعد از آن از روی
تحقیق و یقین و استغراق طبع و علو همت صرف نظر از ماسوی کند و دست بر کونین افشانده و گوید
الله اکبر پس دستها را از این عالم سفلی و علوی که در مقابل آن صغری که عبارت از گوهر یکتای
وجود آدمی است و نقطهٔ کاه دل واقع گشته بربندد و تماشای نفسانه بلطائف روحانی توجه
و خلق نتوانند رسانید و چون خواجهٔ عالم علیه السلام قدم از حجرهٔ بیت المقدس برداشت و بر معراج
عبادت نهاد و کلمات سبحانک اللهم و بحمدک بر زبان معجز بیان مبارک گذرانید که آن معراج
آدم صفی الله بود و فتلقی آدم من ربه کلمات بلکه معراج ملائکهٔ مقدس نیز همین بود که نحن نسبح
بحمدک و نقدس لک و قدم بر طباق سموات نهاد و هر صنعت طبقات آسمانها را
مع ما فیهم از رخنهٔ تصرف شیطان و ذریات او محفوظ و محروس دید و حفظناها من کل
شیطان مارد همچنین مصلی نیز بعد از عروج بحمد و ثنا باید قدم صدق را بر اطباق افلاک

درجات عالیات

معارف نهد و اطوار هفتگانهٔ دل را که نمودار طبقات سموات سبعه است از دمدمهٔ وسوسهٔ شیطان
پاک سازد و زبان به استعاذه گشاید و بگفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مجموع وجود خود را
بحصار متین و حصن حمایت و صیانت حضرت خیر الحافظین اندازد و چون سید عالم صلی الله علیه وسلم
از طباق سموات درگذشت و به دروازهٔ بهشت رسید و هر یک از ابواب ثمانیه او را مفتوح دید
و مفاتیح آن بنمود حضرت وی گشت که باب اول معرفت و مفتاح باب دوم ذکر و مفتاح باب سیم شکر و مفتاح
باب چهارم رضا و مفتاح باب پنجم رجا و مفتاح باب ششم خوف و مفتاح باب هفتم اخلاص و مفتاح
باب هشتم دعا می‌باشد همچنین بنده مصلی باید بحکم عروج از ضعف بشری و دو منزل نبوت ملکی
سبع طباق سموات لطایف را بقدم سعی طی کند از سدرهٔ فنا گذشته به بهشت بقا و طوبای لقا
رسیده که از ابواب ثمانیه و جنت هر دری مفتاحی معین و مقرر دانند و هر مفتاحی را مخصوص به سرای
دانند مثلا باب اول از بهشت باب المعرفة است و مفتاح آن توجه رحمت بود که بآن مفتاح دروازهٔ
آن سرای معرفت بگشاید و باب دوم ذکر است و مفتاح آن کلید بسم الله الرحمن الرحیم بود که بآن
کلید دروازهٔ باب الذکر بگشاید و همچنین سیم باب الشکر است که بمفتاح الحمد لله رب العالمین
آن باب را مفتوح نماید چهارم باب الرضاست که بمفتاح الرحمن الرحیم گشوده گرداند پنجم
باب الرجاست که بمفتاح مالک یوم الدین گشاده نماید ششم باب الخوف است که بمفتاح
ایاک نعبد و ایاک نستعین بگشاید هفتم باب الاخلاص است که بمفتاح اهدنا الصراط
المستقیم مفتوح گرداند هشتم باب الدعاست که بمفتاح صراط الذین انعمت علیهم

غیر المغضوب

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین بشرف افتتاح خود را مشرف سازد بعد از آن مصلی بفرمان
مطاع کریمهٔ فاقرءوا ما تیسر من القرآن مصطفی آسا در باغستان جنان جنان سیر نماید
و از لذائذ نعیم جنت همت تمتعی برگیرد و از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه و از هر فلکی ملکی و در هر
آسمانی دستانی و در هر مقامی قدمی و در هر قدم حجابی و در هر موضعی وضعی و در هر صنایع بدایعی
و در هر برجی درجی و در هر غرفه طرفه و در هر طلعتی خلعتی و در هر جا جلالی و در هر جمالی کمالی نقد وقت
وی گردد و چون خواجهٔ کاینات علیه السلام و الصلوة بر بساط بساتین جنت اعلی بانگ ذوقی شرف
تکبیر و صفا یافت که تاثیر آن در دل آنحضرت تصرف کند و از هیبت عظمت الهی با قد خمیده
از در دروازهٔ آن بیرون نشتافت همچنین مصلی را نیز بعد از قیام و تلاوت فاتحه که متضمن ظهور
تجلیات و مفاتیح مذکوره است از هیبت آنها که بمقتضای اذا تجلی الله لشیء خضع
له بی اختیار گردد و بوضع رکوع از هیبت حق پشت خم کند و اعتراف بتنزیه و ربوبیت وی
نماید و سبحان ربی العظیم را ورد زبان و ذکر دل و جان سازد که بزرگان طریق این احوال را
مقام تجلی فعلی گفته اند و از ظهور این تجلی بارها آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناظر آثار شده و فرموده اللهم
انی اعوذ بک و بعفوک من عقابک پس چون مصلی تواضع و نیاز خود را در حالت رکوع
بجناب احدیت بعرض رساند آنگه بمفاد من تواضع لله فقد رفعه الله سر بر داشته و علم قد
بر افراشته بمقام قیام آمده و بشکرانهٔ نعمت استقامت راستی بعد از اعوجاج رطب اللسان

بحمد و ثنای خالق انس و جان پرداخته و بگوید سمع الله لمن حمده و بعد از آنکه حمد محمود و تحیت عبد
بمعبود وصل و از آن لذت تمام روح و جسد در حاصل شد باز تجلی دیگر از تجلیات صفاته
به بنده خواهد رسید چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود اذا قال العبد سمع الله لمن حمده
نظر الله بنظر الرحمة و این نظر رحمت عبارت است از تجلی صفات و مصلی در این حالت
مستدعی زیادت قرب و وصال حضرت ذو الجلال خواهد بود لاجرم از شدت خشوع و خضوع
و اظهار تذلل و عجز استغراق و سکر و صحو و محو و بی تابی بر او غالب آمده در سجود افتد
و در آن سبحات رفعت و علو شان حضرت حق تعالی جل عن الشبه و المثال مشهود حال
ساخته و ذکر سبحان ربی الاعلی را آیینهٔ صورت جسم و جان گردانیده چه این حالت
فوق احوال و مراتب می باشد و این از تجلی فعلی رکوع معظم تر است و بسبب ظهور همین
معنی بود که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک
بعد از آن چون سر از سجده بر میدارد تجلی دیگر که عبارت است از تجلی ذات دارد احوال دیگر گردد
و این تجلی کنایه است از قربتی که آن ثمرهٔ شجرهٔ خشوع و حضور و تذلل و انکسار است
و تکرار سجدهٔ دوم متفرع از لذت کیفیات سجدهٔ اول است زیرا که در هر تجدد لذتی
دیگر است و در هر تکراری تذکاری دیگر و این تجدد تذلل و انکسار و مسکنت مؤدی بکمال قرب
خواهد بود فلهذا گفته اند السجود اقرب چه هر چه تذلل بیش ترحم بیشتر و هر چه اظهار افلاس

دیگر زیاد

دیگر زیاد امید بخشش و عطا زیاده تر و هر چه اعتراف بقصور معترف تر به عفو و آمرزش نزدیکتر باشد و این مرتبه
بلندترین مراتب سالکان طریق و واصلان راه تحقیق است و در اینجا دقیقه ایست بس لطیف و آن
تفاوتی است در میان تجلی افعال و تجلی صفات بجهت امتیاز فعل از صفت در حضور و خشوعی که
متفرع است بر آنها پس تفاوت ظاهر است یکی رکوع و دیگری سجود چون ذات و صفات را از یکدیگر
امتیازی نبود مظاهر آن در تجلی نیز از یکدیگر ممتاز نشوند اگر چه هر دو سجده بر مبانی یکدیگر همه و هر دو
تواضع بر نهج واحد می باشند فاما در بین تفاوت بسیار و فرق بی شمار است که تحقیق اسرار
آن در وقت کشف و عیان ظاهر شود چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گاهی فرمودی اعوذ
بک منک هر دو خطاب بیک منوال بند اما بحسب معنی تفاوت میان نقطتین از زمین
تا آسمان است و چون معراج آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم بروح بود و هم بجسد در نماز دو رکعت منوی
بخواند رکعت اول معراج اجسام و رکعت دوم معراج ارواح واقع است و در میانه جلوس نیز
بر وسادت و مسند شهادت لازم آمد و تحفهٔ بارگاه الهی در آن واجب گردید که همچنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مقام دنی فتدلی بهمه قوای جسم و روح به ثنا و تحیات مبادرت فرموده و هدیهٔ نفیس
التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله را تحفهٔ بارگاه ساخت که من الازل الی
الابد هیچکس از انبیا و غیره هدیه و تحفه چنان نزل بارگاه ننموده اند همچنین مصلی نیز بآن مامور گشت
و از انطباق وجوب بر وی مقرر شد تا در حین جلوس همایون متصل بر سریر شاهی شهادت این
کلمات طیبهٔ مبارکه را که هر کلمه از آن آیاتی است از مصحف الهی و دریست گران بها مستخرج
از خزاین پادشاهی بر زبان سعادت بنیان جاری نماید و چون افتتاح این ابواب مغلقه

بواسطهٔ برکت و شرف قدوم حضرت خیر البشر میسر بود لابد بعد از ایثار تحفهٔ طیبه و نثار هدیهٔ تحیهٔ متطیبه
بر روح پرفتوح نبی در روضهٔ مطهرهٔ معطرهٔ محمد عربی صلی الله علیه و سلم بدین نوع سلام باید کرد که السلام
علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته بعد از ان بتمنای جواب آن از قبل حضرت پیغمبر انس و جان
عرض کند که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس چون مدار این جلوس سنیه و حصول
این کرامت و عطیه بواسطهٔ شهادت شریفه و سبب لطیف اشارهٔ لطیفه می باشد لاجرم تشهد لازم
آمد که شورش در عالم صغیر و کبیر انداخته و همگی اعضای خود را از زبان تا خته قلباً و قالباً و اعتقاداً
شهادت سعادت خود را در محضر حق با اثبات ثبات ایمان و شهادت اسلام و ادای وظایف
عبودیت ادا نموده که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله بعد از ان نیز
بنظر عقل و تدبر دیدهٔ بصیرت و تفکر اندیشه نماید که سیدی چنین و پیغمبری باین ختمیت و تمکین
که سلطان لولاك و شهنشاه اقلیم و ما ارسلناك بود در برق آسا بیك طرفة العین در فضای
کونین از ساحت ام القری بمعراج قبول رسیده و علم عزیمت از حضیض مسجد اقصی باوج سبع سموات
کشیده از شاخسار سدره میوهٔ دنی فتدلی چیده و لذت نوبادهٔ مکان قاب قوسین
او ادنی چشیده بمدد آب بهای احوال و اطوار بر گلزار اشجار بهار پرتیده در یك آن آمده
هزار زمان و مکان نچه بمیمه و در هر زمان و مکان چندین هزار حجبات و سرادقات را طی نموده و از
هر حجبی هزار تهنیه و تشریفات شنوده تا آنکه بر تبهٔ سنی و درجهٔ اعلا و صفی گشته پس شخصی چنین
با این همه اوصاف حمیده و اخلاق و اطوار پسندیده کسی را چه یارا که نام نامی مبارکش را
بشنود یا آنرا بر زبان آورد و صلوات و سلام بروی نفرستد پس بضرورت کل زبان را

بشبنم درود

به شبنم درود نبوی و نسیم تسلیم مصطفوی سیراب نمود مشهود و معهود نام مبارک احمد محمود را شمع جمع
وجود و غنچهٔ لب را بهوای نشاط شگفتگی کشید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم

شعر لمعهٔ انوار درود رسول ۵ روشنی روح روان من است ۵ نغمهٔ تکرار تحیات او ۵
قوت دل و قوت جان من است ۵ سود من از منقبت ذکر اوست ۵ هر چه جز این است زیان من است ۵
عزیزی دیگر فرموده که بادت وسیلهٔ آمرزش خدای ۵ بهتو تحفه مکن ز درود محمدی ۵ کزین آن
به بنده در باندره میرسد ۵ روز جزا مواهب انعام سرمدی ۵ الا یا معشر الاسلام صلوا ۵
علی بدر الدجی صدر الصدور ۵ صلاة المصطفی محو الخطایا ۵ و تنجی من عقوبات القبور ۵
کهی کو می شنوی نام سید السادات ۵ همیشه بسویش تو هدیهٔ صلوات ۵
که بهکان صلوات نبی بموقف حشر ۵ رهاندت ز هلاك و رساندت بنجات ۵۵
به پر و بال درود نبوی ۵ نپرد مرغ دعا بر گردون ۵ گر دعا با صلوات است قرین ۵
زود گردد باجابت مقرون ۵ پس چون شرف متابعت خواجهٔ کائنات علیه من الله افضل
الصلوة و اکمل التسلیمات بواسطهٔ برکت محبت حضرت خلیل علیه السلام میسر گردیده
و دعای ابراهیم که حضرت مرسالت را مسئلت نموده که ربنا و ابعث فیهم رسولاً در جزای
آن دعا و پاداش آن استدعا بگوید کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی
العالمین انك حمید مجید و چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم از بارگاه جلال
احدیت بشرف اسم خاص اختصاص یافته آنچه که آنحضرت در وقت مراجعت استدعا نمود

همه طلب مغفرت و آمرزیدن امت بعجز و ختم کاروی بدعا انجامیده لاجرم مصلی نیز در اینجا
بعد از ادای وظایف و آداب عروج و ارتقا بر مدارج حقیقت کمالات نماز برهان و تیره
بر جای پرداخته و استدعای مغفرت را ختم کلام خود ساخته و بگوید اللهم اغفر لی ما قدمت
و ما اخرت تا آخر و چون سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه از کار معراج پرداخت
و موکب همایونش را بعزم مراجعت تاخت و اول عبور آنحضرت بر ملائکه و ملکوت آسمانها افتاد
بعد از نزول اجلال از افلاك بمرکز خاك و خطهٔ پاك نمود و قضیهٔ لیلة معجزه باهر و ظاهر را
برجوع باصحاب و یاران فرمود همچنین مصلی نیز در وقت مراجعت از سفر سعادت اثر معراج
نماز مامور است اول بعبور در افواج ملائکه بایمعنی که در سلام اول نیت کند خطاب بر
بملائکه کرام و فرشتگان عظام علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام و بعد از ان ثانی بر اصحاب
و یاران مؤمن از انس و جن چنانکه در باب ارکان نماز مذکور گردید **تتمه**
بدانکه حضرت امام ربانی در مکتوب سیصد و شصت و یکم در جلد اول در بیان فضایل صلاتیه و معارفی که
تعلق بکعبه دارد می فرماید نماز معراج مومن است و در آن معراج گویا از دنیا بآخرت رفتن است
حظی از آنچه که در آخرت میسر خواهد شد در اینجا نیز میسر میگردد و انکارم که عمده در حصول این دولت
در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهی است پس کعبه اعجوبه ایست در دنیا
بصورت از دنیاست و فی الحقیقه از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است
و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق رسیده است که حالتی در ادای نماز میسر میشود
فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشود چه آن حالات از دایرهٔ ظلال برآمده اند هر چند

بطولها

علو پیدا کنند و بحالات نصیبی از اصل دارند هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همانقدر فرق در میان آن
حالات و این حالات باید دانست و مشاهده میکرد و حالتی بعنایت الله سبحانه در وقت موت روی خواهد داد
فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و اول آن ازان است از آن و هر چه
بآخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت فشتان ما بینهما
و همچنین حالتی که بکرم الهی در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر
شده بود و همین نسبت برزخ کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری که شهود آنجا اتم و اکمل است
و شهود جنات النعیم نسبت بشهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت دارد و فوق جمیع انبیه و امکنه آن
موطن است که مخبر صادق علیه السلام از ان خبر داده است و فرموده ان لله جنة لیس فیها حور و لا قصور
یتجلی فیها ربنا ضاحکاً پس پائین تر جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع آنها جنت بلکه دنیا
اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمودار هائی که مخصوص بدنیاست نزد فقیر معدود از ظهورات
دنیویه اند و فی الحقیقه ذهنی دایرهٔ امکان آن ظهورات خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات
تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً فقیر دنیا را تمامه ملاحظه می نماید خالی محض می یابد در آنکه از مطلوب
آنجا نشان نمیرسد غایة ما فی الباب مزرعه ایست مر آخرت را مطلوب و آنجا جستن و خوار در آن ذات گذشت
یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانکه اکثری بآن گرفتار شده و بخواب و خیالی آرام گرفته اند پس حاصل کلام
نماز است در این موطن که خبر از اصل دارد و بوئی از مطلوب می آرد و در وقت خطوط الفساد انتهی
نکته در بیان نماز شریعت و طریقت و طهارت ایشان بدانکه در کتاب نزهة الارواح

آورده که در شریعت بیک آب دست ده نماز بتوان گذارد اما در طریقت بده غسل یک نماز بوقت نتوان
گذارد وفهم هرکس باین معنی نرسد ع دریابد حال پخته هیچ خام ٥ و جمعی اند شرط آن جامه پاک است
و شرط این جان پاک است انجا دست بر سینه نهند اینجا پای بر سر طهارت ظاهری شستن اندام است
و طهارت باطنی گسستن دام صلوا اصلاة موودع حدیث صاحب شریعت است ماحصل آن
یعنی توصل را باش و فرع را پاش نماز شریعت متابعت است و نماز طریقت مبایعة هرکه
پای در راه نهاد باید دست باین دهد و هرکه پا و سری دارد این کار دست دهد شیخ نظامی میفرماید
هست درین دایره لاجورد ٥ مرتبه مرد بمقدار مرد ٥ هر نفسی حوصله ساز نیست ٥ هر شکمی حامله
راز نیست ٥ شعر شریعت را در تحقیق میدان ٥ چو حلقه بسته این درهمی باش ٥ اگر
خوشنودی محمود خواهی ٥ ایاز خاص را چاکر همی باش ٥ اگر از او پرسند طهارت در شریعت چیست
و طاهر در طریقت کیست بگو شریعت روی و طریقت موی کا شبهه و معلوم است که طهارت روی
دست طهارت موی اوست ع روی بد موی که می دارد دست ٥ و حضرت امام ربانی نیز
قدس الله سره العزیز در مکتوب سیصد و پنجم که بمیر محب الله مانکپوری که در اسرار نماز و فرق میان نماز
مبتدی و عامی و منتهی نوشته اند بدانند که تمامی حصلات و کمالات وی نزد فقیر عبارت است از اتیان
فرایض و واجبات و سنن و مستحبات نماز بطریقی که در کتب فقه تفصیل یافته است امر دیگر ورای
این امور اربعه نیست که در تمامی نماز آن را مدخل باشد و خشوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است سکون و تعدیل ارکان
و خضوع قلب هم منوط بانهاست جمعی بعلم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهله و مداهنه
اختیار نموده اند لاجرم از کمالات نماز بی بهره و قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور

قلب نموده اند و بامثال این جوارح کمتر پرداخته اند و اقتصار بر فرایض و سنن نموده اند و اینجماعه نیز از حقیقت
نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از غیر نماز جسته اند چه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر
آمده است که لاصلاة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه
تا قصوری در اتیان امری از این امور واقع نشود و دوام آن حضور حضور دیگر بفهم این فقیر در نمی آید
سوال چون تمام نماز و کمال آن مربوط باتیان امور اربعه مذکوره گشت و امری دیگر ورای
اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و منتهی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این
امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه
تفاوت عمل متفاوت است عملیکه از عاملی مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است
از اجر عملی که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عاملی هرچند عظیم القدر باشد عمل او و عزیز الاجر است
از اینجاست که گفته اند عمل ریائی عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف
مقرون باخلاص بود لهذا حضرت صدیق رضی الله عنه سهو حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بهتر از صواب
و عمل عمده خود دانسته طلب سهو آنحضرت م می فرماید چنانکه میگوید یا لیتنی کنت سهو محمد صلی الله تعالی علیه و سلم
آرزوی آن دارد که بکلیت خود سهو آنحضرت م باشد پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو
آنسرور صلی الله علیه و سلم میداند که تمنای تمام حسنات خود را در جنب سهو آنسرور م مستلک مینماید
و عمل سهو آنحضرت م مثل سلام دادن اوست در دو رکعت نماز چهار رکعتی بطریق سهو کار وی
پس نماز منتهی با وجود نتایج و ثمرات دنیوی اجر جزیل آخرت بر آن مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی
و عامی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ٥ تتمه از خصایص نماز منتهی و امی نامه از آنجا قیاس نمایند

گاه است که منتهی در نماز در وقت قرأت قرآن و اتیان تسبیحات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجره
موسوی می یابد و قوا و جوارح خود را پیش از آلات و وسایط نمیداند و گاهی می یابد که در وقت
ادای نماز باطن و حقیقت بتمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است
و نسبت مجهول الکیفیه بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده یا آنکه
جواب اصل سوال گوئیم که اتیان امور اربعه مذکوره بتمام و کمال بمنتهی مخصوص است مبتدی
و عامی در است که به اتیان این امور بتمام و کمال موفق شوند هرچند ممکن و جایز است
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین انتهی و صاحب بحر الحقایق فرموده خیزید
از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که آن معراج ثالث در رجوع در مقام قرب پس او دیدهای
خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه و استغفار و دستها را نیز پاک سازید از آلودگیها
و تمسک دارین و تعلق به ما فی الکونین و مسح کنید سرها را که علامت سرباختن بود در راه خدا
و بشوئید پایها را از طین طبیعت بر اراده قیام بآیات نمائید و اگر شما را اجابت رسیده باشد
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویه طاعت و معذوری و اسرار را
از ملاحظه اغیار و اوتاد در کار و ارواح را از آرایش بغیر ما و محبت با غیر جنس و سر السر را از لوث
دید بیداری و جود که در میان نماز زایل از آن کثیف تر نباشد راقم حروف میگوید نماز بقول حضرت
امام ربانی جامع است و چیزی که جامع آمد هر جامعی میخواهد که تا آن را بتمامها جامعیت ادا نماید پس آن معنی
که حضرت امام قدس سره حقیقت نماز است و این کار منتهیان و کاملان مکاملین باشد اما نمازیکه
الان در این زمان ما ها آن را ادا میکنیم این صورت نماز است و چیزی که صورت باشد همه کس

می توانند آنرا بجای آرد و پس در این امر مبتدی و عامی شریک هستند مراد آنست که در این زمانه بجا آوردن
نماز و سایر عبادات بدنیه همگی منحصر است با دای صورت آن و دیگر حقیقت و کمال در آنها ملحوظ و متصور نباشد
چه عابدیت و عبودیت و عبادت و عبدیت غیر اینهاست عبدیت اشارا امر است و عابدیت رعایت آداب
وی است و عبودیت ادای تقربات است با مشاهده کمال آن و عبادت حقیقت امر بود پس هر که حقیقت
امر را با رعایت آداب و احکام وی او مشاهده کمال آن بجای آرد گویا بحقیقت کار رسیده باشد
و عبودیت نزد طایفه از عابدیت و عبدیت اتم و اکمل تر است عبادت از ابرار ارباب علم الیقین است
و عبودیت از ابرار اصحاب عین الیقین حجة الاسلام میفرماید که هرکس تن خود را از خدای دریغ ندارد
او صاحب عبادت است و هرکس دل خود را از او دریغ ندارد او صاحب عبدیت است و هرکس روح خود را
ایثار میکند او صاحب عبودیت است و گفته اند که عبودیت در چهار چیز است وفا بعهد و حفظ
حدود و رضا بموجود و صبر بر مفقود راقم حروف میگوید نزد فقیر عبادت عبارت از حرمت
یعنی بهرچه بر او واجب است قیام نمودن از حقوق خالق و حقوق رب العباد و عبدیت قربت است
و عبودیت وصلت است یعنی رفع اضافات کونی و در بحر مکاشفه و شهود غرق گشتن
و این مقام جمع الجمع باشد مثنوی چیست معراج فنا این نیستی ٥ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٥
و حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب بیست نهم که بشیخ نظام تهانیسری در بیان ترغیب بر ادای
فرایض و رعایت مسنونات و آداب و قلت مبالات در ادای نوافل در جنب فرایض مذکوره
و منع نمودن از ادای نماز خفتن بنصف اخیر شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو

و منع کردن از تجویز نمودن مریدانرا که سجده شیخ کنند متوبات امامی با فرایض انبیا با نوافل باد رجب
فرایض هیچ عبار نیست ادای فرضی از فرایض در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است
اگرچه بنیت خالص ادا شود هر نفلیکه باشد از صلاة و صوم و ذکر و فکر و مانند اینها بلکه گوییم رعایت
سنتی از سنن و آداب در حین ادای فرایض نیز همین حکم دارد منقول است که روزی حضرت امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله عنه نماز بامداد در جماعت گذارده بعد از فراغ صلاة در قوم نگاه کرد شخصی از اصحاب خود
در آن وقت نیافتند فرمودند که فلان کس در جماعت حاضر نیامد حاضران عرض کردند که او اکثر شب
بیدار میباشد محتمل که در این وقت خوابش برده باشد فرمودند اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد در جماعت
میگذارد بهتر میبود پس رعایت آداب و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد فکیف که تحریمی بهتر است از ذکر
و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری از امور باین رعایت و اجتناب اگر جمع کنند فقد فاز فوزا
عظیما و بدونهما خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة همچنان که از تصدق
جبال عظام از ذهب بطریق نفل برات بهتر است رعایت اولی از آداب در تصدق آن
دانگ مثلا از ابنا فقیر قریب دادن نیز برات از ان بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر شب
گذاردن و آن تاخیر را وسیله تاکید قیام بیدار خفتن شب ساختن بی سکره باشد چه نزد حنفیه رضی الله عنهم
ادای نماز خفتن در آن وقت مکروه است و ظاهر از این کراهت کراهت تحریمه اراده دارند زیرا که ادای
نماز خفتن را تا نصف شب مباح داشته اند و از نصف آن طرف دیگر شب مکروه گفته اند پس مکروهی که
در مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه رضی الله عنهم در آن وقت ادای نماز خفتن جایز نیست

پس بواسطه قیام لیلی و حصول ذوق و جمعیت در آن وقت مرتکب این امر گشتن بسیار مستکره است از رای
این غرض تاخیر ادای وتر کافی است و آن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت یک ادا می باید و هم غرض
قیام لیلی و بیداری وقت سحر میسر گردد و پس ترک آنها باید نمود و صلاة گذشته قضا باید کرد
امام اعظم کوفی رحمه الله بواسطه ترک ادبی از آداب وضو نماز چهل ساله را قضا فرمود و ایضا ارباب اشتغال
که ازاله حدث با آن نمود باشد یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن آب را
بخورند که آن آب نزد امام اعظم رحمه الله نجس مغلظه است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن
آن را مکروه داشته اند آری بقیه آب وضو را خوردن شفا گفته اند از راه اعتقاد کسی طلب باید از آن
آب بنید این فقیر را در آن دفعه درد مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه
نموده بودند که آب مستعمل وضوی فقیر را بخورند در آن امر عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فایده نکرد
آب بکتب فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد اگر بعد از تثلیث غسل به نیت قربت نکند در مرتبه چهارم
متعمد متعمد نمود و باین حیله تجویز نمود آب غسل چهارم را به نیت قربت بخوردن داد و ایضا مردم
نقل کرده اند که بعضی از خلفای شما را مریدان سجده میکنند بزمین بوسی هم کفایت نمیکنند
شناعت این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نمایید اجتناب از این قسم افعال
از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که با قتدای خلق خود را آورده باشد اجتناب از این قسم افعال
او را از اشد ضرور یات است که مقلدان با عمال او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد
و ایضا علوم این طایفه علوم احوال است و احوال مواریث اعمالند و کسی که از علوم احوال مواریث

که اعمال را درست کرده باشد و نخوی آن قیام نمود و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد و کیفیت اعمال
بداند و آن علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سایر فرایض و علم معاملات و نکاح و طلاق
و مبایعات و علم هر چیزی که حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده است
و این علوم اکتسابی است از آموختن آن هیچ کس را چاره نیست و علم میان در مجاهدت یکی مجاهده
در طلب آن قبل از حصول و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف
از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه نیز مذکور شود و کتب فقهیه بعبارت فارسی بسیار شده
انتهی کلامه علیه الرحمة **بیت** اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٥ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٥

بیان سجدهٔ سهو و محل آن

بدانکه سجدهٔ سهو بقول تحفه و غیر آن سنت موکده است اگرچه در نماز نفل باشد سوای نماز جنازه
و شیخ عبد الحمید شروانی نقل کرده که سجدهٔ سهو یعنی سجده که سبب وی سهو باشد و این از قبیل اضافه
مسبب است به سبب و سهو در لغة نسیان چیزی را گویند از روی غفلت و فراموشی و در اینجا
مراد مطلق خللی است که در نماز واقع شود اعم از آنکه بعمد باشد یا به نسیان و اول بیان سجدهٔ
سهو کردیم چونکه فعل آن در میان نماز خواهد بود پس چیزی که متعلق به نماز باشد بیان آن مقدم تر
و مهم تر باشد از غیر آن و بعد از بیان سجدهٔ سهو سجدهٔ تلاوت ذکر شد چونکه فعل آن نیز گاهی
در میان نماز واقع شود و گاهی در خارج نماز و بعد از سجدهٔ تلاوت سجدهٔ شکر را بتفصیل اختصاص یافت

چونکه فعل آن در خارج نماز می باشد قال المحشی الشروانی فی السهو جاء بمعنی النسیان خلافا لمن
نقض و بانه در خبایا نسبة النسیان الیه صلی الله علیه وسلم فالمراد بالنسیان السهو و قد صرح فی شرح المواقف
بان الفرق بین السهو و النسیان ان السهو زوال الصورة عن المدرکة مع بقائها فی الحافظة
و النسیان زوال الصورة عنهما معا فیحتاج فی حصولها الی کسب جدید آه و سبب آن در بالا گفتیم
سوای نماز جنازه چونکه در آن سجدهٔ سهو سنت نیست بلکه اگر کسی بعمد و اختیار در آن سهو کرد و عالم به
تحریم آن باشد نمازش فاسد خواهد بود و قال فی التحفة و سجود السهو فی الصلاة فرضا کانت او نفلا
سنة للاحادیث الثابتة الواردة فیه و لم یجب لانه لم ینب عن واجب انتهی
اما سجدهٔ تلاوت گاهی در میان نماز واقع میشود و گاهی در خارج نماز چنانکه ذکر کردیم اما سجدهٔ خارج نماز
سنت است مر قاری و مستمع را یا نمعنی که هر گاه قاری به آیهٔ سجده رسید و سجده کرد بر مستمع نیز سجده لازم
می آید بطریق تاکید استحباب اما سجدهٔ داخل نماز آن دو قسم می باشد یا منفرد است یا ماموم است
اگر منفرد است بجهة قرات نفس خویش سجده برد و اگر ماموم است بجهة قرات امام و متابعت او باید
سجده برد و هر گاه در سجده بودن متابعت امام نماید نمازش فاسد خواهد شد چنانکه در فقه مذکور است

بیان اسباب سجدهٔ سهو

بدانکه در اسباب سجدهٔ سهو اختلاف است صاحب شرح تنقیح میگوید سبب آن نه است یکی ترک بعضی از
ابعاض است بعمد یا به سهو دوم تکرار نمودن رکن فعلی است بسهو سیوم نقل رکن قولی است
بغیر محل خود و بعمد یا بسهو چهارم زیاده ساختن است برای رکعت زایده بسهو پنجم قعود است در محل قیام

بسهو ششم شک افتادن است در میان نماز که رکعتی چند از نماز کرده باشم هفتم سلام دادنست
در غیر محل خود بسهو هشتم سخن گفتن اندکست بسهو نهم روی باز گردانیدنست در نماز
نفل سهوا از مقصد و قبله بسبب سرکشی دابه بشرطیکه از وقت انحراف اندک زمانی گذشته باشد
اما اگر از آن وقت زمانی بسیار گذشته باشد سجده سهو نمیخواهد چرا که نمازش فاسد گشته است
و شیخ عبد الحمید شروانی می گوید سبب آن پنج است اول ترک بعضی از ابعاض است عمدا یا بسهو
چنانکه گفته شد دوم شک افتادن در ترک بعضی معین از ابعاض است سیوم بیقین
داند که مرتکب فعلی منهی شده است بسهو از فعلهای که عمدش مبطل نماز بود چهارم شک افتادن است
در ارتکاب فعل منهی عنه پنجم نقل رکن قولی است در غیر محل خود و در شرح منهج آورده که سبب آن
چهار است اول ترک بعضی از ابعاض است عمدا یا سهوا کما مر دوم ارتکاب فعل منهی که عمدش
مبطل نماز بود سیوم نقل رکن قولی از غیر محل خود چهارم شک افتادن است در ترک بعضی از
قنوت یا تشهد اول اما شیخ ابن حجر در تحفه و صاحب محرر فرموده اند سبب آن دو چیز است
یکی ترک مأموربه در نماز دوم ارتکاب فعل منهی عنه است در آن اما ترک مأموربه
هرگاه رکن بود جبران بسجده سهو نخواهد بود بلکه باید در تدارک آن کوشیدن بعد از آن با وجود
تدارک گاهی سجده سهو نیز لازم می آید شدنی زیاده که حاصل می شود در صورتیکه ترک رکنی را بنسیان
کرده و تدارکش نمود چنانکه در تحفه و محرر در باب رکن ترتیب تفصیل یافته است و اگر آن مأموربه
رکن نبود بلکه از قبیل ابعاض بود بسجده سهو جبر خواهد شد اعم از اینکه بعد ترک کم باشد

یا بسهو

یا بسهو و اما سایر سنتهای نماز سجده سهو نمیخواهند اما فعل منهی آنهایکه عمدشان
مبطل نماز نیستند مثل التفات و خطوه و خطوتین سهوشان را سجده نمیخواهند اما آنهایکه
عمدشان مبطل نماز میباشند مانند کلام قلیل یا رکوع زائد در سهوشان سجده لازم می آید مگر
آنهایکه سهوشان نیز مبطل نماز باشند مثل کلام کثیر و در تطویل رکن قصیر نیز بسهو سجده لازم می آید
و اگر رکن قولی را از موضع خود نقل کرد بعد مثل اینکه فاتحه را در رکوع یا در تشهد خواند نمازش
فاسد نخواهد شد لکن اگر آن نقل بسهو واقع بود باشد سجده سهو لازم می آید و این صورت مستثنی است
از آنکه گفتیم آنچه که عمدش مبطل نماز نبود سهوش را سجده سهو نمیخواهد پس اگر تشهد اول را
بسهو ترک کرد و برخاست پس در اثنای برخاستن بیادش افتاد که ترک تشهد کردم باید دیگر از آن
برخاستن بجهة تشهد بنشیند و اگر چنانچه نشست و عامد و عالم بود بعدم جواز آن نمازش فاسد
خواهد بود و اگر عامد و عالم بعدم جواز آن نبود نمازش فاسد نمیشود اما سجده سهو میخواهد
و اگر قنوت را فراموش کرد و فرود آمد بحدیکه نزدیک بسجده شد آنوقت بیادش افتاد که قنوت را
فراموش کردم باید دیگر بجهة قنوت برنخیزد و اگر هنوز نزدیک بسجده گاه نشده بود بیادش افتاد
برخیزد و قنوت بخواند و مع ذلک سجده سهو نیز باید ببرد و تفصیل این معنی را با بیان تکرار سجده سهو
در شرح تنقیح نهج مختصر و مفید ایراد نموده

بیان محل سجده سهو

بدانکه محل سجده سهو بعد از تمام تشهد اخیر و پیش از سلام دادن است و آن دو سجده است
مانند سجده نماز در واجبات و شرائط و مندوبات بنیت سجده سهو کما فی التنقیح

[illegible]

لخبر الصحیحین انه صلی الله علیه وسلم قام من رکعتین و لم یجلس للتشهد ثم سجد فی آخر الصلوة قبل السلام
سجدتین و خبر مسلم اذا شک احدکم فی صلاته فلم یدر اصلی ثلاثا او اربعا فلیطرح الشک
و لیبن علی ما استیقن ثم یسجد للسهو سجدتین قبل ان یسلم اه و یجلس بینهما کما فی
فی الصلوة فلو سلم عمدا او سهوا و طال الفصل عرفا فقد فات السجود و ان لم یطل الفصل فالصحیح
انه یسجد للسهو و یکون عائدا الی الصلاة ثم یسلم انتهی و دعائیکه در سجده سهو خوانده
شود این است سبحان الذی لا ینام و لا یموت و لا یسهو اغفر لی سهوی
و غفلتی یا رب العالمین و سجده تلاوت قرآن چنانکه مذکور گردید در چهارده موضع می باشد
دو از آن در سوره حج است و باقی در سورهای اعراف و رعد و نحل و اسری و مریم و فرقان و نمل
و الم تنزیل و فصلت و نجم و انشقاق و اقرء می باشند و سجده که در سوره صاد واقع است
از آنها نبود بلکه آن سجده شکر می باشد زیرا که در خبر نسائی از ابن عباس رض مروی است که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم در خصوص سجده سوره صاد فرموده است انها سجدها داود علیه السلام توبة و نسجدها
شکرا ای علی قبول توبته کما فی التحفة اه و اصل در سجده تلاوت حدیث صحیحین است که از
ابن عمر رض روایت کرده است که کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرء القرآن فیقرء السورة فیها سجدة
التلاوة فیسجد و نسجد معه حتی ما یجد بعضنا موضعا لمکان جبهته و فی روایة
لمسلم فی غیر صلوة اه و اما اداب سجدة التلاوة فی الصلاة علی ما فی شرح المنهج
و غیره ان یکبر المصلی کغیره ندبا للهوی و یکبر لرفع الرأس من السجدة بلا رفع ید و لا یجلس
للمصلی للاستراحة بعد السجود لعدم الورود و اما اداب لغیر المصلی ان ینوی سجدة

التلاوة

التلاوة و یکبر للتحرم رافعا یدیه و یکبر تکبیرة اخری للهوی من غیر رفع الیدین ثم یسجد ثم یرفع
رأسه مکبرا ثم یسلم اه و انه یقول فی سجوده اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک
اسلمت سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره فتبارک الله احسن الخالقین
و لا یجب علی من سجد التلاوة فی الصلاة نیتها اتفاقا لان نیة الصلاة تشتمل علیها و بهذا
یفرق بینها و بین سجود السهو و شرط تلک السجدة کشرائط سجدة الصلاة فی الفرض و السنن
من نحو الطهر و ستر العورة و التوجه للقبلة و دخول وقتها و من الشرائط ان لا یطول الفصل بینها
و بین قرائة آیة السجدة و لو لم یسجد حتی طال الفصل لم یسجد اه و تتکرر السجدة
بتکرر الآیة و لو بمجلس واحد او فی رکعة واحدة من الصلاة نعم ان لم یسجد للتلاوة حتی
کرر آیة السجدة کفاه سجدة واحدة اه اما سجده شکر که آن در غیر نماز سنت یعنی بهیچ حال
در نماز آنرا ادا نباید کرد و اگر چنانکه در نماز آنرا ادا نمود و حال اینکه عامد و عالم بود بتحریم آن نمازش
فاسد می باشد و سنت است ادای سجده شکر در وقت هجوم نعمتی از نعمتهای الهی مانند عطای ولد و فرزند
یا یافتن مال و دولت و جاه از وجه حلال یا تحصیل کسوه و نفقه شرعی یا نصرت و غلبه بر اعدای دین
یا قدوم غایب بشرطیکه قدوم وی خالی از مفسده و منکرات باشد یا شفای عاجل در حق مریض مادام
آن مریض ظالم و جابر و فاسق و مبتدع نبود و امثال این مذکورات زیرا که در خبر صحیح آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
هرگاه در کاری مسرت و شادمانی و خوشحالی می یافت سجده شکر میکردی و نیز ابن حبان رض در صحیح خود
آورده است که آنحضرت م نیز برای دفع بلیه و آفت سجده شکر میگذاردی دوم دیدن است هرگاه
کسی را بیند که به بلا و مرضی سخت و مستقبح مبتلا باشد مانند زمن و جنون و جذام و نقصان اعضاء

واشباه اینها سجده شکر برد چه در خبر صحیح حاکم مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم زمنی را دید و سجده
شکر کرد و نیز در حدیث مرسل آورده که آنحضرت شخصی ناقص الخلقه را دید و سجده شکر کرد و در این صورت
سنت است در سجده شکر بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به وفضلنی علی
کثیر ممن خلق تفضیلا و نیز سنت است سجده شکر بردن در وقت رؤیت عاصی مانند
کافر و فاسق و مبتدع هرگاه عصیان کفر و فسق و بدعت ایشان ظاهر و آشکارا باشد چه مصائب دینی
سخت تر و عظیم تر است از مصائب دنیاوی و سنت است برای رؤیت عاصی سجده شکر را اظهار و آشکارا
بردن هرگاه بیم ضرر و فتنه آن نداشته باشد شاید آن عاصی بمشاهده آن سجده از معصیت
توبه نماید و دیگر مرتکب معصیت و گناه و نافرمانی نشود اما اگر خوف ضرر و فتنه و فساد
داشته باشد باشکارا سجده نبرد بلکه به پنهانی سجده برد اما برای هجوم نعمت و اندفاع
نقمت و بلیه پنهان و آشکارا وی برابر است لکن مستحب آنست که آشکارا سجده کند
اما سجده کردن برای رؤیت مبتلی البته پنهانی وی بهتر است که تا آن مبتلی بمشاهده آن
دل شکسته تر نگردد و موجب زیادت حسرت و اندوه وی نگردد بلکه اکثر ائمه شرع و مجتهدین برآنند
که اخفای این سجده سنت است چنانکه در کتب شرع تصریح یافته فائدة قال فی التحفة فی شرح المنهج
ویظهرها لتجدد نعمة اه المراد بالهجوم للشیء مفاجأته وقوعه اه بخلاف النعم
المستمرة کالاسلام والعافیة لان ذلک یؤدی الی استغراق العمر فی السجود اه وقال محشی
الشروانی وصورة سجدة الشکر فی الجاه ان لا یکون منصب ظلم وفی النصر علی الاعداء ان
لا یکون العدو محقا وفی قدوم الغائب ان لا یکون بحیث یترتب علی قدومه مفسدة

وفی شفاء

وفی شفاء المریض ان لا یکون من نحو ظالم وکذا یعتبر فی الولد ان لا یکون فیه شبهة قاله الرشیدی
وظاهر عبارة التحفة ان السجدة تسن ایضا لحصول ربح متعارف لتاجر الا ان تجددت
له ثروة او جاه او ولد او مثلا لعجزه عمن لیس له ذلک المذکورات وعلم مما ان من لیس له ذلک
المذکورات لا یسن له اظهار سجدة قوله او رؤیة عاص اه والمراد بالمعصیة هنا
غیر الصغیرة او کانت صغیرة ولم یصر علیها فلا یسجد برؤیته وقال الشروانی فلا سجدة لمرتکب
صغیرة وان اصر الا ان غلبت معاصیه التی تجاهر بها طاعاته اه **خاتمة**
تسن مع سجدة الشکر کما فی المجموع الصدقة والصلاة للشکر وقال الخوارزمی لو اقام
التصدق او صلاة رکعتین مقام سجدة الشکر کان حسنا اه وقوله الشکر تقدیم
انه یسوی بالصلاة الشکر لکن فی ع ش خلافه قوله او صلاة ای بنیة التطوع
لا بنیة الشکر اخذا مما ذکروه فی الاستسقاء من انه لیس لنا صلاة سببها الشکر اه
تتمة بدانکه سجده شکر مانند سجده تلاوت است در خارج نماز در رعایت
کیفیت و شرائط و واجبات و مندوبات آن و در سنت است برای مسافر بجا آوردن سجدتین تلاوت
و شکر بر راحله خود مانند نماز نوافل اما سجده تلاوت چه در نماز و چه در خارج نماز بهمه حال
جائز است برای مسافر آنرا بر راحله ادا نماید اگرچه باشاره هم باشد کما قال فی التحفة
فان سجد متمکنا فی مرقد للتلاوة صلاة جاز علیها بالایماء قطعا تبعا للنافلة ولا یاتی
هذا فی سجدة الشکر لما مر انها لا تدخل الصلاة **تنبیه** تفوت هذه السجدة

ای سجدة الشکر بطول الفصل عرفا بینها وبین سببها نظیر ما مر فی سجود التلاوة قال الشروانی
ینبغی ان لا یکون المراد بالسبب فیما اذا بلغه النعمة او اندفاع النقمة بالاخبار اه
دعائیکه در سجده شکر غیر از برای رؤیت مبتلی خوانده شود این است اللهم اکتب لی بها اجرا وضع عنی
بها وزرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود علیه السلام انتهی الکلام

فصل در بیان نمازهای نوافل و محل ایشان و اوقات ایشان

بدانکه نوافل جمع نفل است و نفل در لغت زیادی را گویند و در اصطلاح اهل شرع عبارت است
از ما عدای فرائض و وجه تسمیه وی بنفل از آنجهت است که بر فرائض مقرره زائد می باشد و آن
نمازیست که شرع کردن آن ابرار کردن آن ترجیح داده است اگرچه ترکش جائز است باید دانست
که نماز نفل بر دو نوع است یکی آنست که جماعت در آن سنت نبود مانند رواتب که با فرائض
کرده شود و رواتب نیز دو قسم است یکی موکده و دیگری غیر موکده باشد اما
موکده ده رکعت است دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت پیش از ظهر یا جمعه و دو رکعت
بعد از ایشانی و دو رکعت پس از مغرب و دو رکعت پس از عشاء و اما غیر موکده
و آن دوازده رکعت بود دو رکعت دیگر پیش از نماز ظهر یا جمعه علاوه آن دو رکعتی که قبلیه
ذکر کرده شد گویا که مجموعا چهار رکعت خواهد بود و دو رکعت هم پس از ایشان که اینهم مجموعا
چهار رکعت شود و چهار رکعت پیش از عصر و دو رکعت پیش از مغرب و دو رکعت

پیش از عشا

طه

بیان الفاظ سنت و مستحب و تطوع و امثال آنها

و امام غزالی رضی الله عنه در کتاب احیاء آورده که ما عدای فرائض از نماز منقسم میشود بر سه قسم
سنت و مستحب و تطوع اما سنت آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر آن مواظبت فرموده باشد
مانند رواتب و ضحی و وتر و تهجد و غیر آنها اما مستحب آنست که اخبار و احادیث بفضل و شرف آن
وارد شده باشد لکن مواظبت آنحضرت بر آن نقل نکرده باشند مانند نمازهای ایام و لیالی که در ایام هفته
متقرر شده و نماز خروج و دخول منزل و امثال آن اما تطوع آنست که غیر این مذکورات باشد
از چیزهائیکه اخبار و احادیث بر عین آن وارد نشده باشد لکن شخصی عابد و زاهد من حیث الرغبة فی
مناجاة الله تعالی محض برای حیازت تقرب و مزید ثواب بر آن اقدام نماید گویا که آنرا تبرعی کرده باشند
و این هر سه قسم را نوافل گویند از آنجهت که نفل عبارت است از زیادتی و وجه تسمیه این نوع نمازها
بنوافل از آنجهت است که گویا زیاده بر فرائض میباشند پس علی هذا اطلاق لفظ نافله و سنت و مستحب و تطوع
بر این نمازها خواهند کرد کما ذکرناه اول الباب و بعضی از این اقسام که مذکور شد از نماز نوافل
بحسب تواتر اخبار و احادیث برآنها در درجات و مراتب تفاوت دارند چنانکه تصحیح رسیده که بعضی
نماز سنت بجماعت ادا کرده شود بهتر و فاضلتر است از نماز سنتی که بجماعت ادا کرده نشود مثلا
افضل سنتی که بجماعت ادا کرده شود نماز عید است پس کسوف و استسقاء و افضل سنتی که به انفراد کرده شود
نماز وتر است پس دو رکعت فجر پس رواتب و قس علی هذا علی حسب تفاوتهم

فصل در بیان اقسام نوافل

بدانکه نوافل باعتبار اضافه آن بمتعلقات آن منقسم میشود بر دو قسم یکی آنکه متعلق باسباب باشد

مانند کسوف و استسقاء دوم آنکه متعلق باوقات بود و متعلق باوقات نیز منقسم است

بچندین قسم یکی آنست که مکرر میشود بتکرار روز و شب یا بتکرار اسبوع یا بتکرار سال و از جمله

چهار قسم شد قسم اول که مکرر میشود بتکرار ایام و لیالی آن نماز رواتب و ضحی و اوابین و تهجد

و امثال آنست قسم دوم که مکرر میشود بتکرار اسبوع آن نماز ایام هفته و لیالی آنست چنانکه در این

کتاب احیاء بتفصیل بیان آنها را نوشته قسم سیوم که مکرر میشود بتکرار سال آن چهار است نماز عیدین و تراویح

و صلاة رجب و شعبان چنانکه هم در این کتاب احیاء آنها را بیان کرده قسم چهارم نوافلی است

متعلقه باسباب عارضه نه بمواقیت و آن نه می باشند نماز خسوف و کسوف و استسقاء و نماز جنازه در آنکه

سنت کفایه باشد و تحیة المسجد دو رکعت بعد از تجدید الوضو و رکعتین بین اذان و اقامت و دو رکعت در وقت

دخول منزل و خروج از آن دو رکعت نماز استخاره بآن کیفیت که ذکر شد و دو رکعت نماز مشهور به صلاة الحاجة

یعنی کسیکه در کار خود در مانده باشد دو ازده رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه یکبار آیة الکرسی و قل هو الله

بخواند چون از نماز فارغ گردد بسجده رود و در آن سجده بگوید سبحان الذی لبس العز و قال به سبحان الذی

تعطف بالمجد و تکرم به سبحان الذی احصی کل شیء بعلمه سبحان الذی لا ینبغی التسبیح الا له سبحان ذی المن

و الفضل سبحان ذی العز و الکرم سبحان ذی الطول اسئلك بمعاقد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك

و باسمك الاعظم و جدك الاعلی و کلماتك التامات العامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر ان تصلی علی

محمد و علی آل محمد و صحبه و ان تقضی حاجتی و مسئلتی در اینجا حاجت و مطلب خود را بگوید انشاء الله تعالی

بلا شک مستجاب خواهد شد و این را وهب بن ورد از رسول روایت کرده است و وی میفرماید که زنهار

میاد این را بسفهاء قوم بیاموزند که در کار را سعت و خلاف معمول دارند و نماز صلاة التسبیح

چنانکه بیان آن مشهور و مسطور میباشد انتهی کلامه فی تقسیم النوافل فلا کمن فی النوافل دخ

باید دانست الخ

پیش از عشا و سنت است در آنها بعد از فاتحه در رکعت اولشان سوره کافرون و در رکعت دوم شان

سوره اخلاص یا خواتیم البقره و آل عمران بخواند و نیز سنت است بعد از دو رکعت نماز نافله

فجر اندکی فاصله در بین آن و نماز فریضه اندازد باضطجاع یعنی بپهلوی راست رو بقبله خوابیدن

و دست راست بزیر سر نهادن یا بکلامی قلیل یا به انتقال این مذکورات اشهر ذکر کردن و دعا کردن

و قرآن خواندن چنانکه شیخ شرف الدین علیه الرحمة نقل فرموده است و یحصل اصل السنة باتی کیفیة

شاء لکن الاولی ان یضطجع علی جنبه الایمن و یستقبل القبلة بوجهه و مقدم بدنه لانها

الهیئة التی تکون فی القبر فهی اقرب لتذکر مضجعه القبر و احوال البرزخ ان لم یتیسر له تلك الحالة

اشتغل الی غیره مما یسهل فعلها له کان اتی بذکر او دعاء و غیره و نوی فان لم یأت بذلك انتقل

من مکانه لان الغرض من الاضطجاع الفصل بین الصلاتین اه و فی التحفة ان النفل

و السنة و التطوع و المستحب و الحسن و المرغب فیه و المندوب کلها الفاظ مترادفة

خلافا للقاضی قال الشرواني فذهب القاضی الی ان غیر الفرض ثلاثة تطوع و هو ما لم

یرد فیه نقل بخصوصه بل ینشأه الانسان ابتداء و سنة و هو ما واظب علیه النبی صلی الله علیه

و مستحب و هو ما فعله احیانا او امر به و لم یفعله و لم یتعرضوا للبقیة لعمومها

الثلاثة اه و الاصل فی النوافل ما روی فی حدیث احمد افضل عبادات البدنیة

بعد الشهادتین الصلاة ففرضها افضل الفروض و نفلها افضل النوافل لکن قال

ثواب الفرض یفضل علی النفل بسبعین درجة کما فی حدیث صحیح ابن خزیمة انتهی

و مهتر در هر یک از این رواتبها احادیث نبوی و اتباع میباشد چنانکه شیخ ابن حجر رحمه الله

هر یک را در موضع خود بیان فرموده است و وقت رواتب قبلیه دخول وقت نماز

فریضه است و وقت رواتب بعدیه بعد از فعل آن فریضه بود و قال فی التحریر

و شرح المنهج و یخرج وقت الرواتب القبلیة و البعدیة بخروج وقت الفریضة لان الرواتب

تابع لها فاذا فات المتبوع فبطریق الاولی یفوت التابع لکن ان تأخر القبلیة و قد بقی وقت

الفریضة فیکون اداء و قال فی التحفة اذا فات الرواتب او غیرها من النوافل الموقتة

کالعیدین و الضحی فالاصح انه یندب قضائها للاحادیث الصحیحة فی ذلك کقضائه صلی الله علیه و سلم

سنة الصبح فی قصة الوادی بعد طلوع الشمس و قضاء سنة بعدیة ظهره صلی الله علیه و سلم بعد العصر

و خبر حسن من نام عن وتره او نسیه فلیصل اذا ذکره و خرج بالموقت ذو السبب کالکسوف

و الاستسقاء و التحیة فلا مدخل للقضاء فیه اه و ظاهر عبارة الشرح انه ینبغی ان

یندب قضاء النفل من التعوق ایضا اذا فاته کصوم یوم عاشوراء و یوم الاثنین و الخمیس

و ست من شوال انتهی و یکی دیگر از نوافلی که جماعت در آن سنت نبود و فضیلت آنها باشد

نماز وتر است و مهتر در آن حدیث ترمذی و غیر آن میباشد ان الله امدکم ای انعمکم

بصلاة هی خیر لکم من حمر النعم و هی الوتر و بعضی آنرا از رواتب شمرده اند اما شیخ ابن حجر رحمه الله

فرموده است از رواتب نیست قال محشی الشرح و انما لم یجب کما قال بوجوبه ابا حنیفة رحمه الله

للخبر المتفق علیه هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع اه و لقوله تعالی و الصلوة الوسطی

اذ لو وجب لم یکن للصلوات وسطی و قد قال ابن المنذر لا اعلم احدا وافق ابا حنیفة

علی وجوبه اه و لفظ الامر فی خبر اوتروا فادته الله تعالی و ترغیب الوتر للندب

و لمزید التاکید انتهی

بیان نماز وتر

باید دانست که وقت وتر بعد از نماز عشا میباشد و وقت وی باقی میماند

تا وقت طلوع فجر صادق اگرچه عشا را بجمع تقدیم ادا نماید و سنت است تاخیر وتر از رواتب عشا و تراویح و تهجد

زیرا که در حدیث شیخین آورده است که اجعلوا آخر صلاتکم باللیل وترا و اگر کسی بعد از رواتب عشا

و تراویح و تهجد وتر کرد دیگر اعاده آن لازم نباید زیرا که در حدیث ابو داود و ترمذی رضی الله عنهما آمده که

حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است لا وتران فی لیلة یعنی دو وتر در یک شب کرده نشود

قال فی التحفة و یسن لمن وثق بتیقظه و اعتاد الصلاة بعد نومه ان یجعل وتره آخر اللیل

و قال فی شرح المنهج و ان لم یثق بتیقظه لم یوخره لخبر مسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر

اوله و من طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل اه قال الشرواني و تاخیره الی آخر اللیل فیما اذا کان

من عادته ان یستیقظ بنفسه او بغیره افضل من تقدیمه فی اوله اه و وقت اختیاره

الی ثلث اللیل انتهی و اقل وتر یک رکعت است اگرچه رواتب عشا را بر او مقدم نشده باشد

و ادنی کمال آن سه رکعت است و اکمل آن پنج و هفت و نه میباشد اما اکثر وی یازده رکعت

چنانکه باسناد صحیح از ابو داود مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است من احب ان یوتر

بخمس فلیفعل و من احب ان یوتر بثلاث فلیفعل و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل

و نیز در حدیث بیهقی و دارقطنی آمده که آنحضرت فرموده است اوتروا بخمس او بسبع او بتسع او

احدی عشر انتهی و اگر بر یازده رکعت زیاده کنند جایز نبود و اما حدیث ام سلمه رضی الله عنها

که ترمذی آنرا نقل کرده است و گفته که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تا سیزده رکعت وتر کرده آن محمول است

بر تاویل بمعنی که گویا آنحضرت دو رکعت رواتب عشا را با سیزده رکعت نماز گذارده است

و سبکی فرموده است این روایت را قطعاً جایز میدانم اما نزد من اقتصار بر یازده رکعت بهتر است از سیزده
رکعت یا کمتر از آن چه اکثر اوقات حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر آن عدد مواظبت فرموده است اما
در کفایه قاضی ابوطیب آورده که اقتصار بر یک رکعت واحده مکروه است و فی المحرر و شرح المنهج
لو زاد علی رکعة واحدة کثلاث ثلاثا فیجوز له الفصل و الوصل لکن الفصل افضل منه بان یصلی
رکعتین ثم یتشهد و یسلم ثم یفصل بعد کل رکعتین کذلک الی الآخر و لانه اکثر عملا به انتهی
بدانکه جماعت در نماز وتر رمضان رواست و سنت است خواندن قنوت در رکعت آخرین وتر
در نیمه اخیر رمضان اگرچه یک رکعت باشد اعم از آنکه منفرد باشد یا امام و در تنقیح و منهاج آورده که
در همین نیز بعد از قنوت مشهور صبح قنوت حضرت عمر را هم بخواند و آن این است اللهم انا
نستعینک و نستغفرک و نستهدیک و نؤمن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر کله
بیدیک نشکرک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی
و نسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
و این قنوت مشهور به قنوت حضرت عمر و منسوب باو است و سنت است که هردو قنوت را بجهر
بخواند و ترک قنوت اصلی در اینجا نیز مقتضی سجده سهو است چنانکه در نماز صبح گفته شد
و صاحب تحریر و تحفه می فرمایند که این قنوت عمر را رضی الله عنه پیش از قنوت معروف اصلی بخواند
اگرچه در تقدیم و تأخیر ایشان خلاف کرده اند پس حاصل ای تقدیر جمع کردن در بین هردو
قنوت و خواندن آنها در رکعت اخیر وتر در نصف اخیر رمضان سنت است آنهم بشرطی که

الامام

اگر امام باشد مأمومین راضی به تطویل باشند و الا همان قنوت معروف نماز صبح کافی است
و بعضی گفته اند سنت است بعد از نماز وتر سه بار بگوید سبحان الملک القدوس بعد از آن
بگوید اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و تقدیم و تأخیر قنوتین نماز اختلاف
مذکور ضرری بنماز نمیرساند و الله اعلم **فصل** یکی از نمازهای نافله
که بجماعت در آن نبود **تهجد** است یعنی نماز شب چنانکه در حدیث مسلم
آمده است که افضل الصلوة بعد الفریضة صلاة اللیل اگرچه محدثین رحمهم الله
صلوة اللیل را همین نفل مطلق گفته اند قال شارح المنهج و لا حصر لنفل المطلق
ای لا حصر لعدد رکعاته و المراد بالنفل المطلق هو ما لا یتقید بوقت
و لا سبب لقوله صلی الله علیه و سلم لابی ذر الصلوة خیر موضوع استکثر او اقلل
رواه ابن حبان و صححه و له ان یصلی ما شاء انتهی قال الشیخ ابن حجر
فی شرح حدیث ابی ذر الصلاة خیر موضوع الخ ان ربیعة بن کعب
رضی الله عنه قال کنت اخدم النبی صلی الله علیه و سلم و اقوم له فی حوائجه
نهاری اجمع و اذا صلی العشاء الآخرة اجلس ببابه اذا دخل بیته
لعل یحدث له صلی الله علیه و سلم حاجة حتی تغلبنی عینی فارقد فقال
لی یوما یا ربیعة سلنی فقلت انظر فی امری ثم اعلمک

بیان نماز تهجد
بدانکه نماز تهجد

قال ففکرت فی نفسی و علمت ان الدنیا منقطعة و زائلة و ان لی فیها
رزقا یأتینی فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اسألک ان
تشفع لی ان یعتقنی الله من النار و ان اکون رفیقک فی الجنة فقال
من امرک بهذا یا ربیعة فقلت ما امرنی به احد فصمت صلی الله علیه و سلم
طویلا ثم قال انی فاعل ذلک فأعنی علی نفسک بکثرة السجود هذا ما رواه
ابن حجر فی شرح حدیث قال صلی الله علیه و سلم لابی ذر الصلوة خیر موضوع
فاستکثر منها او اقل انتهی قوله خیر موضوع ای خیر شیء وضعه
الشارع لیتعبد به فیه بالاضافة هذا تصحیح بالاسناد لا ال علی فضل الصلوة علی غیرها
و اما ترک الاضافة و ان صح لا یحصل معه المقصود لان ذلک موجود فی کل قربة
فائدة قال طول القیام افضل من کثرة العدد فمن صلی اربعا مثلا مع
طول القیام افضل ممن صلی ثمانیا و لم یطول فیها و هل یقاس بذلک ما لو صلی قاعدا
رکعتین مثلا مع طول فیهما و صلی آخر اربعا او ستا و لم یطول فیهما زیادة علی قدر
صلوة الرکعتین ام لا فیه نظر و الاقرب الثانی لان المشقة بطول القیام دون القعود لکن میل القلب
الی رجحان الاول انتهی و فی التحفة و غیره ان نفل اللیل ای النفل المطلق فیه افضل من نفل المطلق
فی النهار للخبر السابق افضل الصلوة بعد الفریضة صلاة اللیل و روی ایضا ان کل لیلة
فیه ساعة اجابة و اوسط اللیل افضل من طرفیه ان قسمه بثلاث اقسام لان الغفلة

فیه اتم

فیه اتم و العبادة فیه اثقل و اقرب للتقوی و اقرب الی القبول و الوصول و ابلغ فی المناجات
و الدعاء ثم آخره افضل من اوله ان قسمه بقسمین و افضل من ذلک السدس الرابع و الخامس
لما انه سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الصلوة افضل بعد المکتوبة فقال جوف اللیل و قال احب
الصلاة الی الله تعالی صلاة داود و کان ینام نصف اللیل و یقوم ثلثه و ینام سدسه
افضل من اوله لغلبة المعاصی فیهما من النصف و الثلث الآخر و للحدیث الصحیح ینزل ربنا تبارک
و تعالی الی سماء الدنیا فی کل لیلة حین یبقی ثلث اللیل الاخیر فیقول من یدعونی فاستجیب له و من یسألنی
فاعطیه و من یستغفرنی فاغفر له رواه مسلم و الشیخان و معنی ینزل ربنا
ای ینزل امره و قال تنزل رحمته او ملائکته او رحمته و هو کنایة عن مزید القرب و التجلی
فیجب علی کل ان یعتقد امثال من هذا الحدیث و من المشکلات الواردة فی الکتاب و السنة کالرحمن علی
العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق ایدیهم و غیر ذلک انه لیس المراد بها ظواهرها
لاستحالتها علیه تبارک و تعالی عما یقول الظالمون و الجاحدون علوا کبیرا ثم هو بعد ذلک مخیر
ان شاء اوّل لهم بالتأویل بنحو ما ذکرناه و هی طریقة الخلف و آثروها لکثرة المبتدعة
القائلین بالجهة و التجسیم و غیرهما مما هو محال علیه عز و جل و ان شاء فوض علم ذلک الی الله تعالی
و هی طریقة السلف و آثروها لخلو زمانهم عما حدث من الضلالات الشنیعة و البدع القبیحة
فلم یکن لهم حاجة الی الخوض فیها شرح افضل انتهی قوله ینزل امره قد ورد منه
یدل علیه ما فی الحدیث ان الله تعالی یمهل حتی یمضی شطر اللیل ثم یأمر منادیا ینادی فیقول

هلال داع الى آخر الحديث وذكر ابو الوليد النيسابوري ان المتهجد يشفع في اهل بلده
وروى ان الجنيد قدس سره رؤي في النوم فقيل له ما فعل الله بك فقال طاحت تلك
الاشارات وغابت تلك العبارات وفنيت تلك العلوم ونفدت تلك الرسوم
وما نفعنا الا ركعات كنا نركعها عند السحر والمقصود من ذلك ان هذه الامور لم نجد
لها ثوابا لاحتمال اقترانها برياء او نحوه الا الركعات المذكورة لنسبة الاخلاص والصدق
والخشوع والخضوع والتضرع والاستكانة فيها وانما قال ذلك حثا على التهجد وبيانا
لشرفه وكثرة ثوابه والا فنعلم ان اقتران الرياء بعمل الجنيد رحمه الله بعيد مع كونه
سيد الطائفة الصوفية رحمهم الله   و سنت است تهجد کردن بعد از خواب شب
بانکونه که نماز عشا و رواتب وی را بخواند و بامور و اشغال دنیویه خود را به پردازد بعد از آن
بخوابد تا پاسی از شب بکذرد یعنی آن مقدار که در تحفه و سایر کتب شرع متعین و مقرر فرموده اند
بعد از آن برخیزد و نماز تهجد را بخواند و آن را دو رکعت دو رکعت ادا نماید زیرا که در حدیث
شیخین آورده است که صلاة الليل مثنى مثنى ودر روایت ابن حبان آورده که
صلاة الليل والنهار الخ   و مکروه است ترک کردن تهجد بی عذر برای کسیکه بآن معتاد
شده باشد چنانکه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه را گفت لا تكن مثل
فلان كان يقوم الليل ثم تركه رواه الشيخان و شیخ شروانی میکوید مراد حضرت رسول عليه السلام
به فلان عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما بوده است و باید دانست که غیر تهجد از عبادات
نیز مانند قرائت قرآن و ذکر و اوراد شامل تهجد می باشد یعنی هر گاه کسی شبها به تلاوت

قرآن

قرآن یا ذکر یا اوراد عادت کرده باشد ترکش بی عذر شرعی چون تهجد مکروه می باشد و سنت است متوسط
خواندن فاتحه و سوره در آن یعنی در بین جهر و اسرار قدر وسط مرعی دارد نه جهر مفرط و نه اسرار
مفرط مگر تراویح که در آن جهر باید خواندن چنانکه گفته خواهد شد و نیز مکروه است على الدوام
مجموع شب را بقیام گذرانیدن اگرچه بعبادت هم گذراند و این وقتی مکروه بود که
موجب ضرر بدن او باشد چه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم به عبد الله بن عمرو بن العاص گفت
الم اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل فقلت بلى قال لا تفعل صم وافطر
ونم وقم وفي رواية وقم ونم فان لجسدك عليك حقا الى آخر الحديث ولی اگر برای
وی ضرر بدن متصور نباشد مکروه نبود و نیز مکروه است تخصیص شبهای جمعه را بقیام زیرا
که در حدیث مسلم آمده که حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است لا تخصوا ليلة الجمعة بقيام
من بين الليالي قوله ويكره تخصيص ليلة الجمعة بقيام اي بصلاة للنهي عنه اه قال
الشرواني اما احياؤها بغير صلاة فغير مكروه كما افاده شيخنا الشهاب الرملي لا سيما
بالاشتغال بالصلاة والسلام عليه صلى الله عليه وسلم لان ذلك مطلوب في الايام والليالي
لا سيما في ليلة الجمعة ويومها اه ويتجه ان في تخصيصها بالافضل نوع تشبه باليهود
والنصارى في احياء ليلة السبت والاحد انتهى   و سنت است برای متهجد قیلوله کردن
و آن عبارت است از خواب کردن در روز پیش از زوال آفتاب و این خواب قیلوله اعانه
و تقویت است برای بیداری شب همچنانکه صائم را از سحور چاره نباشد که آن سبب اعانه

وقوت روزه وی بود متهجد را نیز از خواب روز که باعث قوت و قدرت وی است در بیداری شب
چاره نبود قال في التحفة ويسن التهجد اجماعا وهو التنفل ليلا بعد نوم اه وقال
الشرواني في ظاهره اخراج فعل الفرائض بان قضى فوائت مثلا اه عبارة شيخنا وهو لغة دفع
النوم بالتكلف واصطلاحا فعل الصلاة بعد فعل العشاء ولو مجموعة مع المغرب جمع تقديم
وقوله بعد نوم ولو كان النوم قبل وقت العشاء سواء كانت تلك الصلاة نفلا راتبا او
غيره انتهى قوله نوم القيلولة وهو قبيل الزوال فاضافة النوم الى القيلولة للبيان
اي نوم له وهو قبيل الزوال وعند المحدثين اواخر قبيل الزوال ولو بلا نوم وينبغي ان قدره
يختلف باختلاف الناس والعادة فيما يستعينون به على التهجد قوله ويكره قيام كل الليل
دائما اما من لا يضره ذلك فلا يكره في حقه كما مر آنفا وقال المحب الطبري ان لم يجد بذلك
مشقة استحب له لا سيما المتلذذ بمناجات الله تعالى وتأثر القلب فيه وان وجد بذلك مشقة
نظر ان خشي منها محذورا كره والا فلا وعبارة سم البصري القلب الى ما قاله المحب اميل اه
وخرج بقوله كل الليل الخ قيام ليال كاملة فيستحب قيامها لانه صلى الله عليه وسلم كان يفعل ذلك في العشر
الاخير من رمضان وانما لم يكره صوم الدهر لعدم التضرر وعدم فوت حق لانه يستوفي بالليل
ما يفوت منه بالنهار كالاكل والشرب ونحوهما انتهى ويسن كما في المجموع ان ينوي الشخص
القيام عند النوم في النهاية والمغني اي حيث جوزه فان قطع بعدم قيامه عادة فلا معنى
لنيته انتهى ويسن ان لا يقصر في المواظبة على التهجد لكثرة شرفه وعظم فضله كما لا يخفى

وان ينو

وان يمسح المستيقظ النوم عن وجهه وان ينظر الى السماء وان يقرأ ان في خلق السموات والارض
الى آخر السورة وان يفتتح تهجده بركعتين خفيفتين واطالة القيام في سائر الصلوات افضل
من تكثير الركعات وان ينام او يستريح من نعاس او فتور يحصل له الى ان يذهب عنه نعاسه
او فتوره كذا في النهاية والمغني بشرح افضل وان يكثر فيه من الدعاء والمناجات والاستغفار
وذلك من النصف الاخير من الليل آكد وافضله عند السحر لقوله تعالى والمستغفرين بالاسحار
وقوله عز وجل وبالاسحار هم يستغفرون وآية انتهى   و نیز سنت است برای متهجد کسی که
در نزد وی خواب کرده باشد و آن کس نیز مایل بود به تهجد او را هم از خواب بیدار نماید و این نیز در صورتی
باشد که خوف ضرر و فتنه و فساد نبود والا حرام است ط بدانکه در فواید و فضایل نماز شب و تهجد
چندین اخبار و احادیث هستند که بیان آنها در این رساله متعذر است فمنجمله در اوایل سوره مزمل
حق تعالى می فرماید یا ایها المزمل قم الليل الا قليلا یعنی ای گلیم در خود پیچیده آورده اند
که حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در مبدء بعثت نماز گذاردی و به گلیمی خود را پوشیدی و از زوجه مطهره عائشه رضی الله عنها
منقول است که آن گلیم شملی چادر شبی بوده است چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نصفی دیگر رسول الله
پوشیدی و بوی نماز گذاردی حق سبحانه بوی خطاب فرمود یا ایها المزمل آه و بعضی گفته اند زمل یعنی
حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز شب یعنی به نماز مگر اندکی از شب و قیام یعنی در ابتدای اسلام
فرض بوده و میان مقدار ثلاثه که نصف و ثلث و ثلثان باشند متخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرموده که شب
به نماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیمه شب است او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قليلا
اندکی تا به ثلث آن رسد و از این کمتر نباشد او زد علیه یا زیاد کن بر نیمه شب تا به ثلثان رسد

ط
بیان فضایل شب بیداری
و فضیلت نماز تهجد

و این غایت مقدار از وقت وی باشد آه   و نیز در همین سوره در صفت قیام شب می فرماید ان ناشئة
اللیل بدرستیکه طاعت شب یا عبادتی که ناشی شود از شب یا اول ساعات قیام شب هی اشد وطاء
ای سخت ترست از جهت رنج و مشقت و کلفت چه ترک خواب و سهر سخت بر نفس بغایت دشوار و شاق است
یا ثابت ترست از روی رغبت چه ولی در روز آنانکه قایم تقلیب و ولی کاملند در روز لهما بتصرف ارباب
معاش مشغولند و در شب از خاطر کون فارغ شده متوجه عبادت توانند شد بیت
خاموش کن عالم بشب تا چست باشی در طلب ٥ زیرا که بانگ و عربده تشویش خلوتگاه ست ٥
واقوم قیلا راست ترست از جهت سخن یعنی خواندن قرآن در آن بصواب نزدیکتر است
و بقبول اقرب تر که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید چه بزبان میخواند و بدل تفکر میکند
و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشاست یا بعد از عشاست تا صبح حضرت عایشه رضی الله عنها
زعم که ناشئة آن باشد که از خواب برخیزد ان لک فی النهار سبحا طویلا بدرستیکه ترا در روز
آمد و شد درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بمهمات مردمان پس در شبها توجه باداء تهجد
اولی و افضل باشد شعر چون چنین بار بمقدار تست ٥ کار کسی هست که این کار تست ٥
کس نتواند نون این غنس ٥ قوت این کار تو داری و بس ٥

تفریع

واعلم ان العلماء اختلفوا فی ان صلاة اللیل و قیامه هل کانت فرضا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم
ام سنة و لکنا الطایفتین استدلتا بآیة واحدة و هو قوله تعالی و من اللیل
فتهجد به نافلة لک و وجه استدلال کل منها بها فصل فی موضعه انتهی

حکایت

حکایت منقول از کتاب ازهار در شب بیداری

ویحکی عن الربیع بن الخیثم انه کان یداوم علی السهر و قیام اللیل فقالت ابنته یا ابتاه لک
ان لا تنام باللیل فقال یا ابنتی ان اباک یخاف من عذاب السعیر یخاف من عدم قیام اللیل
فقالت یا ابت بحق محمد صلی الله علیه و سلم ان تنام اللیلة فقال الربیع یا رب انک تعلم
ان السهر احب الی من الدنیا و ما فیها ولکن اسئلک ان تنام عینی اللیلة لاجل ذلک
القسم ثم نام فرای فی المنام رجلا صالحا فیقول له یا ربیع ان بالبصرة امراة یقال لها
میمونة الزنجیة تکون امرأتک فی الجنة ثم لما اصبح الربیع اتی البصرة فسمع اهل
البصرة بمجیئه استقبلوه بالاحترام والاعزاز والاکرام فلما دخل قالوا له ما جاء بك
یا شیخ قال لهم دلونی علی میمونة الزنجیة قالوا ما تصنع بها انا اخرجناها الی الصحراء
مع الاغنام لان ترعی لنا الغنم کیلا یوذینا الصبیان فی البصرة ثم ینادی جمیع اللیلة
عربیه عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام فقال یا اهل البصرة لوجه الله
دلونی علیها فی الصحراء فاذا هی قائمة تصلی و الاغنام واقفون حولها واذا فی وسط
الاغنام ذئاب کالکلاب المستحفظین لهم فقال الربیع السلام علیك یا میمونة فقالت
وعلیك السلام یا ربیع ارجع الی مقامك فان موعد تزویجنا غدا فی الجنة لا فی الدنیا فقال
الربیع من این علمت ان موعدنا غدا فی الجنة فقالت البارحة فانی رایت مثل ما رایت
فقال الربیع ما صالح الذئاب والاغنام فقالت حین صالحت مع الرب تعالی وفی بعض الروایات زاد هی

قال الربیع استانس الذئب مع الغنم فقالت لا تعجب انی استوحشت من الناس
فانس بی الذئب و مع اغنامی ثم بعد ذلک قالت المیمونة اتقرء علی شیئا من
القرآن فقرء الربیع ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا الیما الایة
قال فصحت صیحة و شهقت شهقة و خرت میتة فاذا جماعة من النساء قد جئن
علیها و قلن انا نغسلها و نکفنها فقال الربیع لهن من این جئتن الیها و کیف علمتن بموتها
فقلن کنا نسمع دعائها فی کل وقت تقول اللهم لا تمتنی الا بین یدی الربیع بن الخیثم
فلما سمعنا قد وصل الی البصرة علمنا اجابة دعائها انتهی   و در فضایل و خصایص
شب بیداری احادیث و اخبار لا یحصی و لا یعد چنانکه بیان مجموع آنها در اینجا ممتنع بود لاجرم
طالبان راه طاعت گذاری در راه دین طریق سحرخیزی و شب بیداری را بهمین قدر از مطلب خورسند
ساخته تا در روز در روزگار خودشان قدر و قیمت شب بیداری بدانند و از ایشان معلوم و محقق
گردد که شب تاریک را بروز روشن آوردن چه تاثیرهای عجیب و فضیلتهای غریب دارد
عزیزی چه خوش گفته رباعی شب خیز که عاشقان بشب راز کنند ٥ گرد در و بام دوست
پرواز کنند ٥ هر جا که دری هست بشب در بندند ٥ الا که در دوست بشب باز کنند ٥
و مولانا حسین بن علی الواعظ در کتاب موسوم برسالة العلیة فی شرح احادیث النبویة آورده است
که حق تعالی بداود وحی فرستاد که عجب از کسی که ادعای محبت ما کند و چون شب در آید پهلو بر بستر
غفلت نهد آیا نیست چنین که دوست در خلوت دوست را دوست تر دارد و بس اما ستارا
با خواب غفلت چه کار عربیا عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام

در بیداری

و در بیداری شبها خاصیتی چند است که در غیر آن نیست بزرگان گفته اند در بیگاهان دولت
با گاهان میرسد شب محکیست که مدعیان کاذب را از عاشقان صادق جدا می سازد
قال الله عز و جل تتجافی جنوبهم عن المضاجع صاحب مواهب میگوید سبب نزول آیه
آن بود که منازل بعضی انصار از مسجد حضرت سید ابرار علیه الصلوة والسلام دور بود چون نماز
شام را با آن حضرت ص ادا کردندی همچنان تا بوقت نماز عشا توقف در مسجد کردندی
پس نماز گذاردندی و بمنزلهای خویشان برفتندی تا ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت ص دریابند
حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد که تتجافی جنوبهم الخ یعنی دور میشود پهلوهای ایشان
از خوابگاه یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا و طمعا از بیم خشم او و با مید
و طمع خوشنودی او ابو الدرداء رضی الله عنه گفت آیه در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را
بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان است که چون
پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت و بستر استراحت نهند ایشان مردانه وار
دل همت بر کمر شوق بندند و پهلو از بستر گرم و خوابگاه نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند
و در شب دراز با حضرت کریم بنده نواز به نیاز راز گویند از حضرت اویس قرنی رحمه الله
روایت کنند که در شبی بگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی دیگر
میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجود بصبح میرسانید گفتند ای اویس چون طاعت
داری چون طاقت آری که شبها بدین درازی بر یک حالی میگذاری گفت کجاست شب دراز

کاشکی ازل وابد یک شب بودی تا بیک سجده یا بیک رکوع آخر بردمی و در شبها نالها و گریها
بسیار کردی بیت به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند ۵ من و خیال تو و نالهای دردآلود ۵
وممّا رزقناهم ینفقون واز آنچه عطا کرده ایم بایشان نفقه میکنند در وجوه اخیر یعنی
هر شب بدرگاه ما داو گدائی و هر روز در راه ما داو گدایان میدهند انتهی
وفی الاذکار عن ابراهیم الخواص رحمه الله انه قال دواء القلب خمسة اشیاء قراءة القرآن
بالتدبر وخلاء البطن وقیام اللیل والتضرع عند السحر ومجالسة الصالحین انتهی
نکته نقل فی نزهة المجالس کان عمر رضی الله عنه یطاف بالمدینة لیلة فنظر من خلال
الباب فاذا بشیخ یشرب خمرا فصعد الی الجدار بالبیت ونزل منزله فقال یا امیر المؤمنین
انا عصیت الله فی واحدة وانت فی ثلاث قال الله تعالی ولا تجسسوا وانت تجسست علینا
وقال تعالی واتوا البیوت من ابوابها وانت صعدت من الجدار ونزلت وقال تعالی
لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها وانت لم تفعل ذلک فعفی عنه
وخرج وهو یقول ویل لعمر ان لم یغفر الله له انتهی

ویکی دیگر از آن نافلهای که بجماعت در آن نبوی نماز اشراق است

بیان نماز اشراق

یعنی نماز برآمدن آفتاب ۷ قال فی التحفة وهو رکعتان
عقیب الاشراق بعد خروج وقت الکراهة وهی غیر الضحی ونقل من عوارف المعارف للامام
السهروردی رحمه الله ان من جلس بعد صلاة الصبح بذکر الله تعالی الی طلوع الشمس وارتفاعها

بقدر رمح

بقدر رمح ثم یصلی بعد ذلک رکعتین بنیة الاستعاذة بالله من شر یومه ولیلته ثم یصلی
رکعتین بنیة الاستخارة لکل عمل یعمله فی یومه ولیلته آه قال الشارح قوله رکعتان
عقب الاشراق آه لم یتبین هو ولا غیره منتهی وقتها فیحتمل ان یقاس علی الضحی ویحتمل ان
یفوت وقتها بطول الفصل عرفا وهل قوله بعد خروج وقت الکراهة لتوقف دخول الوقت
علیه کالضحی او للاحتراز عن وقت الکراهة ویظهر فائدة الخلاف فی حرم مکة فان قلنا بالاول
فلا فرق وان قلنا بالثانی اتجه الفرق وفی شرح الشمائل له وسنة الاشراق غیر الضحی وهی
رکعتان عند شروق الشمس ومن تتابع کونها فی وقت الکراهة لانها من ذوات السبب
المقارن انتهی قوله وهی غیر الضحی مال العارف الشعرانی فی العهود المحمدیة الی انها
من الضحی والقلب الیه امیل وصرح فی النهایة باتحادهما خلافا للعباب آه قوله رکعتان
ای رکعتان یحرم بهما بنیة الاشراق ای اشراق الشمس ویتاکد علی الشخص قضاؤها اذا فاتت
لانها ذات وقت وهو طلوع الشمس ولا تکون حینئذ کما علمت انها ذات وقت انتهی

ویکی دیگر از آن نافلها که بجماعت در آن نبوی نماز ضحی است

بیان نماز ضحی واین نماز را نماز ضحی گویند ۴

یعنی نماز چاشتگاه چنانکه کریمه یسبحن بالعشی والاشراق بان الحق وسوره مبارکه والضحی بر آن
شاهد صادق میباشد واین آیه بنا بقول صاحب مواهب در صفت ومنقبت حضرت داود است
که حق سبحانه وتعالی بمحض فضل وعنایت در شان وی میفرماید بدرستیکه ما مسخر گردانیدیم کوهها
با داود که هر جا میرفت با وی میرفتند وبا او تسبیح کردندی شبانگاه وبوقت برآمدن آفتاب
که وقت نماز اشراق یا ابتدای وقت ضحی است صاحب کشف الاسرار فرموده است تسبیح کوهها

اگرچه بر عقلاء پوشیده است اما از قدرت الهی غریب وعجیب نبود چنانکه تسبیح حصی در کف مبارک حضرت
محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از شواهد قدرت وتصرف اوست نقل است که یکی از اولیاء
سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف کرد وتامل در آن نکرد
سنگ بامر خدا با وی بسخن در آمده که ای ولی خدا مدت چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده واز
بیم سیاست وعقاب او اشک حسرت وندامت می ریزم آن ولی مناجات کرد که یا رب
العالمین این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت رسید ومژده امان سنگ را در رسید
بعد از مدتی آن ولی هم بر آنجا گذر افتاد وهمان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر گریه میکرد
وقطرها میریخت از موالی سنگ چون ایمن شدی این گریه وزاری از چیست جواب داد که اول
میگریستم از خوف عقوبت وحالا میگریم از شادی ایمن وسلامت ما را بار درگاه او جز
گریه وزاری واستغاثه وجانسپاری کاری دیگر نیست حضرت شیخ الانام شیخ ابو عیسی
ترمذی رحمه الله در کتاب شمائل تألیف خود در بیان گریه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان نماز
ذکر حدیثی بزرگ نقل نموده که حدثنا سوید بن نصر عن عبد الله بن المبارک عن حماد
بن سلمة عن ثابت عن مطرف وهو ابن عبد الله بن الشخیر عن ابیه قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل من البکاء قوله ازیز ای غلیان ای حنین
من الخوف وهو صوت البکاء وقال صلی الله علیه وسلم لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و
لبکیتم کثیرا انتهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریه دارم در رود دراز

ندانم از

ندانم از حسرت بهشت گریم یا از خوف نار انتهی پس گریه وزاری از خوف وخشیت حق سبحانه وتعالی
عین مطلوب ومقصود است صاحب مواهب در تفسیر کریمه اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا
سجدا وبکیا میفرماید در خبر آمده که قرآن بخوانید وگریه بکنید واگر نتوانید خود را بتکلیف
بر گریه وا دارید مروی است که صالح مری رحمه الله فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت علیه السلام خواندم
فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام درست منبع شوق است چون آتش شوق
در کانون دل برافروخته گردد بکار آب خون از دیده ریخته گردد وقال الله تعالی واذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع انتهی پس تسبیح حیوانات وجمادات
ونباتات از قدرت حق تعالی که قادر مطلق است بدیع وعجیب نیست چنانکه در تسبیح حصی در دست حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
گفته شد وهمین در مواهب از تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت
گفته که مجنی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در دست مبارک او تسبیح گفت خدای را چنانکه همه قوم
شنیدند وانسانی از روی تعجب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این چوب خشک چگونه
تسبیح میگوید آیه نازل گشت که تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن یعنی
تسبیح میگوید خدای را هفت آسمان وزمین وهر چه که در آنست از ملائکه وجن وانس وان من
شیء الا یسبح بحمده ونیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میگوید خدای را التسبیح تلبس
بحمد وثنای او تعالی یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقص وستایش مینماید او را بصفات کمال
امام قشیری فرموده است که تسبیح گویند زندگان از اهل زمین وآسمان بزبان قال وباقی

ذرات او بزبان حال یعنی دلالت میکند بامکان وحدوث بر صانع واجب وقدیم وذات منزه او را
از لوازم امکان وتوابع حدوث پس همه اشیا مسبح حضرت او باشند ولکن لا تفقهون تسبیحهم
انه کان حلیما غفورا ودیگر شاه ای شرکا دریابید بتسبیح اشیا زانچه شمار انظر مسبح وقعادر صانع
وحیایت که بآن فهم تسبیح تو اگر دنیست دست هدایت اعطا برده بار که بحجب رعقوبت نوماید بر غفلت
شما و آمرزنده است آنانرا که بنیح مدتی بآیات آورده اند ودر حکایتی از ابو لقمان منقولست نقل میکند که
تمام مکونات وموجودات بلغات مختلفه واقواه والسنه متعدده بتسبیح وحمد الهی کنند اما همه کس از همگی
ایشان نشنوند وفهم نکنند مگر اولیاء عالم ربانی وعارف معانی صمدانی که گوش دل او گشاده وفهم ودراکه
دریکه ضبط مباینها واد راک مقاصد آمده بود نعم ما قیل **شعر** بذکرش هر چه بینی در خروش است ۵
دلی داند درین معنی که گوش است ۵ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است ۵ که هر خاری بتسبیحش زبانی است ۵
در فتوحات مذکورست که اگر مراد از این تسبیح آنست که اشیا بلسان حال گویند پس مراد ازولکن
لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد ودر باب شانزدهم از شرح مثنوی فرماید که ما بگوش خود شنیدیم
که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال گفت وبا ما خطاب کرد چون مخاطبه عارفان وسخنان ادا نمود که
هر آدمی از ادراک آن بیان عاجز است **مثنوی** در بیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام **مثنوی**
در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که به تسبیح وحمد وستایش
الهی جل شانه ناطق است وبدان زبان اعضا در حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بتسبیح گفت وشهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود.

دنیه الکتاب

وتتمه این سخنان در جواهر التفسیر بسیل ذهنی توان یافت انتهی بر سر سخن رویم باید دانست که
در باب فضائل وخصائص نماز ضحی احادیث واخبار بسیار وارد است منجمله حدیث ابو هریره رضی الله عنه است
که وی گفته حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود مرا به سه خصلت یکی از هر ماهی سه روز روزه داشتن
ودیگر آنکه هر روز دو رکعت نماز ضحی بگذارد ودیگر آنکه شبها نماز وتر بگذارد پیش از خفتن
وبیهقی باسناد ضعیف از ابن ذر رضی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است ان صلیت
الضحی عشرا لم یکتب علیک ذلک الیوم ذنب واذا صلیتها اثنی عشرة رکعة بنی الله
تعالی لک بیتا فی الجنة الحدیث **واقل آن** دو رکعت است **وادنی**
کمال آن چهار رکعت است **وافضل آن** شش وهشت رکعات است
واکثر آن دوازده رکعت است ودست است آنرا هر دو رکعت بگزارد
ووقت آن از برآمدن آفتاب است تا وقت استوا ودر بعضی گفته اند تا زوال است
ولکن سنت آنست که آنرا تاخیر کند تا بلند شدن آفتاب بمقدار رمحی ودر بعضی مختار است
که بعد از ربعی از روز بگزارد ودست است خواندن سوره والشمس وسوره والضحی در آن چه در حدیث
بیهقی قرائت آنها در نماز ضحی وارد است **اما** بیان نموده اند که در هر رکعت اول بخواند
یا در سایر رکعات آن **اما** شیخ شروانی میگوید ظاهر عبارت نهایه تصریح بآن میکند
که سنت است خواندن سوره کافرون واخلاص در نماز ضحی چه لیکن سوره افضلند از سوره والشمس

[illegible]

وسوره والضحی چرا که این دو سوره بنقش حدیث وارد اند زیرا که سوره اخلاص معادل ثلث قرآن است وسوره
کافرون معادل ربع است از آن **ویکی دیگر** از آن نمازهای نافله که جماعت
در آن نبود **تحیة المسجد است** در غیر مسجد الحرام چه در آنجا از
عوض نماز طواف باید کردن پس سنت است برای هر کسی که داخل مسجد شده بر طهارت بود
پیش از نشستن دو رکعت نماز به نیت تحیة المسجد ادا نماید چنانکه در حدیث شیخین وارد است
اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین وآن چنانکه گفتیم دو رکعت است
وبه نمازهای دیگر نیز باشد قضا یا فوایت وغیر آن ادا خواهد شد چه مراد از تحیة المسجد ادای نماز است
در مسجد محض برای تعظیم واحترام وی پس بهر نمازی باشد تعظیم مطلوب بعمل خواهد آمد
وبتکرار دخول مسجد تکرار تحیت نیز لازم می آید اگرچه به قرب مسجد باشد وترک وی بی عذر
مکروه است مگر آنکه در مسجد نماز جماعت خوانده شود آن وقت سنت تحیه در آنکه اراده بلکه مشغول
باقتدا او جماعت گردد چنانکه در حدیث آمده است اذا اقیمت الصلاة فلا صلاة الا
المکتوبة یا اینکه به مسجد الحرام آید که در آنجا بجای نماز باید طواف نماید چه تحیه وی طواف است
چنانکه بیان کردیم یا اینکه خوف فوات نماز فریضه داشته باشد بسبب ضیقت وقت وغیر آن
قال فی التنقیح ولا تسن للخطیب اذا خرج من مکانه للخطبة ولا لمن دخل فی آخر الخطبة
بحیث لو اشتغل بالتحیة لفات فضیلة تحریمه مع الامام فتسقط التحیة بذلک
وتسقط ایضا بجلوس عمدا او سهوا او جهلا مع طول الفصل ولو لم یتوضأ لمن دخل المسجد
محدثا فالتفصیر مع عدم احتیاج للجلوس نعم یستثنی جلوس العطشان لشرب الماء

قال الشروانی هذا ما اطول النهایة وتجبر الغوات ان جلس متمکنا ویقرب ان یحمل کلام
التحفة علی ما اذا اشتد العطش وکلام النهایة علی ما اذا لم یشتد واما قول التحفة ویکره
للمحدث دخول المسجد بجلس فیه فان فعلا ودخل قال اربع مرات سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر لا تقدم فلانها تعدل رکعتین فی الفضل **فایدة**
وانما استحب الاتیان بهذه الکلمات الاربع لانها صلاة سایر المخلوقات من غیر الآدمی من
الحیوانات والجمادات والنباتات کما هو المستفاد من قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده
وهی الکلمات الطیبات والباقیات الصالحات کما ذکر انتهی وقال شارح المنهج ولا تفوت
تحیة المسجد بجلوسه سهوا او جهلا ان قصر الفصل انتهی وفی التحفة ولا تحصل التحیة
برکعة ولا بصلاة جنازة وسجدة التلاوة والشکر اه وشیخ شروانی از نهایه ومغنی نقل کرده
تحیات بر چند قسم بود مثلا تحیت مسجد نماز است چنانکه بیان آن کرده شد وتحیت بیت الله
طواف است وتحیت حرم مکه احرام است وتحیت منی رمی است وتحیت عرفه وقوف است وتحیه
لقاء مسلم بمسلم سلام است وتحیه خطیب در روز جمعه خطبه است وامثال اینها **ویکی دیگر**
از آن نمازهای نافله **نماز توبه است** اصل در مشروعیت آن حدیث حضرت
رسالت است علیه السلام که فرمود لیس عبد یذنب ذنبا فیقوم ویتوضأ ویصلی رکعتین
ثم یستغفر الله الا غفر له انتهی **ویکی دیگر** از آن نمازهای نافله
که جماعت در آن نبود **نماز استخاره است** اصل در آن حدیث جابر است که وی گفت
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ما را تعلیم وتحریص وتاکید می فرمود بر نماز استخاره در همه امور دنیا ودین

بیان نماز توبه بدانکه

بیان نماز استخاره بدانکه

همچنانکه قرآن را بما تعلیم می فرمود بدین نهج که میگفت اذا هم احدکم فی امر فلیرکع رکعتین من غیر
الفریضة ثم یقول اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ودنیای ومعاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل
امری واجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی
فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او قال فی عاجل امری واجله فاصرفه عنی واصرفنی
عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به و چون به اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر
میرسد در وقت ذکر هذا الامر مراد و حاجت خود را در خاطر خود بگذراند و معلوم کند
و چون دعا را تمام می کند مراد و مطلب خود را نیز بدل و زبان نام برد و نماز استخاره از اداء ذمی خودم
دو رکعت است چنانکه در حدیث مزبور مستفاد و متبین گردیده و آن نیز بتحیة المسجد و رواتب
و غیر آنها از نوافل اداء خواهد شد و سنت است در رکعت اول بعد از فاتحه سوره کافرون
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره اخلاص بخواند و علماء و مجتهدین و مشایخ کبار قدس الله
اسرارهم برای استخاره طرق متعدده متنوعه بانواع و اقسام وضع نموده اند بیان همه
آنها در این مجموعه منجر بتطویل و تصدیع میگردید اما در میان آنها همین قسم را منتخب و مجرب
و معمول ذات اکبر قوم دیده شد

ویکی دیگر

از آن نمازهای نافله که جماعت در آن
نبود صلوة التسبیح است و آن چهار رکعت است بیک سلام در روز و بدو سلام
در شب چه در حدیث سابق ذکر شد که صلاة اللیل مثنی مثنی و کیفیت آن چنانی است

بیان صلاة التسبیح بدانکه صلاة التسبیح

که بعد از نیت و تکبیر تحرم فاتحه و سوره را بخواند بعد از آن پانزده بار بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر پس برکوع رود و بعد از تسبیح رکوع ده بار تسبیح مذکور در قیام
بخواند پس باعتدال آید و در اعتدال نیز بعد از سمع الله لمن حمده ده بار تسبیح مذکور بخواند
پس بسجده رود و در سجده نیز بعد از تسبیح سجود ده بار تسبیح مذکور بگوید پس در جلوس بین السجدتین
نیز بعد از دعای رب اغفر لی الخ ده بار تسبیح مذکور بخواند پس در سجده ثانیه نیز بطریق
سجده اول تسبیحات مذکور بخواند پس در جلسه استراحه نیز ده بار تسبیحات مذکور را بگوید
پس برای رکعت دوم برخیزد و در رکعات دوم و سیم و چهارم را نیز بهمین
روش که بیان شد ادا نماید مراد آنست که در هر قیام از قیامها روی پانزده بار تسبیحات
باید گفتن اما در هر یک از سایر ارکان و جهات آن مانند رکوع و اعتدال و سجود و جلوس بین
السجدتین و جلسه استراحه و تشهد خواه یک تشهد بود یا دو تشهد باشد ده بار ده بار تسبیحات
بخواند پس مجموع تسبیحات در هر رکعتی از رکعات هفتاد و پنج بار میشود قال السیوطی
یقرء فیها بعد الفاتحة الهیکم التکاثر وسورة العصر والکافرون والاخلاص
ویقول بعدها قبل السلام اللهم انی اسئلک توفیق اهل الهدی
واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل
الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم وقبول
والتقوی
اعمال اهل الصلاح حتی اخافک اللهم انی اسئلک مخافة تحجزنی عن

معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة
خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور کلها
حسن ظن بک سبحان خالق النار انتهی من کتاب الکلم الطیب والعمل الصالح
للسیوطی رحمه الله وفی روایة الثوری ینبغی ان المراد بقول ذلک مرة ان صلاها
باحرام واحد ومرتین ان صلی کل رکعتین باحرام قاله الشارح انتهی وبعض گفته اند
تسبیحات مذکوره پیش از فاتحه و سوره بخواند اگرچه هر دو روایت جایز و منقول در بین هر دو وجه
مختار است وفی التحفة قال البغوی ولو ترک تسبیح الرکوع لم یجز العود الیه ولا فعلها
فی الاعتدال بل یأتی بها فی السجود قال الشارح ولو ترک التسبیح کلا او بعضا ولم یبال اکثر
هل تبطل به الصلاة اولا واذا لم تبطل فهل یثاب علیها ثواب صلاة التسبیح او النفل
المطلق فیه نظر والاقرب انه ان ترک بعض التسبیح حصل له اصل سنتها وان ترک
الکل وقعت له نفلا مطلقا انتهی وجاء فی عدة حصن الحصین ان هذه الصلاة
علمها النبی صلی الله علیه وسلم لعمه العباس رضی الله عنه فقال یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا
احبوک الا افعل بک عشر خصال اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک اوله وآخره
قدیمه وحدیثه خطائه وعمده صغیره وکبیره سره وعلانیته ان تصلی اربع رکعات
تقرء فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة فاذا فرغت من القراءة والسورة فی اول رکعة
وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة
ثم ترکع

ثم ترکع فتقولها وانت راکع عشرا ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولها عشرا ثم تهوی ساجدا فتقولها
وانت ساجد عشرا ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها عشرا
ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا قبل ان تقوم فذلک خمس وسبعون مرة فی کل
رکعة تفعل ذلک فی اربع رکعات فلو کانت ذنوبک مثل زبد البحر او رمل عالج غفرها الله لک
ان استطعت فصلها فی کل یوم مرة فان لم تستطع ففی کل جمعة مرة فان لم تفعل ففی
کل شهر مرة فان لم تفعل ففی کل سنة مرة فان لم تفعل ففی عمرک مرة انتهی وفی الاذکار
فاذا صلی لیلا فاحب الیه ان یسلم فی کل رکعتین وان صلی نهارا فان شاء سلم وان شاء لم یسلم
وروی فی الاذکار عن بعض انه سن له ان یکبر للاحرام ثم یقول سبحانک اللهم
وبحمدک تبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک انتهی

تنبیه

هل یتخیر فی جلسة التشهد بین کون التسبیح قبله او بعده کهو فی القیام او لا یکون الا
قبله کما یصرح به کلامهم ویفرق بانه اذا جعل قبل الفاتحة یمکن تدارکه فی الجلسة الا
بخلافه هنا محل تأمل والاقرب الاول قال الشیخ فی التحفة رحمه الله

ویکی دیگر

از آن نمازهای نافله که جماعت در آن نبود نماز زوال است
بعد از دخول وقت چه اگر پیش از زوال آن نماز واقع شود روا نباشد و این غیر نماز سنت
ظهر است و آن دو رکعت است و بقول شیخ ابن حجر چهار رکعت بود و در شرح تنقیح آورده
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این نماز را میکرده است و نیز امر فرموده است باداء آن

بیان نماز وقت زوال
بعد از آنکه نماز زوال

نماز سفر

ویکی دیگر از آن نمازهای نافله که جماعت در آن نبود صلوة السفر است یعنی نماز سفر پس سنت است بر مسافر که هر وقت اراده سفر کند و هنوز از خانه بیرون نیامده دو رکعت نماز به نیت سنت سفر ادا نماید و بعد از سلام دست بردارد و دعای سلامت و امن و سهولت سفر نماید آنگاه از خانه قدم بیرون نهد ویکی دیگر صلوة المنزل است یعنی شخص به هر منزله که میرسد سنت است در آن منزل دو رکعت نماز ادا نماید و این را نیز تحیة المکان گویند ویکی دیگر نماز رجوع از سفر است یعنی پیش از آنکه داخل خانه خود شود سنت است به مسجد محله در آید و دو رکعت نماز بخواند و بعد از سلام حمد و ثنای الهی را بجا آرد که وی را بسلامت و سهولت و مراد و مطلب بمسکن مألوف خود رسانیده آنگاه داخل خانه شود قال الشروانی ویکتفی بهما ای بتلک الرکعتین عن رکعتی دخول کتحیة المسجد وتلک النوافل الصلوة عند خروجه من مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم للسفر وعند دخول ارض لا یعبد الله فیها کدار الشرک کانها النها واماکن الیهود والنصاری المختصة بهم فان عبادتهم فیها بالکفر فکانه لا یعبد الله فیها وعند مرور بارض لم یمر بها قط انتهی ویکی دیگر نمازی سنة الوضوء است اگرچه از روی تجدید وضو کرده باشد چه در خبر صحیحین وارد است من توضأ واسبغ الوضوء وصلی رکعتین بعده لم یحدث فیهما نفسه غفر الله له ما تقدم من ذنبه اهـ وقال الشروانی والحق البلقینی به

نماز حضر

نماز رجوع از سفر

نماز سنت الوضوء

ای بالوضوء الغسل والتیمم ینوی بهما سنته فیسن بعدهما ان یصلی رکعتین بنیته اهـ ویکی دیگر نماز بیرون آمدن است از حمام و آن نیز دو رکعت است کما یأتی قال الشروانی ویکره فعلها فی مسلخه بل یفعلها فی بیته او المسجد وینبغی ان محل ذلک اذا لم یطل الفصل بحیث ینقطع نسبتها عن کونها للخروج من الحمام اهـ ویکی دیگر نماز قتل است بانمعنی که هرگاه کسی قتلی را کردخواه بحق یا بغیر حق سنت است دو رکعت نماز بخواند ویکی دیگر آنستکه چون خواهد عقد نکاح کند سنت است پیش از آن دو رکعت نماز بگذارد قال الشروانی وینبغی ان یکون ذلک للزوج والولی لتعاطیهما للعقد دون الزوجة وینبغی ایضا ان فعلها فی مجلس العقد قبل تعاطیه انتهی ویکی دیگر آنست که چون کسی خواهد از کعبه بیرون آید سنت است رو بروی آن دو رکعت نماز ادا نماید ویکی دیگر آنستکه چون کسی خواهد حفظ قرآن کند سنت است دو رکعت نماز به نیت حفظ قرآن بخواند اگرچه بعد از نسیان قرآن باشد ویکی دیگر نماز دخول بیت است یعنی هرگاه کسی بمیان خانه خویش آید و اراده دخول آن نماید سنت است دو رکعت نماز به نیت سنة دخول بیته بگذارد قال الشروانی وسن لمن زفت الیه امرأة ان یصلی رکعتین بنیة سنة الزفاف ای قبل الوقاع ای الشروع فی الاستمتاع وتندب ان لها ای للمرأة ایضا کما فی النهایة والمغنی اهـ ویکی دیگر نماز قضای حاجت است یعنی چون کسی را حاجتی و مهمی باشد در امر دین یا دنیا سنت است دو رکعت نماز به نیت قضای حاجت ادا نماید ویکی دیگر نماز احرام است

نماز خروج از حمام

نماز قتل کردن

نماز عقد نکاح

نماز خروج از کعبه

نماز حفظ کردن قرآن

نماز دخول خانه

نماز قضای حاجات

نماز سنت احرام

یعنی در وقت احرام بستن بحج یا بعمره سنت است دو رکعت نماز به نیت سنة احرام بگزارد چنانکه در مناسک حج مذکور است ویکی دیگر نماز پس از طواف است یعنی چون از طواف فارغ شد سنت است دو رکعت نماز به نیت سنة طواف ادا نماید و بیان این نماز نیز در مناسک مذکور است ویکی دیگر نماز اوابین است و وقت آن بین مغرب و عشاست و اقل آن دو رکعت است و غالبش شش رکعت و اکثرش بیست رکعت باشد و بروایتی دیگر نیز چهار رکعت گفته اند ویکی دیگر نماز لیلة الرغائب است ولیلة الرغائب شب جمعه اولین از ماه رجب است و نماز وی دوازده رکعت می باشد که در بین مغرب و عشا ادا کرده شود ویکی دیگر نماز شب نصف شعبان است که آن شب موسوم است به شب برائت و از شبهای معظم بوده و آن نماز چنانکه در نهایه و غیر آن بیان شده صد رکعت است که در آن شب ادا کنند و این دو نماز که عبارت از نماز لیلة الرغائب و نماز شب نیمه شعبان باشد بقول شیخ ابن حجر از بدعت قبیحه بود پس نکردن ایشان بهتر می باشد چنانکه در بعضی از کتب فقه و حدیث مستنبط گردیده است والله اعلم

اما نوع دوم از نوافل آنست که جماعت در آن سنت باشد مانند نماز عیدین و کسوف و خسوف و استسقاء و این قسم نوافل فضل تر است از نوافلی که جماعت در آن سنت نبود بسبب تأکد مسنونیت جماعت در آن قال فی التحفة لان مطلوبیتها فیها تدل علی تأکدها و مشابهتها للفرائض قال الشروانی فاشبه الفرائض والمراد تفضیل الجنس علی الجنس من غیر نظر لعدد ای ولا مانع من جعل الشارع العدد القلیل افضل من العدد الکثیر

و نوعی دیگر از نوافل صلوة الحاجة است که معمول اصحاب طریقت و ارباب ریاضت ... [illegible]

ودر ادای نماز کفارت [illegible]

نماز کفارت قضا [redacted] بسیار مرقوم [illegible] منجمله در یکی از رسائل شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری [illegible] نوشته است

که هر کسی نمازهای قضای وی بسیار باشد و عدد آنها را اندازه اوتوان یافت [illegible] که هر چه نماز قضا واقع شده علی حسب التحری والتعداد والتعقد

[illegible] نماز [illegible] در ایام [illegible] روز جمعه آخر ماه [illegible] و در روایتی روز جمعه هر ماهی [illegible] چهار رکعت نماز بگذارد [illegible] سلام

پیش از [illegible] جمعه [illegible] در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و سوره انا اعطیناک الکوثر پانزده بار بخواند و بگوید نیت دارم چهار رکعت نماز کفارت

کفارت قضا نمازهای [illegible] در مدت عمرم بجای آوردم الله اکبر بروایت حضرت ابوبکر کفارت [illegible] در روایت حضرت عمر [illegible]

[illegible] در روایت حضرت عثمان کفارت [illegible] در روایت حضرت علی کفارت [illegible] رسیده [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] کفارت [redacted] نمازهای قضا [illegible]

نوعی دیگر از [redacted] نماز کفارت قضاها مرویست که هر کسی [illegible]

[illegible]

نوعی دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بعد از فاتحه سوره اذا زلزلت الارض پانزده بار بخواند و بعد از سلام صلوات بدهد [illegible] سکرات موت [illegible] و جواز بر صراط آسان [illegible]

[illegible] و این نماز حفظ ایمان و آسان سکرات [redacted] [illegible]

شریعت بدانند که علما و مشایخ و فقهاء دین رضی الله عنهم برای هر کار و هر مطلب [redacted] قربت و طاعت [redacted] [illegible]

بوسیله آن قربت برضای الهی [illegible] شریعت حضرت رسالت پناه [redacted]

خواه دین و خواه دنیا

و استخاره و استشاره [illegible] مشایخ و صلحای امت [illegible] محتاج [illegible] آن کار که برضای الهی برآید [illegible]

[redacted] که شریعت خدا و رسول [illegible] عقده الهی [illegible] نماز [illegible] بعضی از این نوافل را مانند صلاة [illegible]

و صلاة نصف شعبان و صلاة [illegible] و نوافل [illegible] و صلاة الکفایة و صلاة الحاجات [illegible]

[illegible]

بیان تراویح کرده ماه رمضان

مع اتحاد النوع بدليل العضة في السفر فمع اختلاف النوع بطريق الاولى فوامن غير نظر الى العدد اه

لما تقدم من افضلية ركعة الوتر على ركعتي الفجر اه والبته نمازيكه جماعت دران [redacted] باشد

افضل است از نمازيكه جماعت دران سنت نباشد لكن بقول اصح رواتب موكده [redacted]

از تراويح كه [redacted] جماعت سنت بود چه مواظبت حضرت رسول صلى الله عليه وسلم بر رواتب

زياده تر بوده است از تراويح ۳ فظاهر عبارة التحفة ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى التراويح ثلاث ليال

فلما كان ليلة الثالثة كثر الناس وازدحم حتى ملأ المسجد فتركها اى تأخر وصلاها

في بيته باقي الشهر وقال صلى الله عليه وسلم خشيت ان تفرض عليكم فتعجزوا عنها اه وفي الروا

روى ابن خزيمة وابن حبان من جابر رضي الله عنهم قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان

ثماني ركعات ثم اوتر انتهى اقول واما بقية التراويح فيحتمل انه صلى الله عليه وسلم كان يفعلها

في بيته قبل مجيئه او بعده وكان ذلك في السنة الثانية حين بقي من رمضان سبع ليال

لكن صلاها متفرقة ليلة الثالث والعشرين والخامسة والسابعة ثم انتظروه فلم يخرج

وقال خشيت ان تفرض عليكم اه والمشهور انه خرج لهم ثلاث ليال وهي ليلة

ثلاث وعشرين وخمس وعشرين وسبع وعشرين ولم يخرج لهم ليلة تسع وعشرين وانما لم يخرج

لهم على الوكاء رفقا وشفقة بهم وكان يصلي بهم ثمان ركعات لكن كان يكملها عشرين في

بيته وكانت الصحابة رضي الله عنهم يكملها كذلك في بيوتهم بدليل انه كان يسمع لهم ازيز كازيز النحل وانما لم يكمل بهم العشرين في المسجد شفقة ورفقا بهم انتهى

وکان عدد آن بیست رکعت است چنانکه بیان کرده شد و هر دو رکعت آنرا ادا باید کرد پس این
بیست رکعت به ده سلام ادا کرده میشود کما لا یخفی و بیهقی باسناد صحیح خود روایت کرده که در عهد
حضرت عمر رضی الله عنه نیز بیست رکعت کرده شده است و بروایت امام مالک بیست و شش رکعت میباشد
اما علمای فقه رحمهم الله آن سه رکعت را سنت وتر گفته اند و در فتاوای صغیر چنین
نقل کرده اند واما ما ورد عن طرق انه صلی الله علیه وسلم کان یصلی فی رمضان عشرین رکعة و الوتر
و فی روایة بزیادة من غیر الجماعة فهو شدید الضعف و ما یرده ما صح عن عائشة رضی الله عنها
لم یزد صلی الله علیه وسلم فی رمضان و غیره علی احدی عشر رکعة و عن عمر رضی الله عنه نعم البدعة ای التراویح
و هذا یدل علی حدوثها بعده صلی الله علیه وسلم و به صرح الشافعی رضی الله عنه و تابعوه نعم روی ابن
خزیمة و حبان فی صحیحهما انه صلی الله علیه وسلم صلی ثمان رکعات ثم اوتر ثم انتظروه فی القابلة
فلم یخرج الیهم انتهی و قد ظهر فی تصریح الشروح انه لاهل المدینة المنورة فعلها ای
التراویح ست و ثلاثین کان فی العشرین خمس ترویحات فکان اهل مکة یطوفون
بین کل ترویحتین سبعا اشواط فجعل اهل المدینة بدل کل اسبوع ترویحة لیساووهم
کذا قاله الشیخان و لا یجوز ذلک لغیر اهل المدینة لان لاهلها شرفا و فضلا
بسبب هجرة النبی صلی الله علیه وسلم و دفنه فیها و هذا هو المعتمد خلافا للحلیمی و من تبعه
و فعلها ای فعل التراویح بالقرآن فی جمیع الشهر افضل من تکریر سورة الاخلاص
انتهی و کان حدوث هذه الزیادة لاهل المدینة فی اواخر القرن الاول
ثم اشتهر انتهی باید دانست که وقت مشروعیت تراویح در همه شبهای رمضان است

دو وقت فعل

دو وقت فعل آن بعد از نماز عشاست تا طلوع فجر و سنت است آنرا بجماعت ادا کنند چه یکی
چنانکه در ابتدا ... اعنی ...
از آن ناقلها که جماعت در آن سنت باشد تراویح است دو وجه تسمیه آن بتراویح بنا بر آنست
که بعد از هر چهار رکعت از آن یا بروایتی بعد از هر چهار رکعت از آن می نشینند و با ذکار و دعوات و تسبیح موثره
معموله ~~و موثره~~ مشغول میشود و در آن نشستن برای مصلی استراحت و فرحتی حاصل خواهد شد
قال فی شرح المنهج و لو صلی اربعا بتسلیمة لم یصح لانها بسبب مشروعیة الجماعة فیها اشبهت
الفرائض فلا تغیر عما ورد لما فات الصفة و یجب التسلیم من کل رکعتین و ان ینوی
سنة التراویح فی کل رکعتین و لا تصح بنیة مطلقة کما فی الروضة بل ینوی رکعتین من التراویح
کذا قاله الشروانی انتهی

بیان نماز عیدین ۷

بدانکه افضل نوافل نماز عیدین است و افضل از این دو عید عید اضحی بود پس عید فطر
پس کسوف پس خسوف پس استسقا پس وتر پس دو رکعت فجر پس باقی رواتب پس تراویح
پس ضحی پس سنت طواف پس تحیة المسجد پس سنت احرام پس سنت وضو پس سنت زوال
پس نفل مطلق چنانکه ذکر شافی در تحفه شیخ ابن حجر بتفصیل ایراد یافته است انتهی

مقدمه بدانکه وجه تسمیه وی به عید بنا بر آنست که در هر سال بر سبیل تکرار
عود میشود یا بنا بر ملاحظه عود فرح و شادی و نشاط است بسبب اعاده آن روز یا بنا بر کثرت
عوائد و فضایل خصایص و انعام حضرت حق تعالی است بر بندگان خویش در آن روز پس علی ای
تقدیر روز عیدین از معظمات ایام بود و احیای شب ایشان یعنی شبهای عیدین سنت است

۷ نماز عیدین
بدانکه جماعت در نماز عیدین سنت است
دو وقت ادای این دو نماز بعد از طلوع آفتاب است
بقدر رمحی و بحجت هر کسی در هر مکانی و منزلی
چه مسجد چه در صحرا ادا بیابانها خواه بجماعت
و خواه به منفرد سنت است کردن این نماز
بجماعت ادا کم ثلثی سنت است بعد از نماز
دو خطبه مختصر بخواند در خطبه عید فطر بیان
ادای فطره را مردمان
کند و در خطبه عید اضحی بیان اضحیه
و ذبح قربانی کند

و نقل فی الروضة عن الشافعی رضی الله عنه بلغنا ان الدعاء یستجاب فی خمسة لیال لیلة الجمعة
و لیلتی العیدین و فی اول لیلة رجب و فی لیلة نصف شعبان انتهی بدانکه مولانا حسین بن علی
واعظ در کتاب رسالة العلیه فی شرح احادیث النبویه از حضرت عبد الله رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون بمدینه منوره هجرت فرمود دید که ایشان در سالی دو روز مخصوص
داشتند که در آن دو روز به بازی و نشاط و لهو و لعب و عیش و تماشا مشغول شدندی
یکی روز نیروز و دیگری روز مهرجان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این چه روز است
اختیار کرده اید گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بقانون جاهلیت و بدستور قدیم در این
دو روز مخصوص بعیش و طرب و لعب و نشاط اشتغال مینمائیم و به بازی و سماع میگذرانیم
آنحضرت فرمود چنین مکنید که خدای تعالی بدل گردانیده این دو روز را بدو روز بهتر از آنها
یکی عید فطر و دیگری عید اضحی تا این دو روز را بفرح و سرور و طاعت و ذکر بگذرانید و خوشی
و شادمانی ببر بر یدی پس عید اضحی میشود قبول حج و ذبیحه بدست آرید و در عید فطر دریافت
برات آزادی و ثواب اضعاف مضاعفه روزه را از دیوان احسان و فضل ستانید پس روز
عید فطر را محققان یوم العطاء و یوم الجزاء خوانند که صائمان منشور قبول صوم از حضرت
ایزد و هاب یابند چنانکه در اخبار آمده که چون روز عید فطر مردمان بصحرا بیرون آیند
و برای نماز عید مصلی حاضر شوند حق تعالی بمحض فضل و بخشش بنظر رحمت بدیشان نگرد و گوید
بندگان من برای من روزه گرفتید و بامر من افطار کردید و برای من نماز و عبادت گذاردید

و بنماز عید

و بنماز عید حاضر شدید بزخیزید و باز گردید آمرزیده کردم گناهان شما را گذشته و آینده پس مومنان
باز گردند مغفور و مقبول و بزرگان دین گفته اند عید عبارت است از شادی و سرور شادی
و سرور کسی را مسلم است که بدولت وصال و سعادت جمال دلارای دوست رسیده باشد
چه خوش گفته است **بیت** عید شد هر کس زیاری عید میدارد هوس ۵ عید ما عید است ما را دیدن
روی تو بس ۵ **باید دانست** که عید اضحی را چندین فضیلت و خصایص است
اول آنکه حق تعالی بوی قسم یاد فرموده است والفجر و لیال عشر یعنی عشر ذی حجه و بعضی آنرا
بروز عید تفسیر کرده اند **دوم** آنکه ایام معلومات باو تمام میشود **سیوم** آنکه در این روز
خدای تعالی بموسی سخن گفت و وی بی واسطه کلام حق استماع نمود **چهارم** آنکه در این روز قربانی
باید کرد بعد از ادای نماز چنانکه در تفسیر آیه فصل لربک و انحر مستفاد است و ثواب
قربانی بیرون از حد حوصله تحریر و تقریر میباشد عرفا میفرمایند قربانی عوام شتر و گاو و گوسفند است
اما قربانی خواص آنست که خود را قربان فرمان دوست سازند نقل است که عبد الله مبارک
گوید روزی در منی ایستاده بودم جوانی را دیدم پلاسی پوشیده با جماعه زرد و دل پر درد
نفس سرد بر میکشید و لبی میجنبانید و من او را خالی از حالی نیافتم پیش وی رفتم و سلام کردم
و گفتم ای جوان هر یک بقربانی مشغول اند تو در چه کاری جواب من باز نداد ناگاه سر بسوی آسمان کرد
و با تضرع گفت لبیک لبیک یا مولای انهم یتقربون الیک بقربانهم
و انا اتقرب الیک بقربان نفسی پس انگشت بر حلق خود مالید و بیفتاد و بمرد

ومن بمویم تا بوی برسم او بجان وصال دوست را خریده و بجانان خود واصل شده لو فی مقعد صدق

عند ملیك مقتدر **بیت** قربان شدن به تیغ جفای تو عید ماست جان میدهیم مژده که این عید سال‌هاست ۵

بدانند که خدای تعالی روز عرفه را در سه موضع یاد فرموده است **اول** در آنجا که میگوید در کلام

بزرگ خود وشاهدٍ ومشهودٍ مفسران برآنند که شاهد عرفه است و مشهود حجاج **دوم**

در آنجا که می‌فرماید والشفع والوتر نزد بعضی از ارباب تفسیر وتر عرفه است و شفع روز نحر

سیوم در آنجا که فرموده الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و در این آیه اورا

نیز دو نام دیگر ثابت است یکی روز اکمل دین و یکی اتمام نعمت پس هر که حرمت این روز نگه دارد

دینش کامل یابد و دیگر آنکه تمامی نعمت اسلام بدو رسد و محدثین فرموده اند حرمت این روز

روزه است چه در حدیث آمده که روزه روز عرفه کفارت گناه دو سال است یکی سال گذشته

و دیگری سال آینده و احادیث و اخبار بسیار در فضیلت روزه این روز عرفه وارد شده انتهی

فرع علما را اختلاف است که روز آدینه بزرگتر است یا روز عرفه بعضی

گفته اند بنا بحدیث خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة الی آخر الحدیث روز

آدینه بزرگتر بود و جمعی برآنند که روز عرفه بزرگتر است زیرا آدینه در هر هفته یک روز باید

اما عرفه در هر سالی یک روز باید و هیچ روز چندان حاجت بندگان روا نکرده‌اند که بروز عرفه

و در هیچ روز چندان عاصی را عفو نکنند که در روز عرفه چنانکه از جابر انصاری رضی الله عنه

مرویست که حضرت رسول علیه السلام فرموده است که هیچکس نماند روز عرفه که اثر رحمت

الهی بدو رسد

الهی بدو رسد مگر کسی که شک دارد و تمرد کند از گفتار لا اله الا الله محمد رسول الله

صلی الله علیه وسلم **بدانکه** نماز عید باتفاق جمهور سنت موکده است بسبب مواظبت

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر آن و هم در کلام مجید حق تعالی فرموده است فصل لربك یعنی پس نماز گذار

برای پروردگار خود خاص از برای رضای او **وانحر** و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان

که برای بتان قربان میکنند یاد است که است برودت چه در نماز در نزدیک نحر و آن موضع

قلاده است از سینه **وگفته اند** مراد نماز عید است و قربانی کردن و صاحب تنقیح گفته

مراد از ذکر صلاة در آیه صلاة عید اضحی است و مراد از نحر اضحیه است در آن پس بر تقدیر نماز

عیدین را افضل النفل گفته اند و از معظمات شعایر اسلام است و مؤید آیه مذکور است

که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنرا بجای آورده است و سنت است بر هر مکلف از اهل اسلام

خواه مرد و خواه زن خواه حر خواه عبد خواه جاریه خواه سفری باشد و خواه حضری خواه

منفرد و خواه جماعتی باشند خواه در قریه باشند خواه در شهر خواه در خانه خواه در صحرا خواه در مسجد

و خواه در غیر مسجد باید نماز عید بطریقیکه بیان شده است ادا نمایند و خنثی نیز در ادای

این نماز مثل انثی میباشد **ومکروه است** برای زنان صاحب جمال از خانه

و منزل خودشان بیرون شدن و بصحرا یا بمسجد رفتن برای نماز **اما** برای عجوزها و پیره زنان

که از حسن و جمال باز مانده باشند رواست انهم بشرطیکه خودشان را زینت و زیور زنانه

و آرایش و تربیت ندهند بلکه بهمان هیات فرتوتی و ضعف و لباس کهنه و ژنده

باعصمت و ادب بیرون شوند و سنت است از آنجماعت ادا کنند **ونیز** مستحب است

در یک موضع اقامه جماعت آن گرچه شود و چه تعدد جماعت آن بی ضرورت مکروه است

ووقت ادای آن نماز از طلوع آفتاب است تا زوال لکن اولی و افضل آنست

که از آن تاخیر نماید تا اینکه آفتاب بقدر رمحی بلند گردد و سنت است تاخیر نماز در عید فطر

تا اینکه مسلمانان بتمام و کمال از زکات فطر فارغ شوند یا هر کسی که قوت را نیافته است

در جای کارسازی نماید **اما** در نماز عید اضحی سنت است تعجیل کردن در ادای نماز

تا مردمان زودتر بقربانی کردن بپردازند و شتابند تا شرف سعادت آن دریابند

قال فی العباب وان یخرج الامام عند ارادة الاحرام بالصلوة ویکون فی الفطر

کربع النهار وفی الاضحی کسدسه واذا حضر شرع فی الصلوة فیکره له التنفل قبلها او بعدها

وان یاکل الامام وغیره یوم الفطر قبل الخروج شیأ من تمر او زبیب والوتر اولی والشرب

کالاکل فان لم یفعله قبل خروجه ففی طریقه او المصلی ان امکن ویکره ترك ذلك وان

یمسك فی الاضحی حتی یرجع لیبدء بالاکل من اضحیته وان یذهب کل الی الصلوة والی

طاعة فی الطول الطریقین ویرجع فی القصری وان یقف الامام فی طریقه داعیا مستقبل

القبلة ویدعو انتهی وفی الانوار انه لا یکره لغیر الامام التنفل قبل الصلوة

وبعدها ویستحب الذهاب الی الصلاة ماشیا الا لعذر کمرض او هرم انتهی

وسنت است برای عیدین غسل کردن چنانکه در باب غسل جمعه مذکور گردید و این غسل عیدین نیز

از مغلظات ... قال الشیخ فی المختصر ویدخل وقته ای وقت الغسل بنصف اللیل

لان اهل السواد یقصدون فیها فی هذا الوقت فوسع لهم کی لا یدخل اذان الصبح بذلك

وهی فوات بالفجر کالجمعة بل اولی ویسن التطهیر والتطیب والتزیین والتنظیف وازالة

نحو شعر وظفر ولبس ثیاب الجدید الطاهر لانه یوم الزینة فکل ذلك سنة لکل احد

وان لم یحضر الصلاة کالغسل نعم لا یسن ازالة ذلك فی الاضحی لمرید التضحیة کما هو

المذکور فی المدونات وصلوة العید بالمسجد افضل لشرفه وقیل فعلها بالصحراء افضل

للاتباع ورد بانه صلی الله علیه وسلم انما خرج الی الصحراء لصغر مسجده ومحله فی غیر مسجد الحرام

اما هو فالصلوة فیه افضل قطعا الفضله ومشاهدة الکعبة والحق به بیت المقدس

واعترضه المصنف بان ظاهر الملاحم انه کغیره ونازعه الاذرعی والحق به ابن الاستاد

مسجد المدینة اه ویذهب فی طریق ویرجع فی اخری ندبا للاتباع رواه البخاری

وحکمته انه صلی الله علیه وسلم کان یذهب فی الاطول لان اجر الذهاب اعظم ویرجع فی الاخصر کذا ذکرونا

وهذا سنة فی کل عبادة کما فی العباب انتهی و حتی المقدور از بجا آوردن بعضی آداب

مستحسنه ایام عید تغافل و کوتاهی ننماید مانند تصدق بفقراء و مساکین و صله ارحام و نیکان

و دیدار معین والدین واقارب و زیارت قبور ایشان و ملاقات احباب و اصحاب

و همسایگان و شرف صحبت مشایخ و علماء و سادات و فضلاء و اشراف و طلب دعای خیر و استمداد همت

و آزادی و ابراء ذمه از ایشان و توسعه نفقه و صدقه و کسوه [illegible] رعیات و اطفال و کنیزان و غلامان

وابل بیت و انفاق اطعمه و اشربه و حلویات و فواکه بر سلمانان و درویشان و غیر این مذکورات
و باید دانست که نماز عیدین دو رکعت است و در ارکان و شرایط و سنن مانند سایر نوافلها
می باشد و نیت وی چنانست که بگوید نیت دارم دو رکعت نماز سنت عید فطر یا عید اضحی منفرد
یا بجماعت ادا میکنم الله اکبر بعد از نیت و تکبیر دعای استفتاح بخواند پس در رکعت اول
سوای تکبیر تحرم هفت بار تکبیر بگوید با رفع یدین در هر بار و در بین هر تکبیری یکبار بگوید
استغفر الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بعد از
تکبیر هفتمین تعوذ و فاتحه و سوره بر خواند و سنت است بعد از فاتحه سوره ق یا سوره
اعلی بخواند و در رکعت دوم نیز پنج تکبیر بگوید با رفع یدین در هر بار بر وجهی که در رکعت اول
گفته شد و در بین هر تکبیر یک بار تسبیح مذکور بگوید و بعد از تکبیر پنجمین باز تعوذ و فاتحه
و سوره را بر خواند و سنت است در این رکعت دوم بعد از فاتحه سوره اقتربت الساعة
یا سوره غاشیه بخواند و فی التحفة ان هذه التکبیرات السبع او الخمس لیس فرضا فلا تبطل
الصلوة بترکها ولا بعضها فلا یسجد لترکها بل هی کبقیة هیئات الصلوة ویکره ترکها
والزیادة علیها کما فی الام آه و فی الانوار ایضا انه اذا نسی التکبیرات وشرع فی
القراءة لم یکبر لفوات وقتها ولو ادرک الامام فی اثناء القراءة او رکع بعد بعض التکبیرات
لم یتدارک الفائتة ولا تبطل بالتدارک انتهی و سنت است در هر دو رکعت که
تکبیرات و فاتحه و سوره را بجهر خواند ولی تسبیحات مذکوره را سرا گوید و هرگاه در عدد

تکرار

تکبیرات مذکوره در شک افتد خود را به اقل آن گیرد و برای این نماز عیدین اذان و قامت
روا نداشته اند چنانکه صاحب تنقیح در حدیث مسلم آورده است که جابر رضی الله عنه گفت من بارها از حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم در نمازهای عیدین حاضر بوده ام و آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر مقرره باذان و قامت
نفرموده اند پس بنا بر این حدیث شریف اذان و قامت در نماز عیدین وارد نشده است
بلکه بجای قامت مترجم برخیزد و با آواز فصیح و بلند بگوید الصلاة جامعة جامعة
الصلوة الصلوة هلموا الی سنة عید الفطر او عید الاضحیة رحمکم الله و مترجم مرتبه
این کلمات را تکرار کند و اولی و احسن آنست که امام هنوز شروع بنماز نکرده حاضران را
تلقین و تعلیم آداب و کیفیات نماز عید نماید از نیت آوردن و گفتن تکبیرات سبعه
یا خمسه و خواندن تسبیحات مذکوره در بین تکبیرات و اگر کسی تسبیحات مذکوره را
نداند سه بار سبحان الله بگوید کافی است و سنت است امام بعد از فراغ از نماز برخیزد
و دو خطبه خواند با شرایط و ارکانی که در خطبه جمعه مذکور شده است بخواند و در خطبه عید فطر
برای حاضران و مستمعان کیفیت زکات فطر از جنس و قدر و مصرف آن بیان نماید و در خطبه
عید اضحی کیفیت احکام قربانی کردن از جنس و صفات و مجزیه و مصرف آن بیان کند کما هو
اللایق بحال الخطبتین و در خطبهای هر دو عید سنت است در ابتدای خطبه اول نه تکبیر بگوید
و در ابتدای خطبه دوم از آن هفت تکبیر و سنت است در آخر تکبیر آخرین این را بگوید
الله اکبر کبیرا والحمد لله حمدا دایما کثیرا و سبحان الله بکرة واصیلا بعد از آن پس
شروع بخطبه نماید کما قال فی الانوار فاذا فرغ من الصلوة قام وصعد المنبر واقبل علی الناس

وسلم علیهم وجلس للاستراحة بقدر الاذان لکن لا یؤذن لتلک الصلوة بل یستریح من
تعب الصعود و تهیأ الناس للاستماع ثم قام وخطب خطبتین کخطبة الجمعة فی الشرائط
والارکان لا فی القیام فانه لا یجب کما روی فی الاحادیث انه صلى الله عليه وسلم خطب علی راحلته آه
ومن دخل والخطیب یخطب فان کان فی الصحراء جلس واستمع ولم یصل التحیة وان شاء
صلی العید هناک وان شاء فی البیت وان کان فی المسجد صلی التحیة واستمع ولو صلی
العید فهو افضل وحصلت التحیة به ولو خطب قبل الصلوة لم تحسب لان محل الخطبة
بعد الصلوة اقتداء بفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم والخلفاء بعده آه و فی التنقیح ایضا ولو قدم
الخطبة لم یعتد بها کالسنة الراتبة بعد الفریضة اذا قدمت علیها بخلاف الجمعة لا تصح
الا بتقدیم الخطبة علیها کما مر و فرقوا بان خطبة الجمعة شرط لصحتها و شان الشرط
ان یتقدم وایضا بان الجمعة فریضة فاخرت لیتدارکها المتأخر انتهی
و هرگاه شخص منفرد نماز عید بخواند دیگر خطبه نخواند چه معنی خطبه موعظه است و تنها موعظه برای
نفس خود مؤثر و مناسب نبود **توضیح** بدانکه سنت است بر عموم مسلمانان را
از مردان و زنان و خورد و بزرگ و مقیم و مسافر چه در منازل و چه در راهها و چه در بازارها و چه
در مسجدها با آواز بلند یا آهسته بعد از غروب آفتاب گفتن تکبیر باین وجه الله اکبر الله
اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد لکن زن و خنثی
با آواز بلند نگویند هرگاه در نزد یکی از ایشان اجنبی باشد چه در آنحالت بر ایشان مکروه است
اما اگر در نزد محارم خود شان باشند رواست کما لا یخفی ذلک کذلک

و در

و وقت تکبیر مذکور بعد از غروب آفتاب است تا وقت تکبیر تحرم امام برای نماز عید و این
مخصوص عید فطر می باشد اما در عید اضحی بعد از ظهر عرفه است تا صبح روز سیم ایام التشریق
و بعضی گفته اند بعد از صبح عرفه است تا عصر روز سیم ایام التشریق و عمل بر این است انتهی
و این تکبیر گفتن مشروع و مقرر برای غیر حجاج می باشد اما حجاج در مکه بجای تکبیر تلبیه باید گفت
باین وجه لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک
والملک لا شریک لک و فی عبارة التحفة والتنقیح وغیرهما ان هذه التکبیرات مستحبة
بعد کل فرض من الفرائض والنوافل والجنائز ولو کانت الفرائض او النوافل مقضیة
لان التکبیر شعار الوقت بخلاف عید الفطر فلا تکبیر بعد تلک المذکورات انتهی

چنانچه در رساله حج و مناسک در باب بیان حج مذکور شده است

فصل هرگاه روز سی ام رمضان پیش از زوال دو نفر مکلف و عادل ومتصف
بصفات شهود شهادت دادند بر رؤیه هلال شب گذشته از روز مزبور باید حاکم شرع
شهادت ایشانرا قبول نماید و نیز امر بمردمان کند بر افطار بلکه بقول شیخ ابن حجر و سایرین
نماز عید هم ادا نمایند زیرا که وقت آن هنوز باقی مانده است و اگر بعد از غروب شهادت
دادند قبول نیست یعنی نسبت بنماز عید و الا در سایر عقود و حقوق های شرعیه قبول است
مانند حلول اجل در رهن و اجاره و طلاق و عتق هرگاه اینها را تعلیق کرده باشند بشوال مثلا
و وجه عدم مقبولیت این شهادت بنا بر آنست که شهادت ایشان در این وقت فایده ندارد
خاصة بجهة نماز عید که وقت آن فوت شده است و اگر بعد از زوال و پیش از غروب شهادت
دادند شهادت ایشان مقبول است و باید مردمان نیز بشهادت مذکوره افطار بکنند

بعد از آن نماز عید را هم قضا کنند واگر در بقیهٔ همان روز نماز را قضا نمایند بهتر وافضل تر بود
از دو قتها و دیگر کما صرح به فی التحفة وتشرع بقضاء تلک الصلوة متى شاء فی الوقت
کسائر الرواتب وقضائه فی باقی ذلک الیوم اولى مالم یتعسر اجتماع الناس وان لم یمکن
فتأخیرها للغد اولى هذا بالنسبة لصلاة الامام بالناس اما فی صورة الانفراد
فکل على حدة فالافضل له تعجیل القضاء مطلقا اه ولو فات النفل الموقت ندب
قضائه فی الاظهر اه وقیل فی قول لا یقضی صلاة العید بل تصلى من الغد اداء
لکثرة الغلط والاختلافات فی الاهلة فی البلاد والقرى فلا یفوت به هذا الشعار
العظیم انتهى وفی القونوی ان اول عید صلى فیه رسول الله صلى الله علیه وسلم عید الفطر
فی السنة الثانیة من الهجرة ثم لم یزل على صلوة العید حتى فارق الدنیا ولیتبع فرض کفایة
بلا سنة ولا یغالی على ترکها اه وسنت است احیای شبهای هر دو عید واین از معظم
احیاها است چه در این باب احادیث بسیار وفضائل بی شمار نقل کرده اند منجمله در کتاب قونوی
حدیثی از آنحضرت صلى الله علیه وسلم روایت که من احیا لیلتی العید لم تمت قلبه یوم تموت القلوب

بیان نماز خسوفین

بدانکه خسوفین عبارت از دو خسف است مراد از اول کسوف شمس است واز ثانی
خسوف قمر واین معنی در نزد فقهای شرع افصح واشهر است وبعضی بعکس این معنی گفته اند
ودر بعضی از کتابهای شرع کسوفین هم می نویسند یعنی دو کسوف کسوف شمس وکسوف قمر
وقد ذکر فی التحفة ان علماء الهیئة قالوا لا حقیقة فی کسوف الشمس بخلاف خسوف القمر

لان نوره

لان نوره مستفاد من نور الشمس فاذا حیل بینهما صار کالا نور له وهی بعینه فی نفسها وانما یحول
بیننا وبینها حایل فیمنع وصول ضوئها الینا وکان هذا هو سبب اشاره فی الترجمة بقضا
فاحادیث کسوف الشمس اکثر واصح واشهر ... الامدی فی ذلک بما رده علیه فی شرح العباب
باید دانست که نماز خسوفین سنت مؤکده است مانند نماز عیدین چنانکه در انوار وغیر آن
مذکور گردیده است وجمهور در آن چنانکه در شرح ایجاز بیان نموده حدیث حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله عنه
که وی فرمود کنا عند النبی صلى الله علیه وسلم فانکسفت الشمس فقام النبی صلى الله علیه وسلم یجر رداءه حتى دخل المسجد فدخلنا
معه فصلى رکعتین حتى انجلت انتهى ونیز در شرح تنقیح آورده که جمهور در آن باب پیش از
اجماع حدیث صحیحین است که حضرت رسول صلى الله علیه وسلم فرموده است ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله
تعالى لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاته فاذا رأیتم ذلک فصلوا وادعوا حتى ینکشف ما بکم
ودر کتاب قونوی نیز در این باب حدیثی دیگر آورده که ان الشمس آیتان من آیات الله تعالى لا ینخسفان
لموت احد کم ولکن ینخسفان لکثرة ذنوبکم انتهى ونیت این نماز چنین است که نیت دارم
دو رکعت نماز سنت کسوف شمس یا خسوف قمر ادا میکنم قیاس بر تعیین فطر واضحى در نماز عیدین
وشیخ ابن حجر رحمه الله در تحفه برای این نماز سه کیفیت مخصوص معین ومقرر فرموده است کیفیت اولى
وآن اقل کیفیات است چنان است که مانند رواتب یا سائر نافلهای دیگر دو رکعت نماز
بنیت مذکور بی تفضیل وطول آتیه بخواند کیفیت دوم وآن از کیفیت اول کوبا
کامل ومفصل تر است وآن چنان است که در هر رکعتی دو رکوع ودو سجده بر دو گین در قیامهای وی

بعد از فاتحه سورهٔ قصیره بخواند کیفیت سیوم وآن اکمل کیفیات است بدین قرائت
که در هر رکعتی دو قیام ودو رکوع ودو اعتدال ودو جلوس ودو سجده معمول می باشد بی زیاد
وکم واگر تعمد رکوعی یا سجدهٔ زیاد یا نقصان کرد نمازش فاسد بود واگر بسهو ونسیان باشد
باید فی الفور بلا فاصله تدارک آن نماید وکیفیت این نماز از وجه اتم واکمل آنست
که در قیام اول بعد از خواندن استفتاح وتعوذ وفاتحه سورهٔ البقره تمام وکمال بخواند واگر خواندن
آن قادر نباشد بقدر مساوی آن از آیات قرآن برخواند ودر قیام ثانی بعد از تعوذ وفاتحه
سورهٔ آل عمران تمامه یا بقدر آن از قرآن بخواند ودر قیام ثالث بعد از فاتحه سورهٔ النساء
تمامه یا بقدر آن از قرآن بخواند ودر قیام رابع بعد از فاتحه سورهٔ مائده یا بقدر وی از قرآن
بخواند وبعضی گفته اند اگر چنانچه بتواند سورهای مذکوره را با آن
ترتیب وروش که گفتیم برخواند در قیام ثانی بعد از فاتحه بقدر دو صد آیه از البقره بخواند
ودر ثالث بعد از فاتحه بقدر یکصد وپنجاه آیه از آن بخواند ودر قیام رابع بعد از فاتحه بقدر
یکصد آیه از آن بخواند واین عدد آیات مفصله در قیامات مذکوره در نفس نماز تقریبی است
وباید تسبیحات رکوعش نیز طولانی باشد چنانکه تسبیحات رکوع اولش از قدر
صد آیه از البقره کمتر نباشد وتسبیحات رکوع ثانیش بقدر هشتاد آیه از آن وتسبیحات
رکوع ثالثش بقدر هفتاد آیه از آن وتسبیحات رکوع رابعش بقدر پنجاه آیه از آن باشد
اما در سجداتش تطویل نبود لکن شیخ ابن حجر وصاحب انوار رحمهما الله فرموده اند اکمل وافضل
در سجدات وی آنست که آن نیز مثل رکوعات وی مطول باشند مثلا تسبیح سجدهٔ اول

از بعد

باید بقدر تسبیحات رکوع اول باشد وتسبیح سجدهٔ دوم بقدر تسبیحات رکوع ثانی باشد وتسبیح سجدهٔ سیم
بقدر تسبیحات رکوع ثالث باشد وتسبیح سجدهٔ رابع بقدر تسبیحات رکوع رابع باشد اما در
اعتدالات وجلوس بین السجدات وتشهد بهیچ وجه تطویل روا نبود بدانکه سنت است
نماز خسوفین بجماعت ادا کرده شود ودر کسوف شمس قرائت جهر ودر خسوف قمر بسر بخواند
وبعد از نماز سنت است امام دو خطبه عربی قریب الفهم با شرایط وارکانی که در خطبتین جمعه مقرر است
بخواند واز روی تذلل وانکسار وخشوع وتضرع واستکانه بخواند وباید هر دو خطبه مشتمل باشد
بر ترغیب وتحریص مردمان بطاعت وتوبه وبازگشتن از معاصی ونافرمانی وامر کند مردمان را
بکثرت ذکر ودعا وخیرات واستغفار وصدقه وانفاق واعمال مبرات وشخص منفرد خطبه
نخواند چنانکه در عیدین بیان کردیم **تنبیه** قال فی التحفة ولا تعاد
وتفوت صلوة الکسوف بغروب الشمس کاسفة وبالانجلاء تماما یعنی بجمیعها لا ببعضها
ولا اذا شککنا فیه لحیلولة السحاب لان الاصل بقائه وتفوت صلاة الخسوف ایضا
بتمام الانجلاء لجمیعه کما مر فی الشمس لکن لا تفوت بطلوع الفجر خاسفا لبقاء ظلمة اللیل
والانتفاع بضوئه وبطلوع الشمس لان سلطان القمر هو اللیل وقد ذهب وبطلت منفعتها
بطلوع الشمس ولا بغروبه خاسفا ولو بعد الفجر کما لو غاب تحت السحاب
خاسفا مع بقاء محل سلطانه والانتفاع به انتهى وشیخ ابن حجر در باب کسوف وخسوف
میفرماید جایز است برای منجم در مسئلهٔ صوم وتشخیص اوقات عمل بعلم خودش بکند ولی در سایر
مسئلها دیگر ها بقول ایشان منهی وممنوع است کالا کیفی على المتشرع المحقق والله اعلم

فصل هرگاه اتفاقا در یک زمان واحد کسوف و فریضه دیگر باشند جمعه یا غیر آن بهم
جمع شده باید اول شروع بنماز فریضه نماید اگر خوف فوت آن داشته باشد چه ادای او واجب
حتمی است والا اول نماز کسوف بگذارد که مبادا منجلی گردد و شعار نماز وی فوت شود
ودر صورت تقدیم نماز کسوف بر فریضه باید نماز را مختصر ادا نماید نه طولانی چنانکه مذکور گردید
بلکه در قیامات وی بعد از فاتحه سوره اخلاص باید خواند و اجتماع فریضه و نماز جنازه نیز همین حکم
دارد قال فی التحفة واجتماع العید مع الکسوف کالفرض مع غیره فیما ذکر لان العید افضل منه اه
ولو اجتمع کسوف او عید مع الجنازة او کسوف وجنازة قدمت الجنازة خوفا من تغیر
جسد المیت اه ولو اجتمع خسوف ووتر قدم الخسوف وان خیف فوت الوتر لانه افضل
ویمکن تدارکه بالقضاء اه ولو اجتمع مع الجنازة فرض اتسع وقته ولو جمعة قدمت الجنازة
ان حضرت اه ومعنی ذلک انه ان لم یضق وقت الجمعة وان ضاق وقتها قدمت
الجمعة انتهی قیل اجتماع العید مع کسوف الشمس محال عادة لانها لا تنکسف
الا فی الثامن والعشرین او التاسع والعشرین ورد بانه لا استحالة فی ذلک عند اهل الحق
ای غیر المنجمین لانا نجوز الکسوف فی کل وقت وزمان فان الله علی کل شیء قدیر وقد صح
عندنا ان الشمس کسفت یوم موت ابراهیم ولد النبی صلی الله علیه وسلم مع انه روی الزبیر بن البکار
والبیهقی عن الواقدی ان ابراهیم ولد النبی صلی الله علیه وسلم مات یوم العاشر من ربیع الاول
وکسفت ایضا یوم قتل حسین رضی الله عنه وقد اشتهر اتفاقا انه کان یوم عاشوراء
فرع لا یصلی لغیر الکسوفین من نحو زلازل وصواعق

بالجماعة

بالجماعة بل یستحب ان ینفرد برکعتین خفیفتین لا کصلاة الکسوف علی الوجه لکن مع التضرع
والدعاء انتهی قال فی العباب وکذا فی الانوار یسن لکل احد التضرع الی الله تعالی عند
الزلازل والصواعق والریاح العاصفة ودوام المطر والصلوة لها منفردا لا جماعة اذ لم یثبت
ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا من اصحابه بل یأتی بالانفراد برکعتین کسایر الصلوة النافلة
ویستحب الخروج وقت الزلزلة الی الصحراء انتهی والله اعلم

بیان نماز استسقاء

بدانکه استسقاء در لغت طلب سقی کردن را گویند ودر شریعت عبارت است از طلب کردن سقی
بکیفیت آتیه از حضرت حق تعالی وتقدس در وقت احتیاج واصل در این باب پیش از اجماع فعل
حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین او است رضی الله عنهم واین نماز نیز مانند عیدین وخسوفین
سنت موکده است برای کل واحدی از اهل اسلام در وقت ضرورت بانواع ثلاثه آتیه کما قال الشیخ
فی تحفته عند الحاجة للماء لفقده او ملوحته او قلته بحیث لا یکفی او لزیادته التی بها ینفع
وان کان المحتاج لذلک طائفة من المسلمین قلیلة فیسن لغیرهم الاستسقاء لهم ولو بالصلوة نعم
ان کانوا فسقة او مبتدعة لم تفعل لهم [illegible] لئلا نظن العامة حسن طریقتهم انتهی
باید دانست که علماء ومجتهدین شرع برای این نماز استسقاء سه کیفیت وضع وتقرر
فرموده اند **کیفیت اول** وآن ادنی مراتب وی است همین تجرد دعا وتضرع ورجای
باران رحمت است از حضرت رب الارباب ومسبب الاسباب در وقت احتیاج به باران

کیفیت ثانی که اوسط مراتب وی است دعا وتضرع ورجای مزبوره است بانضمام دو رکعت
نماز استسقاء بدون تفصیل وطولی که در کیفیت ثالث مرقوم شده وآن دو رکعت مذکور
بهر نافله دیگر باشد حاصل میگردد اگرچه بخطبه جمعه هم باشد **کیفیت ثالث** وآن اکمل
مراتب وی است وآن چنانست که هرگاه در شهری یا در قریه یا در موضعی برکت آب نماند
ومردمان آن موضع از برای زراعت وحیوانات وغیر آنها بسیار محتاج بباران شوند وبکیفیات
اول وثانی که بیان نمودیم اجابت حاصل نشد باید امام یا نایب وی در آن شهر یا در آن قریه
امر کند مردمان را که تا سه روز روزه بدارند وعموما از مناهی ومعاصی توبه واستغفار نمایند
وخاص وعام آنجا برد مظالم وصدقات وتوبات وانابت اشتغال دارند چه در خبر
صحیحین وارد شده که ثلاثة لا ترد دعوتهم الصائم حتی یفطر والامام العادل
والمظلوم پس روز چهارم نیز روزه باشند وباتفاق خاص وعام اهالی آنجا از مرد وزن
وجوان وپیر وصغیر وکبیر واعمی وبصیر وعلماء ومشایخ وسادات وصلحاء وزهاد
وعباد وصالح وطالح وسید وعبد وجاریه وفقراء واغنیاء مجموعا بالباس های کهنه وژنده
بحالت تضرع وانکسار وذلت وافتقار از آن شهر یا از آن قریه بیرون آیند وبگوشه صحرای
روند حتی ضعفاء وعجائز وزنان وجوانان پیر ومعمر ومریض وطفلان وکودکان نیز خواه
قادر بحرکت باشند یا نه اگرچه بأجره وحمالی هم باشد باخودشان بهمراه برند وحیوانات
وبهائم ودواب نیز از اسپان گاو وگوسفند وبز وشتر واسپ وخر واشتر از خورد وبزرگ
وناقص وکامل وضعیف وقوی همگی باخودشان بهمراه برند وآنها را نیز در گوشه جدا

از ایشان

از مردمان نگهدارند لما نقل الشیخ ابن حجر فی الاخبار الصحیحة ان نبیا من الانبیاء قال جمع هو
سلیمان علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خرج لیستسقی فاذا هو بنملة ضعیفة رافعة
بعض قوائمها الی السماء فقال ارجعوا فقد استجیب لکم من اجل شان النملة اه پس بنا
بمضمون این خبر صحیح الاثر استسقی بجانوران وبهائم ووحوش ودواب نیز خالی از اثر
واجابت نیست چه رحمت ونوال ایزد تعالی وعطا وموهبت بیحساب وی در هر نفسی بهر نفسی
ودر هر آنی بهر ذی روحی بهر سبب خواهد رسید سعدی روزی خود میخورند منعم ودرویش
قسمت خود میبرند پشه وعنقا ونیز در حدیث صحیح آمده که لولا المشایخ رکع والشباب
خشع والصبیان رضع والبهائم رتع لصب علیکم العذاب صبا الحدیث
وقال الشیخ فی تحفته وقول المتولی لا بأس بجعلهم خارجا مکشوفة رؤوسهم مستبعد لا
الشافعی قال الاذرعی وهو کما قال ولا یسن لهم التطیب بل یسن لهم التنظیف
بسواک وغسل ووضوء وقطع ریح کریهة ویخرجون من طریق ویرجعون من اخری اه
والذی یتجه ان مؤنة حمل الصبیان من مال الولی لکون جهتهم بل اولی **تنبیه**
شمل الصبیان غیر الممیزین وعلیه تخرج المجانین الذین امنت ضراوتهم قطعا اه ویؤید
قول اخراج اولاد البهائم اشعارا بان الکل مسترزقون وان الشیوخ والعجائز لان
دعائهم اقرب للاجابة اه ویفرق بین الامهات والاولاد لکثیر الضجیج والصیاح
والتوفیق والبکاء فیکون اقرب الی الاجابة انتهی وسنت است استسقاء بهر کسی که

از اهل خیر و صلاح و فضل باشد چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه استسقا بحضرت عباس رضی الله عنه می نمود
و در دعا و مسئلت بحضرت ارحم الراحمین مناجات میکرد و میگفت اللهم انا کنا اذا قحطنا
توسلنا بنبینا صلی الله علیه وسلم فتسقینا و انا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا بواران بی فاصله
خداوند عالم جل شانه از سحاب مکرمت و موهبت باران رحمت بر ایشان ذی شان
نازل میفرمود و خوشنود و شادمان بمنازل خود شان مراجعت می نمودند انتهی پس جمعیت
همگی در آن صحرا بترتیب صفهای نماز رو بقبله نشینند و هرکسی در جای خود با امید و رجا واثق
بدعا و زاری و استدعا و مسئلت حق تعالی مشغول گشته و هر کس بقدر حال خود از حضرت
واهب العطیه باخلاص و صدق باران رحمت درخواسته و اگر مخالفان دین از یهود
و نصاری و سایر فرق کفره نیز آمده و با اهل اسلام همراهی نموده ایشان را ممانعت
نکنند بلکه ایشان در موضعی علاحده که مخلوط با اهل اسلام نباشند جای دهند و ایشان را
امر کنند که بدعا و تضرع و استغاثه رحمت مشغول شوند چه انتقام مقام رجا و استدعا
و مسئلت و التجائست بحضرت واسع الرحمه جل جلاله پس منع کردن ایشان از درگاه رحمت
و بخشایش الهی بهیچ وجه مناسب نبود چرا که ایشان نیز از مسترزقان انعام بدیع حضرت
او می باشند چه خوش فرموده است شیخ سعدی ای کریمی که از خزانه غیب ٥ گبر و ترسا وظیفه خور داری ٥
دوستان را کجا کنی محروم ٥ تو که با دشمنان نظر داری ٥ پس بنا باعتقاد وسعت رحمت
و بخشایش الهی دور نیست دعای ایشان نیز بشرف اجابت مقرون گردد اگرچه آن اجابت

از ابنازه

در دنیا نسبت بایشان استدراج باشد چنانکه حق تعالی در کلام مجید فرموده است والذین یکذبون بآیاتنا
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون مراد کفار مکه است یعنی زود باشد که بگیریم ایشان را
پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم از آنجا که ندانند یعنی بلند میکنیم
سلطنت ایشان را در دنیا و در آخرت ایشان را سخت بگیریم در مواهب از امام
قشیری روایت کرده که استدراج عبارت است و انسا شکر یعنی نعمت بر ایشان میدهد و سپاس داری
و شکر گذاری بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه مستحق عذاب و عقوبت گردند
و املی لهم ان کیدی متین و زمان فرصت دهم ایشان را پس بگیرم شان بدرستیکه
گرفتن من سخت است کید حیلی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را جهة آنکه در ظاهر احسان
و در باطن خذلان است کید فرموده است ترحمت بدانکه صاحب مواهب در تفسیر
کریمه رحمتی وسعت کل شیء ذکر کرده است که نزد محققان رحمت حق تعالی دو است یکی رحمت
ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده چنانکه فرموده است
رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سوال سایل و وسیله حاجت محتاج
یا ثبوت استحقاق کما قیل فی المثنوی المولوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش ٥
نه ز رشوت بخش کف عقل و هوش ٥ در عدم ما مستحقانی کی بدیم ٥ که برین جان و براین دانش زنیم ٥
ما نبودیم و تقاضا مان نبود ٥ لطف تو ناگفته ما را در وجود ٥ دوم رحمت وجوبیه است
که تقیید نیز خوانند و آنرا از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه

رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه ثبوت استحقاق وجود ارزانی فرمود
بر انفیض وجود استعداد استحقاق و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده جهة آن
گویند که مقیدست بشرایط چند از اقوال و افعال چنانچه در آیه فرموده فساکتبها للذین یتقون
پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معاصی انتهی
در این مقدمه چون مطلب منحصر بر بحث رحمت الهی نبود لاجرم بهمین چند کلمه اکتفا شد و الا رحمت الهی
شرح و بیان بلکه پایان ندارد پس طالبان در یافتن تتمه از رحمت الهی را حواله بمطالعه کتب
تفاسیر و احادیث نمود من قرع بابا یوشک ان یوقع فیه
و در موضع دیگر میفرماید کتب علی نفسه الرحمة یعنی نوشته حق تعالی بر ذات اقدس خود بخشایش
یعنی التزام نمود از روی فضل و موهبت وجود رحمت را که قبول توبه و عفو و آمرزش است
از معاصی و خطایا در احادیث صحیحه آمده که حق تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش
مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت غضبی و در روایت دیگر سبقت رحمتی غضبی و می شاید که
مراد رحمت ذاتیه باشد که بیان کردیم و نیز در جای دیگر میفرماید کتب ربکم علی نفسه
الرحمة علی ای تقدیر مضمون رحمت مشحون این آیه بشارتیست که شفای کامل و عاجل است
مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیز بود یعنی توبه و استغفار و ذلت و انکسار **شعر**
دردمندان گنه را روز و شب ٥ شربتی بهتر ز استغفار نیست ٥ آرزومندان وصل یار را ٥
چاره غیر از ناله های زار نیست ٥ **بشارة ۲** و در کتاب زینة المجالس بجهة

بشارت

بشارت و امیدواری عاصیان نکته چند آورده منجمله نقل میکند که فرمود آدم علیه السلام یا رب
هل غفرت لی فی الجنة فقال عز و جل لو غفرت لک فی الجنة لم یظهر کرمی بمغفرتی
لرجل واحد و لکن اردت ان تخرج الی الدنیا و تأتینی بالوف من العصاة فاغفر لهم
حتی یتبین کرمی و جودی و رحمتی و مغفرتی انتهی و در کتاب اذکار شریف نیز در بیان
معنی چندین احادیث نقل فرموده اگر همگی آنها را در اینجا می نوشتیم از مطلب بالکلیه دور می افتادیم
لاجرم بعضی از آنها ترک و بعضی را مختصر ارقوم نمودیم تا طالبان رحمت الهی و بیماران مرض عصیان
و مناهی بکلی از معالجه مایوس و نومید نشوند و از دار و خانه حکیم علی الاطلاق بعلاج مرض
بپردازند و نقل است و ذکر ان آدم علیه السلام قال اعطی الله امة محمد صلی الله علیه وسلم اربع
کرامات ما اعطانیها احدها ان قبول توبتی کان بمکة و امة محمد صلی الله علیه وسلم یتوبون فی
کل مکان فیقبل توبتهم و ثانیها انی کنت لابسا فلما عصیت جعلنی عریانا و امة محمد صلی الله علیه وسلم
یعصون عریانا فیلبسهم و ثالثها لما عصیت فرق بینی و بین امرأتی و امة محمد صلی الله علیه وسلم
یعصون و لا یفرق بینهم و رابعها انی عصیت فی الجنة فاخرجنی منها و امة محمد صلی الله علیه وسلم یعصون
خارج الجنة فیدخلونها انتهی و روی انه قال الله تعالی یا موسی رحمتی لمحمد صلی الله علیه وسلم
و امته یا موسی جعلت رحمتی الف جزء و واحد بین جمیع العالم کلها و تسعمائة و تسعة و تسعون
رحمة لمحمد صلی الله علیه وسلم و امته فقال موسی علیه السلام یا رب کان امة محمد صلی الله علیه وسلم لا یعصونک
الا لله
قال تعالی بلی یعصونی ثم یعصونی حتی یشتد غضبی علیهم و تلهب ناری فاذا قالت لا اله
محمد رسول الله سکن غضبی و اخمدت ناری فخر موسی علیه السلام ساجدا ثم قال یا رب

ابصلني من امة محمد صلى الله عليه وسلم قال الله يا موسى اتحب ان تسمع كلامهم قال نعم يا ربي فنادى
من جانب رحمة الله وعظمته وقدرته يا امة محمد صلى الله عليه وسلم فاجابوا من اصلاب الرجال
وارحام النساء لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك فصار شعار الحج الى يوم القيمة
فمن اجابه ذلك اليوم لا بد له من ان يحج ويلبي فلما سمع موسى عليه السلام التلبية قال
يا رب اجعلني منهم واحشرني معهم قال الله تعالى فضلا وشرفا ورحمة فعلت ذلك
قال الله يا موسى بعزتي وجلالي ورحمتي اني ما خلقت خلقا افضل من محمد صلى الله عليه وسلم لقد خلقت
محمدا صلى الله عليه وسلم قبل السموات والارض والعرش والكرسي والجنة والنار بتسعمائة الف
الف عام خلقته من نور وجهي ورحمتي انتهى پس مراد از ذکر این احادیث شریفه
فیضان رحمت الهی وشمول غایت وکرمت نامتناهی وی است براحوال کافه بندگان واقعی
درصورتیکه کبر ویهود وسایر مشرکان وکافران روی دنیا از خوان نعمت رحمت ونوال عطیه
وکرمت وی محروم وبی نصیب نباشند مومنان امت مرحومه محمدی وپیروان ملت احمدی
علیه الصلوة والسلام را چگونه سزد که نومید درگاه رحمت ومحروم بارگاه کرمت کردند ربا عی
ای فضل تو خلق را هدایت کرده ما را بکمال خود حمایت کرده انعام تو عام است زادرمت
با مومن وکبر صد عنایت کرده پس رجا واثق وامیدواری چنانست که روی امید همه جانی
متوجه بوی را از آستان رحمت حضرت خویش باز نگرداند زیرا که امید همه برحمت بیغایت
وفضل بی نهایت اوست وبس شیخ الاسلام انصاری قدس سره در مناجات گفته که خدایا
اگر وفاداران بر تو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند بیت

ما را بحمانة

من اگر جفات کارم به تو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی بر سر اصل سخن آئیم
فلو قال التحفة ولا یمنع اهل الذمة الحضور اه وبظهر ان محله ما لم یر الامام المصلحة في منعهم
ولکان السنة علی الامام المنع من المکروه لا کاصحابه في سیاق انه یکون لهم الحضور الا ان یجاب
بان المقام مقام ذلیة ومسکنة فلا یکره حضورهم لانهم مسترزقون وفضل الله واسع وقد یعجل
لهم الاجابة استدراجا کما مر ويرد قول البحر يحرم التامين على دعاء الكافر لانه غير مقبول
انتهى على انه قد یختم له بالحسنی فلا علم بعدم قبوله الا بعد تحقق موته علی الکفر ثم رایت
الاذرعي قال اطلاقه بعید والوجه جواز التامين بل ندبه اذا دعی لنفسه بالهدایة ولنا
بالنصر ای اذا دعی لنا بالنصر والفتوح اه ثم رایت الاسنوی صرح بکراهة اختلاطهم بالمصلین
لانه قد یصیبهم العذاب قال تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ونص علی
ان خروجهم یکون غیر یوم خروجنا واستشکل بانهم قد یسقون فیفتتن بعض العامة ای خروجهم
للاستسقاء ویسقون فیکون ذلک فتنة لاعتقاد بعض من عوام الناس انتهی
تنبیه باید دانست که مسلمانان را بهیچ حال نشاید که اصحاب بدعت
وضلال را در میان خود راه دهند چه در اخبار صحیحه وتواریخ معتبره هم در این باب سخن از نهی ومنع
آنها آمده منجمله آورده اند که در بنی اسرائیل بسبب بی بارانی قحطی افتاد حضرت موسی علیه السلام
قوم را بارها جمع کرده وباستسقا بیرون شده باران نیامد تا آخر الامر همه از شدت قحط
بستوه آمدند حضرت موسی علیه السلام مناجات کرد پس وحی آمد که شخصی نمام یعنی سخن چین
درمیان شما است بسبب آن دعای شما باجابت نمیرسد استدعا کردند که یا الهی آن کدا ست

وکیست تا وی را بیرون کنیم وحی آمد که من نمام را دشمن دارم اکنون من نمامی کنم پس حضرت موسی علیه السلام
همه را امر فرمود بتوبه واستغفار وفرمود تا همگی توبه کنید از نمامی وسخن چینی پس همگی قوم از نمامی
توبه کردند و فی الحال از ابر کرم وبخشایش باران رحمت آمد پس درینحالت باید که عامه مردمان
از ذکور واناث وصغیر وکبیر ونیک وبد همگی از معاصی وگناه صغیره وکبیره وقلیله وکثیره توبه کنند
ویکدیگر را نیز بتوبه واستغفار وندامت وانکسار وبازگشت بحضرت غفار تحریص نمایند
چرا که مقصود اهم آنست که هرچند شرائط استدعا وسلوک کامله دعا مجرب ومؤثر ترمی باشد
واز اینجهت است که بزرگان سلف رحمهم الله در مساجد ومواضع واکمنه اهتمام بلیغ واحتیاط کلی
نموده اند که تا نعل وموزه بیگانه به نعل وموزه ایشان بدل نشود وحتی الامکان هیچوقت
ردا ومصلای اجنبی نماز نخوانده اند ونشسته اند واباریق ومسواک وشانه وعصای بیگانه هرگز
بمنزل وجای خودشان راه نداده اند لاسیما با غیر اهل صحبت ننشسته اند ونظر بغیر اهل
نفرموده اند وگفته اند نظر کردن بغیر اهل چشم دل را کور گردانند وخاطر را از جمعیت
بشوش نماید پس بنابر آنست که علمای راسخین شکر الله سعیهم نیز درین حالت اختلاط اصحاب
بدعت وضلال با اهل سنت وجماعت جائز نداشته اند خاصه گروه رفضه وملاعنه واصحاب
واتباع ایشان واشباه آنها از مخالفین که بهیچ وجه او ها را بمیان زمره اسلام بی توبه
وانابت راه ندهند لمؤلفه کسیکه دشمن حق بود وحضرت واصحاب چگونه دعوت
وی مستجاب میگردد تو هیچوقت مبر نامشان چه داد لهما زنام بردن ایشان کباب میگردد

چه طایفه

چه این طایفه خایفه چنانکه علمای مجتهدین اربعه رحمهم الله تعالی هر یک درباره کفر ونفاقشان به براهین صحیحه
ودلائل وشواهد صریحه در تدوینات ورسائل خود کلمات چند مرقوم فرموده اند مردود الاقوال
ومطرود الاعمال می باشند وحرکات وسکنات شان ظاهرا وباطنا غیر مرضی خدا ورسول واصحاب
وائمه شریعت وطریقت می باشد پس گروهی که چندین عیوبات عقلیه ونقلیه منضم ولی معیوب
بلکه چندین وجه در میان مجموع ملل ومذاهب دیگر شرمنده ورسوا گردیده باشند چگونه اهل سنت وجماعت
ایشان را در طلب رحمت وبخشایش با خودشان شریک می سازند مثلا شخصی صاحب خانه هرگز
راضی نباشد که کسی فاسق وبدکردار بخانه وی آید واز وی چیزی درخواهد چگونه اگر کسی واسطه گری دیگری
در نزد آن صاحب خانه تواند کرد حاشا وکلا این زعم وظن از عقل بشر دور است واین اعتقاد از راه
اندیشه وخرد فی حجاب مستور می باشد یهود ونصاری بسبب جزیه وانقیاد بعضی مصالح اسلام در پناه
شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم از تیغ سیاست [illegible] معون ومتحصن شده اند ودماء واموال ایشان
بواسطه از غارت واخذ محفوظ گشته است بنابر آن مصاحبت ونزدیکی با چندان منفرد نیست
ومذهب باین است بلکه در بعضی مواد شرح حکم به مصاحبت ونیکی با ایشان فرموده است مانند
آمدن ایشان بتعزیه مسلمانان ورفتن مسلمانان نیز بتعزیه ایشان چنانکه در باب جنائز
بیان کرده است وهم مانند قبول دعوت وعدم ممانعت ایشان بجهت استسقا چنانکه
درین باب گفته شد اما طایفه خایفه روافض [illegible] در هیچ ماده از هیچ راهی بهیچوجه
مصاحبت ونزدیکیشان روا نباشد چنانکه در صواعق ورد الروافض وسایر کتب
[illegible] که درین باب علمای حنفیه وشافعیه وحنابله ومالکیه رضی الله تعالی عنهم جمع نموده اند
ورسایلی

زیرا که تأثیر قساوت در آنکه کرده غلظت شقاوت نشان از آن بالاتر است که عبادت دیگر از انیز هدر
و ضایع نماید تا بمصاحبت و مجالست با ایشان برسد و در اخبار آمده که من ابغض اصحابی
فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله ومن ابغض الله فیعاقب الله بغضبه
ولا یستجاب له ولا یکلمه یوم القیمة انتهی **تتمه** بدانکه بعد از آنکه
آن همه جمعیت مردمان در آن صحرا بشرایطی که بیان نمودیم قرار گرفتند دو رکعت نماز به نیت استسقاء
بخوانند و این نماز در کیفیت و شرایط مانند نماز عیدین می باشد و سنت است امام بعد از نماز
استسقاء دو خطبه عربی مشتمل بر دعوات و استغفار و اذکار مرقومه آتیه بخواند و این خطبه نیز
در ارکان و شرایط مانند خطبه عیدین بود الا آنکه امام از عوض تکبیرات مسنونه در ابتدای
این دو خطبه استغفر الله بگوید بنهجی که مذکور میگردد چه مناسب باین مقام استغفار است
نه تکبیر **مثلا** چون شروع بخطبه اول کند در ابتدای آن نه بار بگوید استغفر الله العظیم
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در ابتدای خطبه دوم هفت بار
استغفار مذکور بگوید و در آخر هر دو خطبه بگوید استغفر الله لی و لکم اجمعین
و صاحب مواهب در بحث استغفار در تفسیر کریمه وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون
می فرماید که یعنی نباشد خدا تعالی عذاب کند ایشان را و حال آنکه ایشان مستغفرانند
و استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان پس برکت ایشان بلا نرسد
بانبوه کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است بتوحید خدا تعالی و متابعت
محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم از علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که وی فرموده است

در زمین دو امان

در زمین دو امان بود از بلاها یکی برفت و دیگر باقی است آنکه برفت وجود حضرت مصطفی بود صلی الله علیه وسلم
و آنکه باقی مانده است استغفار است ای عزیز استغفار مانع گناه است از تراکم و ثبات آن
بلکه موجب محو و اضمحلال و زوال اوست پس وی سبب خوشنودی حضرت سبحان و دفع عصیان
و سد ابواب نیران و وسیله عفو و غفران است فاستغفرونی استغفر لکم چنانکه
در قدسیات وارد است که خدا تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید و در بحث استغفار
خصایص و فواید بسیار است انشاء الله تعالی در محل خود ذکر خواهد شد **باید دانست**
که این خطبه استسقاء اگر پیش از نماز هم خوانده شود جایز است **اما** تاخیرش از نماز اولی
و افضل می باشد بخلاف خطبه عیدین که آن باید بعد از نماز خوانده شود و بهیچ حال قبل از
نماز روا نبود **و در خطبه اول** بسیار دعا کند و بگوید اللهم اسقنا
غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا سحا عاما طبقا دائما اللهم اسقنا
الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد من اللأواء والجهد والضنک
ما لا نشکو الا الیک اللهم انبت لنا الزرع و ادر لنا الضرع و اسقنا من برکات
السماء و انبت لنا من برکات الارض اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا
فارسل السماء علینا مدرارا و این آیه را مکرر بخواند استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا **و نیز سنت است** خواندن دعایی که منسوب بحضرت
آدم است ع ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین

و دعای حضرت نوح علیه السلام و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین و دعای حضرت موسی ع
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و دعای حضرت یونس علیه السلام لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین **و نیز سنت است** در خطبه اول و در اوایل خطبه دوم امام
رو بمردمان کند و بعد از خواندن چیزی از اول خطبه دوم باز رو از مردمان گردانیده و رو بقبله کند
و خطبه را تمام نموده و در خطبه مردمان را بر طاعت و دعا و صلوات تحریص نماید و دعا برای
مؤمنین و مؤمنات کند و مبالغه در دعا نماید چه سرا و چه جهرا **و نیز سنت است**
امام در حین استقبال قبله ردای خود را تحویل و تنکیس نماید و مردمان نیز متابعت او کنند باین معنی
که هر یک در جای خویش ردای خود را مثل امام تحویل و تنکیس نمایند **التحویل**
عند اهل الشرع ان یجعل ما علی عاتقه الایمن علی عاتقه الایسر و بالعکس
والتنکیس ان یجعل اعلاه اسفله و بالعکس ومن جعل طرف الاسفل
الذی علی شقه الایمن علی عاتقه الایسر و الطرف الاسفل الذی علی شقه الایسر
علی عاتقه الایمن فقد حصل له التحویل و التنکیس جمیعا لانه ینقل الیمین الی الیسار
مع قلب الظاهر الی الباطن ومع قلب الاعلی الی الاسفل انتهی و حکمتهما ای التحویل
والتنکیس التفأل بتغییر الاحوال تحولا و علا و نیتر و بکره ترکهما و ان یفعل الناس
باردیتهم وهم جلوس کما فعله الامام للتفأل المذکور و سن ان لا ینزعون
ثلاثا اردیة بل یترکونها الی ان یرجعون الی منازلهم و سن لکل من یدعو
لدفع البلیة ان یجعل ظهر کفیه الی السماء و لکل طالب نعمة ان یجعل بطن

کفیه

کفیه الیها انتهی **و نیز سنت است** در اینحالت که مقام دعا و تضرع و
استجابت است هر افعال نیکی و عمل حسنه که در مدت عمر خود کرده باشد آنرا در آن حالت
بیاد خود آورده و آنرا بحضرت حق تعالی شفیع آورد که شاید بسبب شفاعت آن حسنه
حضرت ارحم الراحمین بحال زار وی ترحم فرماید و او را بباران رحمت پاداش دهد چنانکه
اصحاب الرقیم این شیوه را بعمل آوردند و بسبب آن فتوح و گشایش یافتند و حکایت ایشان
بر سبیل اجمال آنست که روزی صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مارا از عجایب امم ماضیه
چیزی بنمای فرمود پیش از شما سه کس بکاری میرفتند چون شبانگاه شد قصد غاری کردند که در پایین
کوهی بود و در آنجا رفتند چون پاره از شب گذشت سنگی از بالای کوه فرود آمد و بدر غار افتاد
و در غار سد شد و استوار شد ایشان در میان غار سراسیمه و متحیر و متوحش تاریک و تنگ ماندند
آخر الامر گفتند علاجی بکنیم که شاید از این مهلکه نجات یافته شویم یکی از ایشان گفت
هیچ معالجه بهتر از این نیست که هر یک از ما کردارهای حسنه خود را از آنچه که بی ریا و سمعه
بوده است بخداوند سبحانه شفیع آریم شاید نجات یافته شویم پس یکی گفت مرا پدر و مادری بود
هردو پیر و مسن و ضعیف الحال و از متاع دنیا چیزی نداشتم که صرف طعام و شراب ایشان کنم
بجز بزکی که صبح و شام شیر او بدیشان دادمی و من خودم در صحرا پشته هیزم هر روز بیاوردمی
و فروختمی و بهای آن در وجه کفاف و طعام خود کردمی شبی از قضا دیر بخانه رسیدم آن
بزک را بقاعده سابقه بدوشیدم و برای ایشان بردم دیدم خوابیده بودند آن قدح شیر

حکایت اصحاب الرقیم

دردست گرفتم و بپای ایشان ایستادم بانتظار بیداری ایشان میکشیدم تا صبح بر آمد و خودم همچنان
گرسنه و خبری نا خورده ماندم پس بعد از آنکه صبح بر آمد ایشان بیدار شدند و قدح شیر پیش ایشان نهادم
و بخوردند آنگاه بنشستم و استراحت کردم بار خدایا رحیما اگر من در این راست میگویم مرا فرج رس
حضرت پیغمبر فرمود آن سنگ جنبیدن گرفت و شکافی پدید آمد پس دیگری از ایشان گفت
مرا دختر عمی بود با جمال و دلم پیوسته بمحبت وی گرفتار بود و هر چند وی را بخواندمی اجابت نمیکرد
تا وقتی بصد حیله و خدعه او را بفریفتم و مبلغ صد دینار بوی فرستادم تا یک شب با من خلوت کرد
چون بنزدیک وی شدم خوف و ترسی از خدای تعالی در دلم پدید آمد دست از وی بداشتم و در راه خدا
او را رها کردم بار خدایا کریما اگر من در این امر راست میگویم فتوح و فرجی بفرست حضرت پیغمبر
فرمود آن سنگ جنبیدن دیگر کرد و آن شکاف گشاده تر شد اما نه چنانکه از آن توان بیرون
شد پس آنکس سیم گفت مرا هر روز مزدوران بودند هر شب چون کار ایشان تمام میشد مزد
خود شان را بستدندی و رفتندی تا شبی یکی از ایشان بطلب اجری نا پدید شد و چند گاه پیدا نبود
من آن مزد وی را گوسفند بدادم یک سال و دو سال الی هفت سال کمتر یا زیاده بگذشت و اصلا
در هیچ جا نور پیدا نشد و من نتایج آن گوسفندها را همچنان با افراط و تفریط نگاه داشتم
تا روزی پیدا شد و گفت یاد داری که مزد حق کار برای تو کرده ام اکنون مرا بمزد وی احتیاج
پس او را گفتم بآن صحرا برو و آنهمه گوسفندان تو تعلق دارند گفت بمن استهزا میکنیه

یکی گفتم

میکنی گفتم بخدای که من سخریه و افسوس نمیکنم و راست میگویم پس آنهمه گوسفندان بوی دادم
و ببرد بار خدایا مهیمنا اگر من در این قول راست میگویم و برای رضای تو کرده ام مرا فتوح و گشایش
عطا کن حضرت پیغمبر فرمود آن سنگ یکبارگی از جای جنبیدن گرفت و از در غار بجای دیگر
افتاد و یکباره در غار گشاده گشت پس هر سه تن بسلامت از غار بیرون آمدند و راه پیش
گرفتند انتهی

توضیح باید دانست که هر گاه بیکبار استسقا اجابت
حاصل نشد یعنی به یکی از انواع ثلاثه آن اثر رحمت بظهور رسید دفعه دوم و سیم و چهارم
نیز تکرار استسقا کند چه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است خدای تعالی دوست دارد کسی را که در دعا
مبالغه و الحاح نماید وقد صرح فی التحفة و الانوار بانه لو ذهبوا للصلاة فسقوا قبلها ان
یخرجوا الی الصحراء اجتمعوا للشکر و الدعاء و الصلوة و الخطبة کما یصلون لو لم یسقوا التجدد
مطلوبهم و قضاء حاجتهم قال تعالی ولئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
یعنی بدرستیکه عذاب من نسبت بنا سپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا
و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی الجرجانی رحمهما الله نقل میکنند
که اگر شکر گوئید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا با ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون
کردانم بر احسان و اگر بآن شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و شکر آن نعمت در آرستان
بخلوتگاه انس و مشاهده **بیت** شکر نعمت نعمتت افزون کند ۵ کفر نعمت از کفت بیرون کند ۵

فصل بدانکه هر گاه باران بسیار آمد و خوف ضرر و خسارت از آن

داشته شده است دعا کنند که خدای تعالی آنرا بخیر و بی آفت و ضرر دفع فرماید و بهتر آنست که
این دعا بخوانند اللهم اسقنا رحمة لا سقی عذاب و لا محق و لا بلاء و لا هدم و لا
غرق اللهم علی الظراب و منابت الشجر اللهم حوالینا و لا علینا انتهی
و در حصن حصین باین روایت نیز آمده اللهم علی الآکام و الآجام و الظراب و الاودیة
و منابت الاشجار و هر گاه آنقدر باریده که سیل زیاده گشت سنت است از آن سیل
غسل کنند یا وضو کنند چه در حدیث آمده که هر گاه بسبب کثرت امطار سیل می آمد حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم میفرمود باصحاب کرام اخرجوا بنا الی هذا الذی جعله الله طهورا
فنتطهر به و نحمد الله علیه الحدیث **و نیز** سنت است در ابتدای آن سال یعنی
در اول بارانی که در آن سال تازه ببارد سر و بدن خود را برهنه کند و بقدر سه چهار دقیقه کمتر
یا زیاده تر خود را پیش آن باران بدارد تا سر و بدنش تر شود چنانکه شیخ ابو داود در حدیث صحیح از روات
مسلم آورده است که ان النبی صلی الله علیه و سلم حسر ثوبه حتی اصابه المطر **و نیز** سنت است که
هر گاه صیحه رعد شنود بگوید سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته
و در وقت درخشیدن برق بگوید اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک
و عافنا قبل ذلک و صاحب مواهب در تفسیر کریمه و یسبح الرعد بحمده می فرماید
اول آیه اینست و هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا تا فیصیب بها من یشاء یعنی
اوست که شما را مینماید برق و آن لمعانیست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و نشانه باران باشد

پس خدای تعالی برق را بشما مینماید خوفا و طمعا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند
و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و ینشئ السحاب الثقال و بر دارد در هوا ابرها را
که بآب گران بارند و یسبح الرعد بحمده و تسبیح میگوید رعد متلبس بحمد پروردگار یعنی
تسبیح با تحمید مقرون میسازد و رعد ملکی است که سحاب را می راند و برق تازیانه اوست
و در حقایق سلمی از ابن رنجانی نقل میکند که رعد صعقه فرشتهاست و برق آه پر سوز و باران
گریه ایشان است و الملائکة من خیفته و تسبیح میکنند مجموع فرشتها یا آنها که اعوان رعدند
از ترس خدای تعالی و یرسل الصواعق و برق می فرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها من یشاء
پس میرساند آنرا بهر که میخواهد که بدان هلاک سازد آورده اند که در سال نهم از هجرت
عامر بن طفیل با زید بن ربیعه یا زید بن قیس گفت که بدیدن محمد صلی الله علیه و سلم میرویم و چون من
او را بسخن مشغول میسازم تو از عقب او در آی و شمشیری بر قتل وی زن چون بمجلس در آمدند
عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانید و بعد از مقاله بسیار گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم بروم
و لشکر بسیار جرار خونخوار از پیاده و سوار بر سر تو می آورم این بگفت و با زید بیرون آمدند
حضرت فرمود اللهم اکفهما بما شئت پس عامر با زید گفت آن همه تدبیر و وصیت
کجا شد و چرا تیغ نزدی زید گفت هر گاه که اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و محمد صلی الله علیه و سلم
حایل میشدی **القصه** چون از مدینه بیرون شدند صاعقه بیامد و زید را بسوخت
و عامر نیز در راه غده چون غده بعیر و به بدترین صورتی هلاک شد و بمرد گویند
یهودی بجناب نبوت آمد گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است

از مروارید یا یاقوت یا زر سرخ فی الحال غضب الهی در رسید صاعقه عذاب نازل شد و بر او فرو آمد
داورا بسوخت و این آیه فرستاده شد که صاعقه به هر که خواهد فرستد انتهی
وقال فی معالم التنزیل انّه اکثر المفسرین علی انّ الرعد اسم ملک یسوق السحاب والصوت
المسموع منه تسبیحه قال ابن عباس رض من سمع صوت الرعد فقال سبحان من
یسبّح الرعد بحمده الخ فان اصابته صاعقة فعلیّ دیته الخ وقال جویبر عن
الضحاک عن ابن عباس رض الرعد ملک موکل بالسحاب یصرفه الی حیث یؤمر وانّ
بحور الماء فی نقرة ابهامه وانه یسبّح الله تعالی فاذا سبّح لا یبقی ملک فی السماء الا رفع
صوته بالتسبیح فعندها ینزل المطر انتهی **فهی سنت است** در وقت آمدن
باران بگوید اللهم سقیاً نافعاً یا آنکه بگوید اللهم مطرا کثیرا نافعا و هر دعای که
میخواهد بکند چه یکی از موضعهای که دعا در آن مستجاب شود وقت آمدن باران است
چنانکه شیخ الجزری بیان آن نموده است لخبر البیهقی انّ الدعاء یستجاب فی اربعة مواطن
عند التقاء الصفوف وعند نزول الغیث واقامة الصلوة ورؤیة الکعبة انتهی
و در حصن حصین آمده که اوقات اجابت دعا در شب و نیم شب متحرّی باشد شبهای قدر و در روز عرفه
و در ماه رمضان و در شبهای جمعه و در ساعت جمعه و آن میان نشستن امام است برای نماز تا ادای نماز
و بعضی گفته اند آن از وقت خواندن فاتحه است تا آمین و در جوف شب و در نصف آن
و در ثلث اول آن و در ثلث آخر آن و در وقت سحر و در وقت اذان و اقامت و در میان
ایشان و در وقت گفتن مؤذن حیّ علی الصلوة را و در وقت استوای صفوف برای غزوات
و در وقت التحام حرب و بعد از نمازهای مکتوبات و در سجده و بعد از تلاوت قرآن

لا سیما بعد از

لاسیما بعد از ختم آن و در وقت گفتن امام ولا الضالین و در وقت شرب آب زمزم
و در حین صیاح خروس و وقت اجتماع و ازدحام مسلمانان و در مجالس ذکر و در وقت
تغمیض میت و در وقت نزول باران **فصل فی اماکن الاجابة**
علی ما فی العدّة و حصن الحصین روی الطبرانی بسند جیّد انّ الدعاء مستجاب
عند رؤیة الکعبة و در مواضع کثیرة مشهورة فی المساجد الثلاثة وبین الجلالتین
من سورة الانعام وفی الطواف وعند الملتزم وفی البیت وعند زمزم وعلی الصفا
والمروة وفی المسعی وخلف المقام وفی عرفات وفی مزدلفة وفی منی وعند الجمرات
الثلاث وعند قبور الانبیاء ولا یصحّ قبر نبیّ بعینه سوی قبر نبیّنا محمّد صلّی الله علیه وسلّم
فقط بالاجماع وقبر ابراهیم ع فی بیت المقدس داخل السور من غیر تعیین وجرّب استجابة الدعاء
عند قبور الصالحین بشروط معروفة **فصل** الذین یستجاب دعاؤهم
المضطر والمظلوم مطلقا ولو کان کافرا او فاجرا والوالد علی ولده والامام العادل
والرجل الصالح والولد البارّ لوالدیه والمسافر والصائم حین یفطر والمسلم لاخیه
بظهر الغیب والمسلم ما لم یدع بظلم او قطیعة رحم والتائب فقد قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
انّ الله عزّ وجلّ عتقاء فی کلّ یوم ولیلة لکلّ عبد منهم دعوة مستجابة انتهی
فصل فی آداب الدعاء آداب الدعاء
وآکدها تجنّب الحرام مأکلا ومشربا وملبسا ومکسبا والاخلاص لله تعالی وتقدیم عمل صالح

والوضوء واستقبال القبلة والصلوة والجثوّ علی الرکب والثناء علی الله تعالی قبله والصلوة
علی نبیّه ص اوّلا وآخرا وبسط یدیه ورفعهما حذو منکبیه وکشفهما مع التأدّب
والخضوع والمسکنة والخشوع وان یسأل الله باسمائه الحسنی والادعیة المأثورة والتوسّل
الی الله تعالی بانبیائه والصالحین وخفض صوت واعتراف بالذنب ویبدأ بنفسه
ولا یخصّ نفسه اذا کان اماما ویسأل بعزم وجدّ واجتهاد ورغبة ویحضر قلبه
ویحسن رجاءه ویکرّر الدعاء ویلحّ فیه ولا یدعو باثم ولا قطیعة رحم ولا بامر قد فرغ
منه ولا بمستحیل ولا یتحجّر ویسأل حاجاته کلّها ویؤمّن الداعی والمستمع ثمّ یمسح
وجهه بیدیه بعد فراغه ولا یستعجل او یقول دعوت فلم یستجب لی انتهی
خاتمه بدانکه سنت است بعد از آمدن باران حمد و ثنا و شکر
خدای را بجا آورد و بگوید مطرنا بفضل الله تعالی ورحمته و مکروه است نگریستن
به برق در حین درخشیدن آن قال فی التحفة وغیرها ولا یتبع بصره ای ولا ینظر الی
البرق الخ قیل لانّه یذهب ضوء بصره وکذا المطر والرعد قال الماوردی لانّ السلف
الصالحین کانوا یکرهون الاشارة الی الرعد والبرق ویقولون عند ذلک لا اله الا الله
وحده لا شریک له سبّوح قدّوس فیختار الاقتداء بهم فی ذلک انتهی
و نیز مکروه است آمدن باران را از تأثیر اجتماع کواکب و سقوطات آن بدانند چنانکه قاعده
ارباب نجوم می باشد کما قال فی التحفة لخبر الصحیحین ومن قال مطرنا بنوء کذا فذلک کافر بی
ومؤمن بالکواکب ای بان اعتقد انّ للکواکب تأثیرا فی ایجاد العالم استقلالا

او شرکة

او شرکة فهذا کافر اجماعا انتهی و مراد از این کراهت تحریمی است یعنی به هیچ حال تابع قول
اهل نجوم و معتقدات ایشان نباشند چنانکه بعد از این بیان خواهیم کرد و در این باب شیخ نظامی
علیه الرحمة چه خوش فرموده است که کار عالم همگی در تحت تصرف مشیت و قادر است وبس

ای که رزق سفید باشب داج • بهر دامی فیض تو محتاج
حال گردانی تو یی به هر آنی • نیست کس جز تو حال گردانی
تا نخواهی تو نیک و بد نبود • هستی کس بذات خود نبود
تو دهی و تو آری از دل سنگ • آتشی لعل و لعل آتش رنگ
گیتی و آسمان شعبده باز • بر در تو نهند روی نیاز
هر کسی نقش بند پرده تست • همه پیچنده و کرده کرده تست
بد و نیک از ستاره چون آید • که خود از نیک و بد زبون آید
گر کسی صرفه از و بردی • از منجم یکی نمردی
گفت از مردم ستاره شناس • کو بگنجینه ره برد به قیاس
تو دهی در میان آن گنج • که نداند ستاره هفت از پنج
هر چه هست از دقیقهای نجوم • با یکایک نهفته های علوم
خواندم و سر هر ورق جستم • چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی بر خدا دیدم • وز همه بر خدا ترا دیدم

ای تو زنده هرکرا جانی است | وز تو خورد هرکرا نانی است
تو دهی صبح را شب افروزی | روز را مرغ و مرغ را روزی
روز و شب سالکان راه تواند | حلقه در گوش بارگاه تواند
بر در خویش سرفرازم کن | وز در خلق بی نیازم کن
رزق من بی میانجی دگران | بده ای رزق بخش جانوران
چون بجهد جوانی از بر تو | بر در کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی | من بنیو استم تو بیدادی
چونکه بر درگهی تو گشتم پیر | ز آنچه ترسیدنی است دستم گیر

و نیز مکروه است باد را سب و ناسزا گفتن چه در لغز باب حدیثی صحیح رنهی از آن وارد است که الریح من روح الله یاتی بالرحمة و تأتی بالعذاب فاذا رأیتموها فلا تسبوها و سلوا الله خیرها و استعیذوا بالله من شرها و هرگاه باد سخت وزد بگوید اللهم انی اسئلك خیر هذه الریح و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بك من شر هذه الریح و شر ما فیها و شر ما ارسلت به و در حصن حصین آورده که این کلمات هم بر آن زیاده نماید اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا و هرگاه باد با ظلمت و تاریکی هم باشد سورهٔ معوذتین بخواند بعد از آن بگوید اللهم انی اسئلك من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و خیر ما امرت به و اعوذ بك من شر هذه الریح و شر ما فیها و شر ما امرت به

اللهم لقحا لا عقیما و هرگاه ابر را ببیند که از آسمان بر آمده بگوید اللهم انی اعوذ بك من شر ما ارسل به اللهم سیبا نافعا و هرگاه صاعقه ببیند بگوید اللهم لا تقتلنا بغضبك و لا تهلکنا بعذابك و عافنا قبل ذلك

استسقاء

نوع دیگر هفت نفر در کنار جوی آب روان با وضو نشسته در یکجا ~~نشسته در بند بعدد سنگریزه~~ این آیهٔ شریفه بخوانند و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الولی الحمید و سنگریزه‌ها را در آب اندازند امید است که بدانت حضرت غیاث المستغیثین بتر بانه نسیم نفحات الطاف ربانی از مهاب رحمت بر بوادی احوال لب تشنگان وزیدن گیرد و لمعات برق انوار سبحانی در ته سحاب کرم درخشان گردد و حدائق ریاض قلب سوختهٔ مؤمنان را بقطرات امطار فضل و موهبت احیا سازد و مستقیان امیدوار خویش را بنعمت و انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها بنوازد و حقیر بارها تجربه نموده ام که هرگاه باستسقاء احتیاج افتد بصحرا رفته و در گوشهٔ خالی با وضوی کامل دو رکعت نماز حاجت ادا کرده بعد از سلام سر خود را برهنه نموده رو بقبله نشسته یک فاتحه و سه بار قل هو الله و ده بار صلوات خوانده و ثواب آن را بروح مبارک حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره هدیه نموده این رباعی وی که بجهت طلب باران بسیار مجرب و مؤثر است بصدق و ارادت قلبی خوانده بلاشک حق تعالی [illegible] بر مسلمانان و محتاجان [illegible] و آن رباعی اینست

نوع دیگر از انواع استسقاء

اما القراءة علی الاحجار للاستسقاء فهو امر مستحسن مروی عن التابعین الحسن البصری و ابن سیرین رحمهما الله تعالی یقرء علی سبعین الف حصاة علی کل واحد مرة قوله تعالی و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الولی الحمید و یقرء هذا الدعاء علی رأس کل مائة اللهم لا تهلك بلادك بذنوب عبادك و لکن برحمتك الواسعة الشاملة اسقنا ماء غدقا تحیی به الارض و تروی به العباد انك علی کل شیء قدیر یا ارحم الراحمین ثم ترمی الحصاة فی ماء جار او راکد و هی مشهورة خواص القرآن

استسقاء بانواع و اقسام کرده شده

و علما و مشایخ از انواع و اقسام متعدده و متنوعه معمول داشته‌اند از آنها خواندن دعوات و آیات بر احجار و سنگریزه‌ها چنانکه معمول و منقول از بعض مشایخ و بزرگان دین است رضی الله عنهم می باشد آن نیز مستحسن و جائز است چنانکه از بعض تابعین رضی الله عنهم مانند حضرت شیخ حسن بصری و ابن سیرین رضی الله عنهما منقول است بروایت صحیحه که هرگاه آیهٔ شریفه و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الولی الحمید را هفتاد هزار بار بر سنگریزه‌ها بخوانند یعنی بر هر یک سنگریزه یکبار بخوانند و در سر هر صد از آن اینه دعا را نیز بخوانند انشاء الله تعالی بلاشک و شبهه حق تعالی از سحاب مرحمت خود باران رحمت عطا میفرماید و دعای رأس هر مائه اینست اللهم لا تهلك بلادك بذنوب عبادك و لکن برحمتك الشاملة الواسعة اسقنا ماء غدقا تحیی به الارض بعد موتها و تروی به العباد برحمتك یا ارحم الراحمین فانك علی کل شیء قدیر بعد از آن سنگریزه‌ها را بمیان آب جاری یا حوض بزرگ یا نهر انداخته ~~و از اقسام مذکورهٔ استسقاء از خواص عجیبه و غریبه~~ آنست که هرگاه این آیهٔ شریفه را ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر

نوعی دیگر بجهت باران آمدن

یارب بسبب حیات حیوان بفرست وز خوان کرم نعمت الوان بفرست
وز بهر لب تشنهٔ طفلان نبات از دایهٔ ابر شیر باران بفرست

بدانکه مفسرین در تفسیر کریمهٔ وانزلنا من السماء ماءً فرموده اند یعنی فرو فرستادیم
از آسمان یا از ابر باران یعنی آبی که آنرا باران گویند قطرات متواتر و نزول او متوالی که
هر قطره در شکل و حجم بقطرهٔ دیگر مشابه و نزدیک نه و بوقت فرود آمدن بهم ممتزج نگردند
و با وجود سرعت هبوط از یکدیگر دور نرفتند ذلک تقدیر العزیز العلیم باید دانست که
بعضی از متشرعه برآنند که باران از آسمان آید بدلیل این آیه که وانزلنا من السماء و سحاب را واسطه
دانند میان باران و زمین و در تیسیر روایت وهب بن منبه از ابن عباس رضی الله عنهم روایت
میکند که در زیر عرش دریائیست که روزی حیوانات از او بدنیا فرود می آید هرگاه که خدای تعالی خواهد
آن بحر را فرمان دهد تا آب خود را بمقدار که ارادت ربانی بآن تعلق گرفته بباراند بآسمانی تا بآسمانی
دیگر تا بآسمان دنیا منتهی شود پس از آن باد را فرمان آید تا آب را در جرم سحاب پراکنده
و افشان سازد و سحاب را واسطه کار دانند میان باران و زمین و نیز در تیسیر روایت وهب
آنست که حکمت در آنست که قطره قطره بر زمین ریزد تا حیوانات وغیره از غرق ایمن باشند و نباتات نیز
بتدریج سیراب شوند چه اگر آب بیکبار از آسمان فرود آید طوفان گردد چنانکه در طوفان حضرت
نوح علیه السلام ایزد تعالی در کلام مجید از آن خبر داده ففتحنا ابواب السماء بماءٍ منهمر و در تیسیر
و نزد طایفه سما بمعنی خود است حکما گویند اجزای رطبه یعنی بخارات از اعماق زمین بجانب

آسمان

بجانب آسمان تصاعد میکند و نزدیک کرهٔ زمهریر که شعاع آفتاب از ایشان منقطع گردد منعقد گشته
سحاب میشود و اگر آنجا هوای نیم باشد باران از آن ترشح کرده قطره قطره فرود آید و پیش طایفه
سما بمعنی سحابست چنانچه در لغت آمده و اگر بمعنی خود دارند گویند مضاف آن محذوف است
تقدیرش من جانب السماء بود و در انوار آورده که من الاسباب السماویه
چه مذهب حکیم اسباب سمائی که اشعهٔ کواکب و انظار ایشانست آثار بخار میکنند تا متصاعد
گشته ابر گردد و بدان نوع که گفته شد باران ببارد و این بحث در جواهر التفسیر مذکور آمده
و نیز در همان کتاب آورده است که حق تعالی در کلام مجید خود فرموده و الرعد یعنی آواز صعب که
شنوده شود از آن نزد حکما حدوث رعد از اضطراب اجرام ابر و اصطکاک او است
بر یکدیگر و علمای شریعت گویند رعد ملکیست که ابر را میراند چنانچه حادی شتر خود را راند
هر جا که خواهد کما مر ذلک و گفته اند رعد نام فرشته ایست در خردی
ملخی کوچک سبز و حق سبحانه بقدرت کامله خود آوازی چنین عظیم و مهیب و با صولت بآن
جثه حقیر ارزانی داشته ذلک من آیات قدرته سبحانه و تعالی و برق یعنی روشنی
که از او لامع شود و برق در اصطلاح اهل حکمت آتشی است که در وقت تراکم و اصطکاک ابرها
از میان ایشان بیرون جهد و نزد متشرعه تازیانه ایست از آتش که ابر را بدان براند
یا روشنائی روی ملکیست که رانندهٔ ابر بود و در تیسیر از مجاهد نقل میکند که برق فرشته ایست
با چهار روی یکی مشابه روی انسان است و یکی مثل شیر و یکی مانند کرکس و یکی شبیه گاو

[illegible]

و هرگاه بالهای خود را حرکت دهد برق درخشنده که ظاهر شود قوله تعالی من الصواعق یعنی از بیم
صدای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه آوازیست بسیار هایل و نعره ایست سخت که با آتشی
باشد لطیف بی التهاب و دخان که بهر جا رسد فوراً بسوزاند و گفته اند اجزای
لطیفهای ارضیه که متصاعد شود آنرا دخان گویند و اجزای لطیفهٔ مائیه را که تصاعد کند بخار
و از امتزاج این هر دو با یکدیگر جرمی ثقیل که ده شود در غایت حرارت و فرود آید در نهایت تیزی
و تندی که بر هرچه گذرد و بهرچه رسد فی الحال بسوزاند و سوراخ کند و بزمین فرو رود انتهی
و در شرح هر عذابی که از آسمان نازل گردد آنرا صاعقه خوانند خواه آتش باشد چنانچه در قصهٔ بنی اسرائیل
کریمه فاخذتهم الصاعقة و خواه باد صرصر بود چنانچه در قضیهٔ عاد و ثمود آمده یا ملکیست
که رانندهٔ سحابست چون غضب او اشتداد یابد شرارهٔ آتش از دهن او جهد انتهی
بدانکه امام اجل ابونصر محمد بن عبد الرحمن الهمدانی در کتاب سبعیات تألیف خود
از وهب بن منبه نقل کرده که وی گفته الریاح سبعة ثلاثة منها ریاح الرحمة و اربعة
منها ریاح العقوبة اما ریاح الرحمة فاولها المنشرة قوله تعالی والناشرات نشرا والثانی المبشرة
قوله تعالی و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات والثالث البشیر قوله تعالی والذاریات و هی ریح
بشیر یجیء بالمطر فهذه ریاح الرحمة تهب علی کل شیء فی الدنیا و اما الریاح العقوبة فاولها
الصرصر قال تعالی فاهلکوا بریح صرصر والثانی العقیم قال تعالی فارسلنا علیهم الریح العقیم
والثالث العاصف قال تعالی جاءتها ریح عاصف والرابع القاصف قال تعالی فیرسل
علیکم قاصفا فهذه الریاح تهب فی البحر دون البر باذنه و قدرته و قیل ثلاث ریاح

آخرهی

آخرهی ریاح الرحمة الجنوب والشمال والصبا فالجنوب تهب من الجنة و خلق الله تعالی منها الفرس
کما روی علی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال لما اراد الله تعالی ان یخلق الفرس قال للریح الجنوب
انی خالق منک خلقا اجعله عزة لاولیائی و مذلة لاعدائی و جمالا لاهل طاعتی فهبت
الریح فقبض منها قبضة فخلق منه الفرس فقال له فرسا عربیا خلقتک و جعلت الخیر معقودا
بناصیتک و جعلتک تطیر بلا جناح فانت للطلب وانت للهرب و ساجعل علی ظهرک
رجالا یسبحونی و یحمدونی و یهللونی و یکبرونی فانت تسبح اذا سبحوا و تهلل اذا
هللوا و تکبر اذا کبروا و قال النبی صلی الله علیه و سلم ما من تسبیحة و تهلیلة یذکر صاحبها
فتجیبه بمثلها و اما ریح الصبا ریح مبارکة تهب من قبل الکعبة وقت الاسحار
و تحمل الاستغفار الی الملک الجبار و هی الریح التی اوصلت ریح یوسف الی یعقوب
حیث قال انی لاجد ریح یوسف فلهذا قال ابو علی الدقاق الریح رسول العشاق
و لقد انشد العشاق والعرفاء اشعارا کثیرا و کلاما ما لهو بلا من النظم والنثر
فی بیانها و شانها من اشعار الوصال والفراق فمنها نسیم الصبا بلغ سلامی
الیهم بلطفک وارفق فی الهبوب الیهم فاخبرهم عنی فان کنت غائبا
فقلبی معهم حاضر الیهم والی غیر ذلک کثیر من ان یحصی و یعد
و قیل ان فی التفسیر ان الله تعالی نصر رسوله یوم الاحزاب کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
نصرت بالصبا و اهلک قوم عاد بالدبور فسبحان من انزل الامطار
بالریاح و یرفع السحاب الثقال بالریاح و یزیلها بالریاح و یسیرها بالریاح و یجری السفن

[illegible]

بالرياح ويهلكه بالرياح ويخرج الاوراق والاثمار من الاشجار بالرياح ويحت الاوراق ايام
الخريف بالرياح ويوقد النار بالرياح ويطفئه بالرياح وجعل فيها خيرا كثيرا ومنافعا عديدا
فكذلك اذا كان يوم القيمة تهب ريح القدرة على نار جهنم فيصير النار تحت اقدام امة محمد صلى الله عليه وسلم
خامدة فيمرون عليها بلا احراق وعذاب ان شاء الله تعالى منقول ايضا في ذلك الكتاب
السبعيات وفي الجزء الثاني عبد الله ابن السلام سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم ان هذه الارضين السبعة على
اي شيء قال على الثور فقال الثور على اي شيء قال على ظهر الحوت فقال والحوت على اي شيء قال
على الماء فقال اخبرني البحر على اي شيء قال على الريح فقال الريح على اي شيء قال على الظلمة
فقال الظلمة على اي شيء قال على نار جهنم فقال النار على اي شيء قال على الثرى فقال
وهل تحت الثرى شيء قال قد انقطع سؤالك خطاء عن هذا ولا يعلم ما تحت الثرى الا الله
وفي فتاوى السمرقندي قيل ما الحكمة في ان الله تعالى خلق كل مخلوق ذي لسان ناطق وبعضها
صامت وليس للسمك لسان فقال لما خلق الله تعالى آدم وامر الملائكة بسجوده
سجد الملائكة كلهم الا ابليس فابى واستكبر واستخر الله تعالى واهبط الى الارض فجاء الى
البحار فاذا راه السمك فاخبره بخلق آدم فقال لا امان لنا بعد هذا اليوم فجعل الله
فاذهب الله لسانه انتهى وصاحب مواهب در تفسير آيه له ما في السموات
وما في الارض وما تحت الثرى ميفرمايد ثرى طبقه زيرين است از طبقات زمين ونزد بعضي آن
كه صخره ستار بالاي اوست ودر تيسير وغير آن از تفاسير بروايت وهب بن منبه مذكور است كه
هفت زمين بر دوش فرشته ايست وقدمين فرشته بر صخره است وصخره بر شاخ گاوي وقوائم
گاو بر پشت ماهي وماهي ثابت است بر آب دريا وآب بر زبر جهنم وجهنم بر زمين ريح وريح بر حجابي
ازين

از ظلمت وحجاب بر ثرى وعلم اهل آسمان وزمين تا ثرى پيش رسد وكيفيت حقيقت ما تحت الثرى
جز حق تعالى جلت كبريائه مخلوق نداند والله اعلم ونقل من منتخبات حيات الحيوان
للامام الهمام محمد الدميري الشافعي رحمه الله تعالى انه قال وهب بن منبه كانت الارض كالسفينة
تذهب وتجئ فخلق الله تعالى ملكا في نهاية العظم والقوة وامره ان يدخل تحتها ويجعلها على منكبيه
ففعل واخرج يديه المشرق ويديه المغرب وقبض على اطراف الارض فامسكها ثم لم يكن لقدميه
قرار فخلق الله تعالى صخرة من ياقوتة خضراء في وسطها سبعة الاف ثقبة يخرج من كل ثقبة بحر لا يعلم
عظمه الا الله عز وجل ثم امر الصخرة فدخلت تحت قدمي الملك ثم لم يكن للصخرة قرار فخلق الله
تعالى ثورا عظيما له اربعة الاف عين ومثلها آذان ومثلها انوف وافواه والسنة وقوائم
ما بين كل اثنين منها مسيرة خمسمائة عام وامره الله ان يدخل تحت الصخرة فحملها على ظهره
وقرونه واسم هذا الثور لوثيا ثم لم يكن للثور قرار فخلق الله تعالى حوتا عظيما لا يقدر احد
ان ينظر اليه لعظمه وبريق عينيه وكبرهما حتى قيل لو وضعت البحار كلها في احدى منخريه
كانت كخردلة في فلاة فامره الله تعالى الحوت ان يكون قرارا لقوائم الثور واسم هذا الحوت
بهموت ثم جعل قراره في الماء وتحت الماء الهواء وتحت الهواء ظلمات ثم انقطع علم الخلائق
عما تحت الظلمات هذا ما نقله الفاضل في كتاب مسالك الابصار والله اعلم
بدانكه مراد از نيمه تفصيل بيان قسم دوم بود از نوافل كه جماعت در آن
سنت مي باشد مانند عيدين وكسوف وخسوف وتراويح واستسقا چنانكه بيان هر يك مرقوم
گرديد وانها سنت موكده هستند وبيان فضيلتشان از حد وحصر بيرون است وبهتر براي زنان

نسيم الصبا ان زرت ارض محمد
فبلغ تحيات الى الروض والمسجد
وقبل مقاما ما حل فيه نبينا
وسيد نا يا خير فرد ومرشد
سلام على التربة التي ضم جسمه
ويا نعم مشهود ويا نعم مشهد
ما ان مدحت محمدا بمقالتي
ولكن مدحت مقالتي بمحمد

آنست كه در خانه ومنزل خودشان اين نوافل را بجاي آرند اما براي مردان در مسجد اولى وافضل بود
هرگاه آن مسجد گنجايش ووسعت داشته باشد والا در صحرا ادا نمايند ولي نماز استسقا را مردان وزنان
در صحرا بهتر است كه ادا نمايند از مسجد اگرچه آن مسجد وسعت وگنجايش هم داشته باشد كما لا يخفى
وآن نماز استسقا مختص بوقتي نبود چنانكه در تنقيح ميفرمايد ان وقتها لا يختص بوقت العيد
ووجه آنها در بحث نماز تطوع از ابي عثمان نقل كرده كه قال اشترى رجل حائطا في
زمان النبي صلى الله عليه وسلم فوجد فيه مائة نخلة موقرة فتعجب الناس حتى بلغ النبي صلى الله عليه وسلم
فقال اعجبكم هذا قالوا نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم واي شيء افضل من هذا قال ركعتان
يصليهما على جبل او في موضع بيت حيث لا يراه احد انتهى پس على اي تقدير
اهل سنت وجماعت را از اتباع سنن واداي نوافل چاره نبود قال عليه السلام من رغب عن
سنتي فليس مني روزي يكي از علماي بلد از حضرت والد ماجد قدس سره التماس نمود كه
مرا در امر ديني تعليمي فرمائيد كه بقية العمر بآن مشغول باشم فرمودند كه در روز نيز از رغبت علم
بر سنونات آنحضرت صلى الله عليه وسلم مواظبت نما چه حقيقت كار را اعراض واقبال است از مادران حضرت
يعني اعراض از بدعت واقبال بر سنت يا اعراض از ماسوى واقبال بحق جل وعلا پس فرمودند
كه مهمي مسئله ديني اينست كه هركه امروز سنتي از سنتهاي آنحضرت را احيا نمود او بحقيقت
عالم ربانيست اگرچه بصورت جاهل بود وهركه امروز احداث بدعتي كرد او بحقيقت در دين
جاهل است اگرچه علامه دهر باشد در روزي ديگر يكي از مخصوصان خود فرمود كه اگر ميان آنكس كه
فرضي را بعمل آرد وميان آنكس كه سنتي بكار آرد فرق كني علامت نقصان عبوديت تو باشد
مراد ازين

چه نزد اين بزرگواران ادنى نافله با فرضي عمده در عمل واعتقاد برابرند در روزي ديگر مي فرمودند
اگر مرا بحالت خود بگذارند از كثرت مشاغل سنن ونوافل مجال ندارم كه لب بگشايم پس سخن گفتن من
بضرورت است چرا كه در هر قدمي نيست كه چندين سنن مندرج نباشد پس از قدمي تا قدمي ديگر بايد
بچندين سنن مشغول شدن تا بمقصد رسي واين در نزد علماي شريعت بمنزله نظر بر قدم عرفاي
طريقت مي باشد روزي در مسجد رشحه از رشحهاي كتاب رشحات براي جمعي از اهل سلوك
نقل مي فرمودند كه از آن است مسخ صورت مرتفع است ليكن مسخ باطن واقع وعلامت مسخ
باطن آنست كه صاحب كبائر را از ارتكاب كبائر باطن متألم ومتأثر نشود واز غايت اصرار بر فسق
ومعاصي بمرتبه رسيده باشد كه چون كبيره از وي صادر شود در عقب آن در باطن وي بدامت
پيدا نشود واگر كسي او را تنبيه نمايد قساوت قلب وي تا بمرتبه بود كه متأثر وتنبيه نگردد
روي بحاضران كرد وفرمود آيا نميدانيد كه سبب آنهمه غلظت قساوت باطن چيست گفتند نه فرمود
سبب آن ترك سنونات واعراض از نوافل مي باشد چه مواظبت بر سنونات آنحضرت صلى الله عليه وسلم
دال است بر كمال مواظبت فرائض ومواظبت بر فرائض بركمال رسوخ است در امتثال اوامر
او تعالى جل شانه ورسوخ در امتثال اوامر آلهي علامت قرب ووصال بحقيقت معرفت حضرت
ذو الجلال مي باشد لمؤلفه اين همه تحصيل آداب وطرق خيزد از اتباع سنت اي رفيق
كيمياي قرب حق آنكس بيافت كه براه سنت حضرت شتافت نور ايمانت چيست شمع اتباع
كو ايمان چه را اتباع اتباع فرض از حق است وسنت از رسول در نيابي بي رسول از حق قبول
سنت از پيغمبر وفرض از حق است از رسول حق شوي واصل بحق اوصلنا الله تعالى
الى وصاله بصدق اتباع سنة حبيبه وخصاله اللهم آمين والحمد لله رب العالمين

باب بیان صلوة الجماعة

بدانکه شیخ ابن حجر رحمه الله تعالی در کتاب تحفه آورده است که جماعت صفتی است زایده بر ماهیت صلاة چنانکه در بسیار کتب فقه نیز باین معنی تصریح نموده اند و از اینجهت است که جمهور ائمه شرع نیز جماعت را در ضمن صلاة ذکر فرموده اند قال فی التحفة ان الجماعة صفة زائدة على ماهية الصلاة وليست فعلا آخر تكون من جنسها فكانت كالاجنبية عن تلك الجنسية فافردها بكتاب ولا كالاجنبية من حيث انها صفة تابعة للصلوة فوسطها بين ابوابها واما صلاة الجنازة فمغايرة لمطلق الصلاة مغايرة ظاهرة افردها بكتاب متاخر عن جميع ابواب الصلاة نظرا لتلك المغايرة انتهى وصحت در مشروعیت جماعت پیش از اجماع آیه وافی هدایت قوله تعالى فلتقم طائفة منهم معك و در صلاة خوف امر بمشروعیت آن کرده شد پس جائیکه در حالت شدت خوف و معرکه التحام محاربه بشخص مامور باشد در وقت آسایش و امن و فراغت بطریق اولی باید در ادای آن سعی بلیغ بعمل آورد و نیز در حدیث صحیح آمده که صلوة الفذ بسبع وعشرین درجة و در روایتی دیگر آورده که بخمس وعشرین درجة و در بین این دو حدیث منافات نبود چنانکه صاحب تنقیح فرموده است لان ذلك يختلف باختلاف احوال المصلين او لان النبي صلى الله عليه وسلم اخبر اولا بالقليل ثم اخبره الله بزيادة الفضل انتهى و نیز شیخ ابن حجر در تحفه بهمین مضمون

نقل نموده

نقل فرموده است که و لا تعارض هذه رواية خمس وعشرين لان القاعدة في باب الفضائل لان الاخذ باكثرها فاتوا بالانه صلى الله عليه وسلم كان يخبر بالقليل اولا ثم بالكثير زيادة في النعمة عليه وعلى امته انتهى وقال الشرواني قوله بسبع وعشرين الخ ذكر في المجموع ان من صلى في عشرة الاف له سبع وعشرون درجة ومن صلى مع اثنين له سبع وعشرون درجة لكن درجات الاولى اكمل كذا في النهاية والمغني قوله درجة قال ابن دقيق العيد والظاهر ان المراد بالدرجة الصلاة لانه ورد كذلك في بعض الروايات وفي بعضها التعبير بالضعف وهو مشعر بذلك انتهى بدانکه جماعت در نماز فرض غیر نماز جمعه فرض کفایه است بر مردان بالغ و عاقل و احرار و مقیمین چنانکه در حدیث صحیح ابوداود و ابن حبان آمده است که ما من ثلاثة في قرية او بدو لا تقام فيهم الجماعة وفي رواية الصلاة الا استحوذ عليهم الشيطان الحديث یعنی شیطان بر ایشان غالب میشود هر گاه ترک جماعت نمایند پس لازم می آید که ایشان نیز متابع شیطان از رحمت خدا دور افتند چرا که بمفاد این حدیث و سایر حدیثهای دیگر چنان معلوم و مشخص آمده که در ترک جماعت وعیدهای شدیده و اکیده وارد گشته است و نیز از مضمون احادیث شریفه فرضیت وی معلوم میگردد چنانکه شیخ شرف الدین ازرباوی و حلبی و بجیرمی نقل نموده است قال في شرح المنهج والتحفة وما قيل انها فرض عين لخبر الشيخين ولقد هممت ان امر بالصلاة فتقام ثم امر رجلا فيصلي بالناس ثم انطلق معي برجال معهم حزم من حطب الى قوم لا يشهدون الصلاة فاحرق عليهم بيوتهم بالنار اجيب عنه بانه بدليل السياق ورد في قوم منافقين يتخلفون عن الجماعة ولا يصلون اه قال الشرواني قوله ان امر بالصلاة

اي يؤذن للصلوة قاله الكردي ويظهر ان لفظ فتقام تفسير للامر بالصلاة فالمراد به الاقامة وهي الكلمات المخصوصة قوله فيصلي بالناس اي يكون اماما لهم كردي قوله معي برجال لعل قوله معي حال من رجال تقدم عليه مع جره بالباء كما جوزه ابن مالك اي برجال معي قوله معهم حزم بضم الحاء المهملة وروي بكسرها مع فتح الزاء المعجمة جمع حزمة اي جملة من عود الحطب قاله القليوبي اه قوله بدليل السياق اي بقرينته وهو قوله صلى الله عليه وسلم اثقل الصلاة على المنافقين صلاة العشاء والفجر ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا ولقد هممت الخ وهمه صلى الله عليه وسلم بالاحراق كان قبل تحريم المثلة اه قوله وهمه بالاحراق الخ هذا جواب عما يقال ان الاحراق مثلة والتعذيب بالمثلة حرام فكيف يتصور منه صلى الله عليه وسلم كردي انتهى پس در صورتیکه فرض کفایه باشد هر گاه در شهری یا در دهی شعار جماعت بعمل آید تعالی حرج از اهل آن شهر یا از آن ده میشود و اگر از جماعت تمرد کرده و همگی از قیام آن شعار امتناع نمودند قتال ایشان شرعا واجب میگردد اما در تحفه و محرر آورده که جماعت سنت موکده بود مر مردان را و دلیل ایشان حدیث سابق است که آنحضرت فرموده صلاة الجماعة افضل من صلاة الفذ اه زیرا که در اینجا افضلیت جماعت مقتضی سنیت است نه فرضیت وی و سنیت جماعت بجهة مردان موکدتر است از سنیت آن برای زنان چه در ایشان مظنه فتنه و مفسده و کثرت مشقت بیشتر میباشد تا مردان و بسبب همین فقره است که ترک جماعت بجهة مردان مکروه دانسته اند بخلاف زنان واقامه جماعت اگرچه از نفر باشند بجهة مردان در مسجد افضلتر است از غیر مسجد اگرچه ایشان کودک باشند چه در حدیث متفق آمده است که حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده افضل الصلاة صلاة المرء

في بيته

في بيته فهو احب الى الله تعالى رواه ابن حبان وغيره وصححوه انتهى

تفریع

در بیان فضیلت و ثواب نماز جماعت و تأسف بر فوت آن

بدانکه سابقا در فضیلت و زیاده اجر نماز جماعت شمه گفته شد اگرچه شرح اجر و ثواب آن ورای عد و حصر و تحریر و تقریر است اما در اینجا باز شیخ مناوی در شرح جامع الصغیر آورده است صلاة الجماعة تفضل وفي رواية تعدل صلاة الفذ اي المنفرد بخمس وعشرين درجة اه افادات ان الجماعة غير شرط وصحة صلاة للمنفرد رواه ابو سعيد الخدري وروي عن ابي هريرة رضي صلاة الرجل ومثله المرأة حيث شرع لها الجماعة في جماعة تزيد وفي رواية للبخاري تضعف اي تضعف على صلاته في بيته اي في محل اقامته وصلاته في سوقه منفردا خمسا وعشرين درجة اه وذلك اي وسبب التضعيف المذكور ان احدكم اذا توضأ فاحسن الوضوء بان اتى بواجباته ثم اتى المسجد لا يريد الا الصلاة اي صلوة المكتوبة في جماعة لم يخط خطوة الا رفعه الله بها اي بخطوته درجة من درجات عالية في الجنة وحط عنه بها خطيئة ولا يزال هكذا حتى يدخل المسجد فاذا دخل المسجد كان في صلاة اي في ثواب صلاة ما كانت في رواية للبخاري ما دامت الصلاة تحبسه اي تمنعه من الخروج من المسجد وتصلي الملائكة الحفظة اي تدعو عليه اي تستغفر له ما دام في مجلسه

اى مدّة دوام جلوسه فى المحلّ الذى يصلّى فيه اى المكان الذى اوقع فيه الصلوة من المسجد يقولون

اللهم اغفر له اللهم ارحمه اللهم تب عليه اى وفّقه للتوبة وتقبّلها منه ويستمر كذلك ما لم

يؤذ فيه احدا من الخلق او يحدث فيه اى ينتقض طهره ويؤخذ منه ان مجتنب حدث اللسان

والبدن بالاولى لانها اشدّ ايذاء **تنبيهٌ مهمّ** قال حجة الاسلام لا اعرف لترك

السنة وجها الا كفرا خفيا او حمقا جليا فانه اذا سمع ان المصطفى صلى الله عليه وسلم قال ذلك فى شأن الجماعة فكيف

تسمح نفسه بتركها بلا عذر فسبب الترك اما حمق او غفلة بان لا يتفكر فى هذا التفاوت العظيم

واما الكفر فهو ان يخطر بالبال انه ليس كذلك وانما ذكر للترغيب فى الجماعة والا فاى مناسبة بين الجماعة

وبين هذا العدد المخصوص من بين الاعداد فهذا الكفر خفى قد ينطوى عليه الصدر وصاحبه لا يشعر به

وما اعظم حمق من يصدق المنجم والطبيب فى امور ابعد من ذلك ولا يصدق النبى المكاشف باسرار الملك

والملكوت الخ وعن انس رضى الله عنه صلاة الرجل فى بيته بصلاة واحدة وصلاته فى مسجد القبائل

اى فى المسجد الذى يجمع فيه القبائل للصلاة جماعة بخمس وعشرين صلاة وصلاته فى المسجد الذى يجمع

فيه الناس اى يصلون جمعة فيه بخمسمائة صلاة وصلاته فى المسجد الاقصى بخمسين الف صلاة

وصلاته فى مسجدى هذا بخمسين الف صلاة وصلاته فى المسجد الحرام بمائة الف صلاة الحديث

وحاصل كلام از اين تنبيه آنستكه طالبان طاعت حق بدانند كه ترك جماعت در نماز بى عذر شرعى موجب سخط و عقاب

و سبب مخالفه شريعت حضرت رسالت پناهى خواهد بود چنانكه حضرت لام آم ربانى [illegible]

خواهم نوشت خواهد آمد ودر فضايل مواظبت بر نماز جماعت

فى بيته الا المكتوبة اى فهى فى المسجد افضل وشيخ شروانى مى فرمايد نوافلهائى كه جماعت در آنها

سنت باشد مانند وترى ادا آنها نيز در مسجد فضلترست از غير مسجد چنانكه مذكور گرديد مگر آنكه

در خانه خود اقامه جماعت نماز فرض يا سنت باشد ودر مسجد نباشد انوقت اقامه آن در خانه

بهترست از مسجد وهمچنين كه اگر در خانه اهل جماعت بسيار باشند ودر مسجد كم آن زمان نيز

در خانه فضلترست از آن مسجد واين قول اذرعى وغير اوست **اما** بقول شهاب رملى اوجه

آنست كه آن مسجد قليل الجماعه از آن خانه كثير الجماعه فضلتر باشد زيرا كه احياى مساجد در نزد شارع

از همه چيز مهم تر ومقدم تر بود قال فى التحفة وبحث الزركشى والاذرعى ان ذهابه للمسجد

لو فوتها اى الجماعة على اهل بيته كان اقامتها معهم افضل آه قال الشروانى قوله لو فوتها

اى وكذا فوت الصلاة عليهم اى على اهل بيته كلهم او بعضهم قال فى المغنى قوله لو فوتها قد يخرج

بذلك اللفظ ما لو امكن فعل الجماعة فى المسجد ثم رجع الى بيته ففعلها باهل بيته فهو افضل آه

ونهى در حديث بقول تحفه بجهة تنزيه است چنانكه از سياق حديث معلوم ميشود وشيخ شروانى

وغيروى فرموده اند مكروه است حضور زنان جميله ومزينه در مسجد با مردان وپيران وجائزست

بزوج و ولى وسيد زنان ودختران وكنيزان [illegible] رخصت مسجد رفتن دهند زيرا كه در اين

مظنه تهمت وفتنه زيادتر ميباشد چه در خبر صحيحين از حضرت عايشه رضى الله عنها مرويست كه وى

فرموده است لو ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى ما احدث النساء لمنعهن الحديث

اما براى زنانى كه جميله ومزينه نباشند مكروه نخواهد بود وزنانى كه شوهر وولى وسيد دارند

وشرايط حضور مسجد در ايشان موجود باشد منع كردنشان حرام نبود **اما** مهدى مطلب آنست كه

حضور زنان خواه پير يا جوان خواه جميله يا غير جميله بهيچ وجه وبهيچ حيثيت در مسجد ومجلس وعظ

وساير امكنه ومواضع روا نباشد لا سيما در مجلسى كه در آن امردان وجاهلان وبيهوده كاران

ومردان مشتهى مجتمع باشند قال فى التحفة ومثلها فى كل ذلك الخنثى وبحث الحاق الامرد

الجميل بها فى ذلك ايضا آه **اما** شيخ شروانى ميفرمايد مراد از امرد در اينجا مطلق امرديت

بلكه در بعضى احوال اين لحوق ومشابهت وجود گيرد نه در مجموع احوال مثلا اگر در امرد خوف فتنه

وتهمت بود آن نيز مثل انثى وخنثى باشد والا فلا وبر عبد نيز جماعت واجب نبود بلكه براى

سنت ميباشد وشيخ شروانى در اسنى ميفرمايد قال القاضى ولا يحتاج الى اذن السيد فى جماعة العبد

الا ان زاد فعل الفرض فى الجماعة عليه منفردا او كان له شغل ولم يقصد تفويت الفضيلة

والاوجه عدم الاحتياج الى الاذن مطلقا لانه صفة تابعة فليست كالسنن الرواتب وهذا اولى

من قول الروذرعى وبعضهم ان الجماعة ان كانت تقام بقرب محل السيد ولم يحوج الى زيادة

والذهاب اليها يسير بحيث لا يتعطل منافعه فيه عادة لم يحتج لاذنه والا احتاج انتهى

بدانكه بقول تحفه جماعت در نماز جمعه ونماز صبح [illegible] از ساير جماعتهاى غير جمعه افضلترست

وقال الشروانى ولا يبعد ان يكون جماعة عشاء ومغرب وعصر الجمعة افضل من جماعة عشاء ومغرب

وعصر غير الجمعة آه **بايد دانست** كه ترك جماعت بهيچ حال روا نباشد

چه در حديث صحيح آمده كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است صلاة الرجل مع الرجل

ازكى من صلاته وحده وصلوته مع الرجلين ازكى من صلاته مع الرجل وما كان اكثر

فهو احب

واقامت جماعت بنحويكه بيان

كرديد در مسجد كثير الجماعه افضلترست از غير آن وجماعت در مسجد الحرام مكه ومسجد نبوى در مدينه

ومسجد اقصى افضلترست از ساير مساجد روى دنيا اگرچه جماعت در اين مساجد ثلاثه كمتر باشد

بلكه گفته اند نماز منفرد در آنها از ساير جاهاى ديگر تفضيل دارد پس جماعت در مساجد فاضلتر

ميباشد از غير مساجد مگر آنكه امامش فاسق يا مبتدع باشد يا اعتقادش به وجوب بعضى از

واجبات نماز نبود مانند حنفى يا اگر به مسجد كثير الجماعه برود مسجديكه در نزديكى وجوار ويست

از جماعت باز ماند پس در اين صور تا اگر در آن مسجد با جماعت نكند رواست

قال فى التحفة فقليل الجمع فى هذه الصورة افضل من كثيره بل بحث الشارح ان الانفراد بالمتعطل

عن الصلاة فيه لغيبته افضل لكن الاوجه خلافه وتقييد الشارح بالقريب لان له حق الجوار

وهو معتبر عن منه مدرك بانه مع عود من البعيد ايضا فحق الجوار يعارضه خبر مسلم اعظم الناس فى الصلاة

اجرا ابعدهم اليها مشيا وقال الشروانى قوله لان له حق الجوار الخ ولو استوى مسجدا جماعة

قدم الاقرب مسافة لحرمة الجوار ثم ما انتفت الشبهة عنه عن مال بانيه اى بانى المسجد وواقفه

ثم يتخير نعم ان سمع نداء المؤذنين مرتبا فينبغى ان يكون ذهابه الى الاول افضل لان مؤذنه دعاه

اولا قاله الاذرعى آه وافتى الغزالى وكذا فى النهاية والمغنى بانه لو صلى منفردا او كان الخشوع

فى جميع صلاته افضل من صلاته جماعة ولم يخشع اهلها يكون فيها خشوع لا فى جميع الصلاة ولا فى

جزء منها فينبغى الانفراد منه افضل انتهى **بدانكه** اقل عدد جماعت دو نفرست

در بیان عذرهای که بسبب آنها ترک جماعت روا بود و بیان اقسام عذرها و ما یناسب بذلک

پس یکی از آن جنوا امام شیعی و آن یکی دیگر ماموم یعنی شعار و آداب جماعت در نماز بدو نفر بعمل می‌آید
اما برای اکثر وی حد و حصری متعین نبود چرا که اگر آن از دو نفر تا صد هزار نفر و از صد هزار نفر
الی ماشاء الله جماعت بعمل خواهد آمد کما فی الفقه **فصل** بدانکه کسی که معذور باشد
بعذر شرعی اعم از اینکه آن عذر عام باشد یا خاص رخصت است برای او ترک کردن جماعت بدلیل
حدیث صحیح ابن حبان و حاکم که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است من سمع النداء فلم یأته
فلا صلاة له ای صلاة کاملة الا من عذر **و یکی از عذرها** که بسبب وی شرعا
ترک کردن جماعت رخصت باشد شدت باران است یعنی باران سخت چه در شب و چه در روز
بنحوی که اگر برای جماعت بمسجد برود هر آینه اذیت و مشقت سختی بوی برسد و برف و تگرگ نیز
مانند باران بود وظاهر عبارة التحفة انه قال لا رخصة فی ترک الجماعة وان قلنا انها
سنة لتاکدها الا لعذر للخبر الصحیح المذکور من سمع النداء الخ وقال الشروانی قوله الا
لعذر الخ فلا ترد شهادة المداوم علی ترک الجماعة لعذر بخلاف المداوم علی ترکها
بغیر عذر کذا فی النهایة والمغنی اه وکالمطر الثلج والبرد ان بل الثوب او کان البرد کبارا
تؤذی اه **و یکی دیگر** از عذرها وحل است یعنی گل بسیار و سخت
بنحویکه رفتن در آن متعسر بود وفی التحفة الوحل بفتح الحاء ویجوز اسکانها ای وحل
شدید بان لم یأمن معه التلوث او الزلق لیلا او نهارا لان مشقته اکثر ما شق
المطر قال الشروانی قوله الوحل فیما ذکر کثرة وقوع البرد او الثلج علی الارض بحیث
یشق المشی علی ذلک کمشقته فی الوحل کذا فی النهایة اه واما حدیث ابن حبان انه
قد

قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی عام الحدیبیة لما اصابهم مطر لم یبل اسفل نعالهم ان ینادی
بصلاتهم فی رحالهم فمفروض فی المطر وکلامنا هنا فی حال من غیر مطر فی النهایة والمغنی اه
پس از عبارة تحفه و محشی و شروانی چنانی مفهوم شد که اگر در برف و تگرگ تلوث و زلیق موجود
باشند او نه هم مثل گل عذر شرعی باشند والا فلا **و یکی دیگر** از عذرها
وزیدن بادهای سخت در شب چه آن نیز سبب زحمت و حسرت می باشد خصوصا در شبهای دیجور
و تاریک و وقت صبح را بقول شرح منهج در مسئله وزیدن بادهای سخت و ناهموار و حسرت
و مشقت آن ملحق به شب نموده اند **و یکی دیگر** از عذرها مرض است
یعنی بیماری که آن ثقالت بدن است بواسطه علتی ظاهری یا باطنی چه مشقت آن مانند
حسرت و مشقت مشی است در وقت مطر اما مرضهای خفیفه مانند وجع غیر شدید در اعضاء
و درد گوش و دندان و صداع و شقیقه قلیله و سرفه و تب خفیفه و امثال اینها هیچکدام
عذر شرعی نیستند اما شیخ شروانی شدت غلبه نعاس را نیز مانند مرض دانسته اگرچه
آن نعاس بسبب انتظار جماعت حاصل شده باشد چرا که در وقت نعاس خشوع و آگاهی
تمام در نماز منتفی خواهد بود **و یکی دیگر** از اعذار تمریض است یعنی بیمار پرستی
و قیام بخدمت کردن وی مثل اینکه آن بیمار پرستیده شده از جمله اقربا و خویش آن مریض بود
و بغیر از وی کسی دیگر نباشد که بمراقبت و خدمات وی بپردازد و حال اینکه آن مریض انس تمام
بآن شخص گرفته باشد یا اینکه آن مریض محتضر بود یعنی مشرف به موت و بجز وی کسی دیگر نباشد که متعهد
حال او شود **و یکی دیگر** از عذرها سختی سرما و گرما است خواه در شب

و خواه در روز و او اینها نیز مانند مطر می‌باشند در دشواری و زحمت و عسرت قال فی التحفة تقییده الحر
بوقت الظهر ای وان وجد ظلا یمشی فیه اه قال الشروانی قوله لا یخفی ان هذا مما لا وجه له لان
من البدیهی ان الحر انما یکون عذرا اذا حصل به التأذی فاذا وجد ظلا یمشی فیه فان کان ذلک
الظل دافعا للتأذی بالحر فلا وجه له حینئذ لکون الحر عذرا وان لم یکن دافعا للتأذی بالحر کان
مقتضیا للاعذار ایضا **و یکی دیگر** از عذرها شدت گرسنگی و شدت
تشنگی است و حال اینکه طعام و شراب حاضر و موجود باشند چنانکه در حدیث مسلم آمده است که
لا صلاة بحضرة الطعام و هم در صحیحین وارد شده است که اذا حضر العشاء واقیمت
الصلوة فابدؤا بالعشاء پس اگر بحضور طعام و شراب گرسنگی یا تشنگی براو غالب شد
اول شروع بخوردن اطعمه و اشربه نماید و چند لقمه و شربه از آن بخورد و بیاشامد تا اینکه
حدة جوع و شدت عطش وی نماند آنگاه شروع بنماز کند کما هو المذکور فی محلها
و یکی دیگر از عذرها مدافعه حدث است قال فی التحفة و شرح المنهج ومدافعة حدث
ای من بول او غائط او ریح فیبدأ بتفریغ نفسه من ذلک لکراهة الصلوة بها ای بالبول
والغائط والریح کما مر فی باب مکروهات الصلاة اه **و یکی دیگر** از عذرها خوف
از ظالم است یعنی که اگر چنانچه برای جماعت بیرون آید از جانب ظالمی و ستمگری ضرر مالی یا بدنی
با وخواهد رسید **و یکی دیگر** از عذرها خوف غریم است یعنی بیم از صاحب قرض که اگر از خانه
بجهت جماعت بیرون آید در اثنای راه صاحب قرض باو رسد و او را گرفته و حبس و زجر و عذاب
او نماید و حال اینکه آن شخص مدیون معسر باشد و برای ادای آن دین قادر نبود بخلاف مدیونی
که موسر بود و قادر باشد برادای دین که در این صورت ترک جماعت برای او روا نخواهد بود
و یکی دیگر

وذلک حاصل عند الفضل او الاذان بمعاف فوت الوقت فیتعذر الصلوة وحینئذ یاتی

و یکی دیگر از عذرها خوف است از عقوبات مثل اینکه قصاص یا حد قذف یا تعزیر
براو باشد و از بیم آنها نتواند از خانه بیرون آید و اگر زمانی بیرون نیاید و خود را پنهان دارد
بحمل او را عفو نماید آن وقت اگر ترک جماعت کند روا باشد قال شارح المنهج بخلاف ما لا
یقبل العفو کحد السرقة والشرب والزنی اذا بلغت الامام او کان لا یرجو العفو وقال الشروانی
ونظر الضبط بانه ما دام یرجو العفو یجوز له التغییب فان یئس او غلب علی ظنه عدم العفو حرم
التغییب انتهی بخلاف نحو حد الزنا کالسرقة والشراب ونحوهما من حدود الله تعالی
قوله اذا بلغ الامام ای وثبت عنده لانه لا یرجو العفو عن ذلک فلا رخصة بل یحرم التغییب عنه
لعدم فایدته انتهی **و یکی دیگر** از عذرها برهنگی و عریانی بدن است
کما قال فی شرح المنهج و فقد لباس لائق به وان وجد ساتر العورة لان علیه مشقة فی خروجه اه
کذلک قال الشروانی ای کفقد عمامة او قباء وان وجد ساتر عورته ولا وجد ان فاقد ما یرکبه لمن لا
یلیق به المشی کالعجز عن لباس لائق به کذا فی النهایة ومثل فقد المرکوب فقد ما لا یلیق به کوبر
وظاهر وان قربت مسافته جدا وهو ظاهر حیث عد ازراء له فلیراجع ان علیه مشقة فی خروجه فقد
یترک کذا ملله فی الجموع و خفف منه ان من عاد الخروج مع ستر العورة فقط انه لا یکون عذرا عنده
الزائد علیه وهو کذلک وان من وجد ما لا یلیق به کالقباء للفقیه کالمعدوم قال فی المهمات
وبه صرح بعضهم فی المغنی والنهایة انتهی **و یکی دیگر** از عذرها خوف تخلف وی است
از رفقاء در سفر مباح و نزد بعضی در سفر مطلقا قال فی الاعذار وان یکون علی جناح السفر او ناشئة
بوجه التطفر بها فی الوقت او وجد من غصب ماله و یرجو الاسترداد فی الوقت لو طلب منه انتهی
و یکی دیگر از عذرها خوردن چیزی است که رایحه کریهه داشته باشد مثل سیر و پیاز

وآنچه که بدانها ماند اگرچه اندک باشد چنانکه در حدیث شریف آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده است من اکل
بصلاً او ثوماً او کراثاً فلا یقربن مسجدنا وفی روایة فلا یقربن المساجد فان الملائکة تتأذی
مما یتأذی منه بنو آدم الحدیث وقال فی المختصر ویکره اکل ذلک الا لعذر انتهی
وکذا دخوله المسجد بلا ضرورة ولو خالیاً اه قال الشروانی وفی الانوار کره النبی صلی الله علیه وسلم اکل الثوم
والبصل والکراث وان کان مطبوخاً اکره لنا نیاً والحق بذی ریح کریه کل ماله رائحة کریهة من
ثیاب او بدن کلحم نضیج وقصاب وارباب الحرف الخبیثة وذی البخر والصنان المستحکم والجراحات
المنتنة والمجذوم والابرص ومن داوا جرحه بنحو ثوم لکون التأذی بذلک اکثر منه باکل نحو الثوم
ومن ثم نقل القاضی عیاض عن العلماء منع الاجذم والابرص من المسجد ومن صلاة الجمعة ومن
اختلاطهما بالناس انتهی **فائدة** قال بعض الثقات ان من اکل الفجل
ثم قال بعده خمس عشرة مرة **اللهم صل علی النبی الطاهر** فی نفس واحد لم یظهر منه
ریح ولا یتجشأ منه قال شیخنا الحنفی وقد جرب وعبارة الشیخ عبد البر ومن قال قبل اکله الخ
فراجع وینبغی ان یجمع بینهما اه قوله وکذا دخوله المسجد اه وینبغی ان موضع الجماعة خارج المسجد
حکمه حکم المسجد قوله ویکره اکل ذلک الخ وهل یکره اکله خارج المسجد ولا افتی الوالد رحمه الله
بکراهته نیاً کما جزم به فی الانوار وینبغی ان محل الکراهة ما لم یحتج لاکله کمقصد ما یأتی مر به
ای یجعله اداماً او توقان نفسه الیه اه وقال فی المختصر ومن الاعذار ایضاً نحو زلزلة
وغلبة نعاس کامل وسمن مفرط للتجیب [illegible] ولیالی الزفاف فی المغرب والعشاء وسعی فی
استرداد مال یرجو حصوله کما ذکر وعمی حیث لم یجد قائداً باجرة مثل اه قال الشروانی
قوله نحو زلزلة الخ ای وکمرض شها ای بحیث اتهم من الخشوع والاشتغال بتجهیز میت وحمله
ودفنه ووجود من یؤذیه فی الطریق ولو نحو شتم ما لم یکن دفعه من غیر مشقة وغلبة النسیان

والاکراه وتطویل الامام علی المشروع ای علی الآداب وترکه سنة مقصودة فی الصلاة وترکه الامام
السنة المقصودة فی الصلاة وکون الامام سریع القراءة والمأموم بطیئها او کان الامام ممن یکره
الاقتداء به ومن الاشتغال بالمسابقة والمناضلة اه قوله وسعی فی استرداد مال یرجو حصوله
ای فی استرداد مغصوب له او لغیره اه وغیر ذلک مما یتضرر بالتعثر به کاشیاء ثقیلة توضع فی
طریقه ودواب تقف فیها اه وقال فی الانوار وان یکون خبزه فی التنور او قدره علی
النار ولا متعهد له واذا حضرت الصلوة وهناک غریق انسان او حیوان محترم او نفس لظالم
وهو قادر فی تلک الصورة علی التخلیص لم یجز الاشتغال بالصلوة ویلزمه التخلیص اه او رای سارقا
یسرق ماله او مال غیره جاز له قطع صلاته انتهی ویعلم من ظاهر عبارة التحفة والشیخ
ان مجموع هذه الاعذار فی حق من لم یتأت له اقامة الجماعة فی بیته والا فلا یسقط عنه
ای طلب الجماعة انتهی **تبصرة** باید دانست که اگر کسی در تکبیر تحرم با امام
موافقت نمود یعنی همینکه امام تکبیر تحرم گفت او نیز در عقب امام شروع به تحرم نمود هرآینه به ثواب
فضیلت تکبیر تحرم رسیده باشد واگر تکبیر وی با تکبیر امام موافقت نکرد و با جهت وی تراخی روی داد
ادراک فضیلت از وی فوت خواهد شد ووسوسه خفیفه در نیت آوردن مغتفر میباشد
اما وسوسه مفرطه که موجب تخلف وی از امام باشد ممنوع بلکه مکروه بود حتی شیخ شروانی
فرموده است هرگاه وسوسه وی طول کشید تا آنکه امام برکوع رفت واو هنوز در وسوسه نیت بود
فضیلت تحرم وی فوت خواهد شد چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این همین نکته را در عبارت شرح
ذکر خواهیم کرد **لطیفه** بدانکه بر طالبان جمعه وجماعت لازم است
که مجموع شرایط وارکان وسنن متعلقه بجماعت را کما هو المذکور فی مدونات الفقه

در نماز جماعت بکار آرند وهر یک تکلف وتجاوز از آداب واحکام آن بر خود روا ندارند چراکه اقتداء
کردن عبارت از مجرد اتباع وپیروی مقتدی به خود وهمراه از با مأموم خلص موافقت کردنست با امام
در مجموع افعال وارکان وحرکات وسکنات نماز بطریقی که علما ومجتهدین شریعت مطهره آنرا بیان
ورقوم فرموده اند ودر جماعت فضایل وثواب چنانکه شمه از آن در اول باب ذکر کردیم لا تعد
ولا تحصی میباشد پس شرف وسعادت این مرتبه رفیع را بی عذر از دست دادن خسارت ابدی وخذلان موجب
حسرت سرمدی است ففی الجماعة رحمة لا یدرکها الا السعید ولا یترکها الا من اشتد
علیه الوعید بنا بر آن طالبان فضایل وفوائد طاعت بعد از عزیمت بر نماز جماعت باید
چست وچالاک بطلب قربت حق برخیزند ووسیله سعادت حتی دخل قومهم فهو منهم را بگیرند
وخطرات [illegible] گوش [illegible] واخرت وماجرای او را نصب العین بینش وهوش ساخته پیش از همه
ولذت کار را دریابد خود را در سلک جمعیت مساجد لان جا دهد وپای در صفوف وقفات
مقام قرب وحضور نهد ودر میان انجمن حواس را جمع نماید وبا حضرت قاضی الحاجات زبان
بمناجات گشاید که یارب طاعت من تنها قابل مقام قرب حضرت تو نبود لا بد از انجمع طاعت
گذاران تو آمده ام وبا ایشان در آمیزش ایرتو در ساخته که شاید بواسطه سوز وگداز
این بندگان امیدوار بر وجود ضعیف من نیز رحمت فرمائی وطاعت شکسته ام را بفضل واحسان
قبول نمائی **للمؤلفه** شایسته تو نبود این طاعت شکسته ه تا آرمش به تنها بدرگهی قبولت ه
ناچار در فکندم ویرانیات تنها ه شاید باین بهانه یابد رهی وصولت ه
زانکه شکستش بگذر اوراقبول فرما ه از ما وجمله یاران بر خاطر رسولت ه

پس خاطر خود را بواسطه کثرت جماعت واز دحام شورش وپراکنده نسازد وردای عبودیت در اندازد
قائماً باذن الله وراجعاً الی الله اسباب جمعیت خاطر وفراغت حواس اندوخته ونظر خویش بر مصلی
دوخته وبوسیله این همه اسباب امیدواری منتظر فضیلت جماعت وکثرت واردات فیض آن گشته
لا خوفاً من عقاب ولا طمعاً للثواب بل خالصاً مخلصاً لوجه الله عز وجل خود را در سلک آن
وبندگان حاضر وناظر داشته همه تن واعضا وحواس گوش وهوش بجمع عجاب وحروق خاموش شده
تا ناگاه از محراب هدایت آواز تکبیر امام آید او نیز بلا فاصله عندلیب آسا ترنم رایحه گل نموده
وزبان تبرنم والحان فضیلت تحرم کشد تا اینکه در عین اقتداء بمدارج توفیق واهتداء فایق گشته
دب اینت [illegible] همراهان از خودی خود گذشته در خود ازی از حلاوت آن نعمت دیده
ودسته دسته نوباوه آن حدائق را چیده فلینعم ما قال [illegible] **بیت** آنکس که یافت در لطایف علم ه
وانکس که نیافت داغ نایافت بس است ه **فصل** بدانکه بر طالب جماعت لازم است
که تا مقدور گردد امام عالم وقاری وورع وصالح را بگزیند واگر چندین کس بوند که همگی در صفات
امامت مساوی بوند شایسته واحق بامامت در میان او کسی است که بنظافت بدن موصوف وممتاز
باشد وبعد از وی کسی است که لباسش از سایرین نظیف تر ولطیف تر باشد وبعد از وی کسی است که
صوت وی از ایشان خوش تر وبهتر باشد وبعد از وی کسی است که پیشه وصنعت وی از دیگران پاکتر
وبهتر باشد وبعد از وی کسی است که جمال صورت وکمال معنی وی پاکیزه ونکوتر از آنها باشد
وبعد از وی کسی است که در میان مردمان بذکر خیر ونام نکو مشهور ومعروف وباوصاف حسنه موصوف باشد
از حیثیت نسب وحسب وغیر آنها **بدانکه** والی در محل ولایت خویش اولی واحق تر بود

در میان آنکه تا می‌تواند اقتداء بشخص عالم [illegible] امامت داشته باشد وشرایط واداء اقتدا را نیک مراعات فرماید [illegible]

باماست از غیر خود اگرچه آن غیر بصفات مرجحه موصوف باشد و امام راتب مقدم تر و احق تر می باشد از غیر راتب

حتی او از والی مقدم تر است هرگاه امام اعظم او را بامامت منصوب کرده باشد چنانچه اذرعی

و غیر او در شرح فقه ذکر کرده اند و مالک بقعه اولی و احق تر بود از غیر آن و رشید از عبد مقدم تر

می باشد و حتی المعتد و بغیر مذهب اقتدا کند بکسی که در صحت نمازش اعتقاد و اعتباری نبود مانند

جنب و محدث و کافر روایت مرکسی را که به حال وی عالم باشد اقتدا بوی نماید زیرا

کسی که اعتقادش به فساد نماز امام باشد اقتدای آن کس بآن امام روا نبود و نیز اقتدا کردن

بکسی که مقتدی باشد روا نبود چه این کس که مقتدی است خودش تابع و مأموم کسی دیگر است

پس چگونه روا بود که آن کس مأموم مأمومی باشد وفی عبارة الشروانی تصریح ایضا بانه لا یصح

الاقتداء بمن توهمه او ظنه مأموما کان وجد رجلین یصلیان جماعة وتردد فی

ایهما الامام اه وان اجتهد فی ایهما الامام واقتدی بمن غلب علی ظنه الامام فینبغی ان

یصح کما یصلی بالاجتهاد فی القبلة والثوب والاوانی اه قال فی التحفة ولا یصح

قدوة بمقتد اه فخرج بمقتد ما لو انقطعت القدوة کان سلم الامام فقام مسبوق

فاقتدی به آخر او مسبوقون فاقتدی بعضهم ببعض فیصح فی غیر الجمعة فی الثانیة

علی المعتمد لکن مع الکراهة اه قال الشروانی وحاصله انه یصح الاقتداء فی الصورة

الثانیة وهو قوله او مسبوقون الخ فی غیر الجمعة علی المعتمد لکن مع الکراهة واما

فی الصورة الاولی وهو قوله مسبوق فاقتدی به آخر اه فیصح فی الجمعة ایضا بلا کراهة

مطلقا انتهی ففی ذلک ابحاث واختلافات ترکتها خوفا للاطالة فمن

طالبها فعلیه

طالبها فعلیه بمطالعة التحفة وحواشیه سیما الشروانی فی باب القدوة انتهی

و نیز روایت اقتدا کردن بکسی که بروی آن نماز وجب الاعاده باشد مانند شخص مقیمی

تیمم کرده باشد و کسی بوی اقتدا نماید قال فی التحفة وشرح المنهج ولا یصح الاقتداء بمن

تلزمه اعادة کصلاة ودان اقتدی به مثله لعدم الاعتداد بصلاته انتهی و نیز

روایت اقتدای قاری به امی لکن بقول قدیم در نماز سریه اقتدا بآن روا باشد نه در نماز

جهریه و امی آن است که در فاتحه وی خلل و نقص باشد و نیز روایت اقتدای مرد

بزن و خنثی و اقتدای خنثی بزن یا بخنثی چه در حدیث صحیح آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

فرموده است لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة و هم ابن ماجه روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرموده لا تؤم امرأة رجلا انتهی الحدیث اما اقتدای مرد بمرد و زن بزن یا اقتدای

زن بخنثی یا خنثی بمرد روا بود و روا بود اقتدای متوضی به متیمم که نمازش وجب الاعاده

نباشد و نیز روایت اقتدای متوضی که پا را شسته باشد بکسی که بر موزه مسح

کرده باشد و نیز روایت اقتدای قائم بقاعد و مضطجع

فصل در بیان اختیار کردن صف اول و آداب صفوف جماعت و تسویه و غیره

بدانکه در جماعت صف اول پس صف وسط اختیار باید کرد چنانکه در نماز جمعه مذکور میگردد

و تسویه صفوف از آداب جماعت است و تاکید استحباب آن بجهة امام یا مأذون اوست

و اگر هر دو مان همین قدر یک صف موجود بودند باید صف اول را باایشان تمام نمایند

و در محاذات هر شهاری یکدیگر بایستند بنحوی که سینه یکی از دیگری مقدم و موخر نشود

و نیز جهار من صفوف را مسدود کنند و تا صف اول تمام آراسته نشود شروع بآراستگی و تسویه

صف ثانی ننمایند کما قال فی شرح المقدمة ولا یشرع فی الصف الثانی حتی یتم صف الاول ولا

یقف فی صف الثانی حتی یتم الصف الاول ولا یقف فی صف حتی یتم ما قبله فان خولف شیء

من ذلک کره لخبر الصحیح من وصل صفا وصله الله ومن قطع صفا قطعه الله انتهی

و در صف اول از طرف یمین امام بایستد چنانکه در شروط اقتدا می آید و در تهمم منتظر دریافتن

فضیلت تحرم و آداب جماعت باشد و آن چنین است که چون امام تکبیر تحرم گفت او نیز بی فاصله

و بی درنگ در عقب امام شروع به تحرم نماید و از ابتدای نیت تا انتهای سلام نیت قدوة را

قطع ناکرده و از امن البدو الی الختم در دل نگه داشته امید است که حضرت مجیب الدعوات جل شانه

بمحض تفضل و غایات کامله ثواب و فضیلت آن اقتدا و فضل الجماعت کرداند و دعوت و پرستش

ایشان را بوعده صادقه خویش بشرف اجابت و قبول رساند زیرا که در حدیث بزار رضی الله عنه

آمده که هر کس چهل روز تکبیره باتکبیر امام بنحویکه مذکور کردیم موافقت نماید هرآینه خدا وی را

برائتی از آتش دوزخ و برائتی از نفاق [illegible] فرماید قال فی شرح المنهج وتدرک

فضیلة الجماعة ما لم یسلم الامام التسلیمة الاولی وان لم یقعد معه بان سلم الامام عقب

تحرمه لادراکه رکنا معه لکن دون فضیلة من ادرکها من اول بتکبیرة الاحرام اه

وقد صرح فی المحرر بانه تنال بادراک الرکوع الاول وفی قسم آخر بادراکه مع شیء من

القیام وفی قول بادراک آخر الصلوة وان لم یدرک شیئا من الرکعات علی الاصح انتهی

واین قول صاحب محرر با قول شرح منهج گویا چندان تفاوتی نداشته باشد

فصل در بیان مراعات رضای مأمومین را در تطویل و تخفیف نماز و بیان ثواب جماعتی دیگر بعد از جماعت

حسب شروع نماز خلف وی بگذرد بهر صفت که جماعت ممکن باشد شروع روا است

بدانکه رضای مأمومین در امامت شرط است چنانکه اگر مأمومین بتطویل راضی اند نماز را بتطویل بگذارد

و اگر رضا بتخفیف باشند نماز را بتخفیف بخواند بشرطیکه ترک ابعاض و هیأت در آن نشود انتهی

و مکروه است طول دادن نماز تا مردمان دیگر باو لاحق شوند مگر در رکوع یا در تشهد

اخیر که انتظاری مردمان در این دو محل مکروه نبود بلکه سنت است بشرطیکه از طول عرفی بالا نکشد

و در این انتظاری بنابوجوهات چند ملاحظه احوال مردمان ننماید مثلا نگوید این توانگر است و فلان مفلس

یا این حاکم است و فلان رعیت یا این عالم است و فلان جاهل یا این دوست است و فلان دشمن

بلکه همگی اهل اسلام در اتباع شریعت و آمادگی این اوامر شریک یکسانند و درویش و غنی بنده این درگاه

و هرگاه فرضی را منفرد یعنی بی جماعت ادا نمود بعد از آن اقامه جماعت واقع شد سنت است با ایشان نیز

نماز را بجماعت ادا نماید چنانکه در حدیث ترمذی آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دو مرد را دید

که در نماز صبح بجماعت نماز نخواندند از ایشان پرسید که چرا بجماعت نیامدند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما در منزل خود ها نماز خوانده ایم پس آنحضرت باایشان فرمود اذا صلیتما فی رحالکما ثم اتیتما

مسجد جماعة فصلیا معهم فانها لکما نافلة انتهی الحدیث و همچنین اگر فرضی را بجماعت ادا نمود

و باز در همانجا اقامه جماعتی دیگر بهم رسید سنت است هر باره با ایشان نیز جماعت کند انتهی

قال فی شرح المنهج وسواء فیما اذا صلیتا الاولی جماعة ام لا استوت الجماعتان ام زادت احدیهما

بمزیة فضیلة ککون الامام اعلم او اورع من امام آخر او الجماعة اکثر من جماعة آخر او المکان

اشرف من مكان آخر انتهى و فى المحرر واذا اعاد بالجماعة فالفريضة الاولى على الجديد وعند القديم يحتسب الله تعالى بما شاء منهما ذكره الجماعتين انتهى

شرائط اقتداء

بدانكه شرائط اقتداء و آداب آن بقول شرح منهج وغير آن هفت مى باشد **شرط اول** آنستكه ماموم بر امام در موقف ومكان نماز تقدم وپيشى نكند چه مراد از حقيقت اقتدا همين معنى است كه بيان آن تفصيل يافته زيرا به بداهت ثابت است كه موضع ومقام مقتدا تقدم است وپيشى وموقع وموقف مقتدى متخلف است وتأخر پس ناچار ماموم بايد آداب موقف خود را بدانند وازحد خود تجاوز نكند مراتب ثواب كه باحاديث صحيحه در نماز جماعت ثابت ومقرر است همچنانكه شامل احوال ماموم مى آيد شامل احوال امام نيز بطريق اولى خواهد امد چنانكه در بحث اذان شمه ازان ايراد يافت قال الشرعانى لان المقتدين بالنبى صلى الله عليه وسلم وبالخلفاء الراشدين لم ينقل عن احدهم تقدم للماموم على الامام ولقوله عليه السلام انما جعل الامام ليؤتم به فلا تختلفوا عليه فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا ولان الائتمام الاتباع والمتقدم غير تابع قاله فى المغنى والنهاية انتهى بلكه در تحفه وشرح منهج وغير آن نيز آورده است كه سنت است ماموم اندكى از امام متخلف داشته باشد باين كيفيت كه اگر ماموم نزديك امام ايستاده است آنست كه انگشتان پاى ماموم از پاشنه پاى امام متخلف داشته باشد چه ازين صورت بادب واحترام وقاعده وآداب جماعت نزديكتر مى باشد كما مر واگر احيانا برابر هم باشند ضررى بنماز نخواهد رسيد **وهركاه** با امام يك نفر حاضر بود بايد آن يكنفر در طرف راست امام

بايستد اگرچه آن يكنفر كودك باشد **واگر** هم در آنوقت كسى ديگر حاضر آمد و ايشان هردو در نماز ايستاده بودند بايد آنكس نيز در طرف چپ امام بايستد و نيت اقتدا آورد **واگر** پيش از شروع بنماز دو نفر حاضر آمدند بايد بروند در پشت سر امام بايستند و نيت اقتدا آورند كما صرح به فى كتاب التحفة وغيرها وهو ان يقف الذكر ولو صبيا لم يحضر غيره عن يمين الامام لخبر الشيخين عن ابن عباس رض قال بت عند خالتى ميمونة فقام النبى صلى الله عليه وسلم يصلى من الليل فقمت عن يساره فاخذ برأسى فاقامنى عن يمينه متخلفا قليلا عن الامام رعاية للأدب واظهارا لرتبة الامام على رتبة المأموم فان جاء آخر احرم عن يساره فان لم يكن فى يساره موضع احرم خلفه ثم تأخر اليه من هو فى يمين الامام ثم بعد تكبيرة احرامه يتقدم الامام بنفسه او يتأخر ان اى المأمومان فى القيام افضلهما الثانى اى تأخر المأمومان عن الامام لخبر مسلم عن جابر رض قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى فقمت عن يساره فاخذ بيدى حتى ادارنى عن يمينه ثم جاء جابر بن صخر فقام عن يساره فاخذ بايدينا جميعا حتى اقامنا خلفه صلى الله عليه وسلم ولان الامام متبوع فلا يناسب له ان ينتقل عن مكانه وهذا التقدم والتأخر يعتبر فى وقت الامكان ووسعة المكان فان لم يمكن الا احدهما لضيق المكان من احد الجانبين او نحوه كما لو كان بحيث لو تقدم الامام سجد على نحو تراب يشوه خلقه او يفسد ثيابه او يضحك عليه الناس فعليه ما تيسر له تحصيلا للسنة واذا حضر رجلان او رجل وصبى او صبيان صطفا خلف الامام بحيث لا يزيد بينه وبينهما على ثلاثة اذرع وكذا ما بين كل الصفين ولو حضر رجل وامرأة قام الرجل عن يمين الامام

والمرأة خلف الرجل او حضر رجلان وامرأة صفا خلف الامام والمرأة خلف الرجلان او حضر رجل وامرأة وخنثى وقف الرجل عن يمين الامام والخنثى خلفهما والمرأة خلف الخنثى وان لم يحضر الا اناث فصفهن خلفه سواء الواحدة والعدد ويقف الرجال الفضلاء خلف الامام ثم الصبيان خلفهم لانهم من جنس الرجال ثم الخناثا خلف الصبيان ثم النساء خلف الخناثا وان كان الامام والمأمومين امرأة فتقف امامتهن فى وسطهن ندبا كما كانت عائشة وام سلمة رضى الله عنها تفعلان ذلك رواهما البيهقى فان امهن الخنثى تقدم عليهن كالذكر ويكره للمأموم ان يقف منفردا عن الصف بل يدخل الصف ان وجد سعة او فرجة بحيث لو دخل بينهما لوسعه من غير الحاق مشقة لغيره وان لم يجد سعة ولا فرجة فليجر بعد تكبيرة الاحرام الى نفسه شخصا من الصف ليصطف معه خروجا من خلاف من قال من العلماء لا تصح صلاة منفردا خلف الصف ويسن لذلك المجرور ان يساعده اى جاذبه فى المشى لذلك الرجل المنفرد لينال فضل المعاونة على البر والتقوى انتهى

شرط دوم آنستكه ماموم علم داشته باشد بانتقالات امام تا متابعت امام بجهة وى ممكن وميسر گردد چه متابعت كردن ماموم ميسر نشود مگر بمشاهده نفس امام يا بمشاهده بعضى از صفوف يا بشنيدن آواز امام يا بشنيدن صداى مبلغ وى بشرطيكه آن مبلغ عادل واز اهل ثقه باشد **شرط سيوم** اجتماع امام است با ماموم در يك موقف ومكان ودر بعض اوقات در موقف ومكان ايشان اختلاف واتحاد واقع ميشود **اما** اختلاف بنا وموقف بشرائطى كه

در كتب شرع بيان نموده لذ ضررى باقتدا نميرساند واحكام اختلاف جهات امام وماموم در فضاء ومسجد ومحوط وغير محوط ومسقف وغير مسقف وبلندى وپستى وقرب ومحاذات اين ونلاحق صفوف وبيان مسافه بين آنها باساير احكام متعلقه بآنها همگى در تحفه وانوار وساير كتب مبسوطه فقه تفصيل يافته لمؤلفه اينجا مجال نيست زتفصيل دم يكقطره نمونه زدريا كفايت است **شرط چهارم** نيت اقتدا ويا جماعت آوردن است با امام كما قال فى الانوار ويقرنها بالتكبير اى كسائر ما ينويه من صفات الصلاة وسيأتى فيما اذا احرم منفردا ثم نوى القدوة فى خلال الصلوة الخ وفى ظهر الجواز الخ كذا فى الصغير انتهى فعلم بذلك من اشتراط نية الاقتداء للمأموم كما يجب على الامام نية الامامة بشروطها لانه لا ينال فضيلة الجماعة الا بنية الامامة الخ قاله صاحب الانوار انتهى **شرط پنجم** موافقت نظم صلاة امام وماموم است باهم يعنى امام وماموم هردو باهم در اداى افعال واركان مخصوصه ظاهره مثل الحركات والسكنات باشند فمن غير الا انوار هذه الموافقة فى الاركان لا فى العدد الركعات انتهى ولا فى النية لانه لا يشترط اتفاق نية الامام والمأموم انتهى ويجوز المثل من الفرائض بالمثل والطويلة بالقصيرة ثم تمام المقتدى حينئذ كالمسبوق والقصيرة بالطويلة ثم يفارق عند قيام الامام او ينتظر الخ ولو صلى العشاء خلف التراويح جاز واذا سلم الامام فاقتتح ركعتين جاز الاقتداء ثانيا اى مع افضلية براءة ولا نعرفه بغيره تكون الانفراد اولى للخروج من الخلاف انتهى پس درين صورت نمازروا نيست اقتدا كردن به امامى كه نمازش با نماز ماموم مختلف باشد

مثل آنکه در نماز ظهر اقتدا بکند بکسی که نماز کسوف یا جنازه بخواند اما اقتدا کردن مؤدی یعنی کسی که نماز را
به ادا خواند بکسی که نماز قضا بگذارد جایز است و همچنین اقتدای متعرض به متنفل و متنفل بمتعرض
و ظهریه بعصریه یا عصریه بظهریه نیز جایز است اگرچه نیت هر دو نماز مغایر و مختلف باشد
وقد صرح فی المختصر بانه قد نقل المارودی اجماع الصحابة رضی الله عنهم علی صحة الفرض خلف النفل
وصح ان معاذ [illegible] یصلی عشاء الآخرة مع النبی صلی الله علیه وسلم ثم یعید بهم [illegible] مکتوبة
والاصح صحة الفرض خلف صلاة التسبیح و [illegible] الامام فی السجود [illegible] الاعتدال او الجلوس بین
السجدتین [illegible] وکذا یجوز اقتداء الظهر بالصبح والمغرب ونحوهما والمقتدی حینئذ کالمسبوق فاذا
سلم الامام قام المقتدی واتم صلاته والافضل متابعة الامام فی القنوت الصبح وفی تشهد الاخیر
من المغرب کالمسبوق وقال الشروانی ولو اقتدی مصلی العشاء بمصلی الوتر فی نصف الثانی من رمضان
فالافضل متابعته فی القنوت انتهی وقد صرح فی الانوار بصحة اقتداء المتوضی بالمتیمم
[illegible]

[illegible]

اوکان ان جبی کعرة او حاملا للنجاسة خفیفة لم یجب الاعادة و یثاب ثواب الجماعة [illegible] ولو بان مجنونا
او کافرا فالمأموم [illegible] وجبت الاعادة انتهی
شرط ششم آنستکه موافقت امام بکند در سنتی که مخالفت وی در آن سنت از فواحش
مخالفات باشد مانند سجده تلاوت و سجده سهو در نماز و تشهد اول قال فی المختصر شرط
لصحة الاقتداء موافقة الامام فی سنن تفحش المخالفة فیها فعلا و ترکا کسجدة التلاوة
و سجود السهو و تشهد اول [illegible] علی تفصیل فیه بخلاف ما لا تفحش فیه المخالفة کجلسة الاستراحة
قال الشروانی وان خالف الامام فی السنن المذکورة عالما عامدا بطلت صلاته انتهی
شرط هفتم متابعت کردن [illegible] امام در همه افعال و اقوال نماز چنانکه در حدیث صحیحین
وارد است انما جعل الامام لیؤتم به فلا تختلفوا علیه الخ و این حدیث نیز در بیان عدم تقدم
مأموم بر امام مذکور شد قال الشروانی تجب متابعة الامام فی افعال الصلاة بخلاف الاقوال
[illegible]

[illegible]

لکن یکره فی ذلک و تفوت به فضیلة الجماعة وان تقدم علی الامام برکن فعلی او تأخر عنه لم یبطل
لعدم فحش المخالفة و یحرم تقدمه علی الامام برکن فعلی تام للخبر الصحیح اما یخشی الذی یرفع رأسه
قبل الامام ان یحول الله تعالی رأسه رأس الحمار [illegible] ویکره التأخر برکن واذا تخلف المأموم عن الامام
بعذر کبطئ قرائته واجبة بلا وسوسة [illegible] او رکع امامه [illegible] قبل
ان یرکع [illegible] او کان اسرع الامام قرائته و رکع قبل ان یتم المأموم الفاتحة
وان لم یکن المأموم بطئ القرائة فالمأموم معذور فی تخلفه عن الامام [illegible] لمندوب کقرائة
السورة بعد الفاتحة او کان تخلفه لوسوسة انتهی

اما بقول انوار شرائط اقتدا چهار ده می باشد

یکی طهارت امام و اسلام وی است چه امام باید از حدث و جنابت پاک باشد و بدون پاکی از آنها
نماز وی صحیح نخواهد بود دوم آنستکه مأموم اعتقاد به صحت نماز امام کامل داشته باشد لان المعتبر فی
الاقتداء اعتقاد المأموم [illegible] پس باید آن مأموم اعتقاد و وثوق بصحت نماز امام خود
[illegible]

[illegible]

بندگان در مسئله توحید و ایمان و اسلام و همچنین در صحت اعتقاد و خلاص مرید
بمرشد خویش و عاشق بمعشوق و محب بمحبوب و طالب بمطلوب حتی شاگرد باستاد و طلبه علم بمدرس خود
و [illegible] تا بمأموم و امام برسد پس [illegible] کاری در دنیا نیست که اعتقاد و اخلاص در آن مدخل نداشته
باشند بزرگان طریقت [illegible] اند مراتب شوق و ذوق و جذبه و عشق و محبت و وجد و تواجد و سماع
و سکر و محو و محو و استغراق و شهود و [illegible] که در شان ذکر و فکر [illegible] سالک روی میدهد
همه از پرتو شعشعه نور اعتقاد و اخلاص و از تأثیرات ایشان می باشد و سید حسن [illegible] در کتاب
تألیف خود که مسمی بسراج الطریق است در بیان اعتقاد و اخلاص [illegible] که اخلاص نوری است از
انوار ازلی که در دل بندگان می نهد [illegible] آنست که در طاعات و عبادات و مقامات و احوالات
متعلقه بآنها غیر را در میانه نبیند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واقدام و کلمات بر آن چه در اوامر و چه نواهی **مثلاً** اگر شنوده که در فلان کتاب آمده است که هرکسی فلان اسمی را
یا فلان دعای را بخواند اگر در آتش رود او را نسوزاند یا اگر بر آب رود قدمش فرو نرود چنانکه آن دعا را
با اعتقاد کامل بخواند بی تردید و تشکیک اگر در آتش رود نسوزد و اگر بر آب رود غرق نگردد چه عادت الله
بر آن جاری است که تأثیر سبب غالباً با اعتقاد و صدق و وثوق می‌باشد

نقلست که روزی عالمی در کتاب خواص القرآن یافته بود که هرکسی فلان آیه را با این کیفیت بخواند و بر سر آب رود
پای وی فرو نرود مردی آن را بشنید و از سر اعتقاد و صدق بعمل آورد و بی تردد بر سر آب دریا رفت
از برکت اعتقاد و تأثیر صدق خود پایش فرو نشد و برفت این خبر در افواه و السنهٔ خلق افتاد
تا آن عالم از آن مرد پرسید که ای مرد تو چه عمل و از چه کردار بدین مرتبه بلند و درجه عالی رسیده
گفت ای مولانا از برکت علم شما گفت چه طور گفت فلان روز موعظه و تقریر میکردی که
هرکس این آیه را بدین کیفیت بخواند بر آب غرق نشود من آن را بعمل آوردم از آن سبب قدم من
در آب فرو نشد و غرق نگشتم پس آن عالم در دل آورد که این مرد از من این قول را آموخته است
اگر من خودم آن را بعمل آورم خوب‌تر و مجرب‌تر باشد پس عالم آیه را بکیفیت مذکور بخواند و قدم
باهستگی بر آب دریا می‌نهاد دید که پای وی فرو می‌رود پا را باز کشید و متعجب ماند ناگاه هاتفی
مِن قِبَلِ الغَیب بآن عالم بر عجب آواز داد که ای فلان تو سخن خود خوانده بودی و بتردید
و امتحان بعمل آوردی و آن مرد همانی از تو شنیده بود چون از سر اعتقاد و صدق و اخلاص بعمل آورد
از برکت صحت اعتقاد و کمال صدق خود کارش براد و مأمولش مقبول گردید ۷ از فتح موصلی قدس سره
پرسیدند که اعتقاد چیست گفت صدق گفتند صدق چیست گفت کارها را بدل کردن

در بیان اعتقاد و صدق میفرماید ۷

گفتند معنی این قول چیست دست در آتش کوره آهنگری کرد و آهن سرخ و سوخته بدر آورد و بر سر دست
خود نهاد و گفت معنی اینها این است **نقلست** که یکی از فقرا شنیده بود که اگر
کسی با اعتقاد کامل و صدق تمام همت در کوره آهنگری بندد کوره یخ گردد و اگر در آب دریا بندد
خشک گردد وقتی آن فقیر با اعتبار اعتقاد و صدق خویش پیش سلطان وقت سلطان سنجر رفت و گفت
ای سلطان میخواهم دختر خود را بمن دهی سلطان در دل اندیشه کرد که این مرد یا دیوانه است یا ولی
کامل است یا خزانه و دولت بسیار دارد من او را بچیزی امتحان کنم پس سلطان گفت ای درویش
برو جهاز و تدارک او بیار بعد از آن صداق او را نیز بوی تسلیم کن تا من دختر را تسلیم تو کنم گفت
ای سلطان بگو تا چه میخواهی و نظر را تدارک چه بیاورم سلطان گفت هفت بار گوهر درخشانی
بیار پس درویش رفت تا بکنار دریا رسید در آنجا دو رکعت نماز حاجت خواند بعد همت در دریا
بسته یک کوزه آب از دریا برآورد و بریخت که تا دریا خشک گردد القصه چند وقت رفت
آب دریا کم شد و ماهیان و جانوران بحر بزبان حال بحضرت احدیت جل الجلال عرض کردند و نالیدند
حق تعالی از برای جانوران و ماهیان و ساکنین دریا فلان درویشی همت عالی خود را بدریا بسته است
و آب دریا از همت عالی و اعتقاد و صدق متعالی او خشک شده است پس هفت بار گوهر درخشانی
بوی نیاز کنید تا آب دریا بجای خود جمع آید پس همه ماهیان و ساکنان دریا چنان کردند
و گوهرها را بدرویش تسلیم نمودند وی گوهرها را پیش سلطان برد سلطان از آن حال متعجب ماند
پس درویش گفت ای سلطان در اینجا هیچ تعجب نیست کسی که اعتقاد و صدقش بحق عالی باشد
چگونه مخلوقات بر و بحر اعتقاد و صدق بوی نذارند آنگاه سلطان گفت ای درویش

دختر و خانه و ملک و دولت و تخت فی سبیل الله نیاز تو کردم درویش گفت ای سنجر من از دختر تو
و ملک و دولت و تخت تو فارغم این را بگدای بخش که مفلس باشد و من بحمد الله تعالی از هردو دنیا آزاد
دم بدولت صدق و اعتقاد پادشاه زمم **ألمؤلفه** تو هم بر اعتقاد خویش باش و صدق تا آرد
بفرمان خدا ماهی و مور و مار اگر خواهی ۵ توکل پیشه کن اخلاص را اندیشه ای عاقل ۵
که با این جمله در تنها کنی هر کار اگر خواهی ۵ پس مراد از این همه تفصیل آنست که در دنیا هیچ کاری
به اعتقاد اعتباری ندارد و با نور اخلاص جوینده یابنده باشد و این در کار دنیا چنین است
لاسیما در آداب در مسئله اقتدا و جماعت که باید مأمومی غایت اعتقاد
دو ثوق به صحت نماز امام داشته باشد تا اقتدا وی بآن امام صحیح و روا باشد و الا اقتدایش
فاسد بود **وهمچنین** اگر دو شخص در اجتهاد قبله یا در
دو ثوب یا در دو اناء اختلاف در میان ایشان واقع گردید یا مرد شافعی اقتدا کرد
به شخص حنفی و حال آنکه آن شخص مس فرج خود کرده بود یا زن خود را لمس نموده و تجدید وضو نکرد
یا در نماز جماعت ترک بسمله کرد یا حنفی اقتدا کرد به شافعی و حال آنکه آن شافعی در آن ساعت
فصد یا حجامت کرده بود و بعد از فصد و حجامت تجدید وضو نکرده در این صورت تنها نماز آن
مأمومی فاسد و اقتدایش باطل باشد چه در صورت اجتهاد شخصین در قبله و غیره و چه در
صورت اقتدای شافعی بآن حنفی که بعد از مس فرج و لمس حلیلهٔ خود تجدید وضو نموده

و چه در صورت

و چه در صورت اقتدای حنفی بآن شافعی که بعد از فصد و حجامت وضو نگرفته بود **سیوم**
آنکه نماز امام متیقن باشد از قضا کما صرح به فی عبادة الاخوان فلو اقتدی بالمقیم المتیمم
او اقتدی بمن تیمم لشدة البرد او العاصی بسفره او بمن علی جرحه نجاسة بطل الاقتدا
انتهی **چهارم** آنکه آن امام مقتدی نباشد بکسی دیگر کما فی فتح الغفار و شرح
رأی رجلین یصلیان جماعة وشک ایهما الامام لم یجز الاقتدا بواحد منهما حتی یتیقن
الامام انتهی **پنجم** آنکه امام امّی نباشد مگر آنکه آن مأموم نیز مثل وی امّی باشد
و امّی در لغت کسی را گویند که بر اصل خلقت خود باشد از جهت جهل و عدم کسب اکتساب دانش و ادب
فاما امّی در اصطلاح اهل شرع کسی را گویند که سوره فاتحه را بقاعده تجوید نداند اگرچه قرآن
سوره را نیک بداند پس اقتدا کردن قاری به امّی یا امّی با امّی دیگر که مانند او نبود مانند
اقتدای ارت به الثغ یا اقتدا کردن مرد یا کودک یا خنثی به زن یا خنثی جایز نباشد
کما بین مجموع ذلک الامتناع فی کتاب التعلیق بانه قال اما امتناع قدوة الرجل بالمرئة
فهو مذهب الفقهاء السبعة واما امتناع اقتداء الخنثی بالمرئة فلجواز ان یکون رجلا
واما امتناع اقتداء الرجل بالخنثی فلجواز ان یکون انثی واما امتناع قدوة الخنثی بالخنثی
فلجواز ان یکون المأموم رجلا والامام امرئة ولا یخفی ان المراد بالخنثی المشکل والخنثی
هو الذی فیه فرج الرجل و فرج المرئة وفی الانوار ولو اقتدی برجل فبان امرئة
قرائته لیعلم انه امّی او قاری صحت صلاته ولا یجب البحث عن قرائته انتهی

ششم آنکه بر امام متقدم نباشد هفتم آنکه ماموم علم بانتقالات امام داشته باشد
هشتم اجتماع امام و ماموم است در موقف و مکان نماز نهم نیت اقتدا یا جماعت
آوردن است دهم موافقت کردن نظم صلاة امام است ماموم یازدهم موافقت است
در سننی که فحش باشد مخالفه آن دوازدهم تخلف تکبیر تحرم ماموم است از تکبیر تحرم
امام بفاصله قلیلی سیزدهم آنکه بر امام متقدم نشود بدو رکن فعلی چنانکه شمه
از انمعنی در شرط هفتم در عبارت شیخ شرود ایراد یافت و قال فی الدخوار و لا یبطل
بالتقدم بوکن ذکری کالفاتحة و التشهد و یقع محسوبا للماموم و لا یستحب اعادته للخروج
من الخلاف الا و هو کما قال فی الروضة ففی اعادته ثلاثة اوجه التصحیح لا یضر بل یجزیان
الثانی تبطل الصلاة و الثالث لا تبطل و یجب اعادتهما مع قرائة الامام او بعدها انتهی
و لو وقع الماموم فی خلاف فآخذ و لا تبطل ایضا بالتقدم بوکن فعلی کالرکوع و السجود
و لا بفعلی و ذکری کالفاتحة و الرکوع و لا بذکرین کالتشهد و الصلوات علی النبی
و لو تقدم علی الامام بفعلی ما لما عاد او عاد للماموم عامدا بطلت ای لحصول التکرار
و تکرار العمد عند بعض مبطل فلو کان تقدمه سهوا او جهلا فلا تبطل الصلوة به
و تخییر بین العود و عدمه انتهی چهاردهم آنکه متخلف نشود
ماموم از امام بدو رکن فعلی بی عذر یعنی بعد خواه آن رکن قصیره باشد یا طویله
و به چهار رکن مع العذر قال فی الصغیر لکثرة المخالفة و التخلف لقرائة السورة
بعد الفاتحة و التسبیحات و السجود تخلف بغیر عذر انتهی

و قد صرح

و قد صرح به فی الدخوار بقوله فلو اشتغل الماموم بقرائة السورة بعد الفاتحة حتی هوی الامام
الی السجدة الاولی او اشتغل بالقنوت حتی هوی الامام الی السجدة الثانیة بطلت ای لکثرة
المخالفة بلا عذر و لا تبطل برکن تام کما اذا رکع الامام و شرع فی الارتفاع ثم رکع الماموم
و لا تبطل ایضا برکنین اذا لم یتم الثانی کما اذا رکع الامام و انتصب و لم یهو ثم رکع الماموم
او لانها مخالفة یسیرة و المراد بالرکن هنا الفعلی انتهی و لا تبطل ایضا برکنین
ذکریین کان ابتدء الماموم بالتشهد الاخیر بعد فراغ الامام من التشهد و الصلوات
علی النبی صلی الله علیه و آله الا و الزحام و النسیان و البطوء فی القرائة شغاله الموافق
بدعاء الاستفتاح اعذار فی التخلف فلو رکع الامام و لم یتم الماموم الفاتحة للبطوء
او لاشتغال او تذکر الماموم انه نسی الفاتحة او شک فی قرائتها قبل الرکوع وجب
القرائة و السعی خلف الامام ما لم یزد التخلف علی ثلاثة ارکان مقصودة و ان زاد
و لم یتم الرابع وجب ان یوافقه ای یوافق الماموم الامام و یتدارک بعد سلام
الامام الا و لو کان الماموم موسوسا یردد الکلمات فرکع الامام قبل ان یتم
الماموم الفاتحة وجب الاتمام و تخلف الماموم من الامام کالتخلف بلا عذر الا
و اذا رکع الامام و المسبوق فی القرائة رکع ان لم یشتغل بدعاء الاستفتاح و التعوذ
و کان المسبوق مدرکا للرکعة فان لم یرکع المسبوق و ارتفع الامام لم یکن مدرکا و تخلفه بلا عذر
و ان اشتغل المسبوق فلا یرکع حتی یقرء بقدر دعاء الاستفتاح و التعوذ من الفاتحة
فان لم یقرء بقدر ذلک و رکع مع الامام بطلت فان ادرک الامام فی الرکوع کان

مدرکا للرکعة و فی الاعتدال فلا الا و لو حضر الجماعة و قصد و لم یکبر حتی رکع الامام فکبر
و رکع فهو مدرک بالاتفاق تحسین اذا ادرک الامام فی الرکوع فینبغی ان یکبر للافتتاح
ثم یکبر مرة اخری للهوی فان اقتصر علی تکبیرة واحدة و قصد بها الافتتاح انعقدت
بشرط ان یوقعها فی القیام کاملة و ان قصدها ای قصد بذلک التکبیر تکبیر الافتتاح
و تکبیر الرکوع او قصد تکبیرة الرکوع او اطلق فلا ینعقد الخ و کره ان یوم
قوما و هم او اکثرهم یکرهون له ای یکرهون الامام لمعنی مذموم فیه کالظلم و الفسق
و نحوهما کالغیبة و اکل الربا فان لم یکن الامام کذلک فالعتاب علیهم ای الذنب
و الملامة علیهم انتهی و بیان این مراتب در تحفه و انوار تفصیل مذکور است
در اینجا بنا بر خوف تطویل بهمین قدر اکتفا نمودیم هر کسی که طالب تفصیل این معنی است
و وضوح و اتمام انتام
مراجعه بکتاب تحفه و انوار نماید بلیت اینجا مجال نیست ز تفصیل دم زدن
یک قطره نمونه ز دریا کفایت است لمؤلفه هر که خواهد که ببیند رخ یارم به چمن
بچمن بنگر و یاد رخ یار کند بزه و سرو گل و لاله چو بیند داند کاین همه صنع عجب نقش بدیع
صاحب انوار کند خاتمه بدانکه سابقا در فضیلت
جماعت شرحی نوشته شد و حدیثی صحیح در آن باب نقل کردیم که صلاة الجماعة تفضل
علی صلاة الفرد بسبع و عشرین درجة در اینجا از جهة طالبان طاعت و سالکان
سبیل سنت و جماعت شمه از حقیقت آن معنی محض تاکید گفته خواهد شد تا مسلمانان
بدانند که ادای نماز باین هیأت اجتماع بر مشاء و اختراع و بلد فواید و انتفاع نموده و نخواهد بود

در بیان آنکه غرض از فوائد جماعت و چیزاست

یکی از آن دو چیز اجتماع کل است که انجمه خلایق در میدان یا در یک مکان یا در یک مسجد همگی
با طهارت بدن و لباس با دل جمع می شوند و مجموعا مستعد للتوجه و التقرب الی الله تعالی جل ذکره
رو بامید و نیاز بدرگاه کریمی بنده نوازی می آورند که طاعت شکسته ایشان را در پذیرد
و از معاصی و خطایای ایشان درگذرد و بواسطه دعا و استغاثه در حق یکدیگر بدولت بخشایش
و فلاح و کامیابی و نجاح بهره مند گردند اینجا حلاوتی از ثمره اتفاق و اتحاد بمذاق
ارباب اخلاق خواهد رسید اگر نیک ملاحظه نمایند از آیاتیکه متضمن جمعیت و اتفاق است
خواهند یافت خوش فرموده اند شعر دولت که از اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد
بزرگان دین فرموده اند در هر کار اجتماع و اتفاق خوب است لا سیما بجهت تحصیل طاعت
الهی چه در تمشیت او امر و چه از اجتناب از مناهی زیرا نتیجه جمعیت اتفاق است
و ثمر اتفاق اطمینان قلب است در تدبیرات و تفکرات و فایده اطمینان قلب استحضار
نشأت حواس و لطایف انسانی است و خواص آن استحضار رستن همت است بر چیزی
و بر بداهت معلوم و محقق است که شعر بهر کاری که همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد
و عزیزی دیگر گفته شعر همت از آنجا که نظرها کند خوار مدارش که اثرها کند

نبی جمعی که مجتهدین شرع نفعنا الله ببرکات انفاسهم ورضی الله عنهم باوجود آیات واحادیث اساس

ابواب شریعت مطهره [redacted] اجماع صحابه واتفاق [redacted] ایشان [redacted] احکام شرعیه را

باجماع ثابت فرموده‌اند کالکشف وعلاوه برین [redacted] مقررست که سلاطین وپادشاهان

وحکام وغیرایشان از خلایق چون در بعضی کارها درمانند رجوع باجماع [redacted] مشاورها نمایند

[redacted] وباتفاق اراء الله برات آن کار نمایند وبامداد ایشان فیصل پذیر گردد

[redacted] پس ثابت وتحقق گردید که جمعیت [redacted] در عالم

برحسب [redacted] آثار وسبب فوائد وانجام کار وکردارها می باشد وچون از اجتماع نفوس اثرها

توجه نماید هرآینه اثر انعکاس جمعیت خلایق ازین عالم سفلی صعودی به عالم علوی دست

خواهد داد که الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح پس هر اثر فیض وکرامتی که ازان

عالم بالا بجانب خلایق عالم سفلی نزول نماید هرآینه بقدر شان ومقدار درجات عالی

خواهد بود وما ننزل الا بقدر معلوم **شعر** زقدرت ازلی هر کسی نصیبی یافت ٥

بهر کس آنچه رسید درخور نصیب ویست ٥ پس بنابر فحوای این کلمات هرچند جمعیت در

جماعت نماز بیش [redacted] بیشتر نزول اجلال نماید وهرچه کثرت بیشتر

بود در [redacted] زیراکه عطای کریم در اخور

حال سائلان باشد وپاداش عاملان بمقدار عمل دهند آری بهر عمل اجری وهر کعبه جزائی

حکایت

حکایت آورده‌اند که پیر اهل عرفان برای حج بمکه معظمه آمده بودند ناگاه در کوه

عرفات بهم رسیدند یکی باآن رفیق دیگر گفت چه گوئی درحق این فقره که اگر اینهمه خلایق با جمعیت

باین هیات که درین موضع حاضرند بمهمانخانه بخیل ترین مردمان روند وازوی یکدانه خرمای ضعیف

طلبند سوال ایشان رد شود یا نه گردد آن یک در جواب وی گفت بلی اگر رد نشود

بالکلیه رد هم نباشد بتعبیر بوعده ایشان را راضی وامیدوار گرداند پس آن سائل گفت بیقین

بدان که آمرزش گناه اینهمه خلایق وصدهزار چندان آسان تر است نزد خدای تعالی جل عظمته از دادن

یک خرمای ضعیف پس علی ای حال نومیدی در درگاه الهی جل جلاله نیست ناگاه هاتفی آواز داد

سمعت قولکما وقبلت حجکما وحج جمیع من حضر معکما لانی انا الغفور الرحیم

مناجات الهی رحمت دریای عام است ٥ ازان یک قطره ما را تمام است ٥٥٥

اگر آلایش خلق گنه کار ٥ فرو شوی ازان دریا بیکبار ٥ نگردد تیره آن دریا زمانی ٥

ولی روشن شود کار جهانی ٥ پس اینهمه فیوضات وبرکات از نتایج جمعیت جماعت نماز

[redacted] تا طالبان طاعت وسالکان سبیل سنت وجماعت

بدانند که وضع وقرار این جمعیت بی اثر وخشا نبوده ونیست

دوم از فوائد جماعت استیناس وایتلاف مردمانست بایکدیگر که الجماعة رحمة والفرقة عذاب

وچون این صورت سبب الفت وباعث اختلاط ومودت میان مردمان باشد هرآینه این معنی وسیله

خلاصی از عذاب الهی وسبب ادراک فضایل وبرکات نامتناهی گردد چنانکه حق تعالی

در کلام مجید خود فرماید ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا

صاحب مواهب در تفسیر این آیه فرموده که در حدیث آمده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را

گوید من فلان را دوست دارم تو هم او را دوست بدار **شعر** من دوستدارم عزیز دارش ٥

تو نیز چو من عزیز دارش ٥ پس جبرئیل بفرمان الهی او را دوست گیرد ومنادی کند میان اهل آسمان

که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد شما هم او را دوست گیرید پس آسمانیان او را دوست دارند

آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا اهل زمین نیز او را دوست گیرند انتهی

وخواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرموده المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضا یعنی اهل ایمان در جهت

اتحاد والفت واتفاق بمثابه یکخانه ویک اطاقند همچنانکه دیوارها بنای خانها که بواسطه اتفاق

ودرهم شدن خشتها وانضمام کلوخها بیکدیگر را نگاه میدارند وبنا را بمرتبه استحکام واستقامت

میرسانند اشخاص مومنان را نیز در خانه هستی وعبادت وسرای وجود ومعرفت یکدیگر را معین

وحافظ وناصرند **شعر** بنی آدم اعضای یکدیگرند ٥ که در آفرینش زیک گوهرند ٥

پس بنای جماعت در هر شبانروزی پنج بار در یک محله ودر یک مسجد برای همین مصاحبت ومؤالفت

آن قوم است واجتماع عام در روز جمعه که در یکهفته یکبار در شهری یا در دهی مقرر نموده‌اند

جهت همین الفت وتعارف واستیناس اهل آن شهر با اهل آن ده است واجتماع وازدحام

خلایق روی زمین در صحرای عرفات [redacted] در همه عمر یکبار محض همین آشنائی واختلاط ومؤانست

[redacted] وشناسائی مردمان است یکدیگر را وهکذا در جماعت عیدین واستسقاء وکسوفین

وغیر آنها نیز مدار کار برحکمت همین فقره است والا صحت وفساد عبادت منحصر در اجتماع

وانفراد نبوده ونیست خواه آن عبادت فریضه باشد یا سنت مثلا نماز اتم از فریضه ونوافل

بالانفراد بجاآورده میشود وبجماعت نیز بجاآورده میشود غایت ما فی الباب ثواب در جماعت فضل

وبیشتر است تا انفراد ودر مسجد بهتر است از خانه [redacted] ودر مسجد کثیر الجمع بهتر است از مسجدی که

جماعتش قلیل باشد ودر خانه وفضا بهتر است از حمام ومواضع منکره

لطیفهٔ در بیان حقیقت اجتماع وجمعیت [redacted] واحتیاج بنی نوع انسان بمجالست ومؤانست هم جنس خود

بدانکه حکمت بالغه الهی وقدرت کامله غیرمتناهی وی تعالی شانه برین جاری شده است که آدمی را

وجود وحفظ بقا از صحبت ومجالست واختلاط ومؤانست با بنی نوع چاره نبود که قدرت ازلی

وحکمت لم یزلی بنا بمصالح چند همگی را بسلسله قرب وانسیت ورشته معاجت که مقتضی هم جنسیت است

بیکدیگر باز بسته است وراه مجالسه ومکالمه وآمیزش بهم بواسطه وبی‌واسطه در میان ایشان گشاده وطرح

فرموده بعضی را بجود نزدیکی وآشنائی وبرخی را بمحض قرب جوار وشناسائی وگروهی را ربط وعلاقه

قومی وخویشی وطایفه را بملاحظه دوستی ومحبت ونیک اندیشی قومی بواسطه سلامی وقسیله

اعلام وکلامی خلاصه کلام همچنانکه راه شناسائی وقرب حضرت خود را بهمه کس گشاده فرموده که الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلایق راههای اختلاط وآمیزش

والفت وانسیت را نیز برای ایشان گشاده نموده است که دلها را بدلها راه باشد ٥

پس با چاره ذاتی حقایق [redacted] باید مرعی داشتن و آداب و اسباب او را که نیکی باید بدست آوردن
تا کدورت و عرض [redacted] بغض و نفاق از شاهراه دلها پاک گردد و جهة ادای [redacted]
جمعیت و آداب آمیزش بهم و معروف داشتن همت بر تکمیل آنها تیسیر گردد شعر
کان همه آداب نکوکاری است ۵ پایهٔ اول ادب یاری است ۵ زانکه در آفاق ز برنا و پیر ۵ هیچکس از یار ندارد گزیر ۵
و مقصود از ایراد این همه بیانات ذکر سبب جمعیت جماعت بود در نماز که [redacted]
بچندین درجه نماز جماعت فاضلتر است از نماز منفرد حتی مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
از برای طلب فیوضات و [redacted] حلقهٔ ختم خواجگان را با جمعیت و جماعت مریدان
و سالکان نهاده اند که شاید بتوسط و معونت یکدیگر [redacted] گره از کار فرو بسته گشاده شود
و اسباب طریق وصول و حصول مرام ذکر و آگاهی آماده گردد پس [redacted] این برهان و جدانی ثابت است
که این جمعیت و جماعت در نماز معتبر و کارگرتر و مؤثرتر می باشند اینست سبب جمعیت جماعت در نماز
و عرفا شریعت فرموده اند اگر جماعت در نماز نمی بود [redacted] نیاز و سوز و گداز [redacted] حضرت
بنده نواز متذکره [redacted] بهره و فیض میماند [redacted] اکنون بکرامته خاتم [redacted] محض افاضه رحمت و کرم
سیحی و بذل لطف و رحمت درباره امتان آنحضرت علیه السلام صلوة جماعت نماز را بایشان
بهمین واسطه وعده قبول مقرر و متیقن فرموده است و دستخط آزادی بایشان کرامت نموده حتی تعالی بفضل خود این دولت
ابدی و نعمت سرمدی را از ما و جمیع برادران و دوستانی تخیر دو طاعت و عبادت شکسته راه از ما بندگان شکسته دل
[redacted] جمعیت خاطر عوض نماید و ابواب ذکر و آگاهی را بر چهره احوال ما بیچارگان [redacted] کشاده فرماید
مخفی نماند که حضرت حق سبحانه بطاعت و عبادت ما بندگان احتیاج ندارد
بلکه ما بندگان محتاج با امتثال اوامر او میباشیم چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را از رغایت لطف و احسان و مهربانی

همچنانکه اهل جماعت را از امام و پیشوا گزیر نبود اهل جمعیت را نیز
از مرشد و مربی چاره نباشد تا از اثر تربیت و صحبت وی [redacted] متاثر شوند و بواسطه
نور فیض و برکات وی راه معرفت و بینش رونمود و در وشان روشن گردد و باب این
روشنائی بسا مکاشفات غیبی و مشاهدات روحانی مرایشان را دست دهد شعر
بسیار جد و جهد باید که تا کسی ۵ خود را بآدمی صفتی آشنا کنی ۵ شرط است بعد یافتن یار آشنا ۵ کز بهر او بعهد امانت وفا کنی ۵
صاحب مراهب در تفسیر آیهٔ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم میفرماید نزد عرفا اولو الامر مشایخند و پیران طریقت که تربیت اهل سلوک
بشغلها می نمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است مثنوی هر که سر رشته فرمان دلیلی ننهد ۵
پای تا سر شودش روی براه آوردن ۵ هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد ۵ بایدش پیروی راه نمایان کردن ۵
و هم درین معنی شیخ نظامی فرموده است ۵ دست برآور زمیان چاره جوی ۵ وین غم دل را دل غمخواره جوی ۵
از تو نیاید بتو هیچ کاره ۵ یار طلب کن که برآید زیاره ۵ هست زیاری همه را ناگزیر ۵
خاصه زیاری که بود دستگیر ۵ بنده وی باش که سلطان شوی ۵ خواجه عقل و ملک جان شوی ۵
و حضرت مولوی رومی قدس سره نیز در مثنوی چه آورده است ۵ کیف مد الظل نقش اولیاست ۵
آن دلیل از نور خورشید خداست ۵ اندرین وادی مرو بی این دلیل ۵ لا احب الآفلین گو چون خلیل ۵
تا خدا باغ را خندان کند ۵ صحبت مردانت از مردان کند ۵۵

گر تو سنگ صخره و مرمر شوی ۵ چون بصاحب دل رسی گوهر شوی ۵ دست زن در ذیل صاحب دولتی ۵
تا ز افضالش بیابی رفعتی ۵ و بیان این معنی بتوضیح و تفصیل آن بسیار لایق در قسمی خود ذکر خواهیم کرد
اما اینقدر است که چون در
که صحبت ظاهر ظل
صحبت باطن است یعنی تا از دل بدل روزنه گشاده نشود میان ایشان هیچ وجهی از وجوه
پیوند و الفتی واقع نشود و تا ارواح بهم مستأنس نگردند جسم با هم مصاحب نمی باشند
چه در لغت ارباب اجسام تابع ارواحند و قوالب پیرو قلوب همچنانکه اشباح را نظر بعالم شهادت است
ارواح را روی بعالم غیب می باشد وچون در آنعالم دو روح بهم اتصال معنوی
یافته باشند بمفاد الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها
اختلف هر آینه از برکت آن مواصلت ظل محبت و دوستی بر سر این دو جسم که صاحب آن دو روحند
بیفتد و عارف و دانا باحوال و کیفیت یکدیگر گردند و این مصاحبت حقیقی و استیناس تحقیقی باشد
و در آن دوام و بقای محض مقرر است کما اشار الیه المولوی فی المثنوی قدس سره
سیل چون آمد بدریا بحر گشت ۵ دانه چون آمد بمزرع بذر گشت ۵ سایهٔ شاهی طلب
روی شتاب ۵ تا شوی زان سایه بهتر ز آفتاب ۵ و صاحب مراهب آورده که در تاویلات
کاشی مذکور است که خلت و دوستی چهار نوع میباشد اول خلت تامه حقیقی که محبت
روحانیست و آن مستند بود به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و

و اولیاء و شهداء و صلحاء با یکدیگر دوم محبت قلبیه است و استقرار این بتناسب اوصاف کامله
و اخلاق فاضله است چون محبت صلحاء و ابرار نسبت بیکدیگر و چون محبت و دوستی امم با انبیا
و ارادت و اخلاص مرید در حق شیخ خود و این دو نوع از محبت خلل پذیر نباشد نه در دنیا
و نه در عقبی بلکه در هر دو سرا منهمر فواید و نتایج صوری و معنوی خواهد گشت سیوم
محبت عقلیه است که آن مستند است بتحصیل اسباب و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار
و صناع و دوستی خادم با مخدوم و اهل فقر و مسکنت با ارباب دولت و مکنت چهارم
محبت نفسانیه است و استقرار آن بلذات حسیه و شهوات نفسانیه خواهد بود پس اسباب این
دو نوع اخیر از محبت فانی و زایل و خلل پذیر می باشد بلکه گاه باشد که چون منتهی وجود دیگر دو عرض
و جهت حصول این پیوند محبت و دوستی به بغض و عداوت و نفاق کلی متبدل گردد
کما قال صلی الله علیه وسلم کل حب لیس لله صار بغضا و شیخ آن عرض آمیز شد ۵
دوستی و دشمنی انگیز شد ۵ مهر که از هر غرضی گشت پاک ۵ هست چو خورشید شود تابناک ۵
غرض از ایراد این تفصیل آنست که دنیا دار اسباب و عالم وسایط است چه بی وسیله اسباب و
وسایط هیچ چیز وجود نگیرد و لاسیما نسبت محبت و دوستی که بی رابطه و واسطه حصول نه پیوندد
و بزرگان دین نفعنا الله ببرکاتهم بجهة حصول آن چندین اسباب و وسایط متعدده و مختلفه
تعبیه فرموده اند پس یکی از آن وسایط و اسباب مذکوره بنای همین جمعیت است در نماز جماعة که موجب
کیفیت که بدان استیناس ارواح و تعارف اجسام به تناسب زمان و مکان
برای مسلمانان [redacted] دست خواهد داد

فصل در بیان حقیقت محبت و معنی عشق

پوشیده مباد چنانکه گفتیم حصول محبت و دوستی بی واسطه و علاقه میسر نگردد دشمنی و عداوت نیز بی سبب و ماخذ
ممکن نشود و همچنان محبت را حقیقی و مجازی باشد خصومت و عداوت را نیز حقیقی و مجازی هست

لمؤلفه بجهان راستی سبب دارد ٥ دشمنی نیز بی سبب نبود ٥ منتها هر یکی از آنها مجلی و مشار نیست
در زمان و سبب دارند و هر یک از آنها در وقت وجود مجلی و مشار در زمان و بسببی خود
ظهور و بروز میکنند پس میان بنده و حق سبحانه و تعالی علاقه و واسطه کامل سلامت عقل و نور اسلام
و ایمان است که با آنها کمال معرفت و بینش در طاعت و عبادت برای بندگان میسر خواهد شد

شعر در جهان هرچه عقل و ایمانست ٥ بردن جسم و زادن جانست ٥ دشمنی جان
تست خاکش دار ٥ کعبه حق دل است پاکش دار ٥ نقل است که یکی از اهل محبت در وقت
وفات چشم بگشاد و خنده بر زد پرسیدند در این وقت چه مجال خنده بود گفت چرا نخندم
که معشوقه پرده برانداخته و من پیش او میروم اینجا دقیقه ایست که بوجدان شخص تعلق دارد
بتحریر و تقریر بیان آن متعسر است غایت ما فی الباب بعضی از علامات و نتایج و ادراک
آن از مشرب و مذاق اهل خود و بنهجی مطلوب و طرحی مرغوب مذکور و مسطور شده است که شاید یاران
عوام امثال ما نیز هر یک بقدر فهم آن را دریابند و بکلی از بیان آن غافل و محروم نمانند
مگر از آن گلستان بوئی شنوند و از برکت آن رایحه بطلب گلهای حدائق محبت آیند
و چون بلبل صادق پر و بال را در عاشقی بگشایند چه بسیار کس باین وسیله بحقیقت محبت
رسیده و لذت حلاوت آن را چشیده اند آری اینجا سر المرء مع من احب

بیان اقسام محبت و بیان مقامات فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول و فنا فی الله
و آنچه که تعلق باین مبحث دارد بدانکه

بر شیفتگان عشق مکشوف میگردد که قلب پاکی است که بآن گرفتاری دارد و مفتون محبت اوست
اگر فی الواقع محبت حقیقی است حقیقی است و اگر مجازی است مجازی است و در این معنی مولانا جامی علیه الرحمه
چه خوش فرموده اند **بیت** متاب از عشق رو گرچه مجازیست ٥ که آن بهر حقیقت کارسازیست ٥

شنیدم شد مریدی پیش پیری ٥ که باشد در سلوکش دستگیری ٥
بگفت ار پا نشد در عشق از جای ٥ برو عاشق شو آنگه پیش من آی ٥
که با جام می صورت کشیدن ٥ نیاری جرعه معنی چشیدن ٥

نعم المجاز قنطرة الحقیقة والحقیقة مرکب الطریقة و بسیاری از شعراء و عرفاء
از محبت سخن گفته اند و هر یک بمقدار نشاء و مشرب در نظم و نثر سفته اند جمله کلام همگی ا
که عرفای این امت و فضلای این ملت بوجه پسندیده مرغوب و محبوب از ابیان و حجه انیز گفته اند
محبت در لغت بمعنی دوستی و تعلق خاطر است بچیزی و عشق مشتق از عشقه است و آن گیاهی ا
رقیق الوصف که بر درختان پیچیده و از اوراق آمیزش یافته متحد گردد پس بمناسبت همین صورت بعض
معنی اصطلاحی عشق همان محبت است و عشق حقیقی و مجازی را چندان امتیازی نیست **شعر**
که چه هر یک بدرازی و درازی بند ٥ یک سر بسر یک بازیند ٥ عارف چه خوش فرموده است
عشق حقیقی است مجازی مگیر ٥ این دم شیر است ببازی مگیر ٥ و اول کاری که سالکان را در طریقت
مقرر است همین محبت است **شعر** همین میل است کآهن را در آموخت ٥ که خود را بر در آهن ربا دوخت ٥

پس بنابراین کارخانه کون و تمکین را بی دستیاری محبت نمودی نیست و تماشای وجود را بدون تار و پود عشق
بودی نه جنبش خاکیان و گردش افلاکیان منوط بدوست و قوام جهان و نظام عالمیان مربوط باو
و لنعم ما قال المولوی بلسان الحال فی تلک المقال **مثنوی**
آتش است این بانگ نای و نیست باد ٥ هر که این آتش ندارد نیست باد ٥ آتش عشق است کاندر نی فتاد ٥
جوشش عشق است کاندر می فتاد ٥ و نیز فرموده اند هر کرا جامه ز عشقی چاک شد ٥
او ز حرص و عیب کلی پاک شد ٥ شاد باش ای عشق خوش سودای ما ٥ ای طبیب جمله علتهای ما ٥
ای دوای نخوت و ناموس ما ٥ ای تو افلاطون و جالینوس ما ٥ جسم خاک از عشق بر افلاک شد ٥
کوه در رقص آمد و چالاک شد ٥ عشق جان طور آمد عاشقا ٥ طور مست و خر موسی صاعقا ٥
و حکیمی دیگر فرموده است نور خورشید و مه از عشق است عشق ٥ شور درویش و شه از عشق است عشق ٥
دور گردون را ز موج عشق دان ٥ گر نبودی عشق بفسردی جهان ٥ پس هر وجودی را میل و محبتی است
که در دنیا بر آن تلی منازل و مراحل خواهند کرد **مثنوی** نوریان مر نوریان را طالبند ٥
ناریان مر ناریان را جاذبند ٥ پس اختلاف در محبت و تردید و خلل در اوصاف وی نیست
مگر در صحت و فساد مدعیان آن و تحقیق نیز بر در مقام صدق و کذب ایشان میسر نیایان باطن دانند
و امتیاز حقیقت و مجاز آن را صاحبدلان توانند **مثنوی** در مقامی عیب و در جایی هنر ٥
در مقامی سنگ و در جایی گهر ٥ و از توضیح این مقال معلوم و محقق شد که ~~در حق بجا شده قاطع~~
~~در ابتدای خلقت باقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه خود بقدر گنت کنزا~~

~~و بعد ملاحظه آنچه گفته شد که حقیقت جماعت و نشاء و فوائد آن~~
~~چیست و چه بوده و چه خواهد بود~~ ~~اینجا حقیقت مفهوم یا مبهم~~ افتضی الرباط
~~و استعداد و ارکیوع الرکعین بارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان مکشوف~~
~~خواهد گردید نیز رکوع آربا رکوع کنندگان~~ ~~چه مریم را حکم بود که~~
~~بالجماعت المقدس~~ راقم حروف میگوید اگرچه اکابر شریعت نفعنا الله ببرکاتهم
فواید جماعت را چنانکه مذکور شد بر وجه مقرر فرموده اند اما آنچه که بر فقیر از روی تعلم و تعرف
واضح و محقق آمده آنست که فواید و فضائل جماعت حد و حصری
برای آن مشهود نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اگر طالبان فضل الهی
همین قدر فضایل و برکت را دریابند بسیار است و اگر نه اینقدر گفتن هم بیهوده است **شعر**
آنکس که بیافت صحبتی یافته عظیم ٥ و آنکس که نیافت داغ نایافته بس است ٥
پس ثابت و محقق آمد که اینهمه ذره های انوار فضایل و شرف از پرتو شعاع برکات
آفتاب نماز و جمعیت جماعت است بر اقامه آن اگر برکت جماعت نماز نمی بود
اینهمه بحرهای فضایل و ثواب و نهرهای فوائد و اجر در میان اهل اسلام کی مجتمع و منتشر میگردید
مصرع ~~این همه آوازها از شه بود~~ ٥ ~~گرچه از حلقوم عبدالله بود~~
و اجتماع ~~...~~ **لمؤلفه** مجلس شرب و طرب یا مجلس تقوا و زهد ٥ هر دو جا بسوزند
اما بنگر که آن کجا ٥ و حضرت پیر رومی در کتاب مثنوی خود می فرماید ٥

مثنوی صد هزاران همچنین شه‌راه بین ۵ وقفشان نهمار ساله راه بین ۵

بدانکه مراد ازین بیانات مفصله مشروحه آنست که بدانی سرآمد همه عبادات نماز است و بهترین در آنست که بجماعت ادا کرده شود چه زیاده فضلی که در نماز جماعت ثابت و مقرر است در انواد نیست چنانکه در اول باب مذکور گردید زیرا که در نماز جماعت دو ثواب عمده ثابت و محقق است یکی ثواب و شرف اصل نماز و دیگری ثواب و فضیلت شرف جماعت برای آن نمی بینی که اینهمه شرف و کرامات و فواید متعدده با آن بیانات مبسوطه که گفته و نوشته شد همگی مقتبس از انوار مصباح مشکوة جماعت نماز است و فیوضاتی که ازین جماعت متنوع میگردد در جماعات دیگر نیست و نخواهد بود

چنانکه عنقریب گفته شد چه خوش فرموده مولوی رومی علیه الرحمه

یار جو یار خدا گر راه تو زود ۵ چونکه چنان کردی خدا یار تو بود ۵
عقل با عقل دیگر چون یار شد ۵ عقل فرد در عالم و بیکار شد ۵
عقل با عقل دیگر دوتا شود ۵ نور افزون گشت و ره پیدا شود ۵
آنکه در خلوت نظر بر دوخته است ۵ آخر آنرا هم زیار آموخته است ۵
خلوت از اغیار باید نه زیار ۵ پوستین بهر دی آمد نه بهار ۵
یار چشم تست ای مرد شکار ۵ از خس و خاشاک اورا پاک دار ۵

~~وحضرت امام ربانی قدس سره در مکتوبات شریفه خود در چندین موضع تاکید و تحریص~~

وحضرت امام ربانی

وحضرت امام ربانی قدس سره در مکتوبات شریفه خود در چندین موضع تاکید و تحریص بر ادا

بر ادای نماز بجماعت فرموده‌اند و در ضمن آن چندین معارف بلند و نکته‌های ارجمند که تعلق بانفس دارند نیز بیان فرموده منجمله در مکتوب که بجناب شیخ محمد صادق مرقوم فرموده‌اند در بیان معنی نماز فرض و سنت و تفاوت اجر آنها و تعلق ایشان بعالم خلق و امر و اصالة و ظلیت فرض و نفل و چگونگی آنها فرموده‌اند ای فرزند بشنو بشنو که انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام دعوت را مقصور به عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده بتصدیق او نیز دعوت فرموده‌اند و از ماورای قلب سخن نفرموده‌اند و آنرا کالمطروح فی الطریق ساخته‌اند و از مقاصد نشمرده بلی نعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بیحاصلی حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را با آن تعلق نیست دیگر عملی که فرض و واجب و سنت است آیا آن به قالب تعلق دارد که از عالم خلق است و آنچه که نصیب عالم امر است از اعمال نافله است

بیان دعوت پیغمبران
مقصور بعالم خلق است
و اعمال فرض و نفل و واجب
و سنت و سائر احکامات شرعیه
تعلق بعالم خلق دارد نه بعالم امر
و بیان فضیلت جماعت که حضرت
امام ربانی فرموده است

پس قربی که ثمره آن ادای اعمال است باندازه اعمال خواهد بود

پس ناچار قربی که ثمره ادای فرایض است نصیب عالم خلق باشد

و قربی که ثمره ادای نوافل است نصیب عالم امر و شک نیست

که نفل را باندازه فرض هیچ اعتدادی

اعتدادی نیست

اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط بلکه نفل را باندازه سنت نیز همین است اگرچه در میان فرض و سنت نسبت دریا و قطره است پس تفاوت در میان دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست و چون اکثر خلایق ازین معنی بیخبر اند و انفس را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیه متجهله خام ذکر و فکر را از اهم مهمات دانسته در اتیان فرایض و سنن مساهلات کثیره می‌نمایند و اربعینات و ریاضات اختیار نموده ترک جمعه و جماعات می‌کنند نمی‌دانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعینات ایشان بهتر است آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است در این زمان علمای بی‌سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرایض را ابتر و خراب میسازند مثلا نماز عاشورا را که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصحت نه پیوسته است بجماعت و جمعیت تمام میگذارند و حال آنکه میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت در بعض نافله ناطق است و در ادای فرایض کسل میورزند کم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند و بجماعت و ترویج آن در فرض چندان تقیدی ندارند باکراه و ضعف یک کس یا دو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که به تنهائی کفایت میکنند پس هرگاه مقتدایان اسلام اینگونه معامله نمایند از عوام چه گفته شود از شومی اینها ضعف و خلل در اسلام و دین پدید است و از ظلمت این کردار هوا و بدعت هویدا **بیت** اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ۵ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ۵ **وایضا** ادای نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد و ادای فرایض قرب اصل که شایبه ظلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل فرایض ادا کرده شود

که آن نیز متمم قرب اصلی است و از متممات فرض پس ناچار ادای زوایف بانواع و اقسام مناسب عالم

خلق بود که باصلی متوجه است و ادای نوافل مناسب عالم امر که روش نظلی است زوایف همگی

هرچند قرب اصلی می بخشند اما اعلی و افضل و اکمل آنها نماز است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الصلوة معراج المؤمن و اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و وقت خاص که

حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بود که تعبیر از آن به لی مع الله وقت فرموده نزد فقیر در نماز

بوده نماز است که تکمیل نشئات است و نماز است که نهی از فحشا و منکر مینماید و نماز است که

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمت خود را در آن می جست آنجا که فرمود ارحنی یا بلال و نماز است

که ستون دین آمده است و نماز است که فارق بین اسلام و کفر گشته است انتهی کلامه قدس سره

و بعضی از اول و آخر این مکتوب مبارکه در اینجا نوشتم که دخلی بمطلب ندارد انشاء الله الرحمن

تفصیل تقیه را در موضع خود خواهیم نوشت تا سالکان طریق و طالبان تحقیق از راه استبعاد

افهام بر آیند و از مظان تردید و اشتباه وارهند و نیز حضرت امام قدس سره در مکتوب

دویست و شصت و یکم که بسیادت مآب میر محمد نعمان مرقوم فرموده اند در بیان فضایل نماز و کمالات

مخصوصه آن در ضمن معارفهای بلند می فرماید معلوم اخوی اعزی ارشده الله سبحانه باد

که نماز رکن دوم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزویست که از جامعیت

حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع متوجهات اعمال آمده است دولت رؤیت که سرور عالمیان را

علیه الصلوة والسلام در شب معراج در بهشت میسر شده بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشأه

[illegible]

از اول

آن دولت ایشان را در نماز میسر می شد لهذا فرموده اند الصلوة معراج المؤمن و نیز فرموده اند اقرب ما یکون

العبد من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات از آن دولت در این

نشأه در نماز حظی وافر است و نصیبی کامل اگرچه رؤیت نیست که در این نشأه آن را از تاب نیست اگر نماز را

نبوی و نماز را از جهت مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت می نمود نماز است که لذت بخش

غمکساران نماز است که راحت ده بیماران ارحنی یا بلال رمزیست از این معنی و قرة

عینی فی الصلوة اشارتیست باین تمنی اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات

و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه

و غیر متلونه هرچه از اینها در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز روی دهد منشاء آن

ظلال و شبهی بلکه ناشی از وهم و خیال است منتهی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادای

صلوة گویا از نشأه دنیوی بر می آید و در نشأه اخروی در می آید لاجرم در آنوقت دولتی که

مخصوص باخرت است نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آورد چه شائبه

دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است و معامله که بیرون ظلال است مخصوص باخرت است پس از معراج

چاره نبود و آن نماز است در مؤمنان این دولت مخصوص باین امت است که بتبعیت پیغمبر خود

که در شب معراج از دنیا باخرت رفت و به بهشت در آمده بدولت رؤیت مشرف گشته و باین

سعادت مستسعد شده اند اللهم اجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت

نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم خیرا فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه

وهداتهم الی لقائه الله عز وجل جمعی از این طایفه که حقیقت نماز آگاه نساختند

و بکمالات مخصوصه آن اطلاع نبخشید مداوای امراض خود را از امور دیگر جستند حصول مراد خود را

باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی از اینها نماز را از کارزار اجنبی آنرا بر غیر و غیریت داشتند

و صوم را افضل از صلوة پنداشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید صوم که ترک اکل و شرب است

بصفت صمدیت متحقق شدن است و در نماز بغیر و غیریت آمدن و عابد را معبود دانستن

و هو کما تری مبنی علی مسئلة توحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری

از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جمع غفیر از این طایفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد

جسته اند و مطلوب خود را در پرده های نغمه و نوا مطالعه نموده اند لاجرم رقص و رقاصی را وید

خود کرده اند باآنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء بلی الغریق یتعلق بکل

حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات نماز برایشان منکشف شدی

هرگز دم از سماع و نغمه والتفات زدندی و وجد و تواجد نکردندی ع چون ندیدند حقیقت

رهی افسانه زدند ای برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق در میان

کمالات که منشاء آن نماز است و کمالات که منشاء آن نغمه است بدان العاقل یکفیه الاشارة

این کمالی است که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخرتی است که رنگ اولیت بر آمده

که را از انجاز موده حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اولهم خیر ام آخرهم نفرموده اولهم خیر

ام اوسطهم چه مناسبت آخر را با اول بیشتر دیده که متهی تردد گشته و در حدیثی دیگر فرموده

علیه و علی آله الصلوة والسلام که بهترین این امت اول اوست و یا آخر او و در میان آن کدر است

آری در متاخرین این امت اگرچه نسبه علویت اما قلیل است بل اقل و در متوسطان

هرچند نسبت

هرچند نسبت بان علویت لکن کثیر است بل اکثر و لکل وجهة کمیة و کیفیة اما قلت آن نسبت

نافراز ادم درجات علیا رسیده و به سابقان مناسبت داده و مشرف ساخته قال صلی الله علیه وسلم

الاسلام بدء غریبا و سیعود کما بدء فطوبی للغرباء و شروع آخرت این امت از ابتدای

الف ثانی است از ارتحال آن سرور صلی الله علیه وسلم زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغییر امور

و تأثیری است قوی در تبدیل اشیاء و چون در این امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان

طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تأیید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی

فرموده گواه ان عدل بر این معنی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مهدی است رضی الله عنه شعر

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۵ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۵ ای برادر امروز

این سخن بر اکثر خلایق گران است و افهام در اینها از رو در از است اما اگر سر انصاف آیند و علوم

و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت علوم شرعیه و عدم مطابقت

آن ملاحظه نمایند و بتعظیم و توقیر شریعت نبوی را به بینند که در کدام یکی بیشتر است شاید از

استبعاد بر آیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسایل خود نوشته که طریقت و حقیقت

خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته که کمالات

ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط

و امثال این معارف بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبی که بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است

آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان

طریقت را باتباع شریعت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز وجل بر آنکس حرام است

که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف که از اکابر دین **نظم** ولی چون شه ز ابر رشحات از خاک
سر ز دیگر نگذرانم سر از افلاک من آن خاکم که ابر نوبهاری کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم چو سوسن شکر لطفش کی توانم بعد از مطالعهٔ این مکتوب اگر شوقی بتعلیم نماز
و حصول بعضی از کمالات مخصوصهٔ آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد و بعد از استخاره متوجه اینجا شده
کرده شطری از عمر به تعلیم نماز صرف نمایند والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
و آنچه حضرت امام قدس سره در همین مکتوب فرموده بود که در کتب و رسایل خود نوشته ام که طریقت
و حقیقت هر دو خادم شریعت‌اند این حقیر نیز آن مکتوب را تیمنا و استفادة در اینجا نوشتم
تا طالبان از دریافتن این معارف و نکات لذت گیرند و از فهم این معانی قلبا و قالبا و اعتقادا
عملا شریعت یابند اگرچه حضرت ایشان قدس سره المکتوب را بنام حضرت فرزندی مخصوص و موسوم
فرموده بودند ولی حقیر آن را در مکتوب سی و ششم که بحاجی ملا محمد لاهوری صدور نموده بودند یافتم
آری در کلام بزرگان تغییر و تبدیل و اشتباه نبود **ع** کانچه استاد ازل گفت بگو میگویم
البته بی‌شائبهٔ تردید در هر جا برای هر مطلبی هر چه در محل مناسب باشد بفرمایند همانست و همان خواهد بود
والمکتوب هذا حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلاة والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا شریعت را سه جزو است علم و عمل
و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نگردد و چون شریعت متحقق گشت
رضای حق سبحانه حاصل آمد که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان
من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد

وعلمی نما

و مطلبی نمانده که بماورای شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند
هر دو خادم شریعت‌اند و احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را دست میدهند از مقاصد نه اند
تلک اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقة پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است
نه امری دیگر ورای شریعت از جمیع اینها باید گذشت بمقام رضا باید رسید که نهایات مقامات سلوک
و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضاست
از تجلیات ثلاثه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا مشرف سازند
کوتاه اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد می‌شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می‌انگارند
لاجرم گرفتار در زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین
ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص
و وصول بمرتبهٔ رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف
پس اینها معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بعد تمه حضرت حبیب خدا
محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم برای این فقیر بعد از ده سال کامل در این راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت
کما ینبغی جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتار احوال و مواجید نبوده است و غیر از تحقق بحقیقت شریعت
مطلبی در نظر نبود لکن بعد از عشره کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد فالحمد لله علی ذلک انتهی
و در مکتوبی دیگر نیز که هر سه به جباری خان اصدار فرموده اند در بیان شریعت
و تبعیت و احکام آن چون آنها هم از توابع و لواحق مطلوب بودند و بجانب مقصود راهنما میشوند

نوشتن آنها را از اهم مهمات دانسته و آنها را بجهت تیمن و استفادهٔ طالبان نوشتم که نیک دریابند

مکتوب اول

مکتوب بست و هفتم به جباری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای عز و جل وقتی میسر شود که از تمام
ماسوی تعالی آزاد گشته و شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم جامع جمیع شرایع است
الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی **بیت** بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست
بی دولت است آنکه بهیچ اختیار کرد عبادت خدای بیچون و بیچگونه جل سلطانه وقتی میسر شود
که از رقبت تمام ماسوی تعالی آزاد گشته قبلهٔ توجه جز ذات احدیت هیچ نمانده و مصداق لن توجه استوار
انعام و ایلام او است تعالی بلکه در حصول انعام ایلام مرغوب تر می‌آید از انعام اگرچه در آغاز کار ابتدائی
به تفویض میکشد و هر چه میرسد اولی و انسب میداند عبادتی که برغبت و رهبت تعلق دارد فی الحقیقه
عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور خویش است **پند** تا تو در بند خویشتن باشی
عشق گوی مروغزن باشی حصول این دولت وابسته بفنای مطلق است و این توجه نتیجهٔ محبت ذاتیه است
و تعدد ثمرهٔ ظهور ولایت خاصهٔ محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حصول این نعمت عظمی موقوف است
بر کمال شریعت او علیه و من ایة الاف الصلوة والتسلیمات چه شریعت هر نبی که از راه نبوت بوی عطا فرموده اند
مناسب ولایت اوست چه در ولایت روی حق است بالکلیه و چونکه به نبوت فرود می‌آرند بهمان نور فرود
می‌آیند و همان کمالات را با توجه خلق جمع میکنند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا
گفته اند ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم شریعت هر پیغمبری مناسب ولایت او باشد

واتباع آن

واتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت واگر سؤال کنند که بعضی متابعان شریعت
انبیاء علیهم السلام از ولایت آنها نصیبی نیست بلکه بر قدم انبیای دیگرند و از ولایت ایشان
نصیبی دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم جامع جمیع شرایع است و کتابی که
بروی نازل شده است شامل تمام کتب سماویه است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع
شرایع است پس باندازهٔ استعداد خود مناسبتی به نبی از انبیاء دارد که ولایت او را اخذ میکند
ولا محذور فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولایتهای جمیع انبیاست
علی نبینا و علیهم الصلاة والسلام پس وصول بآن ولایتها وصول بجزوی است از اجزای این ولایت
خاصه فبسبب عدم الوصول الی تلک الولایة الخصوصیة فی کمال متابعته صلی الله علیه وسلم والقصور
درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول
الی تلک الولایة اعتراض وقتی وارد میشود که متابعان شرایع انبیای دیگر را ولایت خاصهٔ محمدی صلی الله علیه وسلم
حاصل میشد ولیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الصراط المستقیم والدین
القویم صراط مستقیم عبارت از طریق متین و شریعت مبین است انک لمن المرسلین
علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباع الشریعة
علیه من الله افضل الصلوة و اکمل التسلیمات
بحرمة کمال اتباعه و معظم اولیائه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

مکتوب دوم

مکتوب شصت و هشتم نیز به جباری خان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی
و بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علی صاحبها الصلوة و السلام

حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام استقامت ارزانی فرماید چند روز است
از سفر دهلی و آگره برجعت واقع شده است و بوطن مألوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان
نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول و اصطلاح
مقرره اکابر خانوادهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم الیها چاشنی این سفر از این طریق ابتدا
میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود و جمعی را از این طایفه اگر خواهند مجذوب
سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند و بعد از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست
آرامی میدهند ع این کار دولت است کنون تا کرا دهند ۵ هنیئاً لارباب النعیم نعیمها
باشد وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع شریعت سید اولین و آخرین است صلی الله علیه و سلم تا تمام خود
در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و اجتناب از نواهی متحلی نگردد بوئی از این دولت بمشام جان او
نرسد و نخواهد رسید با وجود مخالفت شریعت اگرچه بقدر سر یک مو باشد اگر بالفرض احوال و مواجید
از و روی دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی باتباع محبوب رب
العالمین صلی الله علیه و سلم و شریعت مطهرهٔ حقهٔ جامعهٔ او ممکن نیست و نخواهد بود حیات چند روزه را

در رضای

در رضیات حق سبحانه صرف باید نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولای اینکس از کردار او ناراضی
باشد چه حقیقتاً بر احوال جزئیه و کلیه او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی
بر افعال قبیحه و عیوب ناپسندیدهٔ آن اطلاع خواهد یافت در حضور وی امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمیخواهد
که آن شخص اطلاع بر عیوب وی بهم رساند چه بلا باشد با وجود علم و دانائی حق سبحانه و تعالی هیچ باک
نمیکنند و شرم نمینمایند این چه اسلام است که حقیقتاً حق تعالی را تا آن شخص اعتبار نمی نهند
نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و فساد احوالنا بحکم حدیث
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی و در هر نفسی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان
می باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه و تعالی از جمیع افعال قبیحه و اعمال معیوبهٔ ناپسندیده باید نمود
نباید که فرصت توبه تا وقتی دیگر بلکه تا نفسی دیگر دهند هلک المسوفون حدیث صحیح حضرت
نبوی است علیه السلام و الصلوة یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان
در کار تا مثلاً بگویند تا امروز این کار را میکنیم فردا او را میکنیم فرصت غنیمت باید شمردن
و اوقات شریف را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمودن توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است
همیشه از الله تعالی خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در اتباع شریعت دارند
و از عالم حقیقت نیک خبردار و شناسا اند از ایشان همت و نظر لطف باید طلب نمود و مددگاری
باید جست تا عنایات حق سبحانه از دریچهٔ ایشان ظاهر شده تمام بجانب جناب اقدس الهی جذب نماید
و مخالفت را در وی گنجایش نماند چه تا سر موی راه مخالفت شریعت گشاده است ممکن خطرات است
تمام طرق مخالفت را باید مسدود ساخت تا قدمی بر طریق حق توان نهاد

بیت محالست سعدی که راه صفا ۵ توان رفت جز در پی مصطفی صلوات الله و سلامه علیه
و علی آله و اصحابه اجمعین اعراض بر اهل الله خصوصاً که اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده
و استفاده گشاده باشد باید کرد و از آن سم قاتل و مرض مهلک باید انگاشت زیاده بر این اطناب است
اینچند حروف بواسطه ارتباط محبت و اسلامی بتحریر آورده امید است که موجب ملال نشود و السلام

مکتوب سیوم

مکتوب شصت و نهم به جباری خان نیز اصدار شده در بیان آنکه این شریعت غراء جامع
شرایع ما تقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیانست بمقتضای جمیع شرایع و ما نحن بسبیل ذلک

الله تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة ثبات و استقامت ارزانی
فرماید و بالکلیه متوجه جناب قدس خود نماید چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع اسمای است بر سبیل اعتدال کتابی که بر وی منزل شده است
خلاصهٔ جمیع کتب سماوی است که بر سایر انبیاء علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً
شریعتی که آنسرور را عطا فرموده اند علی مصدرها الصلوة والسلام زبده و نقاوهٔ جمیع شرایع ما تقدم است
و اعمالی که بمقتضای این شریعه حقه است منتخب از اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز
چه بعضی از ملائکه مأمور برکوعند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابقه بعضی بنماز بامداد
مأمور بوده اند و بعضی بنماز شام و بعضی دیگر بنمازهای دیگر در این شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه
مقربه خلاصه و زبده آنرا انتخاب کرده اند مأمور ساخته پس تصدیق باین شریعت جامعه

و اتیان

و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال مقتضیات آن شرایع
پس لاجرم معتقدان این شریعت خیر الامم و خیر العمل و العلم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
و عدم اتیان بمقتضای آن تکذیب است بجمیع شرایع ما تقدم و عدم اتیانست بمقتضای آنها و همچنین اثبات
انکار از آن سرور صلی الله علیه و سلم انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفاتی و تصدیق بوی تصدیق است
بجمیع آنها پس ناچار منکران آنسرور صلی الله علیه و سلم و مکذب شریعت وی بدترین امم و بد اعمال ترین
باشند از اینجاست الاعراب اشد کفراً و نفاقاً شعر محمد عربی کابروی هر دو سرا است ۵
کسی که خاک رهش نیست خاک بر سر او ۵ الحمد لله ذی الانعام و المنة که حسن اعتقاد و کمال اخلاص
ایشان بابانی شریعت و صاحب آن علیه الصلوة والسلام با حسن وجوه مشهود شده بود مداومت بر اوضاع
ملائمه همواره دامن گیر شان باد حق سبحانه و تعالی از دیاد در آن عطا فرماید والسلام و الاکرام

و نیز از مکاتیب حضرت امام قدس الله سره العزیز بعضی عبارات و نکات آنکه تعلق
باحوال شریعت دارد حقیر آنرا استخراج نموده و تیمناً و استفادة للطالبین در اینجا رشته تحریر در آورده که
ان شاء الله تعالی انها هم خالی از نتیجه و فایده نخواهند بود بیقین کامل
بدانند که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم محبوب رب العالمین است و هر چیز خوب و مرغوب است
از برای مطلوب و محبوب خود مقرر و وضع فرموده است لهذا در کلام مجید خود میفرماید و انک لعلی
خلق عظیم و نیز میفرماید انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز میفرماید ان هذا

آن هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل ملت او را صراط مستقیم خوانده و ماسوای آن را
دعوی سبل گردانیده و از اتباع آن منع فرموده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اظهارا للشکر و اعلاما
للخلق و هدایة لهم فرموده است خیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم و نیز فرموده است ادبنی ربی
فاحسن تادیبی و باطن متمم ظاهر است و مکمل آن سر موی مخالفت با یکدیگر ندارند مثلا
دروغ بزبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خطره کذب نمودن طریقت است و حقیقت پس اگر
این بتکلف و تعمل حاصل گردد طریقت است و اگر بی تکلف میسر شود حقیقت است پس فی الحقیقه
باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است انتهی پس ظاهر را بظاهر
شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را
با این دولت عظمی و عطیه کبری مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها
نیز بسیار عزیز الوجود است و ذلک اعز من کبریت الاحمر آه ای فرزند امروز که
اوان فرصت است و اسباب جمعیت بحمد الله همه میسر است گنجایش تاخیر و تسویف نیست بهترین
اوقات را که زمان شباب و عنفوان جوانی و قوت است در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است معروف باید کرد
باید داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب باید کرد پنج وقت نماز را بجماعت لازم
خیلی بی انصافی است که در بیست و چهار ساعت شب و روز دو ساعت صرف بندگی و طاعت حق سبحانه نشود
و از چهل یک سهم یک سهم بفقرا و مساکین اعانه و نفقه ننمایند و از دایره مباحات
پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات رفته شود در موسم جوانی که اوان سلطان نفس اماره است

و قهرمان شیطان

و قهرمان شیطان لعین قبیل عمل را بکثیر اجر می بردارند و اگر بارذل عمر رسند و حواس و قوی
سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و حسرت محصل نخواهد بود
بسا است که تا فردا نگذارند و فرصت نداده است و پشیمانی که نحوی از توبه است میسر نشود و عذاب ابدی
و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه الصلوة والسلام از آن خبر داده است و عصاة را از آن ایعاد نموده
در پیش است تخلف ندارد امروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل شانه در مداهنت می اندازد
و عفو او را بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلاست
دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و همه را شمول رحمت کرده بنابر کریمه و رحمتی وسعت کل شیء
از آن مشوبست و در روز قیامت دوست را از دشمن جدا خواهند ساخت کریمه وامتازوا الیوم
ایها المجرمون مخبر از آنست در آن وقت قرعه رحمت بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را
محروم مطلق خواهند ساخت کریمه فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین
هم بایاتنا یؤمنون شاهد این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهیم کرد آن رحمت را
از برای آن جماعت که پرهیز میکنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکات را پس کرم و رحمت در
آخرت مخصوص به ابرار و اهل اسلام نیک کردار دارند آری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر
خیریت خاتمه از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ارتکاب متعاوله از عذاب دوزخ نجات
می یابند اما ظلمات معاصی و عدم اتیان باحکام منزله سماوی کی بگذارد که نور ایمان را
بسلامت برد علما فرموده اند که اصرار بر صغیره به کبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی بکفر است
عیاذا بالله سبحانه آه قال الله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله

حضرت حق سبحانه اطاعت رسول را علیه السلام عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل که در غیر
اطاعت رسول علیه السلام باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوهمی
درمیان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزینند و در جای دیگر حق سبحانه شکایت میکند
از حال جماعتی که درمیان این دو اطاعت تفرقه می اندازند یریدون ان یفرقوا بین الله
و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک
سبیلا اولئک هم الکافرون حقا آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله اسرارهم در وقت سکر
و غلبه احوال بعضی سخنان گفته اند که موهم تفرقه اند درمیان این دو اطاعت و مشعر باختیار محبت
یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهی خود
روزی نزدیک به خرقان فرود آمده بود از آنجا وکلای خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود
که حضرت شیخ بدیدن او بیاید و به وکلای خود گفت اگر در شیخ توقفی فهم کنند کریمه اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم برخوانید چون وکلا آمدند و از شیخ توقف فهم نمودند
کریمه مذکوره برخواندند شیخ در جواب فرمود که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمنده
اطیعوا الرسول ام تا باطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را در غیر اطاعت
رسول او علیه السلام دانست این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال از این قسم
سخنان تنزه می نمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت
رسول او علیه السلام میدانند و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه السلام عین ضلالت
می انگارند و نیز منقول است که شیخ مهنه و شیخ ابوالخیر مجلسی داشتند
و سیدی اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بود ابو سعید علیه اتفاقا

درآن اثنا

درآن اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را
ناخوش آمد سید فرمودند که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه السلام و تعظیم این مجذوب بواسطه محبت
حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق سبحانه را بر محبت
رسول علیه السلام از سکر حال می دانند و جز فضولی نمی انگارند اما اینقدر هست که در مقام کمال که مرتبه
ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت است محبت حضرت
رسول علیه السلام غالب آه بدانند که اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت نامرضیه در این اوان
غربت پیدا کرده است و مسلمانان و اسلام غریب گشته و تا میروند غریب تر میگردند تا بحدی که یک
الله گوی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی اشرار الناس سعادتمند کسی است
که در این غربت احیای سنتی از سنن متروکه و اماتت بدعتی از بدع مستعمله فرماید این وقت
آن وقت است که هزار سال است از بعثت حضرت خیر البشر علیه السلام گذشته است و علامات قرب ساعت
پرتو انداخته است و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده است و بدعت بسبب
فشای کذب و عدم اتیان باعمال شریعت جلوه گر گشته شاهبازی باید که نصرت سنت فرماید
و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام است
من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام آه گذشتگان در بدعت حسنه
دیده باشند که بعضی افراد آن را استحسن داشته اند اما این فقیر در این مسئله با ایشان موافقت ندارد
و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت هیچ چیز در آن احساس نمی نماید
قوله صلی الله علیه وسلم کل بدعة ضلالة پس در این غربت و ضعف اسلام سلامتی منوط باتیان سنت است
و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعتی که باشد بدعت در رنگ کلند میداند که هدم

بنیاد اسلام می‌نماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان می‌یابد که در شب دیجور ضلالت اضائت هدایت می‌فرماید
علماء وقت را حق سبحانه ایشان را توفیق دهاد که بیچ حسن در بدعت لب نکشایند و بآتیان هیچ بدعتی فتوی نه دهند
اگرچه آن بدعت در نظر ایشان شق فلق صبح روشن در آید چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است
در ازمنه ماضیه چون اسلام قوت و قدرت داشت ناچار تحمل ظلمات بدع می‌نمود شاید که بعضی از آن
ظلمات بتدریج در نور شعشعان اسلام نایاب گشته رنگ تبدیل یافته و بعضی را نورانی متخیل می‌شد و باعث
حکم به حسن آن میگشت اگرچه فی الحقیقه هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که بواسطه ضعف
اسلام است تحمل ظلمات بدع صورت ندارد اینجا فتوای متقدمین و متاخرین تمشی نباید ساخت
چه هر وقت را احکام علاحده است درین وقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات
بنظر در می‌آید و نور سنت باغربت و ندرت در آن دریای ظلمت بمثال کرمهای شب افروز محسوس میگردد
عمل بدعت ازدیاد آن ظلمت می‌نماید و تقلیل نور سنت می‌سازد و عمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت است
و سبب تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة و من شاء فلیکثر نور السنة و من شاء
فلیعمل حزب الشیطان و من شاء فلیعمل حزب الرحمن الا ان حزب الله هم المفلحون
و صوفیه وقت اگر بر انصاف آیند و ضعف اسلام و فشار کذب و بدعت و ضلالت را ملاحظه نمایند
باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ دیدن خود نسازند
اتباع سنت البته بلاشک منجی و مثمر خیرات و برکات است و در تقلید غیر سنت خطر در خطر است
پیران ما خداوند از ما جزای خیرشان دهاد ما و اپس ماندگان را باتیان امور مبتدعه دلالت نکرده‌اند
و بتقلید ما را در ظلمات مهلکه نینداخته‌اند جز بمتابعت سنت و طریق حق و هدایت راه ننموده‌اند
و غیر از اتباع شرع و پیروی صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام رخصت ارشاد نداده‌اند و غیر از عزیمت
هدایت نفرموده‌اند لاجرم کارخانه این بزرگواران بلند آمده پیش طاق اصول ایشان مرتفع گشت
ایشانند

ایشانند مجلسهای لغو و شور را ترک نموده‌اند و از صحبت جاهلان و مبتدعان احتراز فرموده‌اند سماع و رقص را
پشت پا زده‌اند و وجد و تواجد را بالکل شهادت در ایم ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران داخل
ماسوا است و معلوم و متخیل آنها به لا نفی معامله این اکابر ماورای دید و دانش است بلکه در ماورای معلوم و متخیلات است
و دور از تجلیات و ظهورات است و دور از مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است
و همت این بزرگواران در نفی ماسوی تکرار کلمه نفی و اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت
پیدا کند و تمام عالم که بعنوان غیریت پیدا است بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد همه را
حق بینند و حق یابند بخلاف این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلمه لا اله الا الله وسعت
دایره نفی است تا هر چه مکشوف و معلوم و متخیل است همه در تحت لا داخل شود و در رعایت اثبات
هیچ ملحوظ و منظور نبود و اگر فرضا در جانب اثبات امری ظاهر شود آن را راجع بنفی باید ساخت و غیر از
تلفظ بکلمه استثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد اه
نوشتن تتمه این مطلب چون در اینجا مناسبتی نداشت ترک کردم اما خاتمه مکتوب که چند کلمه است
منشور برای طالبان نوشتن از لازم مهمات دانسته آن را از رشته تحریر در آوردم تا مآل با حقیقت
خلاصه کلام نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد
لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان اندراج یافته است و مبتدی طریقه ایشان حکم منتهی
طرق دیگر دارد و از ابتدا سلوک ایشان در وطن مقرر شده و خلوتشان در انجمن که حصول پیوسته
و نظر بر قدم و هوش در دم کار ایشان است و دوام حضور نقد وقتشان آمده است ایشانند
زیب طالبان مربوط به صحبت پاک و مبارک ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شافی شریف
ایشان نظر مبارکشان شافی امراض قلبیه و التفات بابرکاتشان دافع علل معنویه باشد

یک توجه ایشان کار صد اربعین میکند و یک نظرشان برابر چندین ریاضات و مجاهدات سنین می‌باشد
سبحان الله عجب طایفه پرکار و کرده مرکز مدار و با اعتبار و محرم بارگاه قرب حضرت واحد القهار اند
پس بر اینها که از این بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و مناقب جمیع تلامذه و اساتید طریقه علیه عالیه
نقشبندیه را حاصل است حاشا و کلا بلکه این اوصاف و خصایل مخصوص باکابر اکابر این طریقه علیه است
که کار را به نهایت النهایه رسانیده‌اند و مستجمع صاحب رشد و استعداد که بآن اکابر نسبت
ارادت و صدق و عقیدت درست که اینها در مراعات آداب سلوک و سیر نمودند اندراج نهایت در بدایت در حق
ایشان ثابت است بخلاف مبتدی و این طریق که شیخ ناقص [illegible] برسد این اندراج در حق او
متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده است پس در حق تلامذه مبتدی کاوی چگونه متصور شود
فشتان بین الکامل والناقص و بین الناقص والانقص طریق این بزرگان و اکابر
طریق اصحاب کبار است و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که ایشان در صحبت
مبارک حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام میسر می‌شد زیرا که در اول آن سرور علیه الصلوة والسلام
آن میسر می‌شد که در انتها کم است که دیگران را میسر گردد و این فیوضات و فتوحات و برکات همان
فیوض و فتوح و برکات است که در قرن اول بظهور پیوسته است هرچند در ظاهر آخر از اول دور است
نسبت بوسط اما فی الحقیقه آخر با اول از وسط نزدیکتر است و لذت فهم این معانی بمذاق هر کس نرسد
من لم یذق لم یدر والسلام والاکرام
و نیز در مکتوب صد و شصت و ششم
که بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی مرقوم فرموده آورده‌اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه
آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم پیدا شده باشد
و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی حسن و نورانیت از بدعتی از این
بوجهی

بدعتها مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت چیزی دیگر احساس نمی‌نماید اگر فرضا عمل مبتدع امروز بواسطه ضعف
بصارت بطراوت و نضارت می‌بینند فردا که حدید البصر کرده شوند خواهند دانست که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشته

بیت: بوقت صبح شود همچو روز معلومت — که با که باخته‌ای عشق در شب دیجور

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
می‌فرماید من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد حسن از کجا پیدا کند
و قال صلی الله علیه وسلم فی خطبة اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه
من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة
بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت بود پس معنی حسن در بدعت
چه باشد و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض
ندارد پس همه بدعت سیئه بود قال علیه السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک
بالسنة خیر من احداث البدعة و احادیث درین باب بسیار است امروز سخن بواسطه شیوع بدعت
بر اکثری گران است اما فردا معلوم خواهند کرد و معلوم خواهد شد که بحمد الله سبحانه ما بر هدایتیم یا ایشان
منقول است که حضرت مهدی رضی الله عنه در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید
و احیای سنت سنیه فرماید عالم مدینه که عادت به عمل بدعت کرده و آن را حسن پنداشته و ملحق بدین ساخته
از تعجب او را گوید که این مرد رفع دین ما نموده و امات ملت فرموده پس حضرت مهدی رضی الله عنه بکشتن
آن عالم امر فرماید و حسنه او را سیئه انگارد. باید دانست که بعضی بدعتها که اکثر علما
و مشایخ آن را حسنه دانسته‌اند چون نیک ملاحظه نمایند معلوم گردد که رافع سنت اند مثلا
در تکفین میت بعضی از علما عمامه را بدعت حسنه گفته‌اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است

چه زیاده بر عدد مسنونه که تثویب باشد نسخ است و نسخ عین رفع بود و همچنین بعضی
مشایخ ارسال لقمه عامه را بجانب چپ مستحسن داشته اند و آنکه سنت در ارسال آن
بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و همچنین علما در نیت نماز
مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفتن و حال آنکه از آن
سرور صلی الله علیه وسلم ثابت نشده چه خود و چه اصحاب کرام رضی الله عنهم در نیت تلفظ
بزبانی که باشند بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان
بدعت باشند و این بدعت را حسنه گفته اند ولیکن فقیر میداند که این بدعت چه جای
رفع سنت رفع فرض هم مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان فقط اکتفا مینمایند
و از غفلت قلبی باک نه دارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد
ترک میگردد و بفساد نماز میرساند و علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات
فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم
بالاقتصار علی متابعة سنة سید المرسلین والاقتداء باصحاب الکبار فانهم کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد فلیسا من البدعة فانهما مظهر
لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد انتهی ومعلوم است مبتدع دین و مذهب
بدتر از مبتدع در شرع باشد بچندین وجه یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع
زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق مبتدعه جماعتی اند که با اصحاب
و احباب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بغض و نفاق دارند حق سبحانه در قرآن شریف

خود ایشانرا کفار می نامد و میفرماید لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب کرام
آنحضرت م تبلیغ و ترویج فرموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم آید
قرآن جمع حضرت امام عثمان رضی الله عنه می باشد اگر او مطعون باشد قرآن هم مطعون است
وقس علی ذلک سائر الاحکام خلاف و نزاعی که در میان اصحاب کرام رضی الله عنهم واقع شده
محمول بر هوای نفسانی نیست چه در صحبت حضرت خیر البشر م نفوس ایشان تصفیه و تزکیه یافته
و از اماره گی و رزائل اخلاق آزاد گشته اینقدر میدانیم که همگی ایشان هر یک علی حسب المراتب
افضل و اشرف اند حتی وحشی که قاتل حضرت حمزه رضی الله عنه بود و یکدفعه بشرف صحبت پیغمبر م
رسیده بود از حضرت اویس که خیر التابعین است افضل تر میدانند اما در باب امیر
که مولانا عبد الرحمن جامی رحمه الله در کتاب خود آورده که ع حق در آنجانب حیدر بود
محمول بر این است که حضرت علی رض در آن باب بر حق بود و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا
خطای اجتهادی است تا بحد فسق نمیرساند بلکه ملامت را هم در این طور گنجایش نیست که مخطی را نیز یکدرجه
از ثواب هست یزید پلید بیدولت از اصحاب نیست وده بدبختی وی کرا سخن است کاری که آن
بدبخت شوم کرده است هیچ کافر فرنگ نکرده است و نخواهد کرد بعضی از علمای اهل سنت در لعن وی
توقف کرده اند نه باینطور که ازوی راضی اند بلکه رعایت احتمال توبه و رجوع کرده اند ازین جماعت
و نیک اندیشه نامه که مبادا خدای ناکرده فتور در درون دهقانان واقع شود سیما درین ایام و زمان
طایفه خائفه بد اندیش در رنگ کاو دلان کافرکیش بسیار غلو [illegible] و از حد افراط و تفریط نیز در گذرانده
در اطراف و اکناف و بلاد و اماکن مانند مار و کژدم منتشر شده اند الحذر ثم الحذر
مبادا خاطر شما مسلمانان بصحبت آن مبتدعان میل کند حتی دیدن ایشان سم قاتل است

تا بمصاحبت و مکالمه با ایشان چه رسد مثنوی بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش بر همه آفاق زد کتب و رسایل سلف و خلف را مطالعه نمائید تا معلوم و محقق
که اصحاب و احباب پیغمبر را م چطور ستایش کرده اند و تا چه درجه باداب و احترام نام مبارک
ایشان بر زبانی رانده اند و ایشان نهایت تعظیم و ادب یاد کرده اند شعر
قاصری گر زند این طایفه را طعن و قصور حاش لله که بر آرم بزبان این گله را همه شیران جهان
بسته این سلسله اند روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را والسلام والاکرام
چند کلمات هم در مکتوبات شریفه حضرت امام هم در این معنی مرقوم شده
و این اتباع شرع و اجتناب از بدعت از مواعظ بلیغ و اکید علمای وقت ناشی میشود
اینها وابسته به تبلیغ عالمان عصر در جوع بایشان است اگر مردمان اتباع شرع کنند
از فیض تبلیغ قول و فعل ایشان است و اگر مرتکب بدعت باشند هم از نتایج قول و فعل
ایشان است نمیدانم چه نویسم و اوقات خود را بچه چیز بگذرانم گفتن و نوشتن عبث
و نگفتن و ننوشتن نیز عبث مصرع خواهم شد از دیده درین فکر جگر سوز
حالا درین زمانی و ایام علمای دیندار خدا ترس قلیلند و بانواع عیوب علیل
که تبلیغ احکام شرعیه و عمل بر وفق علم نزد ایشان در رنگ عنقای مغرب می باشد
علم معلوم و عمل موهوم گفتار موجود و کردار معدوم چه علمای ربانی کسی است که دلش
از دنیا سرد شده و بحرارت عمل و مراسم تبلیغ در میان ملت سر گرم شده باشد
زیرا که

زیرا که همچنانکه صلاح و خلاص خلایق وابسته بوجود فیض علمای ربانی است فساد و خسران عالم نیز بعلمای
مربوط ساخته اند عالمی که علم را وسیله جاه و منصب دنیا ساخته و بکسب جیفه دنیا و فی مفتون
گشته باشد آن علم و عمامه برا او وبال باشد علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف جمال ایشان است
خلایق را اگر از ایشان حصول فوائد بود اما علم ایشان در رنگ علم ایشان بیا و هدر است
و در حق دیگران نافع نیاید چنانچه در حق خود ایشان فایده نباشد زیرا گاه هست که تایید شریعت
و تقویت ملت نیز از راه فجور و ارباب فسق و فتور می آید بلکه گوئیم آن علم در حق ایشان
سبب خسارت و ضرر است که حجت را بر ایشان تمام ساخت قوله صلی الله علیه وسلم ان اشد
الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه پس چگونه مضر نباشد علمی که نزد
خدای عز و جل عزیز و اشرف موجودات بود و آن را وسیله جاه و مال و تحصیل جیفه دنیا ساخته
شود و حال آنکه دنیا نزد خدای تعالی ذلیل و بمقدار خوارترین مخلوقات است پس عزیز خدا را
ذلیل و خوار ساختن و ذلیل او را بمرتبه عزت دادن فوق الغایه مستقبح می باشد
و فی الحقیقه معارضه است بحق تعالی تبلیغ و تدریس و افتاء و استفتاء و افاده و استفاده علوم
وقتی نافع آید که خالصا مخلصا لوجه الله باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و تحصیل مال و جیفه
و رفعت خالی بود و حال آنکه آن عالم خودش عامل بعلم خود باشد بلکه اگر عملش از علمش بیشتر بود
فهو نور علی نور و سعادة فوق السعادة خواهد بود و علامت این خلوص زهد در دنیاست
و بی رغبت بودن از زهارة الدنیا علمائی که باین درد بیدرمان مبتلا و بمحبت این جیفه فرنفته و گرفتارند
از علمای دنیا اند ایشانند علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین و اعدا عدو اسلام

ومال آنکه ایشان خودشان را مقتدای وقت و پیشوای دین و اسلام میدانند و بهترین خلایق می‌انگارند
حاشا وکلا ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان
فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون
غرض ابلیس لعین را دیده فارغ و بیکار نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر خود جمع ساخته لیکن
آنعزیز سرآن را پرسید آنلعین گفت که علمای اینوقت کار ما میکنند و ما را از این مهم فارغ
الحق در اینزمان سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده و هر فتوری که در ترویج ملت و دین
ظاهر گشته همه از شومی و نکبات علمای سوء و فساد نیات و احوال ایشانست آری علمای
که با رغبت مال و جاه دنیا اند و از حب ریاست و رفعت آزاد نه آنها از علمای آخرتند
والراسخون فی العلم ایشانند و ورثهٔ انبیا اند و بهترین خلایقند که فردای محشر سیاهی
مداد ایشان را چون شهداء فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلهٔ این سیاهی مرجح آید
و نوم العلماء عبادة در شان ایشانست طـه غرض از اینهمه تفصیل آنست که صلاح
و فساد دین و اسلام بواسطهٔ صلاح و فساد علمای ظواهر است اگر آنکه ایشان نیکند عالم نیک لیکن
و اگر ایشان بدند عالم بدند اتباع شریعت و تقوی ایشان و تثبیت و اجتناب از بدعت نیز
با امتناع ایشانست نیک رعایت این دقیقه نمایند که بدعت خرقه ز رانده و سگ زهر
آلوده است و همچنانکه علمای ظواهر شکر الله سعیهم برسند بلاغت و دعوت شرع حاکمند امرا
و سلاطین و حکام عادل و علمای نیز در ترویج ایشان مقتدر است چه رواج شریعت غرا مربوط
بحسن کفایت و کفالت سلاطین عظام است اگرچه اینمعنی نیز در امرا و سلاطین مانند
علما چند گاه است که ضعف پیدا کرده است خاصه در این مملکت و دیار ما که بناچار اسلام و دعوت

ربا

وترویج بانواع و اقسام ضعیف گشته العیاذ العیاذ کار بجائی رسیده که امرا و حکام و اعوان
و ارکان ایشان بی تحاشی در میان کوچه و بازار سب و فحش اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
میکنند و اظهار مذهب غلیظ خودشان را مینمایند و بی حجاب و شرم از مسلمانان بر ملا رسم شناعت
و رفض خودشان بجای آرند اهل اسلام مملکت بیچاره نمی توانند با ایشان بمقام زجر و منع بروند
آینه ناچار پای تأسف و حسرت را بدامان صبوری طی و سکوت چیده انا لله و انا الیه راجعون
افسوس هزار افسوس بر ضعف اسلام این دیار زودیست که بکلی غربت پیدا کنند و هزار افسوس
بر فوت غیرت و تعصب اهالی اسلام این ملک که بهیچ وجه بر محافظت مذهب و آئین خودشان
قادر نیستند الحکم لله الواحد القهار و حضرت امام قدس الله سره نیز در مکتوب چهل و ششم از
جلد اول می فرماید پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت به بدن اگر دل صالح است بدن نیز
صالح است و اگر دل فاسد است بدن هم فاسد پس صلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد او
فساد عالم در کتب تفاسیر و تواریخ و اخبار دیده باشند و شنیده که در قرون ماضیه بر سر اهل اسلام
گذشته است زبونی و ضعف اهل اسلام بعد اما نه باین زبونی و ضعف و بیچارگی که در این
زمانه و عصر است که در غایت غربت و کربت میباشد با وجود در قرون ماضی کفار برملا بطریق
استیلاء اجرای احکام کفر و نفاق در دار اسلام میکردند بحدیکه مسلمانان از اظهار احکام اسلام
عاجز بودند بلکه اگر میکردند بقتل میرسیدند حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبوب و مقرب
رب العالمین است تابعان و مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت و اعتبار
مسلمانان با دلهای ریش در تعزیهٔ اسلام بعد و معاذران بنخوت و استهزاء بر جراحتهای ایشان

تمک میپاشیدند آفتاب هدایت در تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منزوی
و مخفی اما الحمد لله تعصب و غیرت دین و مذهبی بهر نحو ظهور کرده بود و اندک اندک
بتدریج و فرصت بترویج دین و ملت جد و جهد بروی کار میآورده تا اینکه در زمان تجدید الله تعالی
جلوس پادشاه اسلام و اسلامیان ایده الله بالنصر والفتوح بکوشش خاص و عام رسیده
عموم اهالی اسلام بر خود لازم بلکه واجب دانسته که پیوسته در اطاعت ایشان که اولوا الامر
بجان و مال بکوشند و بر ایشان نیز لازم بلکه واجب است که در حفظ
دماء و اموال مسلمانان و حمایت اوقات ایشان سعی کلی بانواع و اقسام بعمل آورند
و به عسکر و سپاه و گنج و خزائن برای سلامت و فراغت احوال اهل اسلام سد ثغور و حفظ
حدود نمایند و کما ینبغی در ترویج احکام شریعت و تقویهٔ دین و ملت جد و جهد فرمایند
پس این قسم امداد مخصوص بعلمای اهل حق است که رو بآخرت دارند علمای دنیا همت ایشان
بر تحصیل دنیای دنیه و مزخرفات فانیه است صحبت ایشان سم قاتل و بوی فساد ایشان ادبار
در عالم اندازند عربیه فعالم بعلمه لم یعملن معذب من قبل عابد الوثن
شیخ سعدی شیرازی نقل کرده است که فقیهی پسر خود را گفت هیچ نمی‌بینم سخنان دلاویز متکلمین
در تو اثر کند گفت ای پدر بعلت آنکه نمی‌بینم ایشان را کردار موافق گفتار باشد شعر
ترک دنیا بمردم آموزند ه خویشتن سیم و غله اندوزند ه عالمی را که گفت باشد و بس ه
هر چه گوید نگیرد اندر کس ه عالم آنکس بود که بد نکند ه نه بگوید بخلق و خود نکند ه

٩
تجلی نوید زوال نعمات
اسلام و آوازهٔ رواج
دین و مذهب و قوت
ملت و شوکت جمع

کما قال الله تعالی اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم انتهی در قرون ماضیه هر بلائی
که بر سر آمد از شومی و ادبار اینجماعت بود پادشاهان و حکام و امرا و اکابر و اشراف را این دین
از راه می بردند بهتر و مرتبت که راه ضلالت اختیار کردند مقتدایان اینها علمای سوء بودند
و اکثر جهلای صوفی نمای این زمانه نیز حکم علمای سوء دارند فساد اینها نیز فساد مردمان دیگر است
بلکه از فساد اینها کارهای دیگر زیاده پیدا خواهد آمد سبحان الله منفر مردمان بسبب گرفتاری دنیا و شهوات
و ارتکاب فسق و معاصی بخانقاه در دیشان آمده ناچار از خوف حکومت و بیم سیاست
یا طلب دنیا یا گرفتاریهای دیگر خود را در رنگ مریدان می پندارند و میگویند الحمد لله والمنة
ما نیز در زمرهٔ مریدانیم و توبه کرده ایم و اهل طریقت میباشیم تا مردم بچشم صلاحیت و تقوی
بدایشان نظر نمایند حاشا وکلا اینها احمقان کوردل بخیال شان همینکه بخانقاه درویشان
آمدند پندارند که از حقوق مسلمانان و حدود شرعیه بکلی پاک و آزاد میشوند و از همه تبرا گشته
عیاذاً بالله تعالی من هذا الاعتقاد حیله و فریب با مخلوق بهر صورت آخر با خالق چگونه
حیله و تزویر کار میشود اینها حقیقت سخن را در نیافته لیکن خاک بر سر شان باد و خاک
بر سر معتقدان ایشان باد از شریعت فردا خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید
رستگاری و نجات وابسته باتباع شرع و اتیان باحکام و حدود اوست اگر توبه کاری است
و اگر زهد و عزلت و دینداری است همه مربوط برضای شریعت و منوط باقوال و اعمال صاحب
شریعت میباشد شریعت هر کس را مقبول کرد مقبول و هر کس را مهمل کرد مهمل مردود
انبیاء که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت فرموده اند و باتباع احکام آن راه رستگاری

ونجات کثیره لنز مقصود از بعثت لنز اکابر صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیهم تبلیغ شرایع است
پس بزرکترین خیرات وقربات سعی در ترویج شریعت است وچنانچه حکمی از احکام آن علی الخصوص
در عهد وزمانی که شعایر اسلام منهدم وفتوت وکیف وطرق تبلیغ شریعت سخت ضعیف
شده باشد کوره ها در راه خدا صرف کنی برابر آن نیست که یک مسئله از مسایل شرعیه را
رواج دادن چه در این عمل اقتدا با نبیاست که اشرف وبزرکترین مخلوقات اند ومشارکت است
با آن اکابر **وایضا** در اتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت بخلاف نفس
وارد شده است انتهی خلاصه طالب علم با وجود کرفتاری بسبب نجات خلایق است
چه تبلیغ احکام شرعیه از وی میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود وصوفی با وجود وارستگی
نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کاری ندارد وشخص که کثرت نجات باو وابسته باشد مشهور است
که بهتر باشد از آن شخص که در نجات خود درمانده باشد چنانچه شیخ شیرازی فرموده است **شعر**

صاحبدلی بمدرسه آمد بخانقاه ٥ بشکست عهد صحبت اهل طریق را ٥
کفتم میان عالم وعابد چه فرق بود ٥ تا اختیار کردی از آن این فریق را ٥
کفت آن کلیم خویش بدر میبرد ز آب ٥ وین جهد میکند که بگیرد غریق را ٥

باب در بیان نماز قصر

وجمع وآداب ایشان

بدانکه قصر بمعنی کوتاه کردن است چنانچه عرب مرد عاجز وفرومانده را قاصر کویند
وبسان کوتاه قد را قصیر مینامند وسورهای کوتاه را از قرآن قصار میخوانند
ودر شرع کوتاه کردن نماز فرض چهار رکعتی است مانند ظهر وعصر وعشا که آن را بدو رکعت
ادا نمایند بخلاف نماز صبح ومغرب ومنذوره ونوافل که قصر در آنها
جایز نداشته اند چنانکه انشاء الله تعالی بیان خواهد شد **باید دانست**

که مجتهدین شرع رحمهم الله تعالی رخصت وسعت برای قصر سه چیز وضع نموده اند یکی وجود
سبب دوم وجود محل سیوم وجود شرط **اما وجود سبب**
وآن عبارت است از سفر واصحاب شریعت رضی الله عنهم برای وی چند شرایط
وضع نموده اند **اول** آنست که آن سفر طویل باشد زیرا که در سفر قصیر قصر جایز
نباشد **وسفر طویل** در اینجا عبارت است از مسافه راه رفتن کاروان
بقدر دو روز یا دو شب یا یکشبانروز به سیر معتدل که آن دو بار افکند

بیان مسافه قصر

٧ **مسافه قصر** باتفاق علما عبارت است از شانزده فرسخ وآن بقول صاحب
شرح منهج چهل وهشت میل است وهر میلی شش هزار ذراع است وذراعی بیست وچهار اصبع است
وهر اصبعی شش شعیر است وهر شعیری شش شعرات از شعر برذون **واما** بقول صاحب تنقیح
شانزده فرسخ چهار برد است وهر بریدی چهار فرسخ است وهر فرسخی سه میل است
وهر میلی چهار هزار خطوه است وهر خطوه سه قدم است پس در هر صورت

مسافه قصر عبارت است از مقدار شانزده فرسخ بود **ومسافه بحر** مثل مسافه بر است در رخصت قصر
اگرچه در یک لحظه طی کرده شود قال فی شرحی المقدمة والمنهج وغیرهما ان هذه المسافة تعتبر ذهابا
لا ایابا مع المعتاد من النزول والاستراحة للاکل والشرب ونحوهما فذلک مرحلتان ای مسیر
یومین معتدلین بسیر الاثقال ودبیب الاقدام ویخرج بقوله ذهابا الایاب منه فلا
یحسب حتی لو قصد مکانا علی مرحلة واحدة بنیة ان لا یقیم فیه بل یرجع فلیس له القصر وان نال
مشقة مرحلتین ذهابا وایابا لانه لا یسمی سفرا طویلا وهذه المسافة تعتبر تحدیدا لا تقریبا
فانما البر کالمسافة بین الامام والمأموم لان القصر علی خلاف الاصل فیحتاط فیه فلا یعتبر
التقریب بل یحتاج الی تمام المقدار المعتبر تحدیدا انتهی ولو شک فی طول سفره
اجتهد فان ظهر له انه القدر المعتبر ترخص والا فلا ولو کان الی المقصد طریقان طویل وقصیر
فسلک الطویل لاجل او سهولة او زیارة او عیادة او نزهة او تجر او بر او طلب آبق
فله القصر اما لو سلک الطریق المذکور لغرض القصر فقط فلا یجوز له القصر فاشبه ما لو سلک
طریقا قصیرا او یمینا او شمالا لا یجعل المرحلة مرحلتین فانه لا یقصر قاله فی الوضوح انتهی
شرط دوم آنستکه آن سفر بنهایتی داشته باشد یعنی قصد وی از قطع نمودن آن مسافه
جای معلومی باشد قال فی شرحی المقدمة والمنهج فاذا کان کذلک لا یقصر هائم وهو من لا یدری
این یتوجه وان طال تردده وبلغ مسافة القصر بل اکثر منه لان سفره معصیة لانه لا یعاین
اتعاب النفس فی السفر لغیر غرض حرام فلا یلیق به الرخص وکذا لا یقصر طالب غریم او آبق

لا یعرف موضعه ومتی وجده رجع وان طال سفره وتردد الفقیر ینتظر لا شغال علیه بطوله ومقصده
فابتداء سفره فهو کالهائم انتهی **شرط سیوم** آنستکه در سفر وی غرضی صحیح باشد مانند حج
و سفر تجارت و زیارت پس اگر کسی بی آنکه مطلبی صحیحی داشته باشد سفر کرد قصر وی جایز نبود انتهی
وقال فی الانوار نقلا عن الشیخ ابو محمد ومجرد رؤیة البلاد والنظر الیها لیس من الاغراض الصحیحة
شرط چهارم آنستکه سفر معصیت نباشد کما قال فی الانوار فلو هرب العبد من السید
او الزوجة من الزوج او الغریم الموسر او الولد بلا اذن الوالدین حیث شرط الاذن بخلاف تحصیل العلم
او الحج الواجب فلا یشترط فیهما رضاهما او سافر لیزنی او یقطع الطریق او یسرق او یقتل او یظلم
لم یقصر الا ولو کان السفر مباحا وهو یرتکب المعاصی فیه جاز له القصر اذ لا منع من السفر
بل المنع من المعصیة فهو عاص فی سفره ولو انشاه مباحا ثم جعله معصیة لم یترخص وبالعکس
فالابتداء من ثمه انتهی **واما وجوب محل** وآن عبارتست از
نفس نماز فریضه واصحاب شرع برای آن سه شرط مقرر نموده اند **اول** آنست که آن نماز
فریضه باشد نه سنت و منذوره چه قصر در آنها روا نداشته اند **دوم** آنست که آن نماز
چهار رکعتی باشد پس در نماز صبح و نماز مغرب قصر نباشد چه مقصود از قصر کوتاه کردن نماز رباعیه است
بطریق مناصفه واین حکم در نماز صبح نشود چرا که نماز صبح دو رکعت است اگر یک رکعت
ازو ساقط کرده نماز منحصر در یک رکعت میشود وحال آنکه نماز یک رکعتی از نوافل در شرع وارد
نشده است مگر در رکعت اخر نماز وتر و در نماز مغرب نیز قصر نباشد چه اگر رکعت ازو ساقط
کرده مناصفه متعذره بعمل نخواهد آمد پس حکم قصر منحصر آمد بر نماز چهار رکعتی تا طریق مناصفه ادا توان
تمام و کمال بعمل آید **سیوم** آنست که آن نماز حاضره یا فائته سفر باشد قال فی الا

فلا قصر فی

فلا قصر فی فائتة الحضر وآخر القصر والعصیان والمشکوک فی فوتها او کان شک هل فات فی السفر
او فی الحضر انتهی **واما وجوب شرط** وآن باتفاق جمهور شش مر باشد
شرط اول آنست که اقتدا نکند بکسی که نماز را تمام ادا نماید کما قال فی التنقیح وشرحی
المقدمة والمنهج وغیرهم ولا یقتدی فی جزء من صلوته بمتم ولو مسافرا فاشتله وان ظنه مسافرا
او حدث للامام عقب اقتدائه کان اقتدی بمصلی الظهر مثلا به فی جزء من صلوة الصبح او الجمعة
او المغرب او انا فلزمه لا تمامه نماز لانه تامة فی نفسها انتهی ولو اقتدی بمسافر وشک انه نوی
القصر او الاتمام فله القصر لان الظاهر من حال المسافر فان بان انه منهم لزمه الاتمام
قال المحلی ولو علق نیته بنیته وقال ان قصر قصرت وان اتم اتممت جاز
وفی الوضوح ان فیه قولان الثانی انه لا یجوز له القصر بهذه النیة لتردده فیها انتهی
شرط دوم آنکه اقتدا نکند بکسی که تردد و تشکیک در مقیمیت و مسافریت وی داشته باشد
چنانکه صاحب انوار فرموده است ولو اقتدی بمن شک انه مقیم او مسافر اتم وان علق القصر
بنیته علی نیته وبان انه مسافر قاصر فلما فی شرح المنهج وغیره لانه لم یجزم حینئذ بنیة
والجزم بها شرط کما هو المستفاد من کلامهم وصح عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال لما بال المسافر
یصلی رکعتین اذا انفرد واربعا اذا ائتم بمقیم فقال تلک السنة ای هذه طریقة النبی
صلی الله علیه وسلم **شرط سیم** نیت قصر آوردنست در وقت تحرم مثلا بگوید نیت دارم
دو رکعت نماز ظهر را ادا کنم یا نماز ظهر را بقصر ادا کنم قال فی شرح المقدمة وذلک بان
ینویها بالتحرم یقینا ویستدیم الجزم بها ای بالنیة بان لا یأتی بما ینافیها الی وقت السلام
لان الاصل فی الصلوة الاتمام فاحتیج فی الخروج عن الاتمام الی القصد جازما فان لم یجزم بها

او عرض ما ینافیها کان تردد فی انه یقطعها او شک هل نوی القصر ام لا اتم وان تذکر حالا لانه ادی جزءا انتهی
شرط چهارم احتراز و اجتنابست از هر چیزیکه منافی جزم و عزم وی در نیت باشد چنانکه
گفته شده **شرط پنجم** دوام سفرست از ابتدای نماز تا انتهای آن چنانکه در تحفه
و شرح منهج و شرح مقدمه وغیر آنها تصریح بآن نموده اند وفی الانوار انه لو نوی الاقامة فیها
ای فی اثناء الصلوة او شک فی نیة الاقامة او انتهت السفینة الی دار الاقامة لو نوی
هو تمام لزوال سبب الرخصة وهو السفر فتزول الرخصة ایضا کما لو کان یصلی قاعدا
لمرض فزال المرض وجب ان یقوم کذا فی الوضوح ایضا **شرط ششم** علم بجواز
قصرست پس کسیکه بجواز قصر و آداب آن جاهل باشد قصر وی جایز نباشد قال فی الانوار
انه لو ظن ان الظهر رکعتان ونوی فی السفر رکعتین بطلت ویجوز للمسافر ان یقصر
یوما ویتم یوما اخری او یقصر صلاة ویتم اخری انتهی الانفصال ثم الانفصال

فصل فی الجمع

بدانکه نماز جمع عبارتست از جمع کردن دو نماز فریضه مختلف باهم بشرائط آتیه مثل انکه
نماز ظهر را با عصر و نماز مغرب را با عشا جمع کنند به نیت جمع تقدیم یا جمع تاخیر
وجمع تقدیم آنست که نماز عصر را نزد نماز ظهر بیاورد و هر دو را باهم
در وقت ظهر ادا نماید یا نماز عشا را نزد نماز مغرب بیاورد و هر دو را باهم در وقت مغرب
ادا نماید و نماز جمعه هم مثل نماز ظهرست در جمع تقدیم **واما جمع تاخیر**
آنست که نماز ظهر را تاخیر نماید تا وقت نماز عصر پس هر دو را باهم در وقت عصر ادا نماید

یا نماز مغرب را

یا نماز مغرب را تاخیر نموده تا وقت نماز عشا آن وقت هر دو را باهم در وقت عشا ادا نماید
چنانکه ظاهر عبارت تحفه و شرح مقدمه و شرح منهج و غیر آنها تصریح بآن کرده اند و فحوای کلام
ایشان انست که مسطور گردید یجوز الجمع بین الظهر والعصر وبین المغرب والعشاء تقدیما
وتاخیرا کما ذکرنا ویکون کل واحد منهما اداء لان وقتهما صار کالوقت الواحد نعم یمتنع
جمع التقدیم للمتحیرة وفاقد الطهورین ویختص ذلک الجمع بالسفر المباح الطویل الذی یجوز
فیه القصر الجامع للشروط المذکورة لما انه قد صح عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا ارتحل قبل
الزوال اخر الظهر الی وقت العصر ثم نزل فجمع بینهما واذا زالت الشمس قبل
ارتحاله صلاهما معا ثم رکب الی اخر الحدیث ولا جمع لغیرها ای من غیر سفر قصر کحضر
الخ او سفر قصیر او سفر معصیة ولا یجمع الصبح مع فرض آخر ولا العصر الی المغرب لا تقدیما
ولا تاخیرا قال بعضهم وترک الجمع افضل کما اشعر به التعبیر بیجوز نافیا اولا
العبارة لان فیه اخلاء احد الوقتین عن وظیفته انتهی

شرائط جمع تقدیم

بدانکه شرائط جمع تقدیم چهارست **اول** رعایت ترتیبست در بین هر دو فریضه
یعنی اول ابتدا بنماز ظهر کند پیش از نماز عصر و اول شروع بنماز مغرب نماید پیش از نماز عشا
و بعکس جایز نیست چه درینصورت نماز دوم تابع نماز اولست و تقدیم تابع بر متبوع روا نبود
کما صرح به فی الانوار بقوله فان بدء بالاخیرة بطلت وتجب الاعادة بعد الاولی
وان صلاهما تبینا بان فساد الاولی بسبب ای کترک رکن سهوا مثلا

تدارك وجب اعادتهما مرتبًا انتهى دوم نیت جمع آوردن است در اول تحرم نماز
پیشین سیوم موالات است در بین هردو فرض یا نمعنی که در بین هردو فریضه طول فصل
عرفی نشود قال فی شرح المنهج وذلك لما روی الشیخان انه صلی الله علیه وسلم لما جمع بین
الصلاتین والی بینهما وترك الرواتب بینهما واقام للصلوة بینهما اه وفی درر غرر
انوار فلا طال الفصل بینهما عادة وان كان بعذر كسهو واغماء بطل الجمع واخر الثانیة
الی وقتها ولا بأس بطول قصیر كقدر اقامة للصلوة وتیمم وطلب خفیف للماء لانها من
مصالح الصلاة ولو تذكر ترك ركن من الاولی بطلتا واعادها جمعا ای ان شاء
وان تذكر ترك ركن من الثانیة علی القرب تداركه وان طال بطل الجمع وان لم یدر من
این تركها اعادهما كلا فی وقتها وقد فی شرح الارشاد لاحتمال ترك ركن من الاولی فبطلت
بها الثانیة ولا یجوز الجمع لاحتمال ترك ركن من الثانیة وقد فات الموالات انتهى
چهارم دوام سفر ویست تا انعقاد تکبیر تحرم نماز ثانی كما صرح بذلك فی
الانوار وشرح المنهج وغیرهما بقولهما فلو نوی الاقامة فی الاثناء اوقبل الشروع
فی الثانیة او صار مقیما قبل انعقاد الثانیة كان انتهت السفینة الی دار اقامته
بطل الجمع لزوال السبب والعذر فیتعین تاخیر الثانیة الی وقتها انتهى

اما در جمع تاخیر

بقول مختار نیت جمع وترتیب وموالات
شرطیت بلكه سنت است وصاحب محرر نیز ترتیب وموالات را شرط

شرائط جمع تاخیر

لكن نیت جمع را در وقت شروع به نماز واجب دانسته
بدانكه شرائط جمع تاخیر دو است یكی نیت جمع تاخیر آوردن است در حین دخول وقت
نماز اول اگرچه بقدر یك ركعت از آن وقت باقی باشد مثلا اگر خواهد نماز ظهر را [illegible] نماز
عصر برد باید در حین دخول وقت نماز ظهر نیت جمع تاخیر آورد بدانوجه كه نیت دارم
نماز ظهر را ببرد نماز عصر میبرم جمع تاخیر كما صرح به فی شرح المقدمة وشرح المنهج بانه لو اخر النیة
الی وقت لا یسع الاولی ای اخر النیة حتی خرج وقت صلاة الاولی ولم یبق من الوقت ما یكون
الصلوة فیه اداء عصی وكانت صلاته قضاء لاخراج الصلوة من وقتها عمدا دوم
دوام سفر ویست تا آخر نماز ثانی كما قال صاحب الانوار فان اقام قبل تمام الصلاتین
صارت الاولی قضاء اه وصاحب انوار شرط سیم را نیز مقرر فرموده است وآن
نیت جمع آوردن است در وقت شروع بنماز اول یا در اثناء آن بنحوی كه مذكور است

فصل

بدانكه علماء سلف وخلف رحمهم الله در حضر نیز بوقت عذر باران
جمع تقدیم را در بین نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء جایز داشته اند چنانكه صاحب تنقیح
در صحیحین بروایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل كرده است كه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
در مدینه منوره چندین نماز را بجمع تقدیم بجا آورده است بی آنكه خوفی داشته باشد یا در سفر
بوده باشد وحضرت امام مالك رحمه الله در شرح این حدیث گفته كه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
آن نمازها را بعذر مطر جمع فرموده است وشرائط این جمع مانند ترتیب وموالات
ونیت جمع آوردن شرط است كما صرح به فی عبارة التحفة والتنقیح والانوار وغیرهم

بقولهم یجوز الجمع بین العصرین والعشائین تقدیما بعذر المطر والثلج والبرد الذائبین
قال صاحب الوضوح فان لم یذوبا فالذی رجحه الاكثرون انهما لا یبیحان لعدم تعلق الرخصة
بهما ولعدم الابتلاء فیهما ویشترط لهذا الجمع الترتیب والموالات بین الصلاتین ونیة الجمع
كما مر ویختص رخصة بمن یصلی جماعة بمكان بعید یتأذی بالمطر فی طریقه ویشترط ان یكون
المطر موجودا عند تحرم الصلاتین والجمعة كالظهر فی جواز الجمع بان یجمع بین العصر والجمعة
تقدیما بالشرائط المذكورة ولا یجوز بالمرض والخوف والوحل والریح والظلمة وقیل یجوز
بالمرض تقدیما وتاخیرا فان كان المصلی قد یعرض له الحمی وقت الثانیة قدمها الی الاولی
وبالعكس بعكس انتهى پس محقق شد كه در وقت وجود باران جمع تقدیم روا است
بخلاف جمع تاخیر كه آن را هیچوجه روا نداشته اند انتهى كلامهم

فصل

بدانكه ابتداء زمان سفر وشدن مسافر است از منزل وسرای خود اما معتبر در ابتداء
سفر از نیت قصر یا جمع آنست كه مجتهدین شرع رضی الله عنهم آن را معین ومقرر فرموده اند
بدانكه اهل شرع نفعنا الله ببركاتهم ابتدای سفر را در خارج قلعه وحصار شهر ومعموره گرفته اند
چنانكه در كتب معتبره ذكر آنها آورده اند قولهم ان المسافر اذا سافر من بلدة فابتداء السفر
البلد مثلا ان لم یكن له سور مختص بالبلدة ای بمجاوزة السور ان كان له سور وان كان
وراء السور عمارات لانها لا تعد من البلد ای لان ما كان خارج السور لا یعد من البلد
بخلاف ما اذا كان داخله فلو من الخراب والمزارع ومثله الخندق لان جمیع ما هو داخله معدود

منه وقال فی التحریر ولا شبهة انه ان كان وراء السور عمارات ودور فلا بد من مجاوزتها
ایضا فان لم یكن للبلد سور مختص به فابتداء السفر بمجاوزة العمران وان تخلل خراب او نهر
او میدان لیفارق محل الاقامة قاله فی شرح المقدمة وایضا فی التحریر انه لا یشترط مجاوزة
الخراب فی الاطراف ولا یشترط مجاوزة المزارع والبساتین انتهى وابتداء سفر در قریه
نیز مانند ابتداء سفر است در شهر وابتداء سفر برای خیمه نشینان خارج خیمهاست اگرچه ایشان متفرق
باشند قال فی شرح المقدمة ولساكن الخیام مجاوزة الحلة بكسر الحاء المهملة وهی بیوت مجتمعة
وان تفرقت ولا بد ایضا من مفارقة مرافقها كمطرح الرماد وملعب
الصبیان والنادی ونحوها كالمأء والمحتطب الا ان كان الماء والمحتطب متسعا متفرقا
بحیث لا یختصان بذلك الرحل لان ذلك كله من جملة موضع اقامتهم فاعتبرت مجاوزته اه
وقال فی شرح المنهج ساكن الخیام كالاعراب مجاوزة حلة وهی بیوت مجتمعة او متفرقة
بحیث یجتمع اهلها للسمر ای للحدیث والمشورة فی ناد واحد ویستعیر الحوائج بعضهم من بعض
ومع مجاوزة عرض واد ان سافر فی عرضه ومع مجاوزة مهبط ای محل هبوط ان كان
فی ربوة ومع مجاوزة مصعد ای محل صعود ان كان فی وهدة هذا ان اعتدلت الثلاثة
فان افرطت سعتها اكتفی بمجاوزة الحلة عرفا اه وفی التحریر انه اذا رجع المسافر الی
الوطن فقد انتهى سفره والمعتبر الوصول الی الموضع الذی یشترط مجاوزته فی الابتداء
وان نوی الاقامة فی بلدة او قریة اربعة ایام فصاعدا انقطع زمان سفره بالوصول الیها
ولا یحتسب فی الایام الاربعة یوم الدخول ویوم الخروج علی الاصح ومهما عرض له شغل

واقام لذلك الشغل في قرية او بلدة فان كان يتوقع تنجزه كل ساعة وهو على ان يرتحل متى تنجز فله القصر الى اربعة ايام كما ذكرنا ولا يصح ان له القصر بعد ذلك ايضا الى ثمانية عشر يوما فان زاد على ذلك لم يقصر وقيل ان هذا الخلاف فيما اذا اقام على قتال او خوف قتال اما اذا اقام للتجارة او نحوها فلا خلاف في انه لا يجوز له القصر وان كان يعلم ان شغله لا يتنجز الا في مدة طويلة اي زائدا على مدة التي ذكرناها فالاصح انه لا يقصر ايضا انتهى

حق سبحانه عز و جل ما و جميع برادران و دوستان و آشنایان را بفضل خود از قصور عبادت و از تقصیرات و گناهان همه عفو و آمرزیده گرداند و توفیق بر طاعت و فرمانبرداری خود و ادای کرامت فرماید و ما را و همه اخوان و مسلمانان را خیر دنیا و آخرت را ارزانی داده و از شر نفس و مکاید و اغوای وی مجموع را نگاه دارد انه على ذلك قدير

و هو تيسير كل عسير لديه يسير ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة

انك انت الوهاب وصلى الله على خير خلقه و افضل بريته محمد وعلى آله وصحبه

اجمعين آمين والحمد لله رب العالمين

باب در بیان

باب در بیان نماز جمعه و آداب آن

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله فالرد حسبه الذين اصطفى وعلى عباده

بدانکه حضرت مولانا شاه عبد الحق دهلوی قدس الله سره العزیز در کتاب سفر السعادة تالیف خود آورده که این روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و جمعه گفتند از آنجهت است که اجتماع آفرینش و تمام آن در این روز است پیدایش عالم از روز مبارک یکشنبه ابتدا کردند و در این روز مجموع و تمام شد ازانجهت اورا جمعه نام کردند و این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس رضه و در اسناد او ضعف است و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن حال از اشکال نبود والله اعلم و بعضی گویند از آنجهت است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابو هریره و این قول صحیح ترین اقوالست و از حدیث ابو هریره که باید معلوم شود که تسمیه جمعه بجهت اجتماع امور عظام است در وی که یکی از آنها خلق آدم است و لیکن انسب است از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد در این روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس است در وی

برای نماز و این اسم اسلامی است و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت تغییر دادند آنرا بجمعه چنانکه تغییر دادند سایر نامهای هفته را و نامهای هفته در قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام مجدد است بفضایل و خصائص و شرف که انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور میگردد و امتیازی دیگر یافت عن ابی هریرة رضه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اضل الله عن الجمعة من كان قبلنا فكان لليهود يوم السبت وللنصارى يوم الاحد یعنی از ابو هریره مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت وی و قبول وی و قبول حکم حق تعالی و تعبد در وی کسانی که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که بود مر یهود را روز شنبه و بود مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعضی گویند فرض کرده بود الله تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت در این روز مخصوصا و امر کرد باجتماع در آن برای عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و اختیار کردند یهود از بدل وی شنبه و تعلق نمودند بآنکه این روز انتهای آفرینش است و نصاری یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که فرض نکرده بود بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند یهود روز شنبه را و گفتند روز فراغ و قطع عمل است و حق تعالی فارغ گشت از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل و صنایع و امورات اعراض کنند و ترک همه کارها نموده بعبادت وی مشغول باشند و اختیار کردند نصاری یکشنبه را

روز ادای

زیراکه وی روز ابتدای آفرینش است پس این روز سزاوار تر است بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت آه پس بر هر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فحمدا لله بنا فهدانا الیوم الجمعة پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را و راه نمود ما را باصابت یوم جمعه بتوفیق خود در آن و دریافت فضایل و خصائص آن محل کلام چون خلق انسان در روز جمعه گفته لذ پس عبادت در وی اولی و انسب باشد آه و شاهد بر آن تعیین روز جمعه ازین آیت باجتهاد حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمع کردند انصار در مدینه پیش از قدوم میمنت لزوم حضرت رسالت و پیش از نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزیست که مجتمع میشوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزیست مانند آن ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم حق تعالی را و نماز گذاریم و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت به مدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود بعد از آن قرآن نازل شد که اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة الآیه پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند انتهی و بآنکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه و اجتماع صحابه بر آن صحیح است و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب ابن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول صلی الله علیه وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برآنند که فرضیت جمعه در مدینه در اول قدوم آنحضرت شد و آنحضرت جمعه از اقامت شد روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه منوره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گذارد آه و شیخ ابن حجر فرماید

کو روایت که حضرت ص جمعه را در مکه بوجی دانسته باشند و لیکن بر اقامت و اجتماع مردمان بر آن
در مکه قدرت و تمکن نیافته آه ولقیه حدیث مذکور است وکذلک یعنی همچنانکه یهود
ونصاری تابع ومفضول ما اند در وقت عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبتدا اوز
انسان واول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع وفاضل بود از متعبد در دور
روزی دیگر آه هم تبع لنا ایشان تابعند ما را یوم القیامة در روز قیامت
در حساب ودخول بهشت ورفع درجات چه به ثبوت پیوسته است که آنچه لنا امت را در روز
قیامت از بزرگی شان وکرامت ومرتبه بود هیچکس را نباشد واز اینجا فضل ایشان لازم آید
بر تمام امم وتخصیص یهود ونصاری بجهت آنست که باقی از امم سابقه در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم این طایفه بود ونحن الآخرون وما مسلمانان متأخر
وپسینانیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین وشریعت والاولون یوم القیمة
مقدم وپیشینانیم از جهت شرف ومرتبه در روز قیامت ودر روایتی آمده است
السابقون المقضی لهم یعنی ما جماعه ایم که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت
قبل الخلایق پیش از تمام خلق آه انتهی کلام الشیخ الدهلوی قدس سره العزیز ٩
قال الشیخ ابن حجر رحمه الله فی التحفة ومعلوم انها رکعتان وکان حکمة تخفیف عددها ما یسبقها
من مشقة الاجتماع للشرط التحتها وتحتم الحضور وسماع الخطبتین علی انه قیل انها بمنابة الرکعتین
الاخیرتین وهی باسکان المیم وتثلیثها والضم افصح سمیت بذلک لاجتماع الناس لها او لان
خلق آدم علیه السلام جمع فیها او لانه اجتمع مع حواء فی الارض وهی فرض عین وقیل کفایة
وهو شاذ وفی خبر رواه کثیرون منهم احمد انه یومها سید الایام واعظمها واعظم عند الله
من یوم الفطر ویوم الاضحی وفیه ان فیه خلق آدم واهباطه الی الارض وموته وساعة

الاجابة

ط
الاجابة وقیام الساعة وفی خبر الطبرانی وفیه دخل الجنة وفیه خرج وصح ابن حبان خبر لا تطلع الشمس
ولا تغرب علی یوم افضل من یوم الجمعة وفی خبر مسلم وفیه خلق آدم وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها
وفیه تقوم الساعة وانه خیر یوم طلعت علیه الشمس وصح خبر وفیه تیب علیه وفیه مات
واخذ احمد من خبر مسلم وابن حبان انه افضل حتی من یوم عرفة وفضل کثیر من الحنابلة لیلته
علی لیلة القدر ویردها ان لذینک دلایل خاصة فقدمت وفرضت بمکة ولم تقم بها
لفقد العدد او لان شعارها الاظهار وکان صلی الله علیه وسلم بها مستخفیا واول من اقامها
بالمدینة قبل الهجرة سعد بن زرارة بقریة علی میل من المدینة وصلاتها افضل
الصلوة انتهی وقال الشیخ الهمام رحمه الله وانما سمیت جمعة لانها
جمعت فیها الخیرات والبرکات والفضائل والفوائد لا سیما فی الجماعة رحمة وقیل قوله صلی الله
انه کل یوم ولیلة اربع وعشرون ساعة ویعتق الله تعالی فی کل ساعة ستمائة الف وان یوم الجمعة
ولیلته اربع وعشرون ساعة ویعتق الله تعالی فی کل ساعة منها ستمائة الف عتیق من النار وای
کرامة اعظم من ان یعتق العبد من النار حال کونه مستحقا انتهی وقال بعضهم
سمیت الجمعة جمعة لانه اجتمع فیه آدم وحواء وقیل لان الملائکة یجتمعون مع آدم وبنیه
وقیل اجتمع فیه رحمة الله وقهر آدم انتهی عبادة بن صامت رضی الله عنه
روایت میکند که از حضرت رسول علیه السلام شنیدم که می فرمود اذا کان یوم الجمعة
هبطت الملائکة بکرة الی ابواب المساجد فنشروا دفاترهم ورکنوا رایاتهم ثم کتبوا اول من
یدخل المسجد ثم الذی یلیه حتی بلغوا سبعین رجلا ثم یختمون ذلک الدفتر فیکون اولئک
السبعین بمنزلة الذین قال الله تعالی ومن قوم موسی امة قائمة وقوله عز وجل
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا ومن جاء بعد السبعین فهم یکتبون

من بعدهم مثل من قدم بدنة ثم من قدم بقرة ثم من قدم شاة ثم من قدم دجاجة ثم یکون
آخرهم مثل من قدم بیضة حتی یخرج الامام فاذا خرج الامام طووا دفاترهم ثم دخلوا المساجد
فاذا فقدوا رجلا فی مکانه قالوا ما فعل اخوکم فان قیل مات قالت الملائکة رحمه الله تعالی
وان قیل مریض قالوا اجره الله تعالی وشفاه وان قیل غایب قالوا صاحبه الله تعالی فمن جاء
بعد الخطبة قالت الملائکة شهد الصلوة ولم یشهد الخطبة انتهی
وروی عن مقاتل بن سلیمان ان من وراء جبل قاف ارضا بیضاء مثل الدنیا سبع مرات
قد ملئت الملائکة بید کل ملک لواء طول لواء مسیرة اربعین سنة مکتوب علیها لا اله
الا الله محمد رسول الله فاذا کان لیلة الجمعة اجتمعوا کلهم عند جبل قاف فیتضرعون
الی الله تعالی ان یغفر لامة محمد صلی الله علیه وسلم فینادی جبرئیل من فوقهم من السماء
ما تریدون فیقولون مرادنا الهنا وسیدنا وخالقنا ان تغفر لامة محمد صلی الله علیه وسلم فینادون من
فوقهم قد غفرت لهم برحمتی فلا یزالون کذلک الی یوم القیمة فلو علم ابن آدم ما فاته من
ثواب الجمعة لبذل الدنیا بجذافیرها واتم الصلوة مع الامام انتهی فضایل الجمعة وشرفها

بیان کیفیت نماز جمعه

بدانکه نماز جمعه واجب است وحجت در وجوب آن آیه قرآن واخبار واحادیث پیغمبر است
چنانکه حضرت حق سبحانه وتعالی در کلام مجید فرموده است یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم
الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وابن خطاب عام است بر جمیع مؤمنان ومسلمانان را
وصاحب وضوح گفته که این خطاب خطاب تکلیف میگویند یعنی بر هر مکلفی مسلم وعاقل وبالغ وحر
ومذکر ومقیمی که بر جا باشد از مرض وسایر عذرهای شرعیه که بسبب آن ترک جمعه وجماعت

برای وی

برای وی روا باشد پس جمعه بر کافر وکودک ودیوانه ومغمی علیه وعبد ومدبر ومکاتب وبعض الحر وزن
وخنثی ومسافر وکسانیکه معذور باشند بعذرهای شرعی واجب نباشد اگرچه حاضر جمعه شوند اما اگر معذور
وغیر آن در پیش شروع نماز جمعه حاضر گردیده اند برایشان واجب میشود قال فی الدر المختار وتجزیة منهم عن الظهر
قال فی الضوء لان سقوط الجمعة عنهم انما هو رفقا بهم فمتی صلوها اجزأتهم کالو تکلف المریض القیام حیث
لا یجب علیه انتهی ویشترط تأخیر تکبیرهم عن تکبیرة اربعین من الکاملین انتهی
ودیگر واجب است جمعه بر کسران وزمن وهرم هرگاه بی مشقت قادر باشد بر سواری مرکوب وبر اعمی نیز
واجب است هرگاه قاید داشته باشد وبر مسافر هم واجب می آید هرگاه نیت اقامت در آنجا
آورده باشد کما قال فی الدر المختار وعلی الغریب والاهل یتوطن اذا نوی الاقامة اربعة ایام سوی یومی
الخروج والدخول او عرض له شغل لا یتنجز فی هذه المدة کالمتفقه والتاجر ولکن لا یعتد به حتی
یتوطن وتجب ایضا علی اهل القری والاعراب اذا کانوا اربعین کاملین والا فان بلغهم النداء
من قریة او بلدة تقام فیها الجمعة فعلیهم الحضور هناک لقوله صلی الله علیه وسلم الجمعة علی من سمع النداء
فهم کاهل الخیام ویشترط ان یکون النداء من صیت یقف علی طرف البلدة او القریة ویؤذن علی
عادته الا واذا کمل العدد ای عدد الاربعین فلا فرق بین ان یکون القریة مبنیة بالحجر او الاجر
او اللبن او الخشب او السعف او الجرید او القصب ویشترط الا یظعنوا نقل بیوتهم فلا تجب الجمعة
علی اهل الخیام وان لم یرتحلوا خیامهم ولا تجزئ منهم عن الظهر ویشترط ان یکون القریة مجتمعة
الدور والمنازل فان تفرقت لم تجب الجمعة علیهم وان تقاربت وجبت قاله فی البحر وحد القرب
ان یکون بین منزل الی منزل اقل من ثلثمائة ذراع ومن وجبت علیه الجمعة ولا عذر له اذا صلی الظهر
قبل فواتها بطلت حتی لو ترک اهل بلدة او قریة وصلوا الظهر اثم الکل ولم تصح الظهر حتی یضیق الوقت
بحیث لا یمکن اقامة الجمعة والا احب لمن لا یستوقع زوال العذر کالمریض والزمن ان یصلوا الظهر

فی آخر الوقت کانهم آیسون من ادراک الجمعة فاراد و الی لهم ان یحافظوا علی فضیلة الاولویة

والاحب لمن یتوقع زوال العذر کالمریض والعبد والمسافر ان یؤخر الی الیأس عن ادراک

الجمعة انتهی واینهمه تفصیل در ضمن آیه مندرج است مراد آنست که آیه قرآنی در نماز

جمعه وارد است فاما احادیث واخبار حضرت سید مختار علیه الصلوة والسلام در این باب بسیار

و بی شمار است منجمله حدیث صحیح از آنحضرت مروی است که الجمعة واجبة علی کل محتلم ای مکلف

و هم مروی است الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة الا اربعة عبد مملوک او امرأة او صبی

او مریض و نیز در حدیث مسلم آورده که لقد هممت ان امر رجلا یصلی بالناس ثم احرق علی

رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم الحدیث

فصل

بدانکه مجتهدین شرع اعلی الله درجاتهم ونفعنا ببرکات انفاسهم برای صحت نماز جمعه چند شرطی معین

و مقرر فرموده اند علاوه شرائطی که مخصوص فرائض خمسه اند یکی آنست که باید نماز جمعه

دو رکعت باشد اگر چه سه رکعت یا چهار رکعت ادا نمود باطل است دوم آنست که باید

آن دو رکعت نماز مذکور بجماعت ادا کرده شود چه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین

رضی الله عنهم نماز جمعه را دو رکعت بسیاق جماعت ادا کرده اند و بهمین طریق و آداب معموله مقرره

از ایشان آورده اند کما صرح به فی المختصر والتنقیح وغیرهما بقوله فلا تصح الجمعة فرادی فلو صلیها

اربعون فرادی فرادی لم تجز قال فی الانوار ویجوز ان یکون الامام عبدا او مسافرا او صبیا

اذا تم عدد الاربعین دونهم ای بدون هذه الثلاثة المذکورة واذا بان الامام جنبا

او محدثا و تم العدد دونه ای بدون الامام صحت الجمعة قیاسا علی غیر صلاة الجمعة من

الفرائض وحیث ادرک الرکوع الثانی من الجمعة کان مدرکا لها لما روی المحلی عنه صلی الله علیه وسلم

من ادرک من صلوة الجمعة رکعة فقد ادرک صلوة الجمعة ومن لم یدرک الرکوع الثانی

فلا یقوم بعد سلام الامام الی اربعة انتهی سیم آنست که آن دو رکعت نماز

جمعه باید در وقت ظهر ادا کرده شود چنانکه محلی از انس رضی الله عنه نقل کرده است که ان النبی صلی الله علیه وسلم کان

یصلی الجمعة حین تمیل الشمس انتهی الحدیث پس باید آن دو رکعت نماز جمعه در وقت ظهر بجا آورده

چنانکه در تنقیح وانوار تصریح بآن کرده شده است که حتی لو خرج الوقت وهم فی صلاة الجمعة اتموها

ظهرا انتهی چهارم آنست که نماز جمعه باید در میان خطه معموره وحد وسط آن معموره

و ابنیه ادا کرده شود اگر چه اساس خانهای ایشان از سنگ یا چوب یا قصب ساخته شده باشد

کما قال فی التنقیح کان الجمعة لم تقم فی عصر النبی صلی الله علیه وسلم والخلفاء الراشدین رضی الله عنهم الا کذلک

ای لم تقم الا فی ابنیة اه ولا یشترط اقامتها فی المساجد بل یصح فیها المسجد وغیره حتی یجوز

فی فضاء معدود من خطة الموضع کما قال صاحب التنقیح ولو انهدمت الابنیة واقام اهلها

علی العمارة لزمتهم الجمعة فیها لانها وطنهم انتهی پنجم آنست که باید آن

جماعت چهل نفر از اهل اسلام عاقل و بالغ و مقیمی بغیر وطنی باشند چنانکه در اول باب گفته شد

و کمتر از آن عدد جمعه روا نبود چه محلی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که آنحضرت

فرمود لا جمعة الا باربعین انتهی الحدیث قال فی الانوار ولا یشترط ان یکون الامام وراءهم

فیشترط ان یکون العدد فی جمیع الصلوة وفی الکلمات الواجبة فی الخطبتین فلو نقص قبل الفراغ من

الصلوة ولو فی الخطبة بطلت انتهی ششم آنست که جمعه دیگر در آن شهر یا در آن قریه

برابر نکند زیرا که جمعه یا شهر در یک شهر یا در یک قریه روا نبود مگر آنکه شهر یا آبادی بسیار بزرگ باشد

و بسبب تنگی جا و مکان یکجمعه برای مسلمانان مشقت و عسرت باشد آن وقت اگر در موضع دیگر

در آن شهر اقامه جمعه نمایند روا باشد وفی الانوار وغیره والا لا یسبقها ولا یقارنها جمعة اخری الا

اذا کبرت البلدة وکثر اهلها وشق اجتماعهم فی مسجد واحد لوقوع الزحمة والازدحام او تبعد

اطراف البلدة او لوقوع المقاتلة بین اهلها فیجوز تعدد الجمعة بحسب الحاجة انتهی

هفتم خواندن دو خطبه است پیش از نماز جمعه

ارکان خطبه

بدانکه ارکان خطبه پنج است اول حمد و ثنای الله تعالی سبحانه است ع اول هر چه بنام

ایزد دانا مثل الحمد لله گفتن دوم صلوات است بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سیم

وصیت بتقوی و طاعت حق تعالی است و این سه رکن در هر دو خطبه باید بجا آورده شود

چهارم دعاست مر عامه مؤمنین و مؤمنات را در خطبه دوم پنجم خواندن

آیتی است از آیات قرآن در یکی از خطبتین قال فی التنقیح والاحسن کون القرائة فی الاولی

لتکون القرائة فیها فی مقابلة الدعاء فی الثانیة انتهی

وشرائط خطبه

چهارده است یکی نیت خطبه است دوم تعرض و اظهار فرضیت است

سیم تأخیر وی است از زوال چهارم تقدم خطبه است بر نماز جمعه پنجم ایستادن است

برپای در حالت خواندن آن هرگاه قادر باشد بر قیام و اگر قدرت بر قیام نداشته باشد بجای آن نشسته خود

مقرر داده بهتر است تا اینکه بنشیند و خطبه بخواند ششم جلوس است در میان هر دو خطبه

بقدر خواندن سوره اخلاص مثلا و اینجلوس فاصل است در میان هر دو خطبه و بجبرانش راحت

خطیب نیز خواهد شد هفتم قرار گرفتن است در آن جلوس بقدر سوره اخلاص چنانکه گفتیم

هشتم طهارت جامه و بدن و مکان است از حدث و خبث نهم ستر عورت است

دهم علم بواجبات و ارکان و شرائط خطبه است یازدهم موالات کردن است در میان کلمات

خطبه و هم در میان هر دو خطبه و هم در میان خطبه و نماز دوازدهم ترتیب است در میان حمد و صلوات

و در میان آنها و وصیت بتقوی سیزدهم خواندن هر دو خطبه است بعربی چه بغیر لفظ عرب روا نبود

چهاردهم بلند کردن آواز است در آن بحیثیتی که چهل نفر آنرا بشنوند چه مراد از

خطبه موعظه و نصیحت است پس لایق بحال موعظه و استماع آن جهر است تا مستمعین الفاظ را

دریابند وفی الانوار ولو رفع الصوت ولکن کان بعضهم اصم او نائما او بعیدا لم یکف ولو سمعوا

ولم یفهموا معناها کفی لان الشرط سماعها لا تفهیم معناها اه ولو احدث الامام واستخلف

علی القرب صح و بنی ولو خطب واحد وام آخر ممن سمع الخطبة جاز واذا ارتج فی الخطبة

لا یلقن مادام یردد فاذا سکت یلقن ولا یحرم الکلام حال الخطبة لا علی الخطیب ولا علی المؤمنین

السامعین ولکن یکره الا لغرض مهم کانذار الاعمی من ان یقع فی بئر او عقرب لکن المستحب ان

یقتصر علی الاشارة مع ان یغنیه الکلام فیه انتهی

مکروهات خطبه

بدانکه مکروه است در حالت خطبه خواندن التفات کردن بیمین و یسار خود

یا اشاره کردن بدست بسوی کسی و یا بر چیزی یا مبالغه و گزاف در اوصاف سلاطین و امراء

اما مکروه نیست برای ضرورت سخن گفتن در حالت اذان یا در میان خطبه و نماز یا آب

خوردن عطشان در میان خواندن خطبه دهم مکروه است نماز کردن در حالت خطبه خواندن

اگر چه نافله باشد مانند راتبه جمعه دهم مکروه است سلام کردن ولکن مستحب است تشمیت

عاطس دو رکعت خفیفه تحیة المسجد هرگاه وقت درنگ نباشد چنانکه در اخبار آمده

اوکتعاه

که آنحضرت مأمور است اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب فلیرکع رکعتین وهاتان
ینبغوان یصلیهما بنیة سنة الجمعة لا التحیة لان التحیة یحصل باداء السنة بخلاف العکس انتهی

مسنونات خطبه

بدانکه مسنونات خطبه مانند مسنونات نماز
بسیار است و آثار انها بعضی از آن عمده و معتقود و اهم میباشد از ذکر آن چاره نبود
چنانکه در کتب شرع بیان آنها تفصیل یافته است بدانکه سنت است که خطیب در وقت
خواندن خطبه بر بالای بلندی باشد مانند منبری یا پله بلندی تا صدای آن با بلاغ بر دمان نزدیک آید

وچون خطیب اراده رفتن بر بالای منبر
وصدای وی بر دمان زیادتر برسد
نماید جلوس کند بر خیزد و رو بقبله ایستاده و استغفار الله بنهد که دو دعا در حیرت مؤمنین
ومؤمنات و نصرت پادشاه اسلام و عساکر اسلام و ظفر و فتح ایشان بر اعدای دین
ومخاصمین و مخالفین کند بعد از آن از جای خود روی بر گردانیده و بر کسانی که از جانب
یمین وی نشسته اند سلام کند و ایشان جواب سلام وی باز دهند پس چون
بالای منبر برآید در آنجا نیز سلام کند و موذن یا غیر او جواب سلام وی باز دهند
پس خطیب رو بمردمان در بالای منبر بنشیند و موذن بر خاسته اذان بگوید پس خطیب
بعد از فراغ موذن از اذان بر خیزد و رو بمردمان کند و از طرف یمین منبر بایستد و چیزی
از آلات حرب مانند شمشیر و نیزه و عصا و امثال اینها بدست چپ خود بگیرد پس شروع
بخواندن خطبتین نماید و هر دو خطبه عربی مختصر و قریب الفهم و بلیغ بهمان ارکان و شرایط مذکوره
مذکوره بخواند و بعد از فراغ از خطبه اول بقدر سوره اخلاص در جای خود بنشیند

دوم نماز

وحاضران دست بدعا بر داشته انشاء الله تعالی امید است بنا بوعده الهی در این ساعت اجابت است
مقبول شود خطیب برای خطبه دوم برخیزد و خطبه دوم را نیز با رعایت ارکان ثلاثه مذکوره
مذکوره که آن عبارت از حمد و صلوات و وصیت بتقوی باشد بخواند و در آخر این خطبه
ثانیه دعای مغفرت برای عامه مؤمنین و مؤمنات چه احیا و چه اموات ایشان نماید
وحاضران و مستمعان آمین گویند و بجز از کلمه آمین هیچ نگویند و بعد از فراغ از خطبه معجلاً
خطیب از منبر فرود آید و بلا فاصله موذن بر خیزد و اقامت برای نماز بگوید و این استعجال
بجهة حفظ موالات است در بین خطبه و نماز جمعه پس امام دو رکعت نماز جمعه بخواند
و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه یا سوره اعلی بخواند و در رکعت دوم بعد از
فاتحه سوره منافقون یا سوره غاشیه بخواند و فاتحه و سوره را بجهر بخواند مگر آنکه
یکی از آن ماموم ها یا بعضی از ایشان حنفی مذهب باشند آنوقت بنا بر رعایت ایشان
اگر بسم الله الرحمن الرحیم را در ابتدای فاتحه بجهر نخوانند و بسر بخوانند ضرری بنماز نرساند
چه نزد ایشان بسم الله الخ از آیه فاتحه نباشد پس بر ما شافعیان لازم است
در نماز جماعت مراعات احوال ایشان نمائیم و این آدابها که ذکر کردیم همگی سنت
موکده اند در شرع اما استحباب دیگر برای همین روز بسیار و فزون از حد شمار اند
مانند غسل جمعه و تقلیم اظفار و قص شارب و تطهیر و تطیب و تعطیر جامه و بدن و پوشیدن
جامهای فاخره و تازه سیما لباس سفید و سواک و قطع رایحه کریهه از خود و زود رفتن
بمسجد جامع و خورده خورده قدم نهادن و با آرام و سکینه پا گذاشتن و راه رفتن هرگاه از وقت

در تنگ نباشد و حتی المقدور پیاده بمسجد رفتن و در اثنای راه بانواع و اقسام تصدق و احسان کردن
و از ذکر و صلوات و دعا فارغ نبودن و در صف اول در یمین امام نزدیک وی نشستن
و تا وقت خطبه بتلاوت و ذکر و صلوات و دعا مشغول بودن و این وقت با سایر ساعات
جمعه را بسیار بسیار غنیمت دانستن و در تنگ از مسجد بیرون آمدن و در وقت عبور در مسجد
پای بر گردن و دوش مردمان نهادن و در ترک سخنهای بیهوده و لاطائل گفتن کوشیدن و از سایر
روزهای دیگر بیشتر امیدوار رحمت و آمرزش الهی بودن و چون عزم مراجعت خانه خود کند
براهی دیگر غیر راه اول بخانه و منزل خود آمدن و در اثنای راه باذکار و صلوات و صدقه
و حسنه مشغول بودن خصوصاً در شب و روز جمعه سوره مبارکه الکهف خواندن و شب و روز
بذکر و صلوات و تلاوت و بار و حضور احیا نمودن و ساعات اجابت وی را در یافتن
و غیر اینها از آداب و مسنوناتی که انشاء الله الرحمن بعد از این بتفصیل ذکر آنها خواهیم کرد
وقد صرح فی الوضوح و الانوار و غیرهما بتلک الخصائص و الفوائد و الآداب و السنن فمنها
کثرة الاستغفار و الدعاء و الصلوات علیه صلی الله علیه وسلم لا سیما فی یومها لما فیه من ساعة الاجابة
و فی الانوار انه یصلی او یسبح او یقرء اذا غلبه النوم فان لم یندفع فیتحول الی مکان آخر الخ
واذا اعتاد القعود فی موضع من المسجد کره للغیر ان یزاحمه واذا قعد فی موضع حرم للغیر
ان یقیمه لیجلس فیه ولو قام باختیاره لیقعد غیره لم یکره له القعود الخ ولو فرش لرجل
ثوب لم یجز لغیره الجلوس علیه ولکن یجوز رفع ذلک الثوب و الجلوس مکانه الخ و یحرم
الاشتغال بالعقود و الصنایع کالبیع و الشری و الحیاکة و الخیاطة و غیرهما علی اهل الوجوب

بعد صعود

بعد صعود الامام و شروع المؤذن فی الاذان لقوله تعالی وذروا البیع ای اترکوه فان المحلی
والامر للوجوب فهو بالترک فیحرم الفعل وقس علی البیع وغیره لانه فی معناه فی تفویت الجمعة
وقرائة القرآن فی المسجد تنفع لبعض و تشوش علی بعض فان کان نفعها اکثر فالقرائة افضل
وان کان التشویش اکثر کرهت انتهی

تنبیه

هرگاه کثرت صفوف
و ازدحام جماعت بنوعی بود که مردمان را آن قدر جا نشد که در وقت سجده سر بر زمین گذارند
جائز است برای ایشان سر بر پشت یکدیگر یا بر پای یکدیگر گذارند چه در حدیث آمده است که
اذا ازدحم احدکم فی صلاته فلیسجد علی ظهر اخیه وان لم یمکن فینتظر الی ان یتمکن انتهی

فرع

هر عذری که شرعاً موجب رخصت ترک جماعت است در سایر
فرایض خمسه در نماز جمعه نیز همان عذرها رخصت میباشد مانند جوع و عطش شدیدین و حر و برد
شدیدین و وحل و مرض و خوف از غریم و ظلمه و برهنگی و فقد ستر عورت و اکل منتن و بیمارپرستی
و غیر اینها

تحریم

حرام است بر کسی که از اهل
شرایط خود وجوب جمعه باشد سفر کردن بعد از طلوع فجر روز جمعه اگرچه آن سفر مباح باشد مگر آنکه در تخلف
در از قافله و رفقا ضرر فاحش باو برسد یا آنکه در اثنای راه بمحلی برسد که در آن اقامه جمعه
نماید آنوقت سفر کردن وی جائز است روی الدارقطنی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سافر من دار اقامته یوم الجمعة دعت علیه الملائکة
ان لا یصحب فی سفره یعنی دعا میکنند بروی فرشتگان که برکت و اعانت الهی را
در نیابد در این سفر کو یا این رت است بقول مأثوره که آمده است در دعاها

اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل انتهی وقال حسان بن عطیة

اذا سافر الرجل یوم الجمعة دعا علیه ان لا یعان علی حاجته ولا یصاحب فی

سفره انتهی **تبصرة** بدانکه روز جمعه ونماز جمعه را فضایل وثواب

وخصایص وشرف بی شمارست بیان وتعداد آنها از حوصلهٔ بشر بیرون وخارج میباشد

اما جلال الدین سیوطی در کتاب لمعه فی خصایص الجمعه آورده است که در روز جمعه صد فضیلت وخصلت

موجود است اگرچه این صد بلکه صد هزار دیگر از آن دریای محیط قطره میباشد اول آنکه بنابر حدیث

حضرت رسالت علیه السلام الجمعة حج المساکین وعید المؤمنین جمعه را بجهت امت

عید ساخته دوم مکروه است درین روز تخصیص روزه گرفتن سیم مکروه است که تخصیص آن

شب بقیام زیرا که مسلم از ابی هریره رض روایت میکند که آنحضرت م فرمود لا تخصوا

لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام

الی آخر الحدیث قال النووی رحمه الله الصحیح من مذهبنا وبه قطع الجمهور

کراهة صوم یوم الجمعة منفردا وفی وجه انه لا یکره الا لمن صامه منعه من

العبادة واضعفه لحدیث احمد والترمذی والنسائی وغیرهم عن ابن مسعود رض

ان النبی صلی الله علیه وسلم قلما کان یفطر یوم الجمعة واجاب من قول عنه بانه صلی الله علیه وسلم کان

یصوم یوم الخمیس فوصل الجمعة به واختلف فی الحکمة التی کره الصوم لاجلها

فالصحیح کما قال النووی انه کره لانه یوم شرع فیه عبادات کثیرة من الذکر والدعاء

والتلاوة والصلوات علی النبی صلی الله علیه وسلم فاستحب فطره لیکون اعون علی اداء هذه

الوظایف بنشاط من غیر ملال وهو نظیر الحاج بعرفة فان الاولی الفطر لهذه الحکمة

فان قیل لو کان کذلک لم تزل هذه الکراهة بصوم قبله او بعده لبقاء المعنی

المذکور والجواب عنه انه یحصل له بفضیلة الصوم الذی قبله او بعده ما یجبر ما قد یحصل

من فتور او تقصیر فی وظایف یوم الجمعة بسبب صومه وقیل الحکمة خوف

المبالغة فی تعظیمه بحیث یفتتن به کما افتتن قوم بالسبت قال وهذا باطل

منتقض بصلوة الجمعة وسایر ما شرع فیه من انواع الشعایر بغیره من الایام فی غیره

وقیل الحکمة خوف اعتقاد وجوبه قال وهذا ایضا منتقض بغیره

من الایام التی ندب صومها هذا ما ذکره النووی وحکی غیره قولا آخر ان علته کونه

عیدا والعید لا یلیق به الصوم واختاره ابن حجر وایده بحدیث الحاکم عن ابی هریرة رض

مرفوعا یوم الجمعة یوم عید فلا تجعلوا یوم صیامکم الا ان تصوموا قبله او بعده

وقیل الحکمة فیه مخالفة الیهود فانهم یصومون یوم عیدهم ای یفردونه

بالصوم فنهی عن التشبیه بهم کما خولفوا فی یوم عاشوراء بصیام یوم قبله او بعده وهذا

القول هو المختار عندی لانه لا ینتقض بشیء انتهی چهارم خواندن

سورهٔ سجده وسوره هل اتی در نماز صبح این روز چنانکه حدیث صحیح بخاری ومسلم وغیرایشان

آن را روایت کرده اند واما آنکه این فعل از آنحضرت م دایمی بود یا در بعضی اوقات

تعیین نیست ودر کتاب سفر السعادة آورده که مراد حضرت رسالت م از خواندن این

دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر امت بود بآنچه که این دو سوره مشتمل است بر آن از آفرینش

آدم ع وذکر معاد وحشر خلایق واحوال ایشان در جنت ودوزخ چنانچه در فصل قرائت در نماز

گذشت وبعضی از شراح بجهت اشتمال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مراد از

تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده وزیادت خضوع وخشوع وتقرب درین روز

که محل ظهور قیامت وقهر وسطوت حضرت عزت است نه چنانست که گمان برده اند

بلکه قرائت این دو سوره در نماز صبح آن روز از خواص آن روز جمعه میباشد انتهی

پنجم آنکه نماز صبح آن روز افضلتر است از نماز صبحهای سایر ایام نزد خدای تعالی ششم

اختصاص نماز جمعه است بدو رکعت بخلاف نماز ظهر سایر ایام که قرار آنها بر چهار رکعت است

هفتم آنکه آن روز معادل حج میباشد چه در حدیث وارد است الجمعة احب الی من حج التطوع

ودر حدیث دیگر آمده الجمعة حج المساکین هشتم خواندن فاتحه وسوره است در آن بجهر با وجود

آنکه نماز روز است سری میباشد نهم خواندن سورتین جمعه ومنافقون است در دو رکعت آن

دهم اختصاص نماز جمعه است بجماعت یازدهم مقرر شدن الجماعت است بر چهل نفر

مکلف که بی اتمام آن چهل نفر روا نبود دوازدهم استحباب اذن سلطانست در آن

سیزدهم عقوبت تارک نماز جمعه است بتعذیب وآتش زدن خانه وی چنانکه در حدیث

مسلم بروایت ابن مسعود آورده که پیغمبر م فرمود مر قومی را که تخلف کنند از نماز جمعه

بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزم من بر جماعتی که تخلف

کنند از جمعه خانهای ایشان را والفاظ حدیث در اول باب ذکر شد وگفته اند

هر کس بی عذر ترک جمعه کند باید تصدق کند بدیناری یا نصف آن یا درهمی یا نصفی آن

یا صاعی گندم یا نصف صاع ونیز فرموده که هر که ترک کند جمعه را ودر روایتی سه جمعه را

از جهت تهاون بجمعه مهر نهد خدای تعالی بر دل وی ودر روایتی بری شود خدای تعالی از وی

ودر روایتی نوشته شود از جملهٔ منافقان در کتابی که محو کرده نشود وتبدیل نیابد ودر روایتی

انداخته است اسلام را پس پشت خود وفرموده که قدر کسان بحضرت کبریا فردا تعالی در روز مزید

بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه ودرجات ایشان بحسب سعی ومبادرت بود

بآن چنانچه از سیاق حدیث لایح میگردد چهاردهم مهر نهادنست بر قلب تارک

نماز جمعه چنانکه عنقریب ذکر شد پانزدهم مشروعیت کفارت است مر تارک نماز جمعه را

کما ذکرنا شانزدهم سکوت کردن است در حالت خطبه جهت استماع وی هفدهم

تحریم نماز است در وقت جلوس خطیب بر منبر برای خطبه هجدهم احتساب است در وقت خطبه نوزدهم عدم کراهت

نماز است در وقت استواء آن روز بیستم عدم تسجیر جهنم است در روز وی کما فی حدیث ابی داود ان

جهنم تسجر الا یوم الجمعة الحدیث وحضرت شاه عبد الحق در کتاب سفر السعادة آورده

که هر روز دوزخ را در نیمروز تابش میدهند الا روز جمعه که آن افضل ایام ومحل ورود انوار

رحمت است چنانچه در حدیث مذکور مسطور است وسبب تعظیم واحترام مردم این روز را

واشتغال بوظایف عبادات واوراد وصلوات چه عبادات درین روز زیاده از سایر ایام

از مردم واقع میشود ومعاصی وفسوق کمتر صادر میگردد وحاصل این سخن آنکه چون صدور معاصی وذنوب

باعث تاب دادن دوزخ وگرم کردن وی میشود قلت وعدم صدور آن نیز موجب اطفاء نایره

آن خواهد شد ونزد اهل حقیقت همانست که آتش دوزخ را درین روز اصلا تابش نمیدهند

وظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ درین روز از مخصصات همین روز باشد والله اعلم

بیست ویکم استحباب غسل است در آن روز واحادیث واخبار بسیار در باب غسل جمعه

وارد است اینجا همین قدر کافیست بیست ودوم آنکه مجامع را در شب وروز وی

اجر است چه سعید بن منصور در سنن خود بروایت مکحول آورده است که روزی فضیلت

غسل جنابت در روز جمعه از وی پرسیدند در جواب فرمود من فعل ذلک فله اجران

ونیز در حدیث بیهقی آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ایعجز احدکم ان

یجامع اهله فی کل جمعة فان له اجرین اجر غسله واجر غسل امرأته الا

بیست و سیم استحباب تدهین و تطهیر بدن و موهای بدن است بیست و چهارم تطییب و تعطیر
بدن و جامه است بیست و پنجم پوشیدن جامهای فاخر و پاک و تازه است چه پوشیدن لباس فاخر
و تطییب و تطهیر و تعطیر و آراستن در جمیع ایام فاضل و مستحسن است و لیکن در روز جمعه افضل
و احسن تر است از سایر روزها بیست و ششم پوشیدن لباس سفید است تخصیص در این روز
بیست و هفتم استعمال سواک است در آن بیست و هشتم ازاله موهای زیادی بدن است
مانند موی عانه و موی بغل و غیر آنها بیست و نهم گرفتن ناخنهای دست و پا است سی ام
ترک خوردن چیزهای بد بوست چون سیر و پیاز و هر چه که بوی آنها مانند سی و یکم تجمیر مسجد است
یعنی سوختن چیزهای خوش بوی در آن مانند چوب عود یا مشک یا سایر معطرات دیگر مراد
خوشبوی گردانیدن مسجد است بهر بوی خوشی از جهت حضور ملایکه و اجتماع انسان نزد بوی
خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر و موعظه و امثال آنها این را نیز مستحسن
داشته اند و نیز برای دفع بویهای ناخوش که از جامها و دهنهای مردم می آید چنانچه در استحباب
و مشروعیت غسل و تطییب و تطهیر و تنظیف انفاً معلوم شد و در سنن ابن ماجه است
از حضرت حسن رضی الله عنهم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است امر
با جمار مسجد در روز جمعه و نیز در حدیث ابن ماجه آمده که آنحضرت فرموده است
جنبوا مساجدکم صبیانکم و مجانینکم و شرائکم و بیعکم و رفع اصواتکم و حکمکم و سلاحکم
و جمروها کل جمعة سی و دوم تبکیر است برای مسجد جمعه یعنی علی الصباح زود رفتن بمسجد
و چنانچه

چنانچه شیخین از ابی هریره رضی نقل میکنند که در گفته آنحضرت فرموده است من اغتسل یوم الجمعة ثم راح
فی الساعة الاولی فکانما قرب بدنة و من راح فی الساعة الثانیة فکانما قرب بقرة و من راح فی الساعة
الثالثة فکانما قرب کبشا اقرن و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة و من راح
فی الساعة الخامسة فکانما قرب بیضة فاذا خرج الامام حضرت الملائکة یستمعون الذکر
و نیز شیخ بخاری از ابی هریره رضی روایت کرده است که در گفته آنحضرت صلعم فرموده است
اذا کان یوم الجمعة کان علی کل باب من ابواب المسجد ملائکة یکتبون الاول فالاول
فاذا جلس الامام طووا الصحف و جاؤا یستمعون الذکر الحدیث و در کتاب شرعة السعادة
آورده که تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن است و بمعنی مبادرت
کردن بهر چیزی و بهر کاری در هر وقتیکه باشد کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی است
کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس رضی کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد الجمعة میفرماید
یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردنی بود در اول وقت
و در نهایه جزری میگوید بکروا و ابتکروا ای اتوا الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد
تبکیر کرده باشد و اول هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه میوه نوباوه را باکوره گویند چنانکه
آورده اند که هر که چیزی نوباوه را گرفته است بگوید اللهم بارک لنا کما اریتنا هذا
و نیز آمده است در اخبار بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقت مراد از تبکیر جمعه
مبادرت و مسارعت بدان بود و آن را مراتب متفاوت است و اگر آن را در اول روز
لا بد الکمل و افضل باشد چنانچه در حدیث شیخین ذکر شد که هر که در ساعت اول برود

یا در ساعت ثانی الی آخر الحدیث آه و در بعضی روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهر معنی آن
یعنی سیر در وقت هاجره که نیمروز است و بعضی گویند تهجیر اینجا مشتق است از هجر بکسر ها و تشدید جیم
بمعنی ملازمت و گرفتن که در معنی مبادرت و مسارعت باشد یا اشتقاق آن از هجر بمعنی هجرت
و ترک است یعنی منزل را تا وقت جمعه بهجرد و ترک کند و این کنایه است از آمدن بمسجد جمعه در
اول روز و گفته اند که هاجره نیز در وقت حرارت است خواه در اول وقت زوال بود یا قبل از وی
و بعضی استعمال تهجیر در اول نهار کرده اند و در مسجد نبوی صلعم سجاده است از وقت اشراق
بگسترانند و بمواضع متبرکه بخصوصیت و فضیلت ممتاز ند گردآرند و لیکن گفته اند این سجادها
گسترانیدن و جایها را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و در آنجا بنشینند و مشغول شوند
چیز زینت بلکه از دیمت که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه
از مبدء طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت بزرگان دین از سلف مختلف
بوده اگرچه ایشان در این فقره اهتمامات و کوششها فرموده اند و لکل درجات مما در آن
عملوا انتهی سی و سیم عدم استحباب برید و ابرادات از شدت گرما در آن
روز بخلاف سایر روزهای دیگر که طلب ابراد در آنها سنت میباشد سی و چهارم تأخیر
غذا و قیلوله است در آن یعنی سنت آنست که پیش از نماز جمعه طعام نخورند و خواب نکنند
چنانکه شیخین نقل میکنند که سهل بن سعد فرموده است ماکنا نقیل و لا نتغدی الا
بعد الجمعة سی و پنجم تضعیف ثواب واجب است در آن مرکبی که برای نماز جمعه برود
بنفس چنانچه حاکم و احمد و غیر ایشان روایت کرده اند و گفته اند ما از اوس بن اوس ثقفی
شنیده ام که وی گفته که آنحضرت صلعم فرموده من اغتسل یوم الجمعة ثم بکر و مشی

ولم یرکب و دنی من الامام و استمع کان له بکل خطوة عمل سنة اجر صیامها و قیامها انتهی
و در حدیث حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسند ضعیف باین عبارت آمده کان له بکل خطوة عمل عشرین سنة
سی و ششم آنکه برای نماز جمعه دو بار اذان گفته میشود بخلاف نماز روزهای دیگر که در آنها یکبار
اذان مقرر است الا در نماز صبح که بجهة و رجه موذن مقرر داشته اند چنانکه در متن خود بیان
کردیم بدل آنکه در زمان حضرت رسالت صلعم غیر از این اذان اول نبود و در هدایه و غیر آن
آورده که معتبر نزد بعضی همین اذان است در حق وجوب سعی و حرمت بیع و شری و اصح آنست
که در هدایه آورده اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند زیرا که مقصود اعلام است
حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بهمین طور زمانی شریف بود و چون
در خلافت بحضرت عثمان رضی الله عنه رسید و کثرت و تفرق در مردمان پیدا گشت امر فرمود
با اذان دیگر پیش از این اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و انکار را
احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در آنجا یا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند و این اذان
دیگر را در بعضی احادیث اذان ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول است باعتبار فعل
و لهذا بعضی از علمای استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول است
و بعضی ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین
صلاة واقع شده است یا چنانچه بهمین اعتبار در بعضی روایات آمده که در زمان آنحضرت
دو اذان بود بدل آنکه اذان متحدث در زمان عثمان رضی اذان اول بود اما این اذان
دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت صلعم و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان نبوده

ودر اکثر بلاد اسلام نیز معلوم نشد که از کجا پدید گشت لیکن در حواشی هدایه گفته اند که این اذان
در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد از اذان اول بگذارند و اگر خواهند
بقصد اعلام الصلاة الصلاة نیز گویند و در بعض کتب آمده که اذان اول از مستحدثات
بنی امیه است وغالب الظن باعتبار آنست که بعضی گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی بر زوراء
امر فرموده بود هشام بن عبد الملک آن را به مسجد نقل کرده والله اعلم ودر بعض روایات آمده
که اذان اول در زمان عمر رض بود و تا عهد عثمان رض استمرار پذیرفت وبعضی گفته اند که
در زمان عمر رض تجدد اعلام بود و عثمان آن را بلفظ اذان تعیین فرمود و امر کرد که بر مکان عالی بگویند
از انجهت نسبت بوی کردند وبر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آن را بدعت نباید گفت
واگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بر آن کرده باشند محمول بر تأویلات است باین معنی که در زمان
آنحضرت صلعم نبوده و مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود هذا ما فی کتاب سفر السعادة
رحمة الله علی مؤلفه رحمة واسعة سی هفتم استحباب کثرت عبادت و اشتغال
بصلوات و تلاوت و ذکر است در آن روز سی هشتم خواندن سورة الکهف است
در این روز چه بصحت رسیده که آنحضرت صلعم فرموده است من قرء سورة الکهف فی یوم الجمعة
سطع له نور من تحت قدمه الی عنان السماء یضیئ به یوم القیمة وغفر له ما بین
الجمعتین نقله السیوطی عن ابن مردویه وابن عمر واحادیث در فضائل خواندن
سوره کهف و تلاوت آن در روز و شب جمعه بطرق متعدده آمده انتهی

کاوینم

سی نهم خواندن سوره کهف است در شب جمعه کما اشرنا الیه آنفا چهلم مرویست که هر که
بعد از نماز جمعه یعنی بعد از سلام نماز پیش از اینکه با کسی متکلم شود بهمان حالت قعود خود نشسته و سوره های
فاتحه و اخلاص و معوذتین را هر یکی هفت بار بخواند تا جمعه آینده از همه بلاها و آفتها و شرها محفوظ باشد
چهل یکم آنکه سنت است بتخصیص خواندن سوره کافرون و اخلاص در رکعت اول و دوم نماز مغرب آن
چهل و دوم آنکه سنت است خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز عشاء آن چهل سیوم آنکه آنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم نهی فرموده از تراشیدن موی پیش از نماز جمعه قال العلماء لان اشعاره
لیشهدن له یوم القیمة انه اتی الجمعة واقام الصلوة وتوابعها من الفرائض والسنن الا
چهل چهارم تحریم سفر است پیش از نماز جمعه چنانکه گذشت چهل پنجم آنکه کسی در شب و در روز جمعه
بمیرد از عذاب قبر محفوظ و حسن خاتمه که ایمان باشد محظوظ است چهل ششم آنکه هر که در شب و در روز
جمعه بمیرد از فتنه گور و سؤال و وحشت و اهوال عفو خواهند کرد و علما را در این خصوص
سخنهاست بس محرم اسرار کجاست چهل هفتم رفع عذاب است از اهل برزخ
در آن چنانکه امام یافعی در روض الریاحین نقل کرده است که بلغنا ان الموتی لا یعذبون لیلة الجمعة
تشریفا لهذا الوقت قال ویحتمل اختصاص ذلک بعصاة المسلمین دون الکفار انتهی
و در سفر السعادة آورده که سیوطی در جمع الجوامع از احمد و بیهقی و ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهم روایت
کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا
وقاه الله فتنة القبر وهمچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر رض و از ابو نعیم در حلیه
از جابر آورده کسی که مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت

و حال آنکه بر او است مهر شهیدان چهل هشتم اجتماع ارواح است در آن روز صاحب سفر السعادة
میفرماید در روز جمعه ارواح مؤمنان به قبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدن معنوی
و تعلق و اتصالی روحانی نظیر و مشابه اتصالی که به بدن دارد پس زائران که نزدیک بقبور آیند
میشناسند شناختنی زیاده بر شناخت سایر ایام ولابد شناخت ازدیک
بیشتر و قوی تر باشند از شناخت از دور ودر بعض روایات آمده که این شناخت در اول
روز بیشتر است از آخر آن پس زیارت قبور در این وقت مستحب تر است و عادت در زیارت
در حرمین شریفین هم بر این است و علما را در این فقره ارواح و تعلق باجساد سخنهاست
انشاء الله تعالی در باب جنایز بعضی از آنها ذکر خواهد شد چهل نهم تسمیه آن روز است
به سید الایام از جهت شرف و کرامت و کثرت فضایل آورده اند که این روز برگزیده است
از جمعه از جمله ایام یعنی ممتاز است بفضایل و خصایص و فوائد چنانکه در غیر وی نیست
قال کعب الاحبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار
یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر انتهی پس اختیار کرد رمضان را یعنی
اختیار کرد و در نظر آورد تمام شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را وکذلک البواقی
پنجاهم آنکه مسلم از ابو هریره رض نقل کرده است که خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
فیه خلق آدم ع وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة
ونیز ابن ابی شیبه و ابن ماجه و بیهقی از ابی لبابه رض روایت کرده اند که آنحضرت صلعم فرموده است
ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله وهو اعظم عند الله من یوم

الاضحی

الاضحی ویوم الفطر وفیه خمس خصال فیه خلق آدم ع وفیه هبط وفیه مات وفیه ساعة لا یسئل الله
عبد فیها شیئا الا اعطاه ما لم یسئل حراما وفیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب ولا سماء ولا ارض
ولا ریاح ولا جبال ولا بحر الا وهن یشفقن من یوم الجمعة فایدة فی بعض کتب الحنابلة
اختلف اصحابنا هل لیلة الجمعة افضل ام لیلة القدر فاختار جماعة ان لیلة الجمعة افضل وقال به
ابو الحسن التمیمی فیما عدا اللیلة التی انزل الله فیه القرآن واکثر العلماء علی ان لیلة القدر افضل
واستدل من قولهم بحدیث اللیلة الغراء والغرة من الشیئ خیاره وبانه جاء فی فضل یومها
ما لم یجیئ لیوم لیلة القدر واجابوا عن قوله لیلة القدر خیر من الف شهر بان التقدیر من
الف شهر لیس فیها لیلة الجمعة کما ان تقدیرها عند من ذکر خیر من الف شهر لیس فیها لیلة القدر
وایضا فان لیلة الجمعة باقیة فی الجنة لان فی یومها نفع الزیادة الی الله تعالی وهو معلوم فی
الدنیا بعینها علی القطع ولیلة القدر مظنون عنها انتهی ملخصا پنجاه یکم تسمیه آن روز است
به یوم المزید چنانکه حضرت شافعی رض در ام از انس بن مالک رض روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده است اتی جبرئیل ع بمرآت بیضاء فیها نقطة سوداء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم
ما هذه فقال جبرئیل ع هذه الجمعة در سفر السعادة در شرح این حدیث آورده که جبرئیل در جواب
آنحضرت صلعم گفت این آینه سفید و روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سایر ایام به صفا
و نورانیت مخصوص و ممتاز است وهمچنین هر چیز را در عالم مثال و حقیقتی است
چنانکه حقیقت و مثال ایمان ظله و حقیقت و مثال علم لبن و حقیقت و مثال موت کبش است
و این نقطه سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز
و امتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و ظاهرتر بود فلهذا از برای کتابت از میان

سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی و سبزی و الوان دیگر و این توجیه نیک است
ولیکن در تفسیر حدیثی دیگر تصریح است باآنکه نقطهٔ سیاه شعار روز جمعه است و آن نیز باعتبار
امتیاز و انفراد او خواهد بود از سایر اجزای زمان و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی در این معنی
از ابن ابی شیبه بروایت انس رضه آورده و از ظاهر او مفهوم میشود که آینه مثل روز جمعه است و نکته سودا
مثل ساعت و لفظش اینست اتانی جبرئیل و فی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء
فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن میآرد که فقلت یا جبرئیل
ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة الحدیث و جاء فی طرق آخر فی الحدیث عرضت علی الایام
نعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء و فی وسطها نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل
الساعة فقد بوا انتهی برسر سخن بقیهٔ حدیث رویم فضلت بها انت و امتک
والناس فیها تبع یعنی مردم مر شما را تابع و نخفولند الیهود والنصاری و لکم فیها خیر و فیها
ساعة لا یوافقها مومن یدعو الله بخیر الا استجیب له پس گفت جبرئیل روز جمعه عندنا
یوم المزید فقال النبی یا جبرئیل ما یوم المزید قال ان ربک اتخذ فی الفردوس وادیا
در حدیث صحیح آمده که در بهشت صد درجه است مابین هر درجه مثل مابین آسمان و زمین است
و فردوس بالاترین بهشت است از روی درجه افیح فیه کثیب من مسک و کثیب توده
ریگ است فاذا کان یوم الجمعة انزل الله ما شاء من الملائکة الی ما شاء الله و حوله منابر
من نور علیها مقاعد النبیین والمرسلین و حفت تلک المنابر بکراسی من ذهب مکللة
بالدر والیاقوت والزبرجد علیها الشهداء والصدیقین ثم جاء اهل الجنة فجلسوا من ورائهم
علی تلک الکثب فیتجلی لهم تبارک و تعالی حتی ینظروا الی وجهه الکریم عز و جل فیقول انا الذی

انا ربکم

انا ربکم قد صدقتکم وعدی فاسئلونی اعطکم فیقولون ربنا نسئلک رضوانک فیقول قد رضیت
عنکم و لکم علی ما تمنیتم و لدی مزید یعنی زیادت در هر چیز چه نعمتها چه درجات
فضل و رحمت وی به نهایت است که در بهشتشان درآورد و ابواب نعمت بر روی ایشان
بگشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا عطای این نعم بی رضا موصول باشد چه هر نعمتیکه بی
اگر مقرون برضای اوست نعمت است و اگر مقرون برضای وی نباشد نقمت است پس چون معلوم شد
در آن روز
که رضای حق هم از آن است هر چیز عطا فرماید مبارک است فهم یحبون الجمعة لما یعطیهم فیه
ربهم من الخیر و الافضال و این حالت در هر روز جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند
جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه اینچنین باشد
و گفته حق تعالی که هر چه آرزو کنید بدهم از اینجا لازم می آید که تا ابد همچنین شود انتهی الترجمة
وله طرق عن انس رضه ایضا و فی بعضها انهم یمکثون فی جلوسهم هذا الی مقدار منصرف الناس
من الجمعة ثم یرجعون الی غرفهم انتهی پنجاه و دوم آنکه نام مبارک وی در قرآن بخصوص
مذکور است از روی شرف و امتیاز و فضیلت چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة پنجاه و سیم آنکه اهل بهشت در این روز یکدیگر را ملاقات و زیارت میکنند
و بشرف لقای الهی فایض میشوند پنجاه و چهارم آنکه حق تعالی این روز را بشاهد و مشهود
تسمیه فرموده است در قرآن شریف و بآن قسم یاد فرموده از میان سایر ایام چنانکه فرموده است
و شاهد و مشهود ابن جریر از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده است در بحث شاهد و مشهود
نقلا الشاهد یوم الجمعة و المشهود یوم عرفة و نیز در حدیث ابی هریره رضه آمده است

که حضرت رسالت صلعم فرموده است الیوم الموعود یوم القیمة والشاهد یوم الجمعة والمشهود یوم عرفة
ما طلعت شمس و لا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة انتهی و ابن عباس رضه میفرماید
مراد از شاهد انسان است و از مشهود روز جمعه است و ابو الدرداء رضه نقل میکند که
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة فانه یوم
مشهود تشهده الملائکة پنجاه و پنجم آنکه این روز را روز مغفرت و رحمت
گویند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است ان الله تبارک و تعالی لیس بتارک احدا من المسلمین
یوم الجمعة الا غفر له پنجاه و ششم آنکه این روز را روز عتق خوانند
زیرا که بخاری و ابو یعلی از انس روایت کرده اند که آنحضرت صلعم فرموده است ان یوم الجمعة
اربعة و عشرون ساعة لیس فیها ساعة الا و لله فیها ستمائة عتیق من النار
کلهم قد استوجبوا النار و در عبارت دیگر آمده فان لله فی کل جمعة ستمائة
الف عتیق من النار و در روایتی باسقاط لفظ من النار پنجاه و هفتم آنکه
در آن روز ساعتی باشد که او را ساعت اجابت گویند و در تشخیص و معرفت آن ساعت
علما را اختلاف بسیار است بعضی گفته اند آن از طلوع فجر است تا طلوع شمس
و بعضی گفته اند در وقت طلوع شمس است و بعضی گفته اند اول ساعت بعد از
طلوع شمس است و بعضی گفته اند آخر ساعت روز است و بعضی گفته اند
وقت زوال است و بعضی گفته اند اول دخول وقت نماز جمعه است تا خطبه
و بعضی گفته اند وقت اذان است و بعضی گفته اند ساعت بعد از زوال

و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند از زوال شمس است تا غروب آن و بعضی گفته اند مابین خروج
امام است تا نماز و بعضی گفته اند وقت تحریم است و بعضی گفته اند مابین
اذان و انقضای نماز است و بعضی گفته اند مابین نشستن امام است بر منبر تا انقضای نماز
و بعضی گفته اند مابین بر رو خطبه است و بعضی گفته اند وقت نزول امام است از بالای
منبر تا انعقاد نماز و بعضی گفته اند اول وقت عصر است تا زمان اختیار و اصفرار شمس
و از اصفرار شمس تا غروب آن و بعضی گفته اند وقت برخاستن امام است برای خطبه خواندن
و بعضی گفته اند اول نماز عصر است تا غروب شمس و در این اختلافها رمزی است مخفی و پوشیده
چنانکه در شب قدر نیز اختلاف است بجهة آنکه تا ندانی بیقین که هر شبی قدر است اگر قدر مرا
و برای آن این جواهر لطیفه را در خزانه عامره سلطان شریعت همچنان مخفی و پنهان داشته اند
که آنی و دقیقه از دریافتن این شرف و کرامت غافل نشوی و اوقات و از منه آن روز و شب را
بغفلت و عبث مگذرانی و همیشه در طلب آن دولت پاینده جاهد و ساعی باشی شاید از آن قدری
دار آن ساعت بهره یابی **شعر** اگر که یابی فتحی از آن عظیم ۵ و اگر که نیابی
داغ ناپیاف بس است ۵ و در کتاب سفر السعادة آورده است که در این ساعت
خلاف در دو قول است بعضی میگویند که آن ساعت در زمان رفع مفقود است یعنی
آن ساعت منحصر بود در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از آنحضرت صلعم دیگر

حکم آنساعت مرتفع گشته وبعضی دیگر میگویند که آنساعت از زمان سعادت تا الآن

وامروز واز امروز تا قیامت حکم آن در هر جمعه باقی است وامروز عمل برین قول است

چنانکه احادیث واخبار صحیحه وصادقه بر آن دلالت دارند وکیفیت اختلافات

در آن ساعت آنست که مذکور گردید فائدة احتج من قال بتفضیل

اللیل علی النهار بان فی کل لیلة ساعة اجابة کما ثبت فی الاحادیث الصحیحة ولیس ذلک

فی النهار سوی فی یوم الجمعة انتهی قال الشیخ ابن حجر فی الخاتمة وسئل هل اللیل

افضل ام النهار اجاب قال جماعة النهار افضل من اللیل لما فیه من فضل

الاجتماع علی القرآن والذکر وقال الآخرون بل اللیل افضل اذ لیلة القدر خیر من الف

شهر الخ وقال فی الوضوح قال محمد بن هیضم فی تفسیر قوله تعالی وهو الذی جعل لکم

اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان الله تعالی لما خلق الجنة وجهنم ارسل الملائکة

لیخرجوا من الجنة ما فیه من الظلمة ویخرجوا ما فی جهنم من نور فبقی الجنة مضیئة بلا ظلمة وبقی

جهنم بلا نور فخلق اللیل من ظلمة الجنة فصار وقت الراحة وخلق النهار من نور جهنم فصار

وقت التردد والمشقة انتهی پنجاه هشتم آنکه صدقه دادن

در آن روز ثوابش بالمضاعف است بسیار ایام چنانکه ابن ابی شیبه از کعب روایت کرده است

که الصدقة تضاعف یوم الجمعة پنجاه نهم آنکه همچنانکه صدقه وعمل حسنه در آن روز

ثواب واجرش بالمضاعف است عمل سیئه نیز عقوبتش در آن روز بالمضاعف میباشد چنانکه در حدیث

کعب منقولست یوم الجمعة تضاعف فیه الحسنات والسیئات ونیز از مسیب بن رافع

ادات

روایت میکنند که من عمل خیرا فی یوم الجمعة ضعف بعشرة اضعافه فی سائر الایام ومن عمل

شرا فمثل ذلك شصتم آنکه سنت است خواندن سوره حم دخان در شب وروز آن

زیرا در حدیث وارد است که خواندن آن سوره برای آمرزش گناه فوق الغایه مجرب ونافع است

شصت ویکم آنکه سنت است خواندن سوره یس در شبی آن شصت ودوم سنت است خواندن

سوره آل عمران در روز وی شصت وسیم سنت است خواندن سوره هود در روز وی

شصت وچهارم سنت است خواندن سورتین البقرة وآل عمران در شب وی شصت وپنجم

گفتن ذکری است در صبح جمعه که موجب مغفرت است چه طبرانی در اوسط از انس روایت کرده که

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر کسی در بامداد جمعه پیش از نماز صبح سه بار بگوید استغفر الله

العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه خدای تعالی گناهان او را بیامرزد

اگرچه از کف دریا بسیار تر باشند شصت وششم کثرت صلوات است بر حضرت پیغمبر

در شب آن وچه در روز آن واحادیث واخبار درین باب بسیار وبیشمار وارد است

چنانکه در دیباچه کتاب دلائل الخیرات شمه از آن ایراد یافته است قال فی شرح العدة

لمؤلفه الجزری رحمة الله علیه ومن فوائد الصلوات علی النبی صلی الله علیه وسلم انها تکشف الهموم والغموم

والکروب والشدائد وتنسخ السیئات والخطایا وتغفر الذنوب وتیسر الامور وتقضی الحوائج

وتکثر الارزاق وتوجب الامان من سخط الله تعالی وتثقل المیزان وتدفع اهوال القیامة

وتذهب النفاق وتنفی الفقر وتقرب الرحمة وتنور القلوب وترضی الرب سبحانه وتعالی

وتقوم مقام الطاعات وتنصر علی الاعداء وتضعف کید الشیطان وتلحق برکاتها بالمصلی

وولده وولد ولده وولد ولده وبقیة ذریته ویوکل سبحانه وتعالی بقائلها من یمنعه من غیبة الناس

ویمنع الناس من غیبته وبالجملة اسهل الطاعات واقربها الی الملك الجلیل وهی مقبولة علی

کل احد فی کل حالة وکذا من اکثر بها علی اصح الاقوال وبالجملة فینبغی الاکثار

من الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم فما یقصر فی ذلك الا محروم قال الامام الشافعی رضی الله عنه

ومن حباله یکثر الصلوة علیه فی کل احواله کان ذکر الله تعالی بالصلوة علیه ایمان بالله تعالی

وعبادة له یوجر علیها ان شاء الله تعالی من قالها وحیث انتهی الکلام الی هنا

فلنذکر الفوائد وهی انها امتثال لامر الله تعالی وامتثال امره تعالی واجب علی کل مسلم

وانها موافقة سبحانه فی الصلوة علیه وان اختلف الصلاتان فصلاتنا دعاء وسؤال

وصلاة الله تعظیم وتشریف وانها موافقة الملائکة فیها وانها من صلی علیه صلی الله علیه وسلم مرة

صلی الله علیه عشرا وانها یرفع له عشر درجات وانها یکتب له عشر حسنات وانها

تمحی عنه عشر سیئات وانها یرجی اجابة الدعاء اذا قدمها امامه وانها سبب الشفاعة

اذا هو قرنها بسؤال الوسیلة او افردها وانها سبب لغفران الذنوب وانها سبب

لکفایة العبد ما اهمه وانها سبب لقرب العبد منه صلی الله علیه وسلم یوم القیمة وانها سبب

لقضاء الحوائج وانها تقوم مقام الصدقة لذی العسرة وانها سبب لصلاة الله

علی المصلی وصلاة ملائکته علیه وانها زکوة للمصلی وطهارة ونماء وانها سبب

لتبشیر العبد بالجنة قبل موته وانها سبب لنجات العبد من اهوال یوم القیمة

وانها

وانها سبب لرد النبی صلی الله علیه وسلم الصلاة والسلام علی المصلی والمسلم علیه وانها سبب لطیب المجلس

وان لا یعود حسرة علی اهله یوم القیمة وانها سبب لتذکر العبد ما نسیه وانها سبب لنفی

الفقر وانها تنفی عن العبد اسم البخل اذا صلی علیه عند ذکره صلی الله علیه وسلم وانها نجات من الدعاء

علیه برغم الانف اذا ترکها عند ذکره صلی الله علیه وسلم وانها ترمی صاحبها علی طریق الجنة وتخطئ تارکها

عن طریق الجنة وانها تنجی من نتن المجلس الذی لا یذکر الله تعالی فیه ورسوله صلی الله علیه وسلم

وانها سبب لتمام الکلام الذی ابتدئ بحمد الله والصلوة والسلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وانها سبب لوفور نور العبد علی الصراط وانها تخرج العبد بها من الجفاء وانها سبب الی

ثناء الله سبحانه والثناء الحسن للمصلی بین اهل السماء والارض وانها سبب للبرکة فی ذات المصلی

وعمله وعمره واسباب مصالحه وانها سبب لنیل رحمة الله لان رحمة الله تعالی اما بمعنی الصلوة

کما قاله طائفة واما من لوازمها وموجباتها علی القول الصحیح وانها سبب لدوام محبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم

وزیادتها وتضاعفها وذلك عقد من عقود الایمان الذی لا یتم الا به وانها سبب لمحبته

للعبد وانها سبب لهدایة العبد وحیات قلبه وانها سبب لعرض اسم المصلی علیه صلی الله علیه وسلم

وذکره کما تقدم ان صلاتکم معروضة علی وانها سبب لتثبت القدم علی الصراط والجواز

وانها اداء لاقل القلیل من حقه وشکر علی نعمته التی انعم الله تعالی علینا مع ان الذی

یستحقه لا یحصی علما ولا قدرة ولا ارادة ولکن الله سبحانه لکرمه رضی من العباد

بالیسیر من شکره واداء حقه وانها متضمنة لذکر الله تعالی وشکره ومعرفة

انعامه علی عبیده وانها والصلوة علیه صلی الله علیه وسلم من العبد هی دعاء ودعاء العبد

وسؤال

نوعان احدهما سؤال حوائجه ومهماته وما ينوبه في الليل والنهار فهذا دعاء
وايثار المحبوب العبد ومطلوبه والثاني سؤاله ان يثني على حبيبه وخليله صلى الله عليه وسلم
ويزيد في تشريفه وتكريمه وايثاره ذكره ورفعته ولا ريب ان الله تعالى يحب ذلك
ورسوله صلى الله عليه وسلم يحبه فالمصلي عليه قد صرف سؤاله ورغبته الى محاب الله ورسوله
وآثره على حوائجه ومحابه بل هذا المطلوب من احب الامور اليه وآثرها عنده فقد آثر ما يحبه الله
ورسوله صلى الله عليه وسلم على ما يحبه هو فقد آثر الله تعالى على غيره آثره الله على غيره والجزاء من
جنس العمل وهذا كاف من فوائد الصلوة عليه صلى الله عليه وسلم وفي الحقيقة فوائد الصلوات
على النبي صلى الله عليه وسلم لا تحصى وثمرتها لا تعد ولا تستقصى في الدنيا والآخرة لا سيما في
المضائق والمهمات ودفع انواع الهموم والبلوى وقضاء الحاجات انتهى
شصت هفتم آنکه عیادت مریض در روز جمعه موجب کثرت ثواب واجر بسیار میباشد شصت هشتم
تشییع جنازه است در آن روز که در ثواب وغفران ذنوب بیعدیل است شصت ونهم آنکه
عقد نکاح در آن روز سبب ثواب غیر معدوده وموجب کثرت خیر وبرکت وسعادت میباشد
و آزاد کردن عبید نیز در این روز شرح ثوابش بیشتر از مجموع اعمال حسنه است در دنیا صح
شرحه لا يتم بالقلم واطعام فقراء ومساکین وانفاق نیز همین معنی دارند هفتادم
آنکه بیهقی در شعب الایمان از انس نقل نموده که هرکسی در شب جمعه یا در روز آن این کلمات را
هفت بار بخواند حقتعالی او را بی حساب وکتاب به بهشت ابدی وجنت سرمدیش دخول فرماید
وکلمات مبارکه اینست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدك وابن
عبدك

عبدك وابن امتك وفي قبضتك ناصيتي بيدك امسيت على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ
بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي وابوء بذنبي فاغفر لي ذنوبي فانه لا يغفر الذنوب الا
انت هفتاد ویکم آنکه حضرت عایشه رضی الله عنها فرموده است هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در تابستان
بیرون آمدی در شب جمعه عزم خروج مینمودی وهرگاه در زمستان بخانه میرفتی نیز در شب جمعه داخل میشدی
هفتاد ودوم آنکه طبرانی نقل کرده است که
وابن عباس رضی الله عنه نیز همچنین در این باب روایت کرده است
عبد الله بن بسر که مع الدوام ملازم صحبت حضرت خیر البشر صلی الله علیه وسلم بودی هرگاه نماز جمعه میخواندی از مسجد بیرون
می آمدی وببازار تشریف میبردند ساعتی در بازار گردش مینمود بعد از آن دوباره بمسجد می آمدند از وی
سبب اینمعنی پرسیدند گفت بارها دیده ام که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از نماز جمعه چنانی میکردند
واین بازار رفتن بعد از نماز جمعه از سنتهای مبارکه اوست وحکمت در اینمعنی آنست که حق تعالی در کلام مجید خود
فرموده است فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله الخ در مواهب آورده که
پس چون گذارده شد نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت وتصرف در مایحتاج خود وامر اباحت
یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وبجویید از فضل خدای تعالی یعنی روزی خود
مراد تهیه اسباب معاش است وگفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علماء
ومواعظ وبقولی مراد عیادت بیماران است وحضور جنازه وزیارت مؤمنان ودیدار دوستان دینی وطلب علم وآنچه که
بدانها ماند چه چنین میان فضل الهی بدانها تواند بود واذکروا الله کثیرا ویاد کنید خدای را
بسیار در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین تنها در وقت نماز لعلکم تفلحون شاید که
رستگار شوید وبخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن وسبب سعادت دنیا وآخرت است

هفتاد وسیم آنکه انتظار کشیدن برای نماز عصر بعد از آنکه از نماز جمعه فارغ شده که معادل یک عمره
میباشد چنانکه بیهقی از سهل بن ساعده روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
ان لکم فی کل جمعة حجة وعمرة فالحجة التهجیرة الی الجمعة والعمرة انتظار العصر بعد الجمعة
هفتاد وچهارم آنکه ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه نزد حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم آمد وبآنحضرت عرض کرد که هیچ محافظه قرآن ندارم از آنجهت خاطر من بسیار
افسرده وغمناک میباشد آنحضرت فرمودند بیاموزم ترا چند کلمه که اگر آنرا بعمل آوری حقسبحانه ترا
برکت آن کلمه ذهن وحفظ کافی کرامت بفرماید که هرچه بشنوی یاد بگیری وطریق عمل آن آنست
که هرگاه شب جمعه در رسد اگر ممکن بود در ثلث آخر شب که آنوقت محل استجابت دعاست
چنانکه برادرم یعقوب علیه السلام فرزندان خود را گفت سوف استغفر لکم ربی ای یقول
حتی یاتی لیلة الجمعة واگر در نصف آخر ممکن نباشد در وسط شب واگر نه در اول شب یعنی
بعد از عشاء برخیز وچهار رکعت نماز بنیت صلوة الحافظ بخوان در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره یس ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره حم دخان ودر رکعت سیم بعد از فاتحه سوره
الم تنزیل سجده ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه سوره تبارک الملک بخوان بعد از آنکه از نماز فارغ
شدی حمد وثنای خدا را بگو وصلوات بر من وبر آل واصحاب من وبر سایر انبیاء علیهم السلام
بفرست واستغفار بجهت مؤمنین ومؤمنات وبرادرانی که پیش از ما فوت کرده اند ایشان طلب کن
باین نهج که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ثم ارانی

برادران این دعا را بصدق وخلوص قلب ونیت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارحمنی
بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیك
عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلك
یا الله یا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبی حفظ کتابك کما علمتنی وارزقنی
ان اتلوه علی النحو الذی یرضیك عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام
والعزة التی لا ترام اسئلك یا الله یا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تنور بکتابك
بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تعمل به
بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرك ولا یؤتینه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین وسه جمعه یا پنج جمعه
یا هفت جمعه باین نهج عمل بکن انشاء الله تعالی بلاشک وتردید حق تعالی ذهن وحفظ کافی کرامت
می فرماید بعد از آن حضرت علی رضی الله عنه فرمود بموجب آنحضرت عمل کردم آنچه که آنحضرت فرموده بودند
از اجابت دعا وذهن وحفظ واقع شد حق تعالی از آن بیشتر بمن عطا فرمود انتهی
هفتاد وپنجم زیارت قبور است در شب وروز جمعه لا سیما زیارت پدران ومادران چه در حدیث
صحیح آمده که من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب برا انتهی
هفتاد وششم علم موتی است بزیارت احیا چنانکه بیهقی در شعب الایمان از محمد بن واسع
نقل کرده که وی فرموده است بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما
بعده ونیز ضحاک میفرماید من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته

هفتاد هفتم عرض کردن اعمال احیاست بر اقارب واقوام موتی چه حکیم ترمذی در کتاب
نوادر الاصول از عبد الغفور بن عبد العزیز و وی از پدرش و وی از جدش نقل کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس علی الله
وتعرض علی الانبیاء والآباء والامهات یوم الجمعة فیفرحون بحسناتهم ویزداد وجوههم
بیاضا واشراقا ونیز در حدیث احمد بسند صحیح از ابو هریره رضه نقل کرده که وی فرموده است
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام که فرمود ان اعمال بنی آدم تعرض کل خمیس لیلة الجمعة
فلا یقبل عمل قاطع رحم هفتاد هشتم آنکه مرغان وطیور صحرا در آن روز
شادمانیها کنند وچون بهم میرسند یکدیگر را اسلام میکنند ویکدیگر بشارت میدهند که
هذا الیوم یوم صالح للمؤلفة مرغان هوا از این بشارت نام بیکدیگر رسانند
هفتاد نهم آنکه رفتن برای مسجد جمعه معادل رفتن حضرت موسی است بسوی پروردگار خود از
حیثیت اجر وثواب وفضیلت وی هشتادم آنکه در حدیث طبرانی وبیهقی وارد شده است که
ابن عمر رضه فرموده است که من شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم می فرمود هر که روز
چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه روزه بدارد بعد بمسجد جامعه رود ودر راه آنچه تواند صدقه بدهد
حق سبحانه گناهان اورا آمرزیده فرماید وگناه چنان باشد که از مادر متولد شده باشد وثواب
وخصائص این عمل بیعدیل وخارج حوصلهٔ تبشیر می باشد هشتاد یکم آنکه بر تصدق
وحسنه که در آن روز کرده شود بلاشک مقبول است هشتاد دوم آنکه در احادیث آمده

که هرگاه ماه رجب

[illegible]

که هرگاه ماه رجب می آمد حضرت رسول صلعم میفرمود اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان
واگر شب جمعه میرسید میفرمود هذه لیلة غراء ویوم ازهر وفی روایة آخر ویوم
ازهر هشتاد سیوم آنکه ابن عباس رضه روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرموده است هر که در شب جمعه
بعد از مغرب چهار رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعت فاتحه یکبار وسوره اذا زلزلت الارض پانزده بار
بخواند حق تعالی سکرات موت بروی آسان گرداند واز عذاب قبر او را ایمن سازد وعبور وی بر صراط
سهل گرداند هشتاد چهارم آنکه از جمعه تا جمعه دیگر کفارت معاصی باشد هشتاد پنجم
آنکه بصحت پیوسته که حضرت رسول صلعم هر وقت داخل مسجد جامعه میشدند بدست مبارک خود
کنارهای باب مسجد میگرفت واین دعا میخواند آنکه داخل میشد اللهم اجعلنی اوجه من توجه
الیک واقرب من تقرب الیک وافضل من سئلک وارغب الیک امام نووی میفرماید هرگاه
ما اراده خواندن این دعا داشته باشیم باید باین نهج بگوئیم اللهم اجعلنی من اوجه من توجه
ومن اقرب من الخ ومن افضل من الخ ولفظ من را برین کلمات زیاده گردانیم
هشتاد ششم آنکه حجامت کردن درین روز ممنوع ومکروه باشد چنانکه احادیث واخبار صحیحه در آن
وارد بند هشتاد هفتم آنکه هر کسی که در شب وروز جمعه بمیرد از شهدا ومحسوب است
واجر شهید ویرا حاصل بود هشتاد هشتم آنکه در احادیث صحیحه وارد است که هر که در وقت
چاشتگاه جمعه یعنی وقت ضحی چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعت فاتحه ده بار وقل هو الله ده بار
وقل یا ایها الکافرون ده بار وآیة الکرسی ده بار بخواند وبعد از سلام هفتاد بار استغفار کند وهفتاد بار
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الخ بخواند حق تعالی بلاشک او را از شر
اهل آسمان وزمین وجمیع مکروهات وآفتهای انس وجن محفوظ گرداند هشتاد نهم آنکه هر کسی

آداب وسنن این روز را کما ینبغی تمام وکمال بجای آرد گویا با حضرت رسالت صلعم در اعمال خیرات
موافقه کرده است وکمال اتباع آنحضرت را بجای آورده باشد فضیلة موافقة
الاعمال فی الجمعة تفضل علی غیرها من خمسة اوجه کما ذکره القاضی بدر الدین بن الجماعة
احدها موافقة النبی صلی الله علیه وسلم فان موافقته صلعم فی هذا الیوم افضل من موافقته فی
سائر الایام کما ان نفس الیوم افضل من نفس سائر الایام والثانی ان فیها ساعة
الاجابة کما تقدم بیانه والثالث ان الاعمال تشرف بشرف الازمنة کما تشرف بشرف
الامکنة ومعلوم ان الازمنة والامکنة فی هذا الیوم اشرف من غیرها فی سائر الایام
والرابع ان فی یوم الجمعة افضل ایام الاسبوع فوجب ان یکون العمل فیه افضل
حدیث طلحة رضه بن عبید الله ان رسول الله صلعم قال افضل الایام یوم عرفة فاذا
وافق یوم الجمعة مع عرفة فهو افضل من سبعین حجة فی غیر تلک الموافقة اخرجه ابن رزین
فی تجرید الصحاح والخامس ان فی الحدیث ایضا انه اذا کان یوم عرفة یوم جمعة
غفر الله لجمیع اهل الموقف وفی روایة ان الله یغفر لجمیع اهل الموقف نود ام
آنکه اصبهانی در ترغیب از عبد الله بن عمر رضه روایت کرده است که وی فرمود هر کسی را مهمی
وحاجتی داشته باشد روز چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه روزه دارد وچون روز جمعه در آید خود را
مطهر ومعطر داشته بمسجد جامعه رود وهر چه تواند صدقه کند بعد از نماز جمعه این دعا را
بخلوص وحضور قلب ونیت بخواند حق سبحانه بر ترحم و راکفایت کند وحاجتش را
برآورد ودعایش بشرف اجابت واصل گردد ودعا اینست

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم واسئلک باسمک بسم الله
الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم الذی ملأت
عظمته السموات والارض الذی عنت له الوجوه وخشعت له الاصوات ووجلت
القلوب من خشیته ان تصلی علی محمد وعلی آله وصحبه وان تعطینی حاجتی
وتقضی لی وتیسر لی امری کذا وکذا ونیز ابن السنی در کتاب عمل الیوم واللیلة
از عمرو بن قیس نقل کرده که وی گفته بمن رسیده است که هر که روز چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه
روزه بدارد بعد حاضر مسجد جامعه شود وبعد از نماز جمعه سورهٔ فاتحه واخلاص را هر یک ده بار
بخواند بعد از آن دست بدعا بر داشته این دعا را بلحاظ خاطر وصدق بخواند هر چه از
حق سبحانه طلب نماید بلاشک بوی کرامت فرماید والدعاء هذا اللهم انی اسئلک
باسمک الاعلی الاعلی الاعز الاعز الاکرم الاکرم لا اله الا الله العظیم الاعظم
ان تصلی علی محمد وعلی آله وصحبه وان تقضی حاجتی کذا وکذا نود ویکم
آنکه درین روز درهای جهنم را بسته وزبانهٔ او را ساکن گردانند نود ودوم
آنکه سفر در شب آن روز یا در صبح پنجشنبه آن سنت باشد چنانکه احادیث درین باب وارد اند
نود وسیم کثرت اجر وثواب نماز کسی است که در شب وروز جمعه آن نماز را بجماعت
گذارد نود وچهارم آنکه ابن عساکر در تاریخ خود از محمد بن عکاشه ومحمود بن معاویه
بن جاد کرمانی و وی از زهری نقل کرده که هر که در شب جمعه بعد از نماز عشاء غسل کند وبعد

و رکعت نماز بخواند در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص هزار مرتبه بخواند بعد هر دعا که
مطلوب دارد بخواند از بلا ایمن گردد و حضرت رسول را صلی الله علیه و آله در خواب خواهد دید

نود و پنجم زیارت کردن اخوان و علما و مشایخ و صلحا روز جمعه سنت است در آن روز

نود و ششم اوقات مکروهه نماز در این روز نباشد یعنی که در هر وقتی از شبانه روز جمعه نماز بگذارد از

روایت **نود و هفتم** آنکه دارقطنی از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود هر که روز جمعه بمسجد جامع رود و چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعتی فاتحة الکتاب
پنجاه بار و قل هو الله احد یکبار بخواند که مجموع فاتحه دو صد بار شود از دنیا بیرون نمیرود تا
جای خود را در بهشت بیند **نود و هشتم** آنکه زفاف کردن در شب جمعه موجب چندین
فضائل و خصائص و نتایج و فوائد می باشد و احادیث و اخبار در این باب مشهور و معدود است
نود و نهم آنکه ابن سعد در طبقات خود از حضرت حسن رضی الله عنه نقل کرده است که وی فرموده است
ان الله تعالی سبحانه یباهی ملائکته بعباده یوم عرفة فیقول عبادی جاؤنی
شعثا غبرا یتعرضوا لرحمتی فاشهدکم انی قد غفرت لمحسنهم و شفعت محسنهم فی مسیئهم
فاذا کان یوم الجمعة فمثل ذلک انتهی **یکصدم** آنکه در حدیث حاکم و ابن خزیمه
و بیهقی از ابی موسی اشعری رضی الله عنه نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
ان الله یبعث الایام یوم القیمة علی هیئاتها و یبعث الجمعة زهراء منیرة اهلها
یحفون بها کالعروس تهدی الی کریمها تضیء لهم یمشون فی ضوئها الوانهم کالثلج
بیاضا و ریحهم یسطع کالمسک یخوضون فی جبال الکافور ینظر الیهم الثقلان

لا یطرفون تعجبا حتی یدخلون الجنة لا یخالطهم احد الا المؤذنون المحتسبون انتهی

فرع بدانکه از جملهٔ ایام سال پنج روز را رقم فضل و شرف کشیده و از سایر
روزهای دیگر ممتاز و برگزیده اند روز جمعه و عیدین و عرفه و عاشوراء و از جملهٔ شبها
شبهای قدر و شب معراج و شب مولود النبی صلی الله علیه و سلم **اما جمعه** را سید ایام و مخصوص بحضرت
سید انام است صلی الله علیه و سلم از اینجهت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده الجمعة حج المساکین و عید
المؤمنین یعنی این روز از برای مؤمنان عید عظیم و برای فقرا و مساکین که دستشان بپارگاه موقف عرفات
نمیرسد حج اکبر است آری در یک روز هم عید و هم حج واقع است بشارت و سعادت باد
[illegible] غفلت و جلال خداوند متعال را شاید که بندگان خود را چگونه دارد و چندین
ابواب رحمت و فتوح بر چهرهٔ احوال ایشان گشوده است بهر بهانه ایشان را در رحمت خود
نوازد و بهر وسیله بهانه و کرم خود را با ایشان ارزانی دارد لا سیما در این روز که چندین
و فضائل و فوائد از خزانهٔ رحمت بی کران خویش در آن مندرج فرموده و از اجرها و ثوابهای لا تعد
و لا تحصی ستوده تا بندگان از آن متمتع و بهره بردارند و ایشان با آنهمه برکات و فضایل و اعمال نیز
آنکس که نیافت حسرتی یافت عظیم و آنکس که بیافت داغ ناپافت بس است

حق سبحانه موفق موهبت و فضل هر روزی را به پیغمبری اختصاص داده مثلا شنبه بموسی و یکشنبه
بعیسی و دوشنبه بداود و سه شنبه بسلیمان و چهارشنبه بعزیر و پنجشنبه بابراهیم و جمعه بمحمد المصطفی صلی الله
تعالی علیه و علی سایر اخوانه من الانبیاء و المرسلین شرف اختصاص داده پس همچنانکه پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
مهتر و سید و سالار همه پیغمبران دیگر است روز جمعه که مخصوص وی است نیز بمناسبت وی از همه
روزها بهتر و نزد خدا و رسول عزیزتر و محترمتر باشد کما دل علی ذلک الاخبار و الآثار
و در حدیث صحیح آمده که بهترین روزی که آفتاب بر آن طلوع کند روز آدینه است که آدم را در آن روز
آفریدند و هم در آن روز به بهشت درآمد و در آن روز بدنیا هبوط فرمود و در آن روز قیامت قائم شود
و ابتدای آدم و آدمیان در روز جمعه بوده است و انتهای ایشان نیز در آن روز خواهد شد از اینجا معلوم میشود که
روز جمعه جامع مبدء و معاد است و از اینجهت و را جمعه گفته اند کما مر پس در این روز
کل آداب و شرائط و مسنونات وی از قبیل غسل جمعه و تطهیر بدن و تنظیف آن بحرهای
خوشبوی و پوشیدن جامهٔ نو و سفید و پاک و تعطر و تطیب لباس و بدن و زود رفتن
بمسجد جامع و صف پیشین را اختیار کردن و تقدیم استغفار و تکثیر صلوات و اذکار و دعوات
و استماع خطبه و تکیه نکردن به پس صفها و گذشتن میان صفوف با آهسته و وقار بدون تخطی رقاب
و اوقات و احوال بر دنیا را بسبب عبور و کلام بیهوده و لاطائل و بلند حرف زدن ضایع نکرد ...

و جا را بر مردمان تنگ ننمودن و در تنگ از مسجد برخاستن و در رفتن و باز آمدن بقدر مقصود سعی کردن
و بهر جور نیکی کردن با مردمان از اصلاح ذات البین و نوازش و شفقت با ایتام و مساکین و غربا
و امثال اینها و وقت شریف و عزیز را عبث از دست ندادن و بهیچوجه غفلت بر خود و بسیار بر دیگران
روا نداشتن که بلکه با جمعهٔ آینده مجال و مهلت ندهند اینهمه آداب را بجا آوردن لازم دانسته
و شرائط مقرره و را از تعظیم و توقیر و احترام کما هو المذکور مرعی باید داشت تا اسرار غامضه و حقایق
مکنونه و مندرجهٔ وی از ظهور تجلیات فتوارداتی غیبی وارد رات لاریبی و سایر خواص
و فوائد آن روز را دریابند وقد اشرنا الی ذلک الآداب فی باب المسنونات فخذ و اعمل به
حتی الامکان فلا ینفع الندم بعد الیأس و الحرمان و تا می توانند در مسجد جامع بجمعیت
خاطر و فراغت درون و انبساط حواس بنشینند چه این نشستن در مسجد باین صفات و باین هیأت جامعه
بمانهٔ مجلس بهشتیان میماند اگر در این مجلس لذة از گرمی دل و ذوق و شهود نیابند دیگر از کجا
خواهند یافت در اینجا نشاءت دین خالص و حقیقهٔ نور ایمان دریافت توان کرد حقیر بارها
از حضرت والد بزرگوار خود اعلی الله درجاته فی مقامات المقربین می شنیدم که میفرمودند حاضران
مسجد خوب بنشینند صوفیانه بنشینند و شیخانه برخیزند و بدانند که کجا آمده اند و بچه کار آمده اند

اینجا چشنیدهای لطایف عجب مزه می‌چشند اینجا بیخبران را خبر دهند و صاحب خبران را بیخبر کنند
بلدا فقیر این بیت را خواند
پروانه صفت چشم بر او دوخته بودم وقتیکه خبردار شدم سوخته بودم
این مجلس بر سه خصائص است یکی مجلس ذکر و تلاوت دوم مجلس زیارت اخوان و ائتلاف و ثنای
با یکدیگر سیم تجارت اجر و ثواب ابدی و آزادی از عذاب و عقاب سرمدی و نقلا عن کتاب
نزهة المجالس ذکر العلائی فی سورة النحل ان ابلیس یعرض الدنیا علی من یرید
كل يوم فيقول من يشتري شيئا يضره ولا ينفعه ويغمه ولا يسره فيقول عشاقها
وطالبها نحن فيقول انها معيوبة فيقولون لا بأس فيقول ثمنها ليس بالدراهم ولا بالدنانير
ولكن بنصيبكم من الجنة فاني اشتريتها بأربعة اشياء بغضب الله ولعنته وغضبه
وعذابه وبعت الجنة بها فيقولون يجوز لنا ذلك فيقول اريد ان اربح بان تحلفوا
فلي بكم ان لا تدعوها ابدا فيقولون نعم فيبيعهم اياها على ذلك ثم يقول لهم بئست
التجارة ونعم الخسارة انتهى وفي زهرة الرياض قال يحيى بن معاذ الرازي
الخلق ثلاث رهباني وحيواني وربانى فالرهباني الذي يعبده خوفا من النار
والحيواني الذي يعبده بطمع الجنة والرباني الذي يعبده خالصا مخلصا وهو الذي
لا يعبده خوفا من النيران ولا يعبده بطمع الجنة فانما يعبده لما رأى مستحقا
للعبادة ومحبة اياه انتهى وفي رد دكار روينا في سنن ابي داود

عن عطية ابن عروة السعدي الصحابة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الغضب من الشيطان
وان الشيطان خلق من النار وانما يطفى النار بالماء فاذا غضب احدكم فليتوضأ الحديث
وقال في نزهة المجالس لطيفة قال الفضيل ثلاثة لا يلومون على غضبهم المريض والمسافر والصائم الا
وعن ابن عباس رضي ثلاثة من كن فيه فقد استحق ولاية الله عز وجل حلم يدفع به سفه السفيه
وورع يمنعه عن المعاصي وحسن خلق يداري به الناس انتهى وفي الاحاديث الصحيحة
يا علي نعمني جبرئيل ان يكون من بني آدم بسبع خصال الصلوة الخمس مع دوام ومجالسة العلماء
وعيادة المريض وتشييع الجنازة وسقي الماء والصلح بين الاثنين واكرام اليتيم فافعل
ما نعمني جبرئيل الحديث

تتمه

هرچند میخواهم سخن
دراز نشود و دست را که دارم بی اختیار خامهٔ سرکش عنان اقتدار از قبضهٔ مشت ضعیف و انگشت نحیف
میرباید و در فضای فضائل جمعه و شرف آن بهر طرف مانند طیر تیز پرباد و پر میکشاید نعره زنان
میگوید کاینچه اسرار ازل گفت بگو میگویم گرز رحمت یک اشاره وز ما بسر دویدن
اکنون حقیر فتاده ام همیشه در دلبرو دودلم که دل بمهر که بندم در این میان خجلم نه تاب آنکه دست بکشم
و نه یارای آنکه از وی بازگویم چه آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت آید ادای

مقصود از آن شاید آخر الامر خاطر خود را بر آن داشته که با قلم همسری جویم و تتمه مقاصد را
بطریق ایجاز با صحاب بازگویم تا اگر نکته از آن مسبق سابق در زوایای خفا مانده باشد
هرآینه آن را در لاحق بر طالبان طاعت و حاضران جمعه و جماعت مکشوف و عیان گردیده شود
آری واجب آمد چونکه بردم نام او شرح کردن رمزی از انعام او
رباعیه باین همه بیحاصلی و هیچکسی در مانده بنارسائی و بوالهوسی
داوم نشان ز گنج مقصود ترا گر ما نرسیدیم تو شاید برسی امید وارم که
برادران دین و مردان طریق حق و یقین بچشم رضا ملحوظ و بگوش اصغا محفوظ شوند
نیک دانسته باشند که روز جمعه را زیاده فضل و مزیتی است بر سایر روزهای مکرمه و محترمه
مانند روز عرفه و عیدین و امثال آنها و انکهی چه تعظیم و تنویه در قرآن مجید محض عظمت شان وی
در سورهٔ بروج یاد کند بآن سوگند یاد فرموده است و از آن بشاهد نام کرده است قال المناوی
في شرح جامع الصغير قال الله في شأن بعض الايام بقوله واليوم الموعود وشاهد
ومشهود فاليوم الموعود يوم القيامة واليوم المشهود يوم عرفة والشاهد يوم الجمعة
الى آخر الحديث ومن تتمته فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم يدعو الله بخير الا استجاب الله
له ولا يستعيذ بالله من شيئ الا اعاذه الله منه الخ وقال ايضا قال النبي صلى الله عليه وسلم
ليس عند الله يوم ولا ليلة تعدل الليلة الغراء واليوم الازهر ليلة الجمعة ويومها
٥٥٠

رواه ابن عساكر عن ابي بكر رضي الله عنهما انتهى وقال صلى الله عليه وسلم ليس من الصلوات صلاة
افضل من صلاة الفجر يوم الجمعة في الجماعة وما احسب من شهدها منكم الا مغفور له اي الصغاير
على قياس نظائره فيوم الجمعة هو اليوم الذي اصطفاه الله واستأثر به وصلاة الفجر
يشهدها الله وملائكته ان قرآن الفجر كان مشهودا روي عن ابي عبيدة ابن الجمعة
الجراح واسناده حسن انتهى وقال صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة
الا وقاه الله فتنة القبر بان لا يسئل في قبره لما يتفاضل في يومها وليلتها من عظائم
الرحمة وذلك اليوم وتلك الليلة لا يعمل فيها سلطان النار ما يعمل في غيرهما انتهى
وروى الترمذي عن ابي هريرة رضي انه صلى الله عليه وسلم قال من زار قبر ابويه والديه وفي رواية
او احدهما في كل جمعة مرة غفر الله له ذنوبه اي الصغائر وكتب برا بوالديه والدكان
عاقا لهما في حياتهما قال ابن القيم هذا نص في ان الميت يشعر بمن يزوره والا لما صح
تسميته زائرا واذا لم يعلم المزور بزيارة من زاره لم يصح ان يقال زاره
هذا هو المعقول عند جميع الامم وكذا السلام فان السلام على من لا يشعر محال انتهى
وفي حديث ابي بكر رضي من زار قبر والديه او احدهما يوم جمعة فقرأ عنده يس
او سورتها غفر له اي الصغائر الى آخر الحديث وفيه ان الميت تنفعه
القرائة عنده وكذا الدعاء والصدقة ولا ينافيه وان ليس للانسان الا ما سعى
لان المعنى لا اجر للانسان الا اجر عمله كما لا وزر عليه الا وزر عمله وما يصل

لا نسان فما ذكر ليس بقليل لأجر على العمل فلا يرد نقضا انتهى

نالیدن بلبل بباغ گلها همه از تست ○ جوشیدن می در خم و لبها همه از تست ○
دنیا همه در زمزمه و ناله و غوغاست ○ این زمزمه و ناله و غوغا همه از تست ○

نقلست از حیات الحیوان که حضرت مرتضی علی رضی گفت من از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
شنیدم که منو چهر ئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد ان لکل شیئ سیدا فسید البشر
آدم و سید ولد آدم انت و سید الروم صهیب و سید الفارس سلمان و سید البهائم
و سید الحبش بلال و سید الاشجار السدرة و سید الطیور النسر و سید
الشهور رمضان و سید الایام یوم الجمعة و سید الکلام العربیة و سید العربیة
القرآن و سید القرآن سورة البقرة انتهى

خاتمة

و فی المصابیح عن ابی هریرة رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
فیه خلق آدم و فیه ادخل الجنة و فیه اخرجه الله منها الخ و قال فی شرح ذلک الحدیث
فان قیل دخول آدم الجنة حسن و خیر له فاما خروجه منها غیر حسن و لیس بخیر
بل هو شر له فکیف یکون یوم الجمعة مبارکا اذ حصل لآدم شر الخروج من الجنة قلنا
فی الحقیقة خروج آدم من الجنة حسن بل عین المصلحة و الخیر لان بواسطة هبوطه
و اقامته فی الارض جعل منه اولادا کثیرا و نسل عظیمة ذو کرامة بقوله تعالی و لقد
کرمنا بنی آدم الخ و نور الدنیا بالتعمیر و تمم الکون بوجودهم لا سیما بعثة الانبیاء
و الرسل من نسله علی ذریته و انزل فیهم الکتب و الصحایف و الالواح الشریفة
و جعل منهم الاخیار و الابرار و العباد و المقربون و الاولیاء الذین قال تعالی

فی شانهم لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و کذا الشهداء بقوله عز و جل و لا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و کذا الصالحون الذین ظهر منهم
الطاعات و العبادات و التقربات الی الله تعالی و مرضیاته فکل ذلک خیر و حسن
پس ظهور اینهمه خیر و برکات عظیمه از میامن خروج حضرت سید البشر آدم علیه السلام بود در روز جمعه

بیان کرامت بنی آدم که آن
بواسطه هبوط حضرة آدم
و ظهور او حاصل شده

قال الله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر یعنی بزرگ داشتیم ایشانرا
و سوار گردانیدیم ایشانرا در بیابانها بچهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشانرا
من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا و افزونی دادیم ایشانرا
بسیاری از آنچه آفریده ایم افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان
سخنان بسیار است و در ترجمه بقول جامع الکفایه صاحب بحر الحقایق
فرمود که کرامت انسان بر دو قسم است جسمانی تام این نفر باشد
از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت انسان است بیدین و تصویر او در حسن صورت و مزاج
و ترتیب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه

و اولاد و ذریات و احفاد وی من یوم الهبوط الی یوم القیمة و من یوم القیمة الی ابد الاباد
بانواع و اقسام کرامت [redacted] است که حقوق تعظیم و [redacted] توقیر و آداب
روز جمعه را فراموش نکنی و وظایف اوقات و ساعات شب و روز وی را غنیمت دانی
و بغفلت اینهمه [redacted] را از دست ندهی [redacted] که جماعت یهود و نصاری در تعظیم
و احترام روز شنبه و روز یکشنبه تا چه درجه [redacted] اهتمام مینمایند آخر جمعه را کمتر از آن
روزها باید گرفت و این واضح و محقق است که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم کمتر از پیغمبرهای ایشان است
و نه روز یکه مخصوص پیغمبر ماست کمتر از روزهای مخصوصه ایشانست اینجا دقیقه ایست
و اگر بانصاف سخن بگوئیم [redacted] و مواد تعصب از دل در کنیم تحقیق بحقیقت کار برسیم آخر
پیغمبران ایشان موسی و عیسی است و پیغمبر ما محمد المصطفی خاتم النبیین و رحمة للعالمین و افضل
الانبیاء و المرسلین است [redacted] چه خوش فرموده بدیهه در حضرت رسالت را ستوده

شعر

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی ○ آمده مجموع در ظلال محمد ○

صلی الله علیه و علی آله و صحبه و علی جمیع اخوانه من النبیین و المرسلین و الشهداء و الصالحین
و آل کلهم و صحب کلهم اجمعین و باتفاق [redacted] جمهور وظیفه شب و روز جمعه خصوصا ذکر
و تلاوت و تقربات چیزی دیگر نباشد

اما وظیفه مخصوص وی

باتفاق علماء اهل [redacted] همین صلوات است و پس چنانکه شمه از آن ذکر شده

و حضرت شیخ حسن مولاناباذی که از مشاهیر مشایخ دیار ماست نیز در کتاب جامع الصلوات تألیف خود

ذکر نموده است که فواید و فضایل صلوات و ثواب و اجر آن بحد و حصر نیست و اوهام و عقول اکابر و فحول

از احصار آن عاجز و قاصر [redacted] انواع صلوات در اقسام در روایات علما و مشایخ

واکابر دین قدس الله اسرارهم و نفعنا و جمیع المسلمین برکات انفاسهم منقول شده است

چهار هزار و بروایتی دوازده هزار در رسایل و کتبها سمت تحریر یافته و همچنانکه فضل را

با اجر و ثواب و فواید مذکوره می نوازند تارک صلوات را نیز به عقوبات شدیده و وعید و تهدیدات

تاکیده می کدازند [redacted] پس بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله آنچه در این باب از فواید

و فضایل صلوات در هر باب در کتاب در المنضود و کتاب تحفة الصلوات للحسین الکاشفی

و کتاب ازهار الاحادیث و کتاب بنابیع الفواید و سایر کتب عدیده معتبره موثوقه

که تعداد آنها موجب اطناب و تطویلات است بنظر آمده در آن کتاب جامع الصلوات خود جمع

و ثبت نموده لکن فقیر راقم حروف بسبب اطناب و تطویل مذکوره بتحریر آنها نپرداخت

و طالبان را بمطالعه کتاب مستطاب شیخ مولاناباذی رحمه الله حواله ساخت فاجعلوا

صلوا علی خیر الانام و سلموا فی اکرم روایة یا اهل الولا

ان الصلاة علیه فی جمعاتکم تنجی المصلی عن مقاسات البلا

فصل در بیان فرضیت نماز جمعه و بیان

حکم مقیم و مسافر و اعمی در آن و هرگاه روز جمعه

و عید بهم واقع شدند و وجه مشروعیت

جماعت در نماز جمعه و وجوب

خطبه پیش از نماز جمعه

و ما یناسب بذلک

الباب

بدانکه سابق بر این در باب وجوب نماز جمعه شمه گفته شد اما اکثر آن در فضایل و شرف

روز جمعه و ثواب عبارت و قربت در آن ایراد یافته اکنون بمفاد اینکه چراغ هر چه تمامتر

و هر خوبتر روشن تر و پر تو افکن تر بعض خاطر بر آن داشتم که بتحریر این چند کلمات دیگر که از متعلقات

و از کلام بزرگان دین مبین التقاط شده پرداخته شود تا اگر در کلام سابق خفایی باشد

هر آینه بتدارک لاحق دفع و رفع گردد فاقول مستعینا بالحی القیوم الذی وقوع عباده

لعبد بشیر و مصلیا و مسلما علی سیدنا و نبینا محمد خیر بشیر و نذیر و علی آله و صحبه و عترته

هم نجوم سماء سنته و سنته بدانکه شیخ عبد الوهاب شعرانی علیه الرحمة

در کتاب میزان خود می فرماید که باتفاق ائمه هدی و مجتهدین شریعت مصطفی

نماز جمعه فرض عین است یعنی بر همگی اهل شهرها و قریهها و معمورها ادای آن بشرایطها

و آدابها المقررة فی مدونات الفقه واجب است و در روایت کسیکه گفته است

فرض کفایه است صحیح نیست و وجوب نماز جمعه بر مقیم نه بر مسافر و راه رو چنانکه

سابقا مجملا در این باب ذکر کردیم و شیخ زهری و نخعی رحمهما الله گفته اند نماز جمعه

بر مسافر نیز لازم است بشرطی که ندای مؤذن جمعه بشنود و شیخ شعرانی رحمه الله

در میزان در باب جمعه بعبارت خود آورده که وکذلک اتفقوا علی ان المسافر

اذا مر ببلدة فیها جمعة تخیر بین فعل الجمعة و الظهر وکذلک اتفقوا علی انها

لا تجب علی الاعمی الذی لا یجد قائدا فان وجد وجبت علیه الا عند ابی حنیفة رضی

و اتفقوا علی ان القیام فی الخطبتین مشروع و انما اختلفوا فی وجوبه کما سیأتی

و علی انهم اذا فاتتهم صلوة الجمعة صلوها ظهرا اه وقال ان الجمعة لا تجب

علی صبی و لا علی عبد و لا مسافر و لا امرأة الا فی روایة احمد فی العبد خاصة

و قال داود تجب اه ووجه الاول الاتباع و ذلک لان الجمعة موکبها

بین یدی الله تعالی اعظم من موکب غیرها فکان الالیق بها الکاملون لانهم اضخم فی الادراک فی دولة

الظاهر و اما عدم وجوبها علی المسافر فلتشتت حاله و ذهنه فی الغالب فلا یقدر علی الخشوع و الحضور

بین یدی ربه عز و جل فی ذلک الجمع العظیم و وجه الثانی فی الکل او فی العبد خاصة الاخذ بالاحتیاط

فان الاصل ان الصلوة کلما تجب علی العبد کالحر علی حد سواء بجامع ان کلیهما عبد الله عز و جل فی خطاب الحق

تعالی العباد بالتکلیف یشمله و لو وقع استثناء الشارع العبد من وجوب تکلیفه بامر فانما ذلک

شفقة من الله تعالی و رحمة به بدلیل انه لو صلی الجمعة صحت و لا یمنع منها الا لعذر شرعی و مما یؤید قول

داود کون المشقة فی صلوة الجمعة خفیفة علی العبد لانها لا تفعل الا کل اسبوع لا سیما ان امره سیده

فافهم ذلک اه ومن ذلک قول الائمة الثلاثة انه لا یکره الجماعة فی صلاة الظهر فی حق من لم یمکنهم

اتیان مکان الجمعة بل قال الشافعی باستحباب الجماعة فیها مع قول ابی حنیفة بکراهة الجماعة فی الظهر المذکورة

انتهی ومن ذلک قول الشافعی اذا وافق یوم العید یوم الجمعة فلا تسقط صلوة الجمعة

بصلوة العید عن اهل البلد بخلاف اهل القری اذا حضروا فانها تسقط عنهم و یجوز لهم ترک الجمعة

و الانصراف مع قول ابی حنیفة بوجوب الجمعة علی اهل البلد و القری معا و مع قول احمد لا تجب الجمعة علی اهل القری

و لا علی اهل البلد بل یسقط عنهم فرض الجمعة بصلاة العید و یصلون الظهر اه ووجه الاول فی العید

اهل البلد ان الجمعة و العید لا یشتغلان و ظاهر الشریعة مطالبتنا فی کل منهما ذلک الیوم ندبا فی العید

و وجوبا فی الجمعة اه ومن ذلک قول الشافعی و اصحابه باستحباب التنفل قبل الجمعة و بعدها کالظهر

انتهی ومن ذلک قول الشافعی و احمد بجواز الکلام حال الخطبة لمن لا یسمعها و لکن یستحب الانصات

مع قول ابي حنيفة بتحريم الكلام على من يسمع اولم يسمع اه ومن ذلك قول ابي حنيفة
ومالك والشافعي في القديم انه يحرم الكلام لمن يسمع الخطبة حتى الخطيب الا ان مالكا اجاز
الكلام للخطيب خاصة بما فيه مصلحة للصلوة كنحو زجر الداخلين عن تخطي الرقاب الخ
ومن ذلك قول الائمة الثلاثة ان الجمعة تصح اقامتها بغير اذن السلطان ولكن المستحب
استيذانه مع قول ابي حنيفة انها لا تنعقد الا باذنه الخ ومن ذلك قول الشافعي
واحمد ان الجمعة لا تنعقد الا باربعين مع قول ابي حنيفة انها تنعقد باربعة ومع قول
مالك انها تصح بما دون الاربعين غير انها لا تجب على الثلاثة والاربعة ومع قول
الاوزاعي وابي يوسف انها تنعقد بثلاثة ومع قول ابي ثور ان الجمعة كسائر الصلوة
متى كان هناك امام وخطيب صحت الخ سمعت سيدي عليا الخواص رحمه الله يقول
اصل مشروعية الجماعة في الجمعة وغيرها عدم قدرة العبد على الوقوف بين يدي الله تعالى في الصلوة
وحده فشرع الله تعالى الجماعة ليستأنس العبد بشهود جنسه حتى يقدر على الثبات
مع شهود عظمة الله تعالى التي تجلى لقلبه وقد جاء اختلاف العلماء في العدد الذي تقام به
الجمعة على اختلاف مقامات الناس في القوة والضعف فمن قوي منهم كفاه الصلاة كما قاله
مع ما دون الاربعين الى الثلاثة او الاثنين مع الامام كما قال به ابو حنيفة او مع الواحد
غيره ومن ضعف لا يكفيه الا الصلوة مع الاربعين واهل ملا كما قال به الشافعي واحمد
ومن ذلك قول الائمة انه لو اجتمع اربعون مسافرين او عبيدا واقاموا الجمعة لم تصح

مع قول

مع قول ابي حنيفة انها تصح اذا كانوا بموضع الجمعة الخ وقال الشافعي تصح امامة الصبي
في الجمعة ان تم العدد بغيره الخ وافهم من عبارة الميزان ان تجلي الحق تعالى للعبد في حال
الخطبة اعظم من تجليه تعالى له في غيرها فمن ذلك اتفاق الائمة على ان الخطبتين قبل الصلوة
شرط في صحة انعقاد الجمعة مع قول حسن البصري انهما سنة اه ووجه الاول الاخذ بالاحتياط
فلم يبلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الجمعة بغير خطبتين تتقدمانها ومن ذلك اخذ الاول دليل
على وجوبهما الخ وانما اوجبوا اقامة صلاة الجمعة على اثر الخطبة من غير تخلل فصل عرفي
عملا بما كان عليه الخلفاء الراشدون وخوفا من فوات المعنى الذي شرعت له الخطبة فانها انما
شرعت تمهيد الطريق تحصيل جمعية القلب مع الله تعالى جمعية فياضة خاصة زائدة على الجمعية
الحاصلة في غيرها من الصلوات الخمس فاذا سمع المصلي ذلك التخويف والتحذير والترغيب الذي
ذكره الخطيب قام الى الوقوف بين يدي الله تعالى بجمعية القلب بخلاف ما اذا تخلل فصل فربما
غفل القلب عن الله تعالى ونسي ذلك الوعظ ففات معنى الذي في الجمعة وانما لم يكتف الشارع
بخطبة واحدة في الجمعة والعيدين ونحوهما مبالغة في تحصيل جمعية القلب بتكرار الوعظ ثانيا
فان بعض الناس ربما يذهل عن سماع ذلك الوعظ اذا كان مرة واحدة الخ فان قال قائل
فلم لم تشرع الخطبتان بين يدي شيء من الصلوة الخمس تمهيدا لحضور القلب فيه على الله تعالى كما في الجمعة
فالجواب انما لم يشرع ذلك تخفيفا على الامة لان صلوة الخمس قريبة بعضها من بعض في الزمن
بخلاف ما ياتي في الاسبوع او السنة مرة فان القلب ربما كان مشتتا في ودية الدنيا فاحتاج الى تمهيد

طريق الجنة اه ومن ذلك قول مالك والشافعي بوجوب القيام على القادر في
الخطبتين مع قول ابي حنيفة واحمد بعدم وجوبه اه ومن ذلك قول الشافعي بوجوب الجلوس
بين الخطبتين مع قول غيره بعدم الوجوب الخ ومن ذلك قول الشافعي واحمد يستحب
للخطيب اذا صعد المنبر ان يسلم على الحاضرين مع قول ابي حنيفة ومالك ان ذلك مكروه الخ
اي كان منصب الخطيب افشاء السلام على الناس والتواضع لهم ليحسن الناس به ظنا من جهة الامانة
والديانة بذاته بل بعضهم يتبرك به بمس ثيابه اذا خرج عليهم فالسلام عليهم مشعر بالاكرام
وسلامة القلب فان قال قائل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم والخلفاء كانوا يسلمون
اذا صعد احدهم المنبر فالجواب ان سلام الانبياء والاولياء والصالحين محمول على
البشارة للحاضرين اي انتم في امان من ان تخالفوا ما وعظناكم به على لسان الشارع
وليس المراد انتم في امان منا ان نؤذيكم بغير حق وقد تقدم نظير ذلك في الكلام على قول المصلي
في التشهد السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته اي انت في امان منا يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان نخالف شرعك الخ ومن ذلك قول جميع الفقهاء بسنية غسل الجمعة
مع قول داود والحسن بعدم سنيته اه وتخصيص الائمة الاربعة مطلوبية الغسل
بمن يحضر الجمعة مع قول ابي ثور انه مستحب لكل احد حضر الجمعة او لم يحضرها ووجه الاول
قوله صلى الله عليه وسلم من اتى الجمعة فليغتسل فالامر بالغسل بمن يحضر صلاة الجمعة
ووجه الثاني قوله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغسل جسده في كل سبعة ايام انتهى

وذلك لعموم

وذلك لعموم نزول امداد الالهي يوم الجمعة على جميع المسلمين من حضر الجمعة
او لم يحضر فيتلقى احدهم مدد ربه على طهارة وحياة جسده وانتعاشه الخ
ولا فرق في تخصيص الغسل بمن يحضر بين القائل بوجوب الغسل والقائل
بسنيته لكن ينبغي حمل الوجوب على من يتأذى الناس به لخبث بدنه وثيابه
كالقصاب والزيات وحمل الاستحباب على من ليس كذلك كالعطار والتاجر
ونحوهما ومن ذلك قول الائمة الثلاثة انه لو اغتسل الجنب بنية غسل
الجنابة والجمعة معا اجزاته مع قول مالك عن واحد منهما الخ ومن ذلك
قول ابي حنيفة واحمد والشافعي في ارجح قوليه ان من زوحم عن السجود وامكنه
ان يسجد على ظهر انسان فعل والقول الثاني للشافعي ان شاء اخر السجود حتى
يزول الزحام وان شاء سجد على ظهره مع قول مالك يكره السجود على
الظهر بل يصبر حتى يسجد على الارض الخ اي لان السجود من اعظم
افعال الصلاة في الخضوع والخشوع والذل ولا يكون ذلك الا على
الارض الحقيقة التي هي التراب او ما فرش عليها من حصير او نحو ذلك انتهى

وپیش ازاین هم در باب سنوبات جمعه گفتیم که هرگاه بسبب کثرت وازدحام مکان
مجال سجده نبود جایز است بر پشت دیگران سر نهادن واین قسم سجده
در وقت دیگر ضرورت است [redacted] دار ودار و قول شیخ شعرانی ابوحنیفه واحمد
نیز باین مسئله فتوی داده اند اما امام مالک هیچ جه فتوی بر آن نداده است

بنابآن دلایل که در میزان مرقوم است پس ازاین عبارات ائمه شریعت رضی الله عنهم
واضح ومحقق آمد که نماز جمعه فرض عین است وآن دو رکعت است ودو خطبه دیگر
دیگر وقت چاشته فرمعه له خطبتان تقومان رکعتین [redacted] من الفرض الحدیث
ووجوب آن بر مقیم است نه بر مسافر وعبد آنا ز بعضی از علماء آنست که اگر چنانکه
مسافر در شهری نیت اقامت چند مرروزه [redacted] اونیز مانند مقیم نماز جمعه بروی
واجب میگردد کما فی بعض کتب الفقه وبر زنان وغلامان وکنیزان ومریضان وضعیفان
ومعلولان واجب نمی آید اگرچه مقیم هم باشند [redacted] کسانیکه از بوی کریه ایشان مردمان متنفر شوند
مثل اینکه پیاز وسیر وطعامهای بدبوی خورده باشند یا [redacted] کسانیکه کور چشم باشند
وقایدی نداشته باشند بر ایشان نیز جمعه واجب نیاید ودر ترک نماز جمعه معذورند
وهرگاه نماز عید ونماز جمعه بهم واقع شدند اگر ممکن شود نماز عید هم بگذارند ونماز جمعه هم بگذارند
واگر وقت گنجایش ندارد البته نماز جمعه مقدم تر بجا آرند زیراکه نماز عید سنت است ونماز جمعه
فرض وبدیهی است که فرض [redacted] اولی تر است بتقدیم تا غیر فرض واین مانند آنست که هرگاه
روز عرفه حج [redacted] روز جمعه واقع شود پس باتفاق جمهور [redacted] وقوف عرفه اولی تر ومقدم تر است
بر نماز جمعه که ترک جمعه در آن روز که تمام [redacted] وحجاج را [redacted] نماز جمعه در آن روز عذر ممکن

باب در بیان صلاة خوف وکیفیت اداء آن وبیان انواع آن بطریق اختصار

اصطفی

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله وعلی آله وصحبه وعلی عباده الذین
بدانکه اصل در وجوب نماز خوف کریمه واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة می باشد وصاحب مواهب
در تفسیر این آیه فرموده است وقتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصحرای عسفان رسید مشرکان عرب را دید که صفها
راست کرده وقتال وجدال را مهیا نموده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابل ایشان صفها برکشیدند
ووقت نماز پیشین درآمد وسواد لشکر کفار میان قبله وسپاه اسلام حایل گشته پس آنحضرت علیه السلام با اصحاب کرام
نماز گذارد بجماعت نماز پیشین وکفار معاینه رکوع وسجود ایشان را مشاهده مینمودند
زمانی تا با قامت نماز اشتغال نمایند بامر نماز پرداختند وکفار معاینه رکوع وسجود ایشان را مشاهده مینمودند
ودر فراغ ایشان از نماز گروه کفره تاسف میخوردند که چرا در حین اشتغال ایشان بنماز فرصت نگاه نداشتیم
ودیگری گفت این طایفه دیگر که نمازی دیگر دارند که در اعزاز واکرام اداء آن فوق الغایه اهتمام بعمل می آرند پس تا فرصت
بعد ازان نماز نمازی دیگر دارند که در اعزاز واکرام اداء آن فوق الغایه اهتمام بعمل می آرند

در آن وقت بر سر ایشان رانیم وبکام دل از ایشان غارت وقتل کنیم وداد انتقام سابق
ولاحق بستانیم پس هنوز وقت نماز عصر نارسیده بحضرت جبرئیل فرود آمد وکیفیت نماز خوف
بروشیکه در کتب فقه تفصیل آن ایراد یافته است بموجب این آیه بحضرت پیغمبر علیه السلام تعلیم کرد
وشیخ شعرانی رحمه الله در کتاب میزان خود در باب صلاة خوف آورده که واجمعوا علی ان صلاة
الخوف ثابتة الحکم بعد موت رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ما حکی عن المزنی انه منسوخ والا ما
حکی عن ابی یوسف من قوله انها کانت مختصة برسول الله صلی الله علیه وسلم واجمعوا علی انها فی الحضر
اربع رکعات وفی السفر للقاصر رکعتان واتفقوا علی ان جمیع الصفات المرویة فیها
عن النبی صلی الله علیه وسلم معتد بها وانما الخلاف فی الترجیح الخ وعلما را در چگونگی نماز خوف
خلاف است لکن ما بقدر وسع واستعداد طالبان از مسائل مختلفه ومتفقه آن بنحویکه ائمه شرع
در تحقیق آن کوشیده اند در اینجا نوشته تا مبتدیان مکتب شریعت از این سبق محروم نمانند
وبقدر مقدار طاعت الهی را بدانند وبدانند که بزرگان این امت رضی الله عنهم با وجود اینکه
جسم وجان شان در معرض تلف بود آن بار ترک طاعت الله تعالی را بر خود روا نداشته اند
گرچه راهیست پر از بیم زما تا بر دوست رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
بدانکه شیخ شعرانی علیه الرحمه در میزان خود بعبارت آورده است ومن ذلک قول الائمة الثلاثة
انه لا یجوز صلاة الخوف للخوف المحذور فی المستقبل مع قول ابی حنیفة بجوازها

ووجه قول ابی حنیفة اطلاق الخوف فی الروایات والاخبار فشمل الخوف الحاضر والخوف
المتوقع اه ومن ذلک قول الائمة الثلاثة وغیرهم انها تصلی جماعة وفرادی مع قول
ابی حنیفة انها لا تفعل جماعة اه ووجه ردود له عدم ورود نص فی المنع من فعلها جماعة
ووجه الثانی التسهیل علی الامة بعدم ارتباطهم بفعل الامام فان کلا منهم مشغول بالخوف
علی نفسه فاذا لم یکن مرتبطا بالامام کان الحال اهون علیه لعجزه عن مراعاة شیئین معا
فی وقت واحد وهما العدو والامام ومن ذلک قول الائمة الثلاثة بجواز صلاة الخوف
فی الحضر فیصلی بکل فرقة رکعتین مع قول مالک بانها لا تفعل فی الحضر اه ومن ذلک
قول الائمة الثلاثة انه اذا التحم القتال واشتد الخوف یصلون کیف امکن ولا یؤخرون الصلاة
الی ان ینتهوا اسواء کانوا مشاة او رکبانا مستقبلی القبلة او غیر مستقبلیها یومون بالرکوع والسجود
بر رؤسهم مع قول ابی حنیفة انهم لا یصلون حتی ینتهوا الخ

توضیح

در بیان اقسام نماز خوف ووجوه ادای آن نماز بحسب ضرورت ووقت وما یناسب بذلک الکتاب

بدانکه نماز خوف بقول شیخ ابن حجر وصاحب تنقیح رضی الله عنهما شانزده نوع میباشد

وصد و راین انواع مذکوره بهیکه علمای فقه در کتب و مدونات خود تفاصیل آنها را کما ینبغی
بیان فرموده اند همگی آنها بر دوایت صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت گشته است
لکن مختار در مذهب حضرت شافعی و اصحاب وی رضی الله عنهم در میان آنها نماز مشروعه
ذات الرقاع و بطن النخل و عسفان است و حضرت ابن مسعود رضی الله عنه نیز برای
نمازهای مذکوره قسمی دیگر زیاد فرموده است و آن نماز شدت خوف است چنانکه
بیان آن بتفصیل هر چه تمامتر در کتب تحفه و انوار و شرح منهج و سایر مدونات
عدیده فقه مسطور گشته است حقیر راقم بسبب قلت وقوع این نمازها در این عهد و زمان
و تطویل شرح و بیان آن بتحریر بیانات آنها نپرداخته و بهمین قسم اخیر که آن هم بحسب
ترتیب ابواب این کتاب و رجای برکت و تیمن فعل حضرت ختمی مآب و آل و اصحاب وی
علیه و علیهم الصلوة و السلام اکتفا نموده تا طالبان طریق خوف و رجا بکلی از بیان
آن محروم نمانند و بدانند که حضرت حبیب خدا احمد المصطفی صلی الله علیه وسلم و اصحاب
و اتباع وی با آنهمه گرفتاری و مشقتهای شدیده و تنگی احوال و اوضاع و سختی کار
در غزوات و معارک کفار و در عین التحام قتال نیز طاعت حق تعالی را فراموش
نکرده اند و وظایف عبادت را بهیچ قسم از دست نداده اند در عین بلاد

ذکر و فکر

ذکر و فکر و مرضیات مولی را مانند اوقات آسوده که فراغت بجا آورده اند و با طاعت حق
جان را بحضرت جانان سپرده اند آری گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
کفت یار ما شیوه معشوق در این کار داشت روزی از حضرت والد ماجد قدس سره
پرسیدند که در وقت غلبه خوف و استیلای بلا و مصیبت چاره در چه باشد فرمودند اگر که با
در دل باشد است هیچ باکی نباشد پس این بیت را بوجه تبسم خواندن هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک چه برای عاشق صادق جز سوختن و ساختن چیزی دیگر نیست
بلکه در عین ابتلاء و گرفتاری خوشتر با هر محبوب می پردازند بلکه همان گرفتاری و بلا را عین مرضیات دلدار
میدانند خواجه کلان قدس سره فرموده است رو در صف بندگان ما باش و مترس
کان کس که در آستان ما باش و مترس عالم همه گر قصد بجان تو کنند دلدار توی از آن ما باش و مترس
پس از این عبارات عالیه معلوم گشت که طاعت و عبادت الهیه فی ذکره مربوط بوقت مخصوصی نبود
تا در وقت فراغت و آسایش آن را معمول و در هنگام ضعف و اشتغال متروک انگاشته شود
حاشا و کلا

[illegible]

تفریع در بیان کیفیت ادای این نماز بوجه مخصوص

و شروط و احکام

و بیان اوقات مخصوصه آن و شرائط حمل سلاح در حال نماز و ما یتعلق بذلک الباب

بدانکه این نماز خوف هر گاه بجماعت ادا کرده شود باید امام آن جماعت را بچندین صف موثر
و مترتب نماید و در اثنای نماز بعضی از آنها با امام برکوع و سجود در روند و بعضی را بهمان
در قیام نگهبانی نمایند پس آنهایی که برکوع و سجده رفته اند چون سر از رکوع و سجده بر داشتند
آنهایی که در قیام بوده اند و نگهبانی کرده اند برکوع و سجده روند و همچنین نماز را اختصار تا بنهجی که
مفصلا در کتب شرع بیان کرده اند بخوانند و بر آن قاعده مترتبه ادای فرایض نمایند
و این نماز با وجود تفرقه صفوف و اختلاف جهات واقعه آن باید در وقتی ادا کرده شود باین
کیفیت که هنگام التحام قتال و شدت خوف و سختی کار زار رسیده باشد و الا در وقت
فرصت و آسودگی محتاج باین تکالیف و مراتب مخصوصه نخواهد بود اما اگر در آن حال
بهیچ قسم مجال و فرصت نیابند جهت ضرورت وقت بهر وجه که تیسر شود و بهر کیفیتی که
می توانند در ادای آن قادر است نماز را بخوانند چنانکه در تحفه و تنقیح تصریح باین معنی شده است

فان اشتد

فان اشتد الخوف بلا التحام بان لم یأمنوا هجوم العدو ولو ولوا عنه وانقسموا فیصلی کل منهم
کیف امکن راکبا او ماشیا او عدوا ایماء الرکوع و السجود و سائر الارکان او بالاشارة کما قال تعالی
فان خفتم فرجالا او رکبانا قال ابن عمر رض مستقبل القبلة او غیر مستقبل القبلة و احتمل ذلک
للضرورة و محله اذا کان الانحراف عن القبلة بسبب القتال فلو انحرف عن القبلة لا لحاجة
بل لنحو جموح الدابة وطال الزمان بطلت صلاته انتهی و صاحب مواهب در تفسیر کریمه
فان خفتم فرجالا او رکبانا فرموده است یعنی پس اگر بترسید شما از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا از حشرات موذیه
فرجالا پس پیاده نماز گذارید در حالت رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول ابو حنیفه رض
و در نزد امام شافعی رض در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد
یا نباشد او رکبانا یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که تیسر و ممکن شود روی بقبله
یا پشت بقبله انتهی و از اینجاست که شیخ شوانی در سیران خود آورده است
و وجه الثانی انهم ما امروا بالصلاة حال الخوف الا بتر کاوا هدا و بو سول الله صلی الله علیه وسلم
او بنا بنیه فلما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم استغنی ذلک الغرض اه گویا از این عبارت
چنان مفهوم میشود که مراد باین نماز دریافت ترک انفعی مبارک آنحضرت علیه السلام
و الا بدیهی است که در این هنگام مراد ایشان هیچ قربتی و طاعتی نباشد اگرچه همین محاربه و وقعه

عین طاعت و قربت می‌باشد پس اشتغال بنماز و نگهداشتن شرائط و آداب و ارکان مقرره وی

بطریق خشوع و حضور در عین محاربه و قتال که جسم و جان انسان در آنوقت در تلاطم امواج

فنا و شدت دهشت و بیم و وحشت عظیم است کاریست بس صعب و دشوار و جمع این دو امر عظیم

که عبارت باشند از ادای نماز و اشتغال بمحاربه در نظر بعضی مردمان این روزگار بسیار

مشکل و نادر الوقوع می‌باشد آری این کار دولت است کنون تا کرا رسد

از انجهت شیخ شعرانی درین باب فرموده است فان الجهاد مبنی علی خرق الحجاب و لا یقدر

علی الجهاد فی الکفار مع الکشف و الشهود الا رسول الله صلی الله علیه و سلم و من تابعه قدم

فلا یاتی بمثابته الا و شمل رسول الله صلی الله علیه و سلم کمثل مدرسته انتهی

و این کار در عهده هر کس نباشد پس این صفت مخصوص حضرت رسالت است که پیوسته در

غزوات و جهاد بود و با آنهمه سختی کار از نماز و وظایف طاعات را از دست نداد

و هر وقت از جهاد ظاهر فارغ شدی بجهاد باطن اشتغال داشتی و بکار زار نفس و مجاهدات

پرداختی طوبی لمن است تا جمله وی نیز مأمور بمتابعت شریعت وی و پیروی سنن

سنیه او می‌باشند

تکمله ۴ بدانکه در نماز خوف جایز است

و اقتدای بعضی از ایشان ببعضی دیگر اگرچه در جهات اختلاف داشته باشند

مانند مأموم بهار حول کعبه و هم در ترک استقبال قبله و صدور اعمال کثیره از وی هرگاه برای مصلحت

و مقتضیات محاربه باشند مانند کشیدن شمشیر و خنجر و نهیب دادن و ضربهای متوالیه و سوار شدن

در اثنای نماز یا پیاده شدن معذور می‌باشد بخلاف آواز برآوردن و صیحه و شهقه زدن و حرف زدن

که اینها هیچکدام روا نباشد چه اینگونه‌ها غالباً محتاج الیه نیستند بلکه برای مردمان شجیع و دلاور در وقت

جدال و قتال و غلبه محاربه و معارکه سکوت و صمت مستحسن و مصلحت تر می‌باشد از صیحه و آواز که

لازمه طبع مردمان جبون و ضعفاء است قال الشیخ فی تحفته و فرض الاحتیاج الیه لنحو تنبیه من خشی وقوعه

فی مهلک بیراد و نحو زجر الخیل او لیعرف انه الفلان المشهور بالشجاعة نادر انتهی باید دانست که

در حالت نماز سلاح خون آلود یا متنجس بنجاسة غیر معفو را بر ندارند زیرا که از جمله شرائط نماز طهارت بدن

و جامه و جایگاه است و بدون آن نماز باطل و فاسد است پس باید اسلحه متنجسه را از خود جدا کند مگر آنکه

در نگاه داشتن آن احتیاج داشته باشند آنوقت حمل آن بکذا جایز است آنهم علمای شریعت مطهره

بچندین شرط روا داشته‌اند یکی آنکه آن سلاح پاک باشد نه نجس یا متنجس دوم آنکه مانع

ادای ارکان و شرائط نماز نباشد سیوم هرگاه در آنساعت محتاج باشند بآن آنوقت برداشتن آن اسلحه

واجب گردد چهارم آنکه حمل آن سلاح باعث ضرر رسانیدن و نفرت مردمان دیگر نباشد و قال الخوارج فی الا

و التحفه و غیرهما بذلک بانهم یلقون السلاح للتلوث بالدم او التنجس بما لا یعفی عنه

و لم یحتج الیه فوراً وجوباً حذراً من بطلان الصلوة بامساکه و جعله بقرابه تحت رکابه الخ

فان عجز عن الفائه کان لحاجة لامساکه امسکه للحاجة و لا قضاء للصلوة فی الروضه لانه عذر

یعم فی حق المقاتل فاشبه المستحاضه و المعتمد فی الشرحین و الروضه عن الاصحاب وجوب انتهی

و این نماز خوف با وجود تفرقه صفوف و اختلاف جهات بنهجیکه در کتب شرع تفصیل یافته

باز از فرضیت نمی‌افتد و شرائط و ارکان و سنن بقدر وسعت و وقت بر آن جاریست چنانکه

شیخ ابن حجر رحمه الله نیز در اول باب نماز خوف ایمائی باین معنی نموده و از عبارت وی چنان معلوم میشود

که این نماز مخصوص بفرائض باشد چونکه در عبارت خود میفرماید من حیث انه یحتمل فی الفرض الخ

و تعبیرهم بالفرض لانه الاصل و الا فلو صلوا فیه عیداً مثلا جاز فیه الکیفیات الاربع

کما صرح به فی الروضه من جوازه نحو عید و کسوف لا استسقاء لانه لا یفوت و قته انتهی

و نیز صاحب تنقیح می‌فرماید ان هذه الصلوة تجری فی کل نفل یخاف فوته کالرواتب الخ

و فی العباب انه لا تختص هذه الرخصة بالقتال بل یجوز لها رب من محذور لا معدل عنه

کسیل و نار و سبع و غیرها لمعسر یعجز عن اثبات اعساره و ذی عقوبة یرجو عفو الامام

الصلوة بغوبته و یشتغل الاخری بدفع السیل او النار ان امکن انتهی و قال الشیخ

فی تحفته ان له سفراً و حضراً هذا النوع ای صلوة شدة الخوف فلو ردفه عن قتلا عن غیره

و کذا الانواع الثلاثة بالاولی فی کل قتال و هزیمة مباحین کقتال ذی مال و غیره لقاصد

اخذه ظلماً الخ و هرب من حریق و سبع و سیل و حیة و نحوها اذا لم یمکنه المنع و لا التحصن

بشیء و هرب غریم من دائنه عند الاعسار و خوف حبسه اه لعجزه عن بینة

الاعسار انتهی

۳ پس ثابت و محقق گردید که این نماز شدت خوف با اقسام نمازهای

مذکوره در اول باب همگی آنحضرت و اصحاب وی در غزوات و مجاهدهای کفار بعمل آورده‌اند و با وجود

آنهمه اشتغال بصدمات جهاد و در عین بلا بودن باز وظیفه عبودیت را از دست نداده‌اند و اهتمام

امر پروردگار را فراموش ننموده‌اند بلکه در هیچوقتی در زمان خوف نماز را فوت نکرده‌اند و آنرا از مهمات

حق سبحانه و تعالی و خوف و خشیت وی فارغ نبوده‌اند مثلا چون از امر جهاد ظاهر بجمله آرام و آسایش گرفتندی

ناچار باهر جهاد باطنی قیام نموده‌اند چنانکه قبلی را نیز هم از آن معنی شمه ذکر کردیم و از آنجمله است که آنحضرت

می‌فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر انتهی قال الشبلی رحمه الله ظاهر الجهاد

قهر اعداء الله تعالی و حقیقة الجهاد جهاد النفس کما قال علیه السلام و قال النبی صلی الله علیه و سلم ما من فطرة

الصلوة

احب الى الله تعالى من قطرة دمع اهرقت من خشية الله تعالى او قطرة دم اهرقت في سبيل الله تعالى

واما المجاهدة فهي بذل النفس في رضاء الحق وفي سبيل فطام النفس عن الشهوات ونزع القلب

عن الشبهات وقال الجهاد على اربعة اصناف جهاد مع الكافر الظاهر كقوله تعالى

يجاهدون في سبيل الله وجهاد مع الكافر الباطن قوله تعالى ان الشيطان لكم عدو مبين

وقوله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا وجهاد مع اصحاب الباطل بالعلم والحجة

قال تعالى وجادلهم بالتي هي احسن وجهاد مع النفس الامارة بالسوء قوله تعالى

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا انتهى وقال المناوي في شرح جامع الصغير

روى ضياء المقدسي عن ابي امامة الباهلي رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ليس شيء احب الى الله من قطرتين واثرين قطرة دموع من خشية الله تعالى اي من خوف

عقابه وعتابه وقطرة دم تهراق في سبيل الله افرد الدم وجمع الدمع تنبيها على

تفضيل اهراق الدم على تقاطر الدموع واما الاثران فاثر في سبيل الله واثر في

فريضة من فرائض الله والاثر ما يبقى بعد الانسان من عمل يجري عليه اجره

من بعده انتهى

يا كبيكج يا ناجار

کانال تلگرام کتاب عرفانی